2225

5

امروز مسلمین یا عالم نو اسلام

تألیف لوتروپ ستو دارد امریکائی

تعریب استاد عجاج نویهض

با حواشی بقلم امیر البیان

امیر شکیب ارسلان



ترجمهٔ

سید احمد مهذب

جلد دوم

بسرمایهٔ شرکت طبع کتاب

تهران خیابان ناصر خسرو

۱۳۲۱

چاپخانه شرکت طبع کتاب



مسلمین اندلس

نگارش امیر شکیب

گویا مؤلف میخواهد بگوید مسلمانان باراده واختیار خود دست از آئین خویش برنمیدارد، وگرنه بگواهی تاریخ هزارها مسلمان از مردم اندلس نصرانی شده اند، بسیاری از اسپانیائیهای امروزی بویژه بازماندگان خون آنجا از نژاد عرب هستند که نسب و نسبت خود را نگاهداشته بلکه نسب نامه دارند، گروهی از آنان تازه ای از مسلمین افریقا دارای نسبت نزدیك میباشند

بسیاری از خاندانهای محترم اسپانیا باصل عربی رسیده و هنوز بنام عربی خوانده میشوند مثلا در «اسپانیه» بنی امیه یافت میشود که گاه زبان اسپانیائی آنها را جمیه میگویند، از بنی عباد و بنی عمر و بنی المختار و غیر آنها بشمارند همچنین بنی سراج که دراندلس مشهور بودند از اخلافشان در غرناطه هنوز مردمی هستند که آنها را «بونسراج» گویند، بتبدیل جیم بخا عاده اسپانیائیها است

در شهر «ژنو» از کشور «سویس» خاندانی است بنام ابوزیت و آقای ابوزید که در دوره خود اعلم علما بود، وی عربی نامی است بطوریکه نیاکانش از اندلس بجنوب فرانسه رفته بمذهب پروتستانی

گرویده بودند چون لوئی چهاردهم از مذهب پروتستان در فرانسه جلوگیری کرد، آنها بآلمان و هلاند و سویس فرار و ابوزید بژنو آمده با «ولتر» و «روسو» و «لینوسن» و «للیبیتر» معاصر است، آنان از دانش‌فراوان ابوزید شگفتی میکردند، ولتر مسائل مشکل‌را ازاو میپرسید او را دوست عربی خود میخواند در سویس نام عربی زیاد است، در فرانسه هم بویژه درجنوب‌آنجا فراوان‌میباشد از این گونه است آقای «موررو جافری» وکیل دادگاه و نماینده کورسیکا که اینکلمه تصحیف (جعفری) است داستان آنها چنین است آخرین کشور اسلامیرا در اسپانیا دولت «بنی‌الاحمر» ازنژاد خزرج متصرف و پایتختشان غرناطه بود، همینکه فردیناند و ایزابل بسال ۱۴۹۲ برآنجا چیره شدند بامسلمین پیمانی بستند که‌نمیشود آنرا بتفصیل اینجا گنجاند، اینك مختصری ازآنرا ازنفح‌الطیب نقل‌میکنیم

جان ومال بزرگ وکوچك در امان خواهد بود، هرکس در شهر وکوی وکاخ و ملك خود میماند، مردم در اقامه آداب دینی همانجور که پیش بوده آزاد و مختارند، در باره کسی جز بآئین او حکومت نخواهد شد، مساجد و اوقاف‌همانجور که بودباقی‌خواهدماند، نصاری نباید بخانه مسلمان بزور وارد یا از کسی چیزی بگیرند، نصرانی یایهودی ازآنگروه که پیش از جانب سلطان والی میشدند نباید بر مسلمان حکومت کنند، تمام مردمیکه در غرناطه اسیر شده‌اند بویژه بزرگانی‌که مخصوصاً نامشان برده شده باید مثل پیش آزاد بشوند، مسلمانیکه از اسیری فرار کرده و بغرناطه رسیده، مالك یا دیگری حقی بر او ندارد وبایست سلطان بهای او را بمالك وی بپردازد، کسیکه بخواهد هجرت‌کند مانع نشوند، ودر

مدتی که تعیین شده با کشتیهای دولتی بدون کرایه بهرجا بخواهد برود ، پس از آن مدت باید کرایه و ده یك دارائی خود را داده برود ، کسی را بگناه دیگری کیفر ندهند ، هر کس از نصاری که مسلمان شده مجبور نسازند بکیش وآئین پیش باز گردد مسلمانی‌را که نصاری پیوسته چند روزی‌بازمیدارندتا حـالش آشکار شود ، باررسی از مسلمین و دیگری از نصاری بابنکار رسیدگی میکنند ، اگر از باز گشت باسلام خود داری نمود بنصاری می‌پیوندد ، هر کس دراثنای پیکار کسی را از نصاری کشته بازپرس نمیشود ، هرچه درجنك بغنیمت برده است بازپس نمیدهد ، مسلمان مکلف نیست سرباز مسیحی را مهمانی نماید ، مسلمانرا بزور نباید بجائی دیگر بفرستند ، زیادبراز باج وخراج معمولی از مسلمان نبایدگرفته شود . تمام ستمها و مالیاتهای نوین بایست موقوف گردد ، نصاری نباید از بلندی در خانه مسلمین بنگرند ، نبایست درمسجد مسلمین بروند ، مسلمان با کمال آسودگی وآسایش خاطر باحفظ مال وجان دربلاد نصاری بهرجا بخواهد رفت وآمد میکند ، مسلمان مجبور نیست مانند یهود و مردم بومی نشانی مخصوص داشته‌باشد ، اذان ونمازوروزه وسایر اموردینی راکسی‌جلوگیری نخواهد کرد ، اگر کسی از اذان گو و نماز گذار و غیره خندید کیفر خواهد دید ، مسلمین تا چند سال از مالیات و باج وخراج معاف میباشند حکمران رم یعنی پاپ باتمام این شروط بایست موافقت کند . انتهی

ما خلاصه این پیمانرا درکتاب خود « آخر بنی‌سراج » که در زیر آن تاریخ اندلس نوشته شده وبسال ۱۸۹۷ بچاپ رسیده گفتیم این‌پیمان ٥٥ ماده بود ، که موافقت کردند ، خوش رفتاری ، مهربانی ، مدارا ، حفظ عرض وناموس ، احترام عقیده ، محفوظ بودن جان‌ومال حیثیات ، آسایش

مردم را بعهده گرفتند، در ماده پنجم تکرار شده که سلطان وملکه متعهد هستند آئین مسلمین ومساجد و اوقاف و اموال آنها را نگاهداری نموده محترم بشمارند ، بامور شرعی آنان مزاحمتی نکنند ، امور مسلمین را بفقهای اسلام رجوع نمایند ، آداب‌ورسوم وعادات ولباس آنهارا محترم بدارند تصریح شده که این پیمان نسلا بعد نسل معتبر است وبایست معمول باشد

در ماده ششم تصریح کرده اند اسلحه مسلمین جز اسلحه آتشین و اسب و مواشی آنها را نگیرند درماده هفتم نوشته اند : هر کس بخواهد هجرت نماید وسیله مسافرت اورا فراهم سازند که بامال ومنال خود برود هزینه مسافرت بعهده دولت قشتاله خواهد بود و از هر بندری خواست رهسپار میگردد دولت متعهد شده وسیله فروش املاك غیر منقوله او را فراهم آورد ، و اگر وسیله فروش فراهم نشود و صاحب ملك برای خود وکیلی تعیین نمود وکالت او معتبر بوده دولت کمك میکند تادرآمد ملك جمع آوری گشته بمالك هر کجا در آن سوی دریا باشد برسد در ماده یازدهم نوشته هریك ازنصاری بدون اجازه از فقها بجامع مسلمین داخل گردد سخت کیفر شود ، در ماده پانزده نوشته . سلطان ابو عبدالله و تمام امراء مسلمین و سران لشکر وفقهاء مسلمان از انواع مالیاتها معاف هستند امتیازاتی را که در دوره سلاطین اسلامی داشته اند بر قرار خواهد بود ، فرمان آنها مانند پیش مطاع و گفته آنها متبع است ، در ماده شانزدهم و بعد از آن نوشته روا نیست کسی از نصاری حتی سلطان و ملکه بخانه مسلمین داخل‌شود وهر کس سرپیچی کرد سختی کیفر داده میشود . در ماده بیست وپنجم نوشته اگر یکی از اسیرهای مسلمان که درسایر جاها در قید وبند هستند فرار کرده خود را بغرناطه رساند آزاد است ، سهربانی

غرناطه حق ندارد اورا دستگیر کند ، ولی این امتیاز مخصوص عرب اندلس بوده وشامل اسیر مغربی نمیشود در ماده سی نوشته هر کس از نصاری پیش ازاین واقعه مسلمان شده‌است جز بخوشی بااو رفتار نکنند ، و کمترین توهینی باو روا نیست ، هر کس مخالفت نمود سخت کیفر داده شود در ماده سی و یك نوشته مرد مسلمان یا زن مسلمان را نباید مجبور کنند که پیرو آئین مسیح بشود در ماده سی ودو نوشته اگر مسلمان زنی مسیحی دارد که مسلمان شده نباید زنرا مجبور کند بآئین پیشین خود باز گردد ، فرزندی که از این گونه زن بوجود میآید مسلمان است ، گو اینکه زن از اسلام دست کشیده باشد درماده سی و پنج است که آنچه مسلمان در اثنای وقایعی تا روز تسلیم شهر غنیمت و غارت برده باز پس ندهد ، بعدها بر آنچه روی داده باز پرسی نکنند ، اسیر را توهین و تحقیر ننمایند ، در ماده چهل و دو نوشته شکایاتی که میان مسلمان و مسیحی روی میدهد بایست در حضور دو افسر رسیدگی شود ، یکی مسلمان و دیگری مسیحی در ماده چهل و سه نوشته تمام اسیر هـای مسلمانرا اگر در اسپانیا باشند در مدت هشت ماه و اگر در اندلس باشند در مدت پنج ماه بجای خود باز گردانند ، در پائین این ماده باسم چندتن اسیر نامی تصریح شده که باید باز گردند . در ماده چهل‌وشش نوشته برای کشتیهای مغربیها دربنادر اندلس تسهیلات فراهم آورند ، آنهارا از پرداخت گمرکی معاف دارند ، بشرطیکه اسیرهای نصاری را نقل و انتقال ندهند در ماده پنجاه ودو مینویسد . برای مراقبت امور مسلمین پاسبان از نصاری نگمارند و پاسبان از خود مسلمین انتخاب کنند

در پایان پیمان فردیناند و ایزابل سلطان و ملکه قشتاله و اراگون

و لیون وصقلیه متعهد شده اندکه شروط این پیمانرا حرف بحرف و کلمه بکلمه محترم بشمارند، تمام مقررات خصوصی وعمومی، کلی وجزئی آنرا باکمال دقت و بدون کمترین زیاد و کمی در هر موقع با هر پیش آمدی اجرا نمایند، همیشه این پیمان بشکل و هیئت خود باقی باشد، تا ابد بهیچوجه دیگرگون نشود، حرفی از آنرا تبدیل نکنند، هیچیك از جانشینهای سلطان وملکه و جانشین جانشین آنان و دودمان و فرزندان آنها تا قیامت نبایست از کمترین حکمی از احکام این پیمان تخلف نماید یا یکی از مواد آنرا تغییری دهد . امیر ووزیر وسردار و فرمانده وافسر وسپاهی وراهب ورعیت وحاضر و غایب دور و نزدیك، بزرگ و کوچك اختیار دارند، و بآنها اجازه داده شده که هر کس شکستی بمفاد این پیمان وارد سازد مانند کسیکه بدستگاه سلطنت خیانت نموده یا در اسناد جعل وتذویر کرده بی تامل و بدون مسامحه او را کیفر دهند

فردیناند وایزابل وهرکس این پیمان وشروط را امضا کرده بآئین وشرف خود سوگند یاد نموده که تاابد بهمین صورت آنرا رعایت واحترام کند این پیمان درسی ام دسامبر سال ۱٤۹۱ میلادی بروی پوست آهو آب طلا کاری شده جدول کشیده نوشتند

بدستور فردیناند و ایزابل « فرناند و صفره » آنرا نوشت، سلطان وملکه وفرزندان آنها تماماً ورئیس اسقفهای اشبیلیه « دون دیاکوهرتادو » ورئیس اسقفهای صانتیاگو « دون الفونس » و رئیس سواران سانتیاگو و « دون جان » رئیس سواران قنطره و « دون قارو » پیشوای راهبهای ماریوحنا و«دون سرو گونزالس » کردینال اسپانیا ورئیس اسقفهای کشور و « دون هنری » استاندار اراگون واز سی اعمام فردیناند

وار ثنی اعمام دون الفونس و دون فارو مدیر دستگاه سلطنتی و دون بتر و فرناندز فرمانده سپاه قشتاله وتقریبا چهل‌تن دیگر از نوادهای سلطنتی و اسقفهای کشور وامرا واعیان ورجال ارتش آنرا امضا کردند .

پیمانی نیز برای ابو عبدالله بن ابوالحسن سلطان غرناطه نوشتند که دارای چهارده ماده بود، اراضی و شهرها و چندین ناحیه را تعیین و باو برگذار نموده اند، فردناند و ایزابل تعهد کرده اند، همینکه وارد کاخ الحمرا شدند، چهار ده ملیون و پانصد دانه از مسکوك معروف بمراوید باو بپردازند، تمام املاك موروثی او باج وخراج ندهد و آنچه کالا بنام او وارد شود از گمرکی معاف باشد، اگر خواست اراضی و املاك خود را بفروشد فردیناند وایزابل بهای عادلانه آنهارا خریداری کنند، وچنانچه نفروخت وخود بساحل مغرب رفت، نماینده‌وی درآمد املاك‌راگردآورده آن‌سوی‌دریاباو برساند، هرگاه خواست کوچ کند، کشتیهای دولتی‌قشتاله مجاناً اورا نقل وانتقال دهند وی‌مسئول آنچه تاگاه صلح روی داده‌نیست از آنچه بغنیمت برده بازپس نخواهند گرفت تمام این‌شرطها بآنجور که درباره او اجرا میشود درباره مادر وخاندان وخانواده او وخانواده مولای ابونصر نیز اجرا خواهد شد تاریخ این‌پیمان باتاریخ پیمان نخستین یکی است ولی بیشتر مورخین تاریخ این پیمانرا ۲۵ دسامبر مطابق ۲۲ محرم سال ۸۹۷ نوشته اند

چون اسپانیائیها هفتاد روز بمسلمین‌مهلت داده بودند که پس‌ازآن تسلیم شوند، و مسلمین امید داشتند از آنسوی دریا سپاهی بکمك آنها بیاید، دشمن در این مدت بر مواظبت خود افروده سپاهی‌که بگرد غرناطه بودند دستورداد آنجارا مانند حلقه انگشتر درمیان‌گیرند، کشتی

ها را درلنگرگاه اندلس ودهانه گذرگاه برای جلوگیری ازورود مدد آماده ساخت ، ولی حتی یکتن بیاری مسلمین نشتافت ، (تلك امة قد خلت آنها ملتی مرده بودند) اگر هم میشتافت سودی نداشت ، زیرا سلاطین اسلامی درآن هنگامیکه نزد وخورد داخلی وجنگ و پیکار با یکدیگر مشغول بودند بدبختانه درخاطرعموم مسلمین نیزجای گرفته بود که نگاهداری کشوراندلس و تجدید دولت اسلامی درآن سوی دریادر کناره اسپانیا ممکن نیست ودراین مورد کوشش بی سود است ، اینکار شدنی است واین کشور حتماً ازچنگ مسلمین بیرون خواهد رفت ، بهمین عقیده واین سبب آنجارا ترك گفتند ، مردم غرناطه نیز خودرا به « اگرومگر » وامیدهای دور ودرازسر گرم میکردند درغرناطه قحطی شروع ومردم را درچنگال خود گرفت ، ابو عبدالله دانست انتظار پایان مدت جز سختی و گرسنگی سودی ندارد ، برسیدن کمك ومدد امیدی نیست زیرا اگر زنده ای بوددمی میزدو آوازی میداد باروٴسا کنکاش کرد ، آنها تسلیم پیش ازگذشتن هفتاد روز را تصویب نمودند روز بیستم دسامبر ، ابوعبدالله یوسف بن کماشه را باوثائق وتعهدات لازمه پیش فردیناند وپیروانش فرستاد ، دواسب وتیغی گرانبها برسم هدیه ارسال داشته ، مقصود خود وتصمیم دولت را برتسلیم شهر پیش ازگذشتن مدت اظهار کرد روز دیگر درویشی «حامد بن زاره» نام در بازار فریاد جهاد بر کشید ، مردمرا بدفاع تشویق و ترغیب کرده میگفت بزودی از «بشرات» و نواحی دور کمك بآنها خواهد رسید کامیابی حتمی است ، ابو عبدالله و بزرگان دولت خیانت کارند ، در شهر قیل وقال وهیاهوی فراوان کردند باران دشنام ولعن بر ابوعبدالله باریدند اورا بخیانت وفروش دین ومیهن متهم ساختند ، بیست هزارتن ازمردم غرناطه شوریده اسلحه

برگرفتند ، در بازار و کوی و کوچه غوغا نمودند فضا را ازفریاد ونعره پر ساخته آماده جهاد شدند ، ازخدا برای دفع دشمن یاری میخواستند ، یك روزتمام و بخشی ازشب درجنب وجو بوده‌جوش وخروش داشتند ، ناگاه تند بادی وزیدن گرفت ، مردم نـاچار بخانه خود رفتند ، شورش و غوغای آنها نیز بر باد رفت . روز دیگر ابوعبدالله از کاخ « الحمراء » بـا بزرگان شهر بیرون آمده بمردم گفت من نسبت بپدر نا فرمانی نموده دشمن را راه دادم ، خدا هم باین گناه مرا کیفرداد تمام بلاها را برسرمن باريد ، اینك ناچاراین پیمان را برای آسایش شما پذیرفته‌ام ، من نخواستم خون شما بی فایده ریخته و بهدر برود ،کودکان شما ازگرسنگی جان بدهند ، زن ودختر شما بآتش پیکار نسوزند ، من خواسته‌ام اموال واملاك وآزادی و آئین ومذهب شمادرزیرسایه سلاطین‌خوش‌بخت تر از ابوعبدالله بدبخت محفوظ بماند گفته اودرمردم تأثیر نمود آتش کینه آنهارا خاموش ساخت نرمی گفتارش آنهارا آرام کرد بخانه‌خود بازگشتند ازترس تجدیدحوادث بیدرنگ ابوعبدالله پیش‌فردیناند وایزابل‌فرستاد که‌آماده ورود بکاخ‌الحمراء شوند که روزدیگرتسلیم خواهد شد ، ابوعبدالله وخانواده واطرافیانش‌شب را نخفته آماده رفتن شدند، در آن شب فضای کاخ را بآب چشم شستشو دادند ، آنجا را ازآه ونـاله خود پرساخته ، صندوقها را از ذخائر واموال گرانبها اندوخته بر اسبها نهادند ، پیش ازسپیده دم دسته ای از سواران مسلمان که تا آخرنسبت سلطان خود وفادارمانده بودند بریکی ازدرهای کاخ حاضر گشتند ، خاندان ابوعبدالله ومردم کاخ هنگامی که مردم شهردر خواب و کوچه‌ها خالی بود ازآنجا بیرون آمدند ، عائشه‌حرّه مادرابوعبدالله آن بانوی بزرگ جلادت و جلال خود را بدست داشت ، گریه در چشم

زن ابوعبدالله وسایر کنیزکان راه خود را گشوده سیلاب اشك چهره آنها را خراشیده بود در راه بشران بدهی رسیدند بانتظار ابوعبدالله آنجا درنگ کردند ، تا هنگام طلوع آفتاب دسته ای سوار و پیاده همراه «هرناندودولانافره» مطران (۱) قبلاطبق قرارداد وارد شهرشدند سلطان ابوعبدالله آنهارا دیدار نموده گفت « بروید واین دژها را که خدا بکیفر اعمال بدمسلمین بدست شما سپرد متصرف شوید » سپس ابوعبدالله برای دیدار فردیناند و ایزابل رفت ، سپاه پیش آمده وارد کاخ الحمراء شد ، فردیناند وایزابل چشم براه بودند که پرچم اسپانیارا بر باروی کاخ بنگرند مدتی گذشت ، ترسیدند واقعه‌ای روی داده باشد ، ولی‌بزودی پرچم‌صلیب با پرچم مار یعقوب بالای باروی‌الحمراء افراشته گشت، علعله وآواز شادی ازسپاه بلند گردید، فردناند وایزابل که درکنار نهر شنیل‌جای داشتند پرچم را دیده زانو زده شکر کردند ، تمام بزرگان وسران سپاه به پیروی آنها زانو زده و خدا را سپاس گذاری نمودند ، پس از شکر و سپاس راهرا پیش گرفته بسوی مسجدی کوچك که درآن نزدیکی بود بدیدار ابوعبدالله بدبخت رفتند ، باحترام فردیناند وملکه ابوعبدالله خواست پیاده شود آنها مانع‌شدند ، وی‌خواست دست ایزابل را ببوسد فردیناند اجازه‌نداد گویند ایزابل دست نداد ولی ادب نموده فرزند ابوعبدالله را که نزد آنها نگرو بود باز پس‌داد ، ابوعبدالله فرزندرا درآغوش کشیده میبوسید ،گویا بدیدار فرزند بدبختی او بیشتر گشت ابو عبدالله کلید شهر را بفردیناند سپرده گفت . « این کلید ها آخرین چیزی است که دراسپانیا بدست سلاطین‌عرب باقی مانده بگیر که کشور ومال ومنال ومردم بخواست خدا ملك بوشدند ،

(۱) مطران رئیس کشیشهای برتر از اسقف و پائین‌تر از بطریرك است (المنجد)

توهم آنهارا بمهر ومحبتی که وعده دادی وما انتظارداریم بپذیر » فردیناند پاسخ داد : « تردیدی نیست که آنچه وعده داده ام وفا خواهم کرد ، شاید ازدوستی ما بهره‌ای برگیری که ازدشمنی بر نگرفتی » سپس فردیناندکلید ها را بملکه داد ، اونیز آنها را بفرزند خویش هرنس « ژوبان » سپرد ، او هم بکونت « تندیله » فرمانده لشگرغرناطه تسلیم کرد

ابوعبدالله ازفردیناند وایزابل جداشده بسوی دهی در وادی برشانه که خاندانش منتظر او بودند رفت ، فردیناند و ایزابل بسوی شهر شتافتند ، صدای سازوآواز تا دورمیرفت ، آن روزازترس وارد شهرنشدند زیرا ازنام غرناطه هم میترسیدند ، خواستند پیشتر تمام سپاه درشهر جای گیرد سپس خود وارد شوند ، سلطان بدبخت غرناطه چون بد و منزلی شهر رسید ، بر بلندی که مشرف برشهر بود توقف کرده شهررا وداع گفت ، درآن ساعت غرناطه ازهمه وقت در نظرش زیبا تر وقشنگتر بود ، دژها ، مناره ها ، باروها سر بآسمان کشیده از بازی چرخ حیران شده بهر سو مینگریستند ، سبزه زار آنجا چشم سلطان را خیره کرد ، درباریان وگروهی که ازاوجدا نشده بودند در پی اوصف کشیدند اندوه گلوی آنان را فشرد ، حسرت راه آمد وشد آه را درسینه آنها بست غصه زبان آنهارا گنگ کرد ، ناگاه ازکاخ الحمراء دودی برخواست سپس آواز توپ بگوش آنها رسیده خبرداد شهر درحوزه اسپانیول داخل و دست دولت اسلام ازآنجا بریده گشت ، دل ابو عبدالله تپیدن گرفت ، نتوانست خودداری کند ، فریاد زد : « الله اکبر» سیلاب اشك ازچشمه چشمش سرازیر شده ، آتش حسرت در دلش زبانه کشید ، مادرش عایشه حرّه که باستقامت و پایمردی مشهوراست گفت . «چون ازدفاع مردانه ناتوان شدی لازم است زنانه شیون کنی»

این سخن را تمام تواریخ نقل کرده‌اند و بسیار مشهور است یوسف بن کماشه وزیر ابوعبدالله کوشید ویرا آرام کند، آرام نگرفت، اشك بزمین میریخت و ناله بآسمان میفرستاد، با خود میگفت «چه بدبختی به بدبختی من میرسد» آن تپه را که آخرین سلاطین غرناطه درنگ کرده بر یار ودیار خویش گریست مردم اسپانیا «آخرین ناله مغربی» نامند، فردیناند می‌ترسید خدعه و تزویری در کار باشد باین سبب وارد نشده خواست قبلا سپاهش جاهای لازم را اشغال کند، سه هزار سوار و گروهی پیاده همراه امیر سیدی یحیی که بعدها مسیحی شده اورا دون «بدرو دوغرناطه» گفتند روانه کرد، وامور مغربیها را باختیار وی نهاد، آنها بر برج و بارو نشسته پرچم اسپانیا را بر افراشتند.

فردیناند وایزابل تا روز ششم نوامبر بشهر نیامدند، روز ورود با شکوهی تمام وارد و بمسجد اعظم غرناطه رفته و آنجارا کلیسیا ساختند(۱) بآئین مسیحی نماز خواند براین فتح و پیروزی خدایرا سپاس گذاری کردند بزرگان وسران لشکر وامراء اسپانیول پیش آمده دست ملك وملکه را بوسیده شادباش میگفتند آنها از آنجا بیرون آمده بکاخ الحمراء وارد گشتند، آنجا را برتر و بهتر از آنچه شنیده بودند یافتند، ازمحکمی واستحکام بنا و وسعت فضا و نقش ونگار زیبا در شگفت ماندند، رنگ آمیزی و صورتگری وزروزیور بی پایان آنجا چشم آنهارا خیره نمود، همه‌جا قشنگ وهمه چیز دلربا بود، فضا، کاخ، ایوان، سرسرا، پله کان، ستونهای مرمر

---

(۱) من باین کلیسیا بسال ۱۹۳۰ رفته و آنجارا تماشا نموده ام، بر دیوار آنجا صورت جماعتی مرد و زن از مسلمین اندلس را نقاشی نموده‌اند که در حضور کشیشهای اسپانیائی مسیحی میشوند، ولی پیداست که خاك مرگ برسر آنها پاشیده است (ش)

کریاس ،کاسه و قدح الماس تراش ، آویز های زرین ، سقفهای پر نقش که با آسمان هم چشمی میکرد آنهارا حیران نمود ، فردیناند و ایزابل درآنجا برتخت نشستند ، مردم غرناطه وبشراب برای عرض تهنیت واظهار اطاعت با گردن کج پیش آمده دست آنها را میبوسیدند ، روزیکه وارد غرناطه شدند پانصد اسیر اسپانیائی آنجا یافتند

جنگ و پیکاری که ده سال دوام داشت اینگونه بپایان رسید ، در این هنگامه وقایع ناگواری پی‌درپی روی‌میداد ، درایمدت خون‌نخشکید کشتار منقطع نشد . از روزیکه فردریاث در کنار وادی کمر شکست یافت تا تسلیم غرناطه هفتصد و هفتاد و هشت سال دولت اسلام در بلاد اندلس حکمفرما بود ، عاقبت رشته سلطنت اسلام از آنجا گسیخت ، آری الله وارث الارض ومن علیها

برای دانستن این داستان جگر خراش بکتاب « احر بنی سراج » که در ذیل آن تاریخ اندلس نوشته شده و با نفح الطیب و با بکتاب « اخبار العصر فی انقضاء دولت بنی نصر » که نام مؤلفش معلوم نیست ولی از طرز سخن بنظر میرسد که مؤلف دراین‌وقت زنده بوده و وقایع را بچشم دیده ممکن است مراجعه نماید ، این کتاب نیز در ذیل آخر بنی سراج بچاپ رسیده

« همینکه غرناطه داخل حوزه اسپانیا گردید ، ابو عبدالله بن الاحمر بوادی برشانه رفت ودر املاکی که باو برگذار کرده بودند آرام گرفت ، یوسف بن کماشه وزیر وی با او بود ، چندی آنجا آسوده ماند ، خستگی از او دور گشت ، طولی نکشید که بزرگی از دست رفته و سلطنت بر باد داده بخاطرش آمد ، بروزگار درخشان‌خود گریستن گرفت ، آتش‌حسرت

زبانه میزد ، آه سرد از دل پردرد میکشید . دراین مدت فردیناند وایزابل کوشش فراوان کردندکه اورا وادارند ازکیش پدری خود دست برداشته درحرگه نصاری قرارگیرد ، ولی کوشش آنها سودی نداد ، وجود وی نیز باعث نگرانی و پریشانی خاطر آنان بود میترسیدند مسلمین اندلس بگرد اوفراهم آمده بزیر پرچم وی جای گیرند ، سال ۱٤۹٦ درپنهان با یوسف بن کماشه قراردادندکه ، املاك ابوعبدالله‌را بهشت‌هزار دوك‌طلا خریداری کنند ، بی‌خبر ابوعبدالله بدون‌سند وکالت پول‌را تسلیم یوسف نموده قباله گرفتند ، یوسف پول را بر استرها بار نموده ببشرات برد ، همینکه بآنجا رسید آنها را در برابر ابوعبدالله ریخته گفت :

« آقا من دیدم ماندن تو در اینجا باعث خطر و موجب زیان تو است ، زیرا مغربیها مردمی هستند پرشور وشر ، پردل و فتنه‌جو دوربیست بشورند و بنام تو شورش فراهم ساخته تو را بگرداب اندازند ، تا روزیکه تو دراین کشور هستی درخیال تو همی گذردکه سلطان وامیر اینجا بودی درصورتیکه‌امیدی‌بازگشت‌سلطنت بتو نیست ، بهمین سبب بهتر دیدم که اراضی و املاك تورا فروخته بهای آنها را دریافت و تسلیم توکنم ، اینك بهای املاك است ، تو میتوانی زمینهائی بشتر و زیاد تر در آنسوی دریا خریداری کنی

همینکه ابوعبدالله این‌سخن‌راشنیدبرآشفت ، تیغ برکشید ، خواست او را بکشد ، یوسف از پیش او بدررفت ، ابوعبدالله تنها شده آرام گرفت این موضوع را در ترازوی خرد سنجیده دانست ، اگر فردیناند اینکار را نمیخواست پول نمیداد ، بنابراین شاید حق با وزیرش باشد ، ناچار آماده کوچ شده بار سفر بربست ، اموال ودارائی خود را گرد آورد خورجینها

را بسته روبراه نهاد ، ازخاندان واقوامش گروهی فراوان بااو همراه شدند بکشتی نشست ، چون کوهستان غرناطه درزیر برد، افق از نظرش پنهان شد، اشکهاازچشمش ریخت وناله‌ها ازداش برخواست درملیلا پیاده‌شده بفاس رفت ، برسلطان آنجا ورود نمود ، در پاره ای تواریخ فرنك نوشته‌اند وی دریکی از پیکارها که همراه سلطان مینمود بسال ١٥٣٦ یعنی پس از ٤٤ سال که از اسپانیا دور بود کشته شد ، یکی از مورخین در باره او گوید وی از ترس مرگ از کشور خود دفاع نکرد ولی در راه کشور بیگانه خود را بکشتن داد » .

سپس در زیر داستان « آخر بنی‌سراج » گفته ام :

اینك حالت سایر مسلمین اندلس را پس از تباهی سلطنتشان شرح دهیم درتاریخ « اسلام دراسپانیا » بألیف « سدانلی لانبول » شرحی نوشته که مفادش اینست

آخرین نفس ابوعبدالله پایان شیون مسلمین در آن کشور نبود ، بلکه بخاموشی وی شیون مردم آغاز گشت ، آه وناله آنها بآسمان رسید دوره انتقام وابتلا شروع شد ، نخستین اسقف غرناطه «هرناندودوتالاویره» بردبار ودادگر بوده بامغربیها خوشرفتاری مینمود ، از جوروستم خودداری میکرد ، زبان عربی را میدانست و باین زبان نماز میخواند ، بدست وی هزاران مردم مغربی نصرانی شدند ،گویند سه‌هزار تن دریك روز نصرانی گشتند ولی‌کاردینال «کسیمیناس » میان روسای کلیسا مردی جنگجوبود وی راه جور را پیش گرفت ، شیوه ستمگری را پیشه کرده بامسلمین آغاز بد رفتاری نمود ، ایزابل را واداشت تا آنچه در دل دارد چون خال سیاه برچهره تاریخ زندگانی خود نمودار سازد ، بمردم ستمها کرده بقبول

نصرانیت مجبور نمود ، این رفتار سبب شد که مردم رنجیده آماده شورش شدند ، یکبار دربیازین زنی را برای این‌جور کارها زندانی ساختند ، مردم بیازین شوریدند حصاری شده و اسلحه برگرفته خواستند سپاه را کشته و خونها بریزند ، ولی مطران هرماندو که بنرمی و ملایمت معروف بود باچند تن بی‌اسلحه بانجمن آنها دربیازین آمده بامهر ومحبت مردم‌را ساکت نمود بداد خواهی آنها گوش داد ، خشم آنهـا را فرو نشانده از خونریزی جلوگیری کرد ، «کسیمیناس» باز آرام ننشست پیوسته ایزابل را تشویق میکرد ، عاقبت حکمی صادر نمود که مسلمین از کشور بروند یا چون اجدادشان نصرانی بوده نصرانی شوند ، مساجد را بستند کتابهائی راکه بر وثمر چندین قرن کوشش وزحمت وزبده سرمایه و دارائی آنها بود سوختند (۱) مسلمین را جور بجور ورنگ برنگ آزار دادند ، عموم آنان فراق دین‌را برفراق یار ودیار ترجیح‌داده دست‌ازکیش خودکشیدند ولی شعله غیرت اسلامی درکوهستان بشرات خاموش‌نشد ، جا و مکان محکم آنها را از ظلم و بیداد نگاهداشت

نخستین سپاهی که بضد مسلمین فرستادند بفرماندهی دون « الونزود واژیلار » قهرمان مشهوربود اوشکستی سخت یافته وخود نیز کشته شد این واقعه بسال ۱۵۰۱ روی داد گویند وی پنجمین دونی است‌که ازاین خانواده درپیکار بامسلمین‌کشته‌شد و بهمین سبب بر حس انتقـام اسپانیائیها بضد مغربیها افزود ، کونت « طندله » نیز بر فوجار

(۱) در باره از کتب اسپانیائی نوشته‌اند که درغرناطه دریك روز یکمیلیون کتاب سوختند بعضی گفته‌اند صد هزارجلد سوخته‌اند . درباره کتابهای آنها نوشته اند تمام‌کتابها را سوختند جز آنچه راجع بود بطب وریاضیات .

هجوم کرد ، کونت « سرین » جامعی را برزنها و اطفال مسلمان که آنجا پناهنده شده بودند ویران‌ساخت فردیناند خود شخصاً راه را برفراریهای کوهستان بست هر کس از این شورش زنده ماند بمراکش و مصر و بلاد عثمانی فرار نمود ، شورش نخستین درکوهستان خاتمه یافت .

- نیم قرن گذشت و کینه در دلها چون آتش بزیر خاکستر پنهان بود ، مسلمانانیکه بظاهر مسیحی شده بودند اولاد خود را غسل تعمید میدادند ولی همینکه کشیش میرفت‌اولاد خویش‌را پاك نموده شست وشو میکردند ، اگر از موریسك (۱) کسی زن‌میگرفت کشیش بآداب‌مسیحی عقد اکلیل می بست ولی پس از وی بدستور شریعت اسلامی عقد نکاح را جاری میساختند .

مسلمین نیز بقصد انتقام بدزدان دریائی که از مغرب میامدند کمك و در ربودن اولاد نصاری آنهارا یاری داده کارهائی مینمودند ، اگر دولتی عاقل بود وپیمان خود را که در موقع تسلیم غرناطه منعقد کرد رعایت مینمود جائی برای اینهمه کینه ورزی نمی‌ماند ، ولی مبادی امر اسپانیا خردمند ودادگر نبودند ، روزبروز برستم خود افزودند ، فرمان دادندکه مسلمین لباس مخصوص بخودرا ترك نموده کلاه ولباس اسپانیائی بپوشند ، شستشو نکنند ، مانند بیشتر آنها که بکثافت میزیستند (۲) مسلمین بگرمابه نروند سپس آنها را از سخن گفتن بعربی مانع شده مقرر ساختند بغیر زبان

(۱) مغربیهائی که مسیحی شده بودند

(۲) ملل لاتینی از شست وشو و پاکیزگی متنفر بودند ، مسلمین را مذمت میکردند که « بگرمابه میروند » اسپانیائیها گرمابه را باشوق وشعف مانند مساجد ویران مینمودند

اسبانیائی صحبت نشود ، نام خودرا تغییرداده روش اسپانیائی در پیش گیرندو نامهای اسپانیائی بخوددهند ، شرلکان امپراطور باین کار زشت بسال ۱۵۲۶ اجازه داد و ظاهراً نمیخواست بشتاب آنرا اجرا کنند ولی کارکنانش آنرا وسیله ربودن اموال موریسك قراردادند ، دیوان تفیش (بازرسی) اینکار را کسب و کار خود قرار داده در اینکار بازرگانی میکرد همینکه فلیپ دوم زمامدارشددراجرای احکام در باره موریسك سخت گیری نمود بسال ۱۵٦۷ فرمانداد لباس و زبانرا حتماً تغییر دهند واز نظافت که از مقررات نیك اسلام بود سختی جلوگیری نمایند، گرمابه‌های زیبای الحمراء را ویران ساخت ، وسائلی که آنهـا برای دیگرگون کردن این ملت بدبخت بکار بستند سختتر از این بود که کسی بتواند تحمل کند تا چه رسد باخلاف منصور و عبدالرحمن وبنی‌سراج ، بهمین‌سبب بزودی آتش فتنه زبانه کشید طوفان شورش جنیدن گرفت ، فرج بن فرج ازخاندان بنی‌سراج باگروهی از مردم غیرتمند از غرناطه بقصد کوهستان پیش از آنکه پاسبانان بآنهـا برسد بیرون دویدند ، آنجا « بهرناندو دوفلور » از نسل خلفای قرطبه‌را انتخاب نموده بنام « محمد بن امیه » بسلطنت برداشتند ، در یك هفته شورش بهمه جـای جبال بشرات رسید ، اینواقعه بسال ۱۵٦۸ روی داد ، این کوهستان از جبال سخت دنیا است ، راه آمد و شد آنجا دشوار و پناهگاه های محکم دارد ، بهمین سبب سرکوبی باشندگان آنجا ازکارهای سخت بوده همیشه کانون فتنه و آشوب میبود ، این بار نیز دو سال طول کشید، ازکشتار وآزار وغدر وحیله وبی‌ناموسی و غیره طرفین خود داری نکردند ، وقایعی روی داد که در تاریخ قهرمانی و پهلوانی و کتب جنگی مانندش کمتر بافت میشود ، قرنها وسالها مردم دنیا آنها را بچشم حیرت

نگریسته نمونهٔفداکاری برای ملل خواهد بود ، مردم مغرب دراین وطن دومین خود میخواستند انتقام صد سال بلا و ذات بی‌مانند را کشیده خونخواهی کنند ، همگی فریادمیزدند ، ده‌بده‌رفته مردمرابیاری وخونخواهی میطلبیدند کلیساها را ویران کردند ، کشیشها را کشتند ، از نصاری هر که بدستشان افتاد عذابها دادند ، دیگران فرار نموده بجا های سخت و دژها پناه برده بسختی دفاع میکردند . مارکیز « مونتیجاره » فرمانده غرناطه بود ، وی بملایمت ومدارا توسل جست ، نزدیك بود آتش خاموش شود که یکصد وده تن زندانی از مغربیها را در زندان بیازین سر بریدند ، گفتند اینکار بی‌خبرمارکیزواقع شده ولی‌موریسك‌هاباورنکردند ، پرچم انقلابرا دو باره برافراشتند ، ابن امیه نیز برتمام نواحی بشرات عملا امیرگشت ولی چون در سیاست توانا نبود پاره ای اطرافیانش او را کشته بمردی دیگر که بدلیری وجنگجوئی نامبردار وموسوم به«عبدالله بن ابوه» بود بیعت نمودند

دولت اسپانیا برای خاموش کردن آتش انقلاب دون « جون الاوستری » برادرسلطان را بآنجافرستاد ، وی جوانی بیست ودوساله بود ، درزمستان ۱۵٦۹ تا۱۵۷۰ به پیکار پرداخت ، کارهای زشتی کرد که مانندش درکتب تاریخ نایاب است ، زنها واطفال را در برابرچشمش سر بریدند ، خانه ها را سوخت ، آبادیها را ویران نمود ، شعار او این بود (که امان بکسی ندهد(کاربجائی رسید که موریسك‌ها سرفرود آورده‌تسلیم‌شدند ، ولی چندی نگذشت که مولای عبد الله بن ابوه از نو شورید ، اسپانیائیها نیز بحیله وغافلگری اورا کشتند ، سر اورا سی سال بدروازه غرناطه آویخته بودند ، اسپانیائیها برای فرونشاندن‌شورش‌فروگذارنکردند ، کشتند ، سوختند بدود خفه کردند تاجائیکه بسیاری ازنفایای عربیرا نابود ساختند ، باقیمانده

را نیز کنیز وغلام‌نمودندجماعتی را از اسپانیا بیرون نمودند، بهمین سبب شماره مسلمین روی بنقصان نهاد بسال ۱۵۷۰ کشیشها روزیرا عیدی بزرگ گرفتند این روز درتاریخ مشهور ومذکور است تا آن روزشماره رفتگان مسلمان بیست هزارتن بود آنهائی که درأثنای فتنه گرفتار شده بودند کنیز وغلام شدند، باقی را نیز با پای برهنه ازکشور بیرون‌کردند، بسیاری از آنان از رنج راه ودرد سفر جان دادند، گروهی برای لقمه نـان بدریوزه رفتند پاره‌ای بآنسوی دریاگریختند، جماعتی ببلاد فرانسه پناه‌بردند، چون هانری‌چهارم میخواست در اسپانیا دسیسه هائی کند برای اجرای مقصود خود این پناهندگان‌را بخوشی پذیرفت (۱) اخراج این بینوایـان تا سال ۱۶۱۰ دوام داشت، دراین‌سال پس ازهشتصد سال حکمفرمائی اسلام حتی

(۱) حقیقت اینست که هانری‌چهارم فرمان داد آنان را بشرطی بپذیرند که پیرو کاتولیك شوند، فرمان وی نیز اجرا شده آنها باجبار مسیحی گشتند بعدها سلطان ابن عثمان درخواست کرد آنانرا ازفرانسه ببلاد اسلام بفرستند بسیاری بیرون رفتند وپاره‌ای درفرانسه بآئین مسیحی ماندند، همینکه‌مذهب پرتستن نمایان شد، گروهی‌این مذهب را اختیارنمودند، لوئی چهاردهم فرمانداد که پرتستانهارا ازفرانسه بیرون کنند، آنها نیز بخشی بسویس‌رفتند و از آنان دانشمند و علامه نامی « ابوزید » بود Abouzyt، وی ازاعلم‌علمای‌آندور در هرفن است، دوست ولتر وروسو ونیوتن ولایبنیز بوده، ولتر در باره وی میگفت . « دوست عرب ما » بسیار میشدکه ولتر مسائل مشکل را از او میپرسید، با روسو مراسلات بسیاری داشته‌که کسی آنها را درکتابی گرد آورده در ژنو اینك خیابانی بنام ابورید است، باین وسیله خواسته اند نام این نابغه بزرگ عربی باقی بماند، ابورید از خاندان اطبای عرب است که درتولوز درجنوب فرانسه منزل داشته .

یك تن مسلمان را باقی نگذاردند، گویند ازروزیکه غرناطه از پای درآمد تا سال‌دهم‌بعد ازهزاروششصد شماره مردمی که اخراج شدند سه‌ملیون‌بود وآنهائیرا که اخیراً یکباره بیرون نمودند بپانصد هزارتن رسید .

اسپانیائیهای بیچاره‌ندانستند چه‌کنند ،نفهمیدند خانه خودرا بدست خود ویران میسازند، باخراج مردمی که‌قرنها اسپانیا بوسیله‌آنان سرچشمه تمدن و کانون علم ودانش بود شاد وخندان گشتند . دراروپا کمترجائیست که باندازه این بلاد ازتمدن اسلام بهره‌برده باشد . همینکه اسلام از آنجا روی تافت خورشید عزتشان دچار کسوف گردید ، ستاره نحس شان اوج گرفت، موسمی رسیدکه احسان وانعام مسلمین اندلس درمیان توحش این گروه وتـأخر آنها در تمدن جلوه گری کند و پس از رفتن اسلام انحطاط اجتماعی و پستی این ملت آشکار گردد سخن اسانلی لامبول باختصار به پایان رسید .

درحاشیه این سخن شرحی نوشته که گواه این حقیقت است گوید . سلطان را در اطراف شهر غرناطه املاك پهناور و مزارع فراوان بود که چون باندازه مخارج‌درآمدنداشت‌دولت‌ناچارشدبسال۱۵۹۱آنهارا بفروشد با آنکه این جا ها دردوره عرب‌باغهای سرسبزوخرم، خیابانهای پردرخت سایه‌افکن داشت ، درآمدش فراوان وسرچشمه ثروت بود . اگر بخواهند وضعیت این مزارع وسرسبزی وحاصل خیزی آنهارا درزمان‌عرب بدانند به « الاحاطه فی اخبارغرناطه » تألیف وزیرنامی غرناطه لسان الدین بن خطیب را بنگرند، ازجمله چیزهائیکه در باره این باغها گفته اینست :

« این شهر پاك و پاکیزه را که خدا نگاهداری کند باغهای پهناور بی‌مانند و بوستانهای پر ازدرخت درمیان گرفته ازدور بنظرمیرسد که

دیوارنداند، دندانه کاخهابسان ستاره درمیان سبزه میدرخشد (تاآنجا که میگوید)، زمین باغ جز آنجاکه قابل توجه نیست انگور ازدرخت وسایر اشجار جوری پوشیده که حتی یك تیرپرتاب خالی نیست، آنچه در پائین شهرواقع است بسیار پرقدر و بهایش بی پایان و باندازه ایست که جز زمامدار کشور نمیتواند خریداری کند، درآمد سالیانه پاره ازآنها درحدود هزار طلا است دکانها را سبزی و میوه های لطیف وثمر های شیرین آنجا پر کرده است، قسمت سلطنتی که شهررا چون دائره درمیان گرفته تقریباً صد باغ است، در زیبائی ودرآمد وحاصل خیزی وپرآبی ودرخت فراوان و بهتری نوع میوه بی نظیر میباشند در جوار و دراثنای آنها باغهائی است که پاره موقوفه و پاره ای ملك اشخاص است، آنچه «بوادی سجل» می پیوندد چشمهارا خیره وبخودمیدوزدآن جاازتوصیف بیرون است جویبارش که آئینه سراپانمای کواکب آسمان واشجارزمین است ازهرسوروان شده قطره‌های مرواریدوار درخشان برسرهم میریزند، اشجاری مخصوص داردکه دارای شیره خاصی است که در سایر نواحی یافت نمیشود تا آخر» باین مختصر ازتوصیف اوقناعت نمودیم.

تردیدی نیست باغهای سلطنتی که این جور توصیف شده ودرروزگار عرب درآمد سرشار داشته همان است که پس ازتسخیر غرناطه بسلطان اسپانیا انتقال یافته وکاربجائی رسیده که باندازه هزینه لازمه درآمد نداشته است

واشنتون اروین در تاریخ مشهورخود راجع بتسخیر غرناطه شرحی گفته که خلاصه آن اینست :

« پس ازدخول این شهر درحوزه اسپانیا چندین سال آرامش نبود رؤسای مذهب کاتولیك صلاح دیدند که مسلمین را بقبول نصرانیست مجبور

کنند (۱) اینکار باعث ناامیدی مغربیها که در کوهستان جای داشتند و در دین خود مردمی متعصب بودند گردید . برؤسای دین کاتولیکی شوریدند ، دو تن از آنان را گرفته گفتند مسلمان شوند وچون آنها خودداری نمودند هر دورا کشتند. گویند زنها و اطفال آن دورا بچوب وسنگ کشته لاشه آنهـارا سوختند . از نصاری نیز برای انتقام وخونخواهی هشتصد سوار گرد آمده بدهات مغربیها ریخته خراب وتباه میکردند ، مغربیها بکوهستان پناه بردند در تمام کوهستان آتش انقلاب روشن شد ، ولی مرکز شورش در کوه « برمیجه » نزدیکی دریا بود ، همینکه بفردیناند سلطان آنجا خبر رسید فرمانداد مسلمین را که در آن نواحی هستند بقشتاله بکوچانند و محرمانه دستورداد اگر کسی مسیحی شد بجای خود بماند ، سپس سرلشکر مشهور « الونزو دواژیلار » را باسپاه بآنجا روانه نمود ، وی بیشتر دوره جوانی را در نبرد بامغربیها گذرانیده بود ، هنوزوی بآنجا رسیده بسیاری به «رنده» گریختند ومسیحی شدند ، سایرین ازجان گذشته بگرد سرداری «فهری» نام در کوهستان در جاهائی که آمد وشد دشوار بود گرد آمده راه رفت وآمدرا بستند ، دودسته درخارج شهر « مونارده » بیکدیگر برخورد وآتش جنگ روشن گردید ، گویند دون « الونزو » بافرزند خود دون «بطره» با سیصدتن دلیر بمغربیها حمله نموده آنهارا فرار دادند ، سپاه آنها پی درپی پیش آمد وغارت کرد . همینکه ازغارت وغنیمت سنگین بار شدند ، فهری

---

(۱) درتاریخ اسلام یافت میشود که پاره‌ای سلاطین اسلامی اسلام را زیاد محترم داشته میخواستند بمهر ومحبت مردم رامسلمان سازند ولی دیده نشده که حتی یکبارنصاری یا یهود را درقبول دین اسلام مجبور کرده باشد .

باگروهی ازدلیران اسلامی‌بازگشنه نعره‌ای زدندکه زمین لرزید اسپانیائیها ترسیده روی بفرار نهادند، ولی « الونزو » بجای خود مانده سپاهرا پردل میساخت، گروهی توقف و بیشتری فرار نمودند، چون شب در رسید وپرده ظلمت همه جا را پوشید کار براسپانیائیها سخت وبطره زخمدارشد پدرش باو گفت از میدان برود، او نپذیرفت، پدر امر داد او را بلشکرگاه کونت « اورینه » برند، آنها هم او را بازخم فراوان بردند، دون خود بادویست تن بجای مانده جنگیدند تاهمگی کشته شدند.

« دون میان دوسنگ نشسته ازخود دفاع میکرد، فهری اورا دیده بسویش شتافت، هردو درپردلی وزور بازو ودلیری مانند هم بودند، فهری از شکار خود دست برنمیداشت ودون بسختی دفاع میکرد، « الونزو » بدشمن خود گفت. « نپندار شکاری بی‌دست وپا بدام تو افتاده، من دون الونزو دو اژیلا هستم » مغربی پاسخ داد: « اگر تو دون الونزو هستی، من نیز فهریم » سپس اورا بخاك و خون کشید، بمرگش نمونه پهلوانی در اسپانیا و قهرمان پردلی در اندلس از دست رفت، مغربیها تمام شب را پیکارکرده‌اسپانیائیهارا تارومارکردند، درآنشب دون« فرانسیسکودورامیز» فرمانده توپخانه نیز کشته شد، وی در حصار غرناطه کارهای نمایان کرده ولی کشته شدن دون « الونزودواژیلار » سرآمد تمام مصائب بود، همینکه خبر این واقعه بسلطان رسید خود باسپاه بجبال « رنده » رفت و آتش‌را خاموش ساخت، پاره‌ای جان خودرا خریده بافریقا رفتند گروهی مسیحی‌شدند، شهری که‌سواران‌اسپانیائی‌درآنجاکشته‌شدندمردمش‌رابغلامی بردند. لاشه دون را پس از جستجو میان دویست لاشه بزرگان و امراء یافته بقرطبه فرستاده ودرمیان سیلاب اشك وزاری همراهان بخاك سپردند

سالیان دراز اسپانیا براو میگریست گفته وی باجمال بپایان رسید .

مورخ‌نامی فرانسوی « ویکتوردروی Victor Duruy » در تاریخ خود شرحی گفته که خلاصه آن اینست :

« اسپانیا از چنگ عرب بیرون آمد ولی آتش کینه که هشتصد سال در دل آنها پی‌درپی افزون شده بود باقی مانده خاموش نشد ، باشندگان جزیره مخلوطی بودند از مسلمان و مسیحی و یهودی ، فردیناند بمنظور اتحاد جامعه خواست آنها را باتحاد عقیده وادار کند تا دولتش نیرومند شود ، دادگاهی نوین بنام بازرسی تشکیل داد . خود رئیس وبازرس عالی را تعیین میکرد ، املاك محکومین را متصرف میشد . نخست نصارائی که یهودی شده و مسلمانی که مسیحی گشته ولی در پنهان بآئین اسلام مانده است ونسبت بمحمد صلی‌الله وعلیه وآله وفادارمیباشد محکوم‌مینمودند ، سپس احکام این دادگاه مقصرین سیاسی و بدعت گذاران دینی را نیز فراگرفت . بسال ١٤٩٢ این دادگاه فرمان‌داد ، دارائی یهودرا گرفته وآنها را اخراج کنند ، پاره ای از مورخین که در آن روزگار بوده اند شماره اخراج شدگانرا هشتصد هزار تن نوشته اند (١) بیشتر آنها مردند این بینوایان آزاری کشیدند که درگیتی کسی دچارنشده ، بسال ١٤٩٩ برخلاف پیمان غرناطه که قرار بود مسلمین آزاد باشند فرمانی صادر شدکه آزادی دینی را از آنها بگیرند ، در این هنگامه هم گروهی بسیار ترك یار ودیار نموده فرار کردند ، اخراج تمامی آنها تا سال ١٦٠٩ طول کشید ، اسپانیا اینجور وحدت دینی را بدست آورد ولی پیشه و هنر و بازرگانی را که

(١) بسیاری ازآنها درازمیرو گروهی دراستانه وسلانیك هستند که دراین‌بلا بآنجاها آمده اند .

بدست عرب ویهود بود ار دست داد .

یکبار درضمن صحبت از شرلکان گوید : وی آرزوی فردیناند را تکمیل‌نموده مسلمین‌بلنسیه را مجبور کرد مسیحی شوند ، مردم غرناطه را وادار نمود تالباس و آداب خودرا دیگر گون نموده بزبانی جز زبان مادری صحبت نکنند همچنین درضمن سخن از فیلیپ دوم‌گوید : بمغربیها درراه دین ستم کرد ، کار را بر آنها دشوار ساخت . ناچار بسال ۱۵۶۸ مجبور بشورش‌شده آتش انقلابرا برافروختند ، اگر برادران افریقائی‌آنها بایشان کمك میدادند چون کوهستان محکم و پناگاه خوب داشتند ممکن بود مقاومت کنند . ولی فیلیپ رشته اتحاد آنها را گسیخته در املاك خود آنانرا پراکنده ساخت ، ده سال نگذشت که تمامشان غلام و برده شدند .

اینك برحسب عادت خود تواریخ فرنگ‌را باتواریخ عرب سنجیده سخن مقریرا درباره این وقایع با پاره ای تصرف نقل کنیم :

گوید . « نصاری پیمانرا دور افکنده شروط را یکی پس از دیگری شکستند ، کار بجائی رسیدکه بسال نهصد وچهار پس از امور واسبابی‌که روی داد مسلمین را وادار بقبول نصرانیت کردند ، آنها گفتند : کشیشها نوشته‌اند هرمسیحی که مسلمان‌گشته بایست جبراً مسیحی شود ، آنان‌نیز چنین کردند وچون نیروئی نداشتند سخن سودی نداشت . از این نیزبرتر رفته میگفتند : یکی‌ار نیاکان تو مسیحی بوده که مسلمان شده اینك بایست بنصرانیت بازگردی . چون در اینکار سخت‌گیری زیاد نمودند مردم بیازین بضد حکام شوریده آنها را کشتند ، این نیز یکی از اسباب مسیحی شدن گردیده گفتند : فرمان سلطنتی صادر شده که هر کس بضد حاکم برخیزد بایست بمیرد یامسیحی‌شود . اجمالا تمام‌آنهاراازمردم‌شهری‌ودهاتی مسیحی

نمودند ، گروهی خود داری و کناره گیری کردند ولی سودی نبخشید ، پاره ای دهات وقصبات از آنجمله بلفیق واندرش(۱) وغیره سرپیچی نمودند دشمن نیز بر آنها تاخته تا آخرین آنارا کشت یا اسیر کرد ولی بدهاتی که در کوه بللنقه بودند خدا یاری داده بسیاری از دشمن را کشتند ، از آنجمله مالك قرطبه (۲) کشته شد ، ناچار این گروه را امان دادند که با عیال و اموال منقول خود بفاس بروند . پس از این وقایع پاره از مسلمین که ظاهراً مسیحی شده بودند در پنهان نماز خوانده و عبادت میکردند ، نصاری در تفتیش بر آنان کار را سخت گرفتند ، حتی بسیاری از آنها را سوختند ، آنهـا را از داشتن کاردی کوچك مانع شدند تا چه رسد بتیغ و شمشیر . مسلمین در کوهستان مکرر شوریدند ولی یار و یاوری بآنان نرسید ، و تا نزدیـکی سال هزار و هفده نصاری مسلمیـن را بیرون مینمودند ، هزارها بفاس و هزارها بتلمسان از وهرانـ رفتند ، بیشتری بتونس رهسپار شدند ، اعراب ومردم خدا نترس در راه وبیراه بآنها تاخته دارائی آنان را بغارت بردند ، این بلایا در بلاد تلمسان و فاس روی داد چند تنی از این زیان بسلامت ماندند .

مردمیکه بنواحی تونس رفتند بیشتر آنها بسلامت مانده و تا این دور دهات ویران و شهرهـا را آباد کرده اند ، همچنین در تطاول و سلا و فیجه الجزائر ، سلطان مغرب اقصی سپاهی فراوان از آنها استخدام ودر سلا جای گرفتند ، درجهاد دریائی کارها نمودند که مشهور است قلعه ودژ سلا را استوار نموده در آنجا کاخها و گرمابه‌ها ساختند ، تاکنون باین

(۱) شهر کی است که ابوعبدالله چون غرناطه را از دست داد بآنجا رفت .
(۲) الونزو دواژیلار .

حال اند، جماعتی هم بقسطنطنیه ومصر وشام وغیره ازبلاد اسلام رفته اند (والله وارث الارض ومن علیها وهو خیرالوارثین) انتهی

سپس در ذیل تاریخ آخر بنی‌سراج گفته ام :

« اندلسیهای اخراج‌شده که بخشکی مقابل‌اسپانیا (برّافریقا) آمدند از اسپانیائیها و از طوائف فرنگ انتقام کشیده انواع عذابها بآنها دادند جهاد دریائی‌را همانجور که مقری اشاره‌کرده راه انداختند، روزگاریکه مردم الجزایر وغیره را سلاطین دریا میگفتند و تمام دولتهای اروپا جزیه و باج وخراج وهدیه‌ها بوالی‌الجزائر میدادند تا از شر کشتیهای مغربیها محفوظ بمانندآنها درجرگه بحریه‌آنان قرارگرفتند، مغربیها بویژه مردم اندلس راه دریائی را بر بحریه اسپانیا و دیگران بسته از غارت و اسارت و خرابکاری در سواحل اروپا مخصوصاً اسپانیا فروگذار ننمودند، کار ها کردند که مردم اروپا تواریخ مخصوصی نوشتند و شدت کینه و عداوت آنها را آشکار میسازد، راستی هیچ دشمنی وکینه ای باین اندازه زمانش دراز نشده وشعله آن زبانه نکشیده .

همه نویسندگان متفق اندکه اندلسیهای مهاجر پیشه وهنر اندلس‌را همراه بردند، همت مردم آنجا را با خود منتقل ساختند، ذوق سرشار و خوش سلیقگی معروف آن بلاد را بسر منزل نوین خود آوردند . بوسیله آنان پیشه و هنر رواج یافته فنون را آموختند، سود و فائده را همه جا منتشر کردند، باآنکه دچار سختی و بدبختی بودند و ازیار ودیار خود با دست تهی بیرون رفته جزدارائی ناچیزی نداشتند هر کجا بار اقامت افکندند، بخشی از اندلس را بوجود آورده و نمایان ساختند، هنوز در محیط وانواع زندگانی وسایراحوال وسرچشمه زندگی‌آثاراندلسی نمایان

و بسلیقه مخصوصی ممتاز و این آثار دلیل بر استحکام تمدن آنها است ، حتی آنکه « فیلیکس دوبوا » نویسنده فرانسوی که سال گذشته (۱۸۹۶) اواسط افریقا را گردش نموده درحوالی تنبکتو طایفه ای را یافته که بآنها اندلوز میگویند، ازاخبار اصل آن طایفه که بدست آورد محقق ساخت که آنهااز آوارگان اندلس اند ، نامشان نیز براین مطلب گواه است . گوید . باآنکه آنها بینوا هستند از قبائل مجاوره خود در تمدن و سلیقه و ذوق برتر وبهترند ، هنرهائی دارند مخصوص بخود ، مانند زرگری و نقاشی و غیرذلك ظاهراً آنها ازمراکش تاسودان میباشند ، «سبحان من بیده تصاریف الامور» انتهی .

اینك بموضوع برگرداندن اسپانیائیها عرب اندلس را از اسلام بنصرانیت بازگردیم ، مهمترین چیزیکه دراین باب یافته ام شرحی است که در کتاب « الانوار النبویه فی آباء خیرالبریه » میباشد ، این کتاب از عالم نسابه سیدی محمد بن عبدالرفیع اندلسی است که بسال ۱۰۵۲ درماه رجب وفات یافته . کتابی است خطی و عزیزالوجود ، عالم مورج شیخ ابوعبدالله محمد ابو جندار فصلی از آنرا در کتاب خود « مقدمه الفتح من تاریخ رباط الفتح » نقل نموده ، محمدبن عبدالرفیع گوید :

عموم برادران ما در دیار افریقا از تونس وغیره که خدا آنهارا نگاهداری کند شرافت ما گروه اشراف اندلس را سخت منکرند ومیگویند درصورتیکه صد ها سال است آنان دربلاد کفر هستندچه شرافتی برای آنهامانده ، حتی درمیان آنان کسی باقی نیست که اینمطلب رابداند، زیراآنها بانصاری آمیخته اند همچنین پاره ای چیزها میگویند که باحترام آنان و بمحبتی که بآنها دارم باز نمیگویم ، اینك برای روشن شدن مطلب مینویسم : گو اینکه من در

کودکی باین دیار آمده‌ام ولی من بواسطه پدرم از شش‌سالگی‌یا کمتر از آئین اسلام خبردار شدم ، در این موقع بدبستانهای نصاری میرفتم تا آئین آنها را بخوانم ، چون بخانه باز میگشتم پدر آئین اسلامرا بمن میاموخت بنابراین هر دو آئین را با هم یاد میگرفتم ، مرا از چهار سالگی بدبستان مسیحیها برده بودند ، پدر لوحی از چوب گردو نرم وبی‌رنگ آماده کرده بود هنوز آنرا درنظر دارم ، بروی آن حرفی از الف با را مینوشت وکلمه بکلمه از من میپرسید و چون آنرا میاموختم ، حرفی از حروف عربی را نوشته و میگفت حروف‌ما اینگونه‌است ، عاقبت‌تمام‌حروف‌رادوبارآموختم همینکه بار نخستین بپایان رسید بمن سپرد که آنرا حتی از مادر و عم و برادر و تمام خویشاوندان خود پنهان بدارم ، تأکید فراوان نمود باحدی باز نگویم ، مادرم محرمانه از من میپرسید پدر بتو چه‌آموخت ، من پاسخ میدادم چیزی نگفته ، وی‌میگفت نترس وبمن بگو من در راز داری اصرار مینمودم ، همچنین عموی من میپرسید و من سخت منکر میشدم ، بدبستان نصاری میرفتم وچون بخانه باز میگشتم پدرم مرا تعلیم میداد ، چون مدتی گذشت پاره ای از دوستان صدیق خود را برمن گماشت و من بهیچ یك چیزی نگفتم ، در اینکار پدرم خود را بخطر انداخته بود ، زیرا اگر من راز را فاش میکردم او را حتماً بآتش میسوختند ، ولی خدا ما را کمك ودر میان دشمن بسلامت نگاهداری کرد» .

ازاین گفته میفهمیم که این گروه‌را مجبور بقبول نصرانیت کرده‌اند ودر پنهان باسلام باقی و ناچار بوده اند که اطفال خود را حتی از چهار سالگی بدبستان نصاری بفرستند ، آنان اجازه نداشته اند بکودك چیزی از اسلام بیاموزند واگر کسی‌چنین میکرد وحکومت خبردارمیشداورابآتش

میسوخت . باهمه این دشواریها پاره‌ای باولاد خود باکمال احتیاط عقیده اسلامی وزبان عربی را آموخته اند ، با این حال بنظر نمیرسد که شماره اینگونه مردم زیادبوده ، زیرا بسیاری ازعوام خواندن ونوشتن را نمیدانستند و نمیتوانستند کودك را تعلیم بدهند ، بسیاری از ترس دولت که رازشان بوسیله کودك آشکار شده نابود گردند از تعلیم خود داری میکردند بهمین سبب اولاد آنها درظاهر و باطن مسیحی شده نمیدانستند که پدر و مادرشان درپنهان مسلمان هستند ، و نیز شعائر اسلامی ملغی وممنوع بود وآنهائی را که موریسك میگفتند مکلف بودند چون فرزندی بوجود آمد کشیش را دعوت کنند تا غسل تعمید بدهد و اگر زن بگیرند از کشیش درخواست نمایند تا عقد اکلیل را بجا آورد ، اگر کسی بمیرد اورا برای اداء نماز حاضر سازند ، همگی مجبور بودند روزیکشنبه‌را بکلیسیا بروند بهمین‌سبب نیز اولاد آنها نصرانی‌شده واینك ملیونها ازمردم اسپانیا هستند که اصل آنها مسلمان بوده سپس گوید

پدر بمن میآموخت که چون‌بکلیسیا رفته صورت بتها را ببینم پیش خود فرموده خدا را بخوانم که : یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً و لو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئاً لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب . وقل یاایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون » تا آخر وغیر ذالك از آیات کریمه و فرموده خداکه بکفرهم و قولهم علی مریم بهتاناً عظیما وقولهم : انا قتلنا المسیح بن مریم رسول الله و ماقتلوه و ما صلبوه ولکن شبه لهم وان الذین اختلفوا فیه لفی شك منه مالهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه وکان الله عزیزاً حکیماً » . همینکه پدرم بیقین‌دانست که من امور دین

اسلام را از نزدیکان خود پنهان میدارم تا چه رسد بیگانه . اجازه داد با مادر وعم و پاره ای دوستان صدیق بازگویم . آنها بخانه ما میآمدند و در باره دین گفتگو میکردند ومن گوش میدادم، همینکه رازداری مرا دانست بسیار خرسند شده بدوستان صدیق و آشنایان با وفای خود معرفی کرد و با آنها گرد آمدم »

گویم اسلام دراندلس باینجور که توصیف نموده شبیه مجامع سری بوده که باکمال دقت پنهان میداشته اند و کسی ازمسلمین توانا نبوده آنرا جز بدوستی راز دار بازگوید، آنها اگر بیکدیگر اطمینان داشتند فراهم آمده راجع بدین در پنهان سخن میگفتند

سپس گوید: «برای دیدار مسلمین اخیار ازجیّان شهرستان زادوبوم ابن مالك(۱)سفر نموده بغرناطه و قرطبه واشبیلیه وطلیطله وشهرهای جزیره خضرا که خدا آنرا باسلام باز پس دهد رفتم، پس از شناسائی هفت تن را دیدم که امور غرناطه و اوضاع اسلامی آنجا را برای من شرح دادند، آنچه گفته و میگویم از آنها شنیده ام و بسیار معتبر است: زیرا جز یك واسطه میان من ومیان مسلمین آنوقتی فاصله نیست. » انتهی.

بر کسیکه میداند ابن عبدالرفیع سال ۱۰۵۲ مرده پوشیده نخواهد بود که در اول سال هزار هجری یعنی سیصد و چند سال پیش وی جوان بوده . ومیفهمد که در آن روزگار در جیّان و غرناطه و اشبیلیه و قرطبه گروهی بوده اند درپنهان پیرو آئین اسلام ودرظاهر مسیحی شگفتر آنکه اینگونه مردم در طلیطله نزدیك مادرید نیز یافت میشدند وتا آنروز که محمد بن عبدالرفیع آنجا را دیده زیاده ازپانصد سال میگذشته که بتصرف اسپانیائیها بوده است . در پاره از کتب اروپائی خوانده ام که تاسال ۱۵۸۰

(۱) محمدبن مالك طائی صاحب الغیّه

زبان عربی پیش اسپانیائیها زبان تربیتی و علمی بلکه زبان معاملات و داد وستد بوده و قبالجات را تا سال ۱۵۸۰ مسیحی یعنی در سالی که ابن عبدالرفیع جوان بوده باین زبان مینوشته‌اند ، ازآنوقت فرمانی صادر کرده‌اند که نوشتن و گفتن بعربی ممنوع باشد . چیزی شگفتر شنیده ام که تااوائل قرن نوزدهم در نواحی بلنسیه مردمش بعربی سخن میگفته اند حجاب زن تا امروز درپاره ای دهات بلنسیه وپاره ای دهات جنوبی باقی است

سپس گوید : دشمن کفر را بانواع حیله بر آنها بار کرد ، لباس اسلامی و مجامع دینی و گرمابه ها و معاملات اسلامرا تدریجاً از میان برد ، مردم بسختی سرپیچی میکردند ، مکرر شوریده و پیکار کردند ولی تدبیر در برابر تقدیر تأثیری نداشت ما درچنگال آنها گرفتار ماندیم ، دشمن درهر کس اثری ازاسلام میدید اورابآتش میسوخت ، عذابهای گوناگون مینمود ، چقدر سوختند ، چقدرآزاردادند ، چقدر از یارودیار دور نمودند چقدر تباه کردند ، ما هم بانتظار فرج و رسیدن فرشته نصر و ظفر تااین سال(۱۰۱۳ هـ) صبرنموده ایم .

گویم : ازبزرگترین برهان‌برلزوم نگاهداری آداب‌دینی ومشخصات ملی همین است ، که چون دشمن بخواهد مردمرا ازدین‌اسلام بیرون برد آنها را بتغییر اوضاع‌وادارمیسازد . آری‌تغییروضع‌مربوط‌بدین‌ودین‌مربوط بوضع‌ظاهرنیست ولی‌هرملتی‌دارای مشخصاتی است‌که در روحیات آنها تأثیر دارد .

سپس گوید : عاقبت پاره ای از دوستان و برادران دینی ، از مسلمین بیلگراد از توابع قسطنطنیه رفتند ، آنجا مراد پاشا وزیر سلطان

احمد(۱) ابن‌سلطان‌محمد سلطان‌عثمانی‌رادیدارنموده شکایت کردنداحوال مردم اندلس وسختی حال مسلمین را در فرانسه و جاهای دیگر شرح دادند ، اوهم فرمانی بسلطان فرانسه (۲) نوشت که : هرمسلمانی از مردم اندلس و بستگان آل عثمان درآن‌نواحی هست باآنچه لازم دارد بکشتی سوار نموده پیش وی بفرستد ، همینکه فرمان بسلطان فرانسه رسید بمسلمینی که از اندلس آمده بودند اجازه داد در سواحل فرانسه بکشتی بنشینند وبهر کجا ازبلاد مسلمین‌بخواهندرهسپارشوند. »

سپس محمد بن رفیع گوید : « چون دشمن خدا فیلیپ‌سوم‌سلطان اسپانیا این داستان را شنیدسخت ترسید ، بزرگان وکشیشها ورهبانان و بطریقها را گرد آورد ودر باره مسلمین‌که درکشوراو بودند کنکاش نمود در باره مردم بلنسیه پرسش کرد ، تمام آنها گفتند باید تمام مسلمین را برکشتی نشانده از مملکت اخراج کرد ، او هم در باره آنها و کیفیت اخراجشان دستورات لازمراداد ، بعمال‌وکارکنان‌خود راجع بعموم مسلمین که در اندلس بودند تأکید بلیغ نمود ، این سلطان کافرگفت : بحکم

---

(۱) سلطان احمد اول فرزند سلطان‌محمد سوم چهاردهمین سلاطین عثمانی است که بسال ۹۹۸ ه (۱۵۸۹) بوجود آمده و در چهارده سالگی بتخت سلطنت نشسته چهارده سال سلطنت کرد در ۲۲ نوامبر ۱۶۱۷ سن ۲۸ سالگی جهانرا بدرود گفته است .

(۲) هانری‌چهارم که بسال ۱۶۱۲ وفات یافته سلطان فرانسه بوده ، وی مسلمین اندلس‌را باین شرط بذیرفت که دین کاتولیکی را بپذیرند ولی چون فرمان سلطان عثمانی باورسید ناچاراطاعت‌نمود وآنهارا روانه کرد معدودی هم ماندند که بملت فرانسه آمیخته جزءآنها شدند .

سیاست نیك و نیکوی سلطان نصاری باید در مملکت بخوشی و رفاهیت زندگی کنند و هرکس باعث ناراحتی و سختی معیشت عموم آنان بشود بایست بیرون برود . در گذشته مردمی بیگانه باین کشور آمدند مملکت ما را بهم ریخته برضد ماقیام نمودند. بزرگان مملکت و کشیشها و رهبانها را که بجنگ آوردند کشتند، گوشت از بدنشان بریده اعضاء آنهارا پاره پاره کردند، آزارهائی دادند که بیشتر از آن شنیده نشده بود، اینك بتجربه و آزمایش آشکارشده اندلسیهائی که ازنژادآن گروهند گو اینکه بظاهر توبه کرده اند بجان و دل بآئین نصرانی باز نگشته پند و اندرز ما بآنها سودی نبخشیده است، بچشم خود دیده‌ایم که بسیاری از آنهارا بآتش سوختند ولی دست ازاسلام برنداشتند، برعناد و گمراهی باطنی خود ماندندو اخیراً از سلطان عثمانی بضد ما یاری خواسته‌اند، برمن ثابت گشته که میان آنها وسلطان نامه های اسلامی داد و ستد شده، معاملات دینی در جریان است، اینمطالب را من بیقین دانسته و اخبار راست و درست آن بمن رسیده است عجبتر که حتی یکتن ازآنها دراینمدت بما خبر نداده ازآنچه میانشان واقع گشته در سنوات گذشته اظهاری ننموده بلکه درکتمان آن کوشیده است، من یقین نموده ام که آنها دارای یك رأی ویك دین ویك عقیده اند، و نیز بمن و خردمندان ومردم دیندار از کشیش و رهبان و بطریق که برای اینکار فراهم آمدند و با آنها کنکاش کردم، ثابت شده که ماندن آنها دراین کشور موجب فسادی بزرگ خواهد بود، بنابراین تصمیم دارم تمام آنانرا از کشور خودبیرون کنم تافسادی که بوده ورعایای مسیحی مطیع اوامر و فرمانبردار آئین ما از آن میترسیدند از میان برخواسته شود، ماناچاریم آنها را ببلاد مسلمین امثال خودشان بفرستیم

تا باهم زندگی کنند » انتهی.

ازاین داستان آشکارمیشود که آنها باجبارمسیحی شده‌اند وسلطان نیز بجبر آنان معترف بوده بلکه زیادتر از آن اعتراف داشته که هر کس را میدیدند درپنهان باسلام باقی مانده بآتش میسوختند، زشت ترین کاری که در تاریخ ثبت است همین کار ناهنجار میباشد، سلطان اظهار شگفتی میکند که آنان بسلطان بن‌عثمان درپنهان مانند مسلمین نامه نوشته ویاری او را خواسته اند باآنکه سلطان اسپانی می‌پنداشته پس از آنکه مجبوراً مسیحی شدند و سالیان دراز در حدود صد سال گذشت و اولاد و احفاد آنها در مدارس مسیحی آموزش وپرورش یافتند بجان ودل خالصاً مخلصاً بآئین مسیحی ایمان آورده اند و هر اثر اسلامی از دل آنها محو و نابود گشته، چون بوی خبر رسیده که این گروه هنوز بآئین آباء خود درپنهان باقی واسلام بجان ودل آنها آمیخته، میان خود کارهائی میکنند و کسی یافت نشده که حکومت اسپانی را برفتار پنهانی آنان خبردار سازد همین وضعیت برهان بوده که تمام آنها مسلمان هستند وباعث و حشت و دهشت سلطان شده اخیراً تصمیم گرفته آنهارا اخراج کند.

سپس ابن‌عبدالرفیع گوید: بقایای مسلمین تماماً بسال ۱۰۱۹ بیرون رفتند در دفاتر سلطان کافر میباشد که تمام اخراج شدگان ازمردم اندلس از بزرگ و کوچك زیاد تر از ششصد هزار بوده اند، سلطان فرمان داد همه زندانیها را در تمـام کشور اخراج کنـند، همچنین مردمی را که میخواستند بسوزانند از زندان بدر آورده توشه داد و ببلاد اسلام سالماً روانه کرد » ا ه

جون درتألیف کتابی بنام « الحله السند سیّه فی‌الرحله الاندلسیه »

شروع کرده‌ام وآنجا مسافرت وگردش دوساله خودرا دراسپانیا وآثاریکه از عرب در آنجا دیده و آنچه را از تاریخ آنجا دانسته ام شرح میدهم اینك جزئیات اخبار موریسك‌را بآنجا واگذار میکنم ولی بهتراست بخشی ازروزنامه « اربایترلسایتونگ Arbeiterzeitung» روزنامه کارگران اطریشی‌رادروین‌مورخه۳نوامبرسال۱۹۳۲ که‌بمناسبت شورشهای کارگران داستانی ازموریسك بلنسیه دراوائل قرن شانزدهم نوشته نقل‌میکنم‌گوید:

« بسال ۱۵۱۹ دراستان بلنسیه ازکشور اسپانیا مردم شوریدند و فتنه ازکارگر آغازگردید شورش آنها نه‌تنها بضد سلطنت بلکه برخلاف اشراف که املاك‌را تصاحب نموده بودند نیز بود . خلاصه مطلب مساوات باطبقه عالیه را در حقوق میخواستند ، عاقبت دو تن از پیشوایان آنها را جزء اعضاء هیئت حاکمه دربلنسیه نمودند وچون بلنسیه‌پیوسته درخطر دزدان دریائی‌میبود جمیع‌اهالی اسلحه داشتند ، همین‌اسلحه باعث پیروزی آنان در این هنگامه گردید سختی حکومت در برابر آنها بیشتر باعث شعله وری آتش شد ، در پایان اهالی برحکومت واشراف چیره شده آنها را از بلنسیه دورساختند . موریسك در این روزگار برده وغلام بودند در اراضی و املاك اشراف کشاورزی میکردند ، آنها در برابر این شورش مقاومت نمودند ، چون این ملت در نژاد وآئین با شورشیها مختلفند ودر برابر آنان اسلحه بکار میبردند کشتار هائی روی دادکه بدن از تذکرش میلرزد و تعصب دینی بصورتی هولناك آتش فشانی نمود .

« مسلمین بلنسیه‌را بسال ۷۱۵ مسیحی‌تسخیرنموده وازجمله‌ولایات قرطبه (پای تخت خلافت) ساختند ، در دوره ملوك الطوایفی بود بسال ۱۰۳۱ بلنسیه مستقل شد ، سپس آنجا را کشور اراگون بسال ۱۳۱۹

متصرف گشته بدست آنها باقی ماند ، و پس از مدتها که مسلمین مـالك بودند ناچار در اراضی بکشاورزی پرداخته اشراف مالك گشتند ، اعراب مسلمان چون در املاك خوب خدمت نموده و از کشاورزی کاملا اطلاع داشتند اسپانیائیها از این حیث از آنان راضی بودند ، آنها باآنکه مالیات هنگفتی بمالك میدادند چون‌در کار میکوشیدندخسته‌وناتوان‌نمیشدند ، این وضعیت مثل اسپانیائی را ایجاد کرد که ، هر جا عرب نیست سود نیست

اشراف که مالك املاك بودند سیاست کلیسیا راکه پیوسته مجاهده میکرد مسلمان نصرانی شود نمی پسندیدند ، زیرا مسیحی شدن عرب آنها را از سود سرشار محروم میساخت ، بسال ۱۵۱۵ باصرار وابرام توانستند فرمانی از شرلکان صادر کنند که عربرا کسی مجبور بنصرانی شدن نکند وهیچیك از آنهارا ازاراضی‌بلنسیه دورنسازند . همین کمکی راکه اشراف در کار آزادی آئین بمسلمین دادند سبب شدکه آنها اسلحه برگرفته در برابر کارگران بیاری اشراف برخواستند .

زد و خورد میان‌کارگر و اشراف منتهی‌بزد وخورد میان مسیحیها و مسلمین گردید در هنگـامه «گاندیا» در ژوئیه ۱۵۲۱ که میان حکومت و شورشیها روی داد یك سوم سپاه از عـرب بود ، بهمین سبب برای انتقام از اشراف عمداً شورشیها کوشیدند قهراً وجبراً مسلمانرا غسل تعمید دهد ، زیرا مسلمانیکه مسیحی میشد دارای حقوق مسیحیها شده میتوانست بجای رعیتی و بردگی مالك باشد ، و نیز دیگر مالیات سری که مخصوص مسلمین بود از آنها گرفته نمیشد شورشیها بهر سو رفته هر مسلمانیرا میدیدند جبراً مسیحی‌کرده مزارع اشرافرا چپاول و غارت میکردند پس از واقعه «گاندیا» که شورشیان بپیشوائی « ویسنتی‌پیرس»

چیره شدند برشدت و حدت اینکار افزود، کارگران هجوم کرده مسلمین را بزور فراهم میآوردند، سپس کشیش « آب تعمید » بر آنها می‌پاشید، تا وقتی که درواقعه شاطبه حکومت برآنها غالب شده بیریس پیشوای آنها کشته گشت این‌وضعیت برای مسلمین دوام داشت، دراین‌بیکار کارگرها ازجان گذشته چون‌شیر جنگیدند. امید میرفت که دراثر پیروزی حکومت مسلمین آسوده شوند ولی کار بعکس شد دیوان تفتیش که بسال ۱۴۸۰ تشکیل یافت مسلمانهائی راکه جبراً مسیحی نموده بودند بزیر نظر گرفت کار ووظیفه دیوان تفتیش این‌بودکه هرکس نصرانیت او ثابت نشود بآتش بسوزند و چون تمام مسلمانهائی که بزور مسیحی شده بودند از مسیحیت کم یا زیاد چیزی نمیدانستند. بدام افتادنشان کار بسیار آسانی بود جور و ستم باین بینوایان بجوری شروع گشت که هرگز سابقه نداشت اشراف میخواستند از رعایای کشاورز مسلمان خود دفاع کنند ولی رجال دیوان تفتیش دراین‌کاروحشیانه‌آنهارا بوسائل‌گوناگون راضی وساکت مینمودند دیگران‌که مسیحی شده وجان بسلامت برده بودند از حقوق نصاری‌اصلی بهره مند میشدند ولی حکومت این حقوق را از آنان بازگرفته مالیات سری و غیره را مانند پیش از آنان دریافت وآزادی را حتی درخانه ازآنها پس گرفت. این اعمال وحشیانه درباره مسلمین دوام‌داشت عاقبت پاره‌ای از اسقفهارا دل‌برآنان سوخته بپاپ مراجعه‌کردندکه: آیابتهدید سوزاندن بآتش روا است کسی را مسیحی سازند. پاپ بونیفاس هشتم پاسخ داد: « تهدید بمرگ » اکراهی نیست‌که جواز نصرانی نمودن‌را باطل‌سازد(۱) اکراه نخواهد بود جزوقتی‌که دست وپای مسلمانرا سته برای غسل‌تعمید

---

(۱) وجدان وآزادی خواهی وراستگوئی این پاپ را بنگرند.

بزور ببرند اوهم فریاد بزند واز اینکار اظهار نارضایتی نماید » پاپ خوب میدانست مسلمانی که باین صورت بضد مسیحی شدن بنالد هنوز آوازش بپایان نرسیده که در خون خواهد خفت.

دراین سالها که این کارهای زشت روی میداد بیست وپنجهزار تن مسلمان ازبلنسیه بافریقافرار کردند. از فرارشان کار کشاورزی مختل شده اشراف بشارلکان امپراطور سخت شکایت کردند، وی فرمان داد انجمنی نموده چاره ای بیاندیشند، پس از مذاکرات و گفتگوی فراوان انجمن قراری بسیار شگفت داد که نبایست بزورمسلمانرا غسل تعمید بدهند واگر کسی چنین کرد کیفرخواهددیدولی گفتنداثرغسل تعمیدنابود نمیشود، چنین مسلمانی قهراً در جرگه نصاری خواهد ماند (۱) زیرا خدا باینوسیله از شر خیر را بوجود آورده، اجمالا کار مسلمین با آنکه ساده ترین قواعد مسیحیت را نمیدانستند بنظر واختیار دیوان تفتیش قرار گرفت.

دیوان تفتیش بجستجو و موشکافی پرداخته در کلی و جزئی رفتار مسلمین دقت میکرد، تمام آداب دینی آنهارا منع‌نمود بلکه عادات وآداب زندگانی آنها را گو اینکه مربوط بدین نبود ممنوع ساخت، متخلف را کیفر میداد اگر معلوم میشد کسی گوشت خوك یامردار یاشراب نمیخورد یا مرده خود را درکفنی پاکیزه بخاك میسپرد، چون اساساً در نظر آنان پاکیزگی ونظافت گناه وبزه بود او را سخت کیفر مینمودند. بسال ۱۵۹۷ در طلیطله کسی یافت شد که « موریسکو بارتولوم شانجه » نام داشت، میگفتند این‌مرد مواظب نظافت‌وطهارت خود میباشد، اورا سخت شکنجه

(۱) دراین‌فتوی ورأی وسبب براشی دقت کنید، سپاس خدارا تاریخ اسلام ازاینگونه کردارو گفتارزشت پاك است.

کرده بقدری آزار دادند که اعتراف نمود تطهیر وی بپیروی عقیده دینی بوده ، سپس اورا بحبس ابد محکوم وزندانی ساختند ، دارائی او را ضبط کردند ، پیش پیرزالی « ایزابلازاسیم » (۱) قرآنی یافتند ، گفت بخواندن توانا نیست ، ولی این گفتار سودی نبخشیده او را آزارها دادند و چون سنین عمرش بنود میرسید ، در توهین بوی قناعت شد که او را بر خری نشانده پارچه ای بر او افکنده نام و گناه او را نوشتند در کوچه و بازار گردانده سپس او را در زندان انداختند تا قواعد مسیحیت را آموخت . بسیاری از زنها را که گوشت مردار نخورده آنرا بسك داده بودند آزار نموده از یار ودیار دور ساختند ، حنا بستن از جمله گناهان بشمار میرفت بد ترین بلاها برای موریسك این بود که آنها را مجبور نمودند مرده خود را در کلیسیا بخاك بسپارند ، اینکار بر موریسك بسیار ناگوار بود ، جریمه های زیاد از آنان میگرفتند ، املاك آنان را منصرف میشدند ، اگر تهمت تکرار میشد آنانرا در آتش میسوختند ، اگر کسی از مرگ رها میشد ، میبایست سوگند مؤکد یادکندکه کسی را از آنچه بروی گذشته خبر دار نسازد رفتار دیوان بازرسی با مسلمین چنین بود ، اشخاصی‌بودندکه چندین ماه وپاره‌ای چندین سال‌گم میشدند هیچکس ازحال‌آنها خبردارنمیشد ، بسیار میشدکه مردرا برای سوزانیدن بآتشگاه میآوردند واو زن یا فرزند خود را پس‌از سالهاکه از آنان خبر نداشت آنجا میدید دختری نوزده ساله درباره پدر ومادر وخانواده خود پیش دیوان تفتیش سخن چینی‌کرد ، پدر اقراری ننمود بااین حال او را در آتش سوختند ، مادر اقرارکرد بحبس‌ابد محکوم گشت ، اجمالا بیست

(۱) شاید محرف قاسم یا جاسم بوده .

وپنج تن قربانی این سخن‌چینی شدند ، چهارتن ازآنها را بآتش انداختند و باقی را زندانی نمودند ، دارائی آنها را نیز ضبط کردند .

« این کارهــای زشت وحشیانه بآوارگی و فرارتمام موریسك از اسپانیا بپایان رسید ، شورش کارگر دربلنسیه باعث‌شدکه‌آنهارا دسته‌جمعی نصرانی کنند دیوان تفتیش نیز درتکمیل زشت‌کاری خود کوتاهی نکرد .

انتهی

پیش‌اینگروه معروف‌بودکه «مقدمات‌زشت‌را‌نتیجه‌خوب‌زیبامیکند» این عقیده اختصاص برهبانان جزویت نداشت . بیان مطلب چنین است : دخول در کیش کاتولیکی خیــر محض و باعث رهائی از دوزخ میباشد . بنا براین اگر برای وارد ساختن غیر کاتولیکی باین مذهب وسائلی زشت اتخاذ شودزشت نخواهدبود زیرا نتیجه‌آن‌نیکواست . . باینجور بخوداجازه دادندکه در اسپانیا بمسلمان و یهود ودر جنوب فرانسه و سایر جاها باهل بدعت‌که آنها را هراطقه (۱) میگفتند این کارها را بنمایند . تمام ایـن اعمال بفرمان پاپها و رؤسای کلیسیا روی داد ، کمتر کسی اعتراض نموده و سخنی برخلاف گفت . بهمین سبب در سال گذشته هنگامیکه میان حزب فاشیست ایطالیا و واتیکان در اثر گفته موسولینی پیشوای فاشیست ورئیس دولت ایطالیا گفتگو درگرفت که : فاشیست بایست مخالفین خود را مجبور کند ، وجریده واتیکان گفت : اجبار با مبادی مسیحیت مخالف است ، موسولینی ناچار بامضای یکی از یاران خود اعلامیه‌ای بضد جریده نامبرده منتشر ساخت ، در آنجا مبادی کلیسیا را در باره دشمنان کلیسیا شرح داد . پاپهائیرا که بقتل عــام و سوزانیدن بآتش فرمان داده و انواع

(۱) الهرطقه ـ البدعه فی‌الدین والشیعه یونانیتها هرسس (قطرالمحیط)

عذابهارا برای عظمت پروردگار روادانسته اند نامبرد ، از آنجمله یولیوس و اینوشنیوس ، وگریگوریوس ، واسکندر بورجیا ودیگران بودند

کسیکه تاریخ اینگروه بویژه تاریخ اسکندر بورجیا و اولادش را مطالعه کند و از آنچه بفرمان وی در شهر « رم » روی داده بنگرد ، از آنچه بدستور او وبرادرانش برسر مسلمین اندلس باریده شگفتی نخواهد کرد . در راستی و درستی این اخبار تردیدی نیست ، زیرا همه کس نقل نموده و تمام مورخین حتی کاتولیکها خود حکایت نموده اند

بموضوع مسلمین اندلس بازگردیم ، آخرین اخراج آنها از اسپانیا سال ۱۰۱۹ یا ۱۰۱۷ بوده . شماره آنان بششصد هزار تن رسید ، ولی شکی نیست که آنها تمام مسلمین آنجا نبوده اند بازهم بسیاری مسلمان درشهرها ودهات وقصبه‌ها ماندند که عاقبت بااسپانیائیها آمیخته عملانصاری شدند . همچنین در میان مسلمانهائیکه بافریقا اخراج شده اند هزار ها بوده اند که خونشان با خون اسپانیائیها ممزوج ومخلوط بوده در حقیقت موریسك (بگفتهٔ اسپانیائیها) یا بومی (بگفتهٔ عرب) بخشی عمده دراندلس مانده اند وجبراً مسیحی شده اند ولی هنوز اصل خود را بیاد دارند ، من خود بسیاری از مردم اسپانیا را دیده ام که آشکارا میگویند از نژاد عرب هستیم . پس از تبدیل حکومت اسپانیا بجمهوری دراین سنوات دراثر تنفری که از کشیشها وراهبها داشتند بسیاری از کلیساها ودیراسقفهارا سوختند اگر حکومت جلوگیری نمیکرد چیزی باقی نمیگذاردند ، گروهی از پیشوایان اشبیلیه بمن میگفتند عظمت اندلس در زمان عرب واسلام بوده و چون از آنجا رفته اند اسپانیا ازپای درآمده بهمین سبب اینك آموزش وپرورش اسلامیرا میجویند ، آنها دراین اندیشه اند که مسجد اعظم قرطبه

را باسلام باز پس دهند و جامعی در اشبیلیه بسازند. یکی از نمایندگان مادرید پیشنهاد کرد که مسجد قرطبه را باسلام مستردنموده و آنرا مسجد اسپانیائی قرار دهند، بسال ۱۹۳۱ نیز هیئتی از مغرب بمادرید رفته درخواستهائی نمود و از آنجمله همین‌مطلب بود

اینك این بخش را که راجع است باندلسیهائی که بافریقا آواره شدند و بیچارگان سیه روزگاریکه در آنجا مانده و پایمال گشتند خاتمه میدهیم. (اینجا امیرالبیان نامه‌ای ازمولای اسماعیل سلطان بزرگ‌مغرب که بسلطان اسپانیا نوشته وخدعه وغدر اسلاف او را بمسلمین شرح داده مینویسد همچنین روابط سیاسی او را با بزرگان سلاطین اروپا شرح داده نامه ای راکه بلوئی چهاردهم سلطان فرانسه و جیمز سلطان‌انگلیس و دون‌کراوس سلطان اسپانیا نوشته است نقل مینماید ولی ما در اثر کمی وقت وتنگی مجال از ترجمه آنها چشم پوشیدیم)

لوئی‌چهاردهم میان سلاطین اروپا نخستین کسی نیست‌که پیمان بویژه پیمان بامسلمین‌را شکسته‌باشد، بیشترآنان بپیمان‌خود وفا نمیکردند فرموده‌خدا درباره آنها درست بود که (و ما وجدنا لاکثرهم من عهد) این رفتار تازگی نداشته از آغاز اسلام تا امروز چنین بوده مسلمان پیوسته بعهد خود وفا میکرد وآنهاهمیشه در اثر کینه و دشمنی فریب داده و خدعه مینمودند، سر مشق آنها دستور مشهور جزویتی بود که « نتیجه مقدمات زشت را خوب‌میکند » ولی این‌دستور درآئین‌اسلامی نیست، شر بهر حال شر است جز در هنگام قصاص و کیفر قانونی، اسلام وفای بعهد را حتی با کافر لازم میشمارد خدا فرموده «لیس‌البر ان‌تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الاخر

والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب و اقام الصلوة وآتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا (١) تا آخر ، ونیز فرموده « اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا (٢) » و نیز فرموده الاالذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقضوکم شیئا و لم یظاهروا علیکم احداً فاتموا الیهم عهد هم الی مدتهم ان الله یحب المتقین (٣) » و نیز فرموده : وان احد من المشرکین استجارك فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه (٤) » و نیز فرموده : واوفو بعهد الله اذا عاهدتم ولاتنقضوا الایمان بعدتوکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا (٥)

---

(١) نیکی و نیکوئی آن نیست که روی بسوی مشرق و مغرب کنید بلکه خوبی است که بخدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب خدا و پیمبران ایمان آورده ودارائی خود را در راه دوستی خدا بخویشاوندان و پدر یا مادر مرده و بینوا واز خانمان دور افتاده وخواهندگان بدهند ودر راه آزادشدن برده صرف نمایند نماز را برپا داشته و زکوة را بپردازند و بپیمان خود چون پیمانی بستند وفا کنند .

(٢) بپیمان خود وفا کنید که پیمان بازپرس خواهد شد .

(٣) جز آنانکه از کفار پیمان بسته اید و پیمان شکنی با شما نکرده‌اند و بزیان شما بدشمن کمك نداده اند که بایست پیمان خود را تاآخر مدت با آنها بپایان برسانید خدا مردم پرهیزکار را دوست میدارد .

(٤) اگر کسی ازمشرکین بتو پناه آورد اورا درپناه خود گیر تافرموده خدا را بشنودسپس اورا بپناهگاه خود برسان .

(٥) بپیمان خدا چون پیمان بستید وفا کنید وسوگند های خودرا نشکنید که آنرا تأکید نموده وخدا را کفیل خود ساخته اید . »

و سایر آیات و اخباریکه از شماره بیرون است . سلاطین و بزرگان اسلامی جز باتفاق و ندرت باین دستور رفتار کرده اند ، تاریخ اسلام نسبت بتواریخ سایر ملل ازاین حیث روشن ودرخشان‌است ، کار وفاداری مسلمان بپیمان خود بجائی رسیدکه حتی نسبت بآنکه پیمان شکنی کرده بود وفا نمودند . بلاذری در فتوح البلدان روایت کرده که : روم پیمانی بست مالی بپردازد وگروهی را بگرو داد ، آنها را در بعلبك باز داشتند ، سپس روم از پیمان خود سرپیچی نمود ، مسلمین روا نداشتندکه گرویها را بکشند آنها را رها نموده گفتند : وفا در برابر پیمان شکنی بهتر از پیمان شکنی در برابر پیمان شکنی است » .



طرابلس غرب وایطالیا
نگارش امیر شکیب

(۱) سه نامه از لرد کچنر وسرمکماهون وجنرال مکسویل برای سید احمد شریف سنوسی .

(۲) سابقه تاریخی استیلای فرنگ برطرابلس غرب .

(۳) عرب طرابلس غرب نگارش عبدالستار بگ

در سنوات اخیر حوادث بیشماری در طرابلس غرب روی داده که شرح تمام آنها دشوار است ، و چون این وقایع سخت ترین بلائی است که دراین دور بمسلمین رسیده از اشاره بآنها ناچاریم .

از روزیکه در ایطالیا حزب فاشیست بپیشوائی موسولینی استیلا یافت ، اسلام در طرابلس وبرقه روی بانقراض نهاد

میدانیم مبادی فاشیستی چنین است که : باید بهر وسیله شده بدون کمترین رعایتی ازآنچه بنام « حقوق ملل » یا « حقوق انسانیت » وامثال آن معروف است ودنیا بمراعات آن متفق است بمقصود رسید بلکه آنها فاش گفته تصریح میکنند ، هیچ پرده‌پوشی‌هم‌نمینمایند که . آزادیرا قبول ندارند ، حقوق عمومی را محترم نمیشمارند ، برای ترقی ایطالیا و افزایش قدرت و وسعت دائرهٔ وی بروی زمین و برای پای برجا شدن فاشیستی

هر چیز را روا و جائز میشمارند ، خواه مطابق باشد با حقوق انسانیت و حقوق دول خواه مخالف بیشوای آنها مکرر سخنرانی کرده ویاد داشتهای فراوان دارد که این مقاصد بدون اشکال از آنها دانسته میشود ، بهمین سبب در ایطالیا از آزادی زبان و قلم اثری نمانده ، هرچه مراحم آنها باشد ممنوع است هنگامیکه پاپ خواست مجامع کاتولیکی تشکیل دهد ، فاشیست دربرابر برپای خواسته از این تشکیلات جلوگیری نمود ، مجامع آنها را بربست ، از اجتماع آنان جلوگیری کرد ، نه از جهت دشمنی بکاتولیك ، زیرا آنها یار ویاور جدی کاتولیك میباشند ، بلکه از بیم آنکه در ایطالیا حزبی جز حزب خودشان بوجود آید ، پاپ براین خود پسندی اعتراض و براینکار ایراد نمود ، اختلافش با آنان شدید گشت ، ولی سروز نشده گفتارش برباد رفت این گروه نسبت بوی سختی اهانت نموده عکسهای او را درخیابان و کوچه رم پایمال کردند .

بنابراین حزب کاتولیك که بپاپ توهین میکند و حزب ایطالیا که اجازه نمیدهد در آنجا جز او حزبی باشد و قانونی جز آنچه با مبادی او مطابق است نمیپذیرد ، بی‌تردید اگر درطرابلس غرب کامیاب شود ، مبادی او سختتر و زشتر و بدتر خواهد بود زیرا ملتهای آزادیخواه اروپا که دادگری و مساوات را درکشور خود تا میتوانند رعایت میکنند ، اگر با مسلمانی برابر شدند ، همه آداب مساوات و عدل را فراموش نموده بهره اروپائیرا بپیمانه ای و مسلمانرا بپیمانه دیگری میدهند ، رفتار فرانسه در الجزائر وتونس ومغرب ورفتار هلند درجاوه و سوماترا گواه دعوی است انگلیس نیز در هند از دستور کلی استثنا نمیشود . بنا براین وقتی داد و آزادی ومساوات پیش مردمی که قدر وقیمتی دارد چنین باشد ، گروهی

که اساساً این مبادی را قبول ندارند حتی در باره هم میهنان خود معتبر نمیشمارند ، جمعنی که خود میگویند . جز رسیدن بمقصود هیچ مقصدی ندارند با مسلمان چه خواهند کرد اجمالاً ستمهائیکه ایطالیا در طرابلس و برقه مرتکب شده در این دور بی نظیر است بلکه در سایر دور ها حتی در قرون وسطی نظیرش کمیاب میباشد استاد عبدالرحمن عزام در یکی از مقالات زیبای خود خوب گفته که (مردم اخبار اندلس را میجویند تابدانند اسپانیا بامسلمین درآنجا چه جوررفتار کرده‌است، برای آنها اندلس وامور یکه در قرون وسطی روی داده چه سودی دارد ، اینك طرابلس غرب در برابر و پیش چشم آنها است ، ستمهائی را که کمتر از وقایع اندلس نیست در آنجا بچشم خود بنگرند) .

ایطالیا مقرر کرده که طرابلس و برقه کشوری لاتینی بشود میخواهد دو تاسه ملیون ایطالیائی را درآنجا جای بدهد ، میبندارد ایطالیا گنجایش مردم کنونی خود را ندارد ولی در حقیقت ایطالیا نمیتواند نیم ملیون ایطالیائی را در طرابلس وبرقه جای دهد ، زیرا هزینه اینکار زیاداست ، اراضی خوب دراین بلاد بسیار کمیاباست ، ارزش ندارد کسی بآنجا کوچ کند ، آنجا جز برای مردمی قناعت پیشه بدرد نمیخورد ، حقیقت اینست ایطالیا حریای نام شده میخواهد باینکار شهرت و افتخار تحصیل کند بگویدآنها هم کشوری تسخیر نموده ومستعمره ای دارند ، اگر مجرد استفاده از زمین و بهره برداری بود ، در ایطالیا اراضی بایر خوب فراوان داشتند که از اراضی طرابلس بهتر وبایطالیا نزدیکتر است ، جزیره « سردانیه » از بهترین اراضی حاصلخیر گیتی است ، وسعت زیاد دارد ، بااین حال شماره باشندگان آنجا کم و تقریباً خالی از مردم است .

اجمالا برادران طرابلسی ما در اثر استعمار ایطالیا گرفتار دردی شده اند بسیار سهمناك و ناگوار ، بلائی بآنها رسیده که از تمام بلایای وارده باسلام دراین دور سنگینتر است و مانندش یافت نمیشود

پاره ای ارباب اطلاع شماره گروهی را که ایطالیا ازاهالی طرابلس و برقه از روزیکه بانجا گام نهاد تا امروز بدار آویخته ببیست هزار تن تخمین میزنند ، بسیار شده مردمیرا بدون محاکمه بمجرد اراده سر لشکر بلکه بمجرد اراده افسری کوچك بدار آویخته اند زنها را برهنه کرده بدار زده چندین روز برسر دار گذارده اند شصت بلکه هفتاد تن را بیك زنجیر بسته بهمین حال در زندان افکنده تا جان سپرده اند یکبار چندین لاشه درساحل سُساوم دیده شد که بیکدیگر بسته شده بودند ، مردم احتمال قوی دادند که لاشه اهالی طرابلس میباشد ، زیرا ایطالیائیها بسیاری از این بیچارگانرا بیك ریسمان بسته بدریا انداخته اند ، داستان ستمگری ارتش ایطالیا درآغاز ورود بطرابلس بامردم « منشیه » ، با آنکه اروپائی درد مسلمین را خوب نمیفهمد ، آنها را هم متأثر کرد ، ایطالیا برای پاك نشاندادن خود ازاین کارهای وحشیانه میگفت : هنگامیکه‌ارتش با سپاه عرب میجنگید ، این گروه از پشت سر حمله نموده اند ، ایطالیا هزارها رفتار وحشیانه نمودکه جزحب انتقام ازمسلمین هیچ سببی‌نداشت باینکارها میخواست مسلمین را از طرابلس و برقه ریشه‌کن نموده عرصه را برای ایطالیائی خالی سازد تا آسوده مسکن گزینند

اراضی جبل اخضر از نواحی برقه در بیابان طرابلس بهترین زمین است ، آب جاری و چشمه های گوارا و جنگلهای پر درخت و چراگاه خوب دارد ، این اراضی نظر ایطالیارا جلب نمود درنتیجه وسایلی برآمد

که نژاد لاتینی را بی رقیب و مزاحم در آنجا جای دهد. جز کوچاندن اعراب ساکن در پیرامون جبل اخضر راهی نجست، هشتاد هزارتن مرد و زن و کودك را بیابان « سرت » واقعه در میان برقه و طرابلس که تا موطن اصلی آنها ده روز فاصله داشت برد درجای بی‌آب و گیاه که انسان وحیوان نمیتوانند زندگی کنند جای‌داد، بیشتر آنها از گرسنگی وتشنگی مردند تمام مال ومواشی ودام ورمه آنها درائر نبودن آب‌وچراگاه تلف شد سپس حکومت ایطالیا روزانه برای هرخانواری دو فرنگ ایطالیائی که آنرا « قوت لایموت » میگفتند مقرر کرد، ناله و فریاد این مردم بلند گشت، بدولت ایطالیا شکایت وداد خواهی‌کردند از مرگ زن وفرزند وپدر و مادر و برباد رفتن دامها و مواشی خود نالیدند، ولی آنچه البته بجائی نرسید فریاد آنها بود، بلکه موجب سختی ایطالیا گردید، مردهارا از سن بلوغ تاچهل وپنج سالگی وارد خدمت ارتش کرد، کودکها را از چهار سالگی تا دوازده سالگی بقهر وجبر از دامان مادر وپدر دریك روز بیرون کشیده بنام آموزش و پرورش بنصرانیت بایطالیا برد این کارها را هیچ دولتی دراین عصر نمیکند، رفتار اسپانیا را بامسلمین اندلس پس از چهار قرن تجدید نمودند کسی، گوش بناله و گریه و زاری این بینوایان نداد، بحقوق عمومی بشری که پدر و مادر ولیّ طبیعی فرزند خود هستند اعتنائی نکرد دولت ایطالیا در برابر مردم بداست این گروه بینوا را از یار ودیار دور میکند تا از دسته شورشیها که پیشوای آنها عمر مختار نام داشت دور باشند. این سخن بی‌مغز را عقل وعدل چه جور بپذیرد، چرا هشتاد هزار تن‌را از کلبه و خانه وآشیانه دورمیکنند تا سانصد تن‌سر کش بپیوندند، ایطالیا براین دسته شورشی معدود نیز سروز شد، پیشوای آنها

را که بیست سال باآنها جهاد کرد گرفت درحضورگروهی انبوه ازمردم آنجا بدارآویخت ، این شهید بجوار رحمت حق رفت ، عالم اسلامی بروی گریست ، آتش انقلاب درتمام خاك برقه خاموش گشت ، بااین حال حکومت ایطالیا راضی نشد ، مردمرا بخانه و میهن خود بازگرداند ، از بقایای آنها چهار یاپنج هزار تن برگزید و بجبل اخضر آورد تا بکشاورزی پردازند آنها را در املاکی که از خود آنان گرفته و بایطالیائیها داد مانند مزدور و کارگر بکار گماشت . بعبارة دیگر ایطالیا کار اسپانیا را یکبار دیگر از سر گرفت که اراضی مسلمین را از آنان گرفته ببزرگان اسپانیولی و راهبها دادند، سپس مسلمین راچون کارگر ومزدور درملك خودشان بکار گماشتند تا سود بیگانه کار کنند باین ترتیب ایطالیا از آثار فردیناند وایزابل دراندلس پیروی کرد ، همینکه ضدایطالیا مسلمین اعتراض نمودند که چرا هشتاد هزار تن مسلمانرا از یار و دیار دور کرد اراضی واملاك آنها را گرفته بایطالیائی داد ، ایطالیا ظاهرسازی دیگری که از ظاهرسازی نخستین بی مغز تر بود نموده گفت : بسیاری از دولتهای اسلامی مردم کوچ نشین کشور خود را مجبور کرده اند که ده نشین شده از بیابان گردی وخانه بدوشی خودداری نمایند ، ایطالیا نیز همین کاررا کرده خواسته است اینگروه را شهری و متمدن سازد ، ما نمیدانیم چه ضرورت و لزومی داشت که آنها را از آب و خاك وخانه وآشیانه دورکرده بوادی برند که نه آب داشت و نه آبادی نه درخت یافت میشد و نه سبزه ؟ آیا ایطالیا نمیتوانست آنها را درهمان جبل اخضر در میان اراضی حاصل خیز مجبور کند که بیابان گردیرا ترك نمایند ؟ این زبان بازیها کسی را قانع نمیکند . ما خود در آغاز پیکار ایطالیا با چند تن از یاران خود بآنجارفته

هشت ماه دردرنه وبنغازی جنگ نمودیم ، دراینمدت جبل اخ ر وپیرامون آنجا را بدقت تماشا کردیم ، بیشتر طوایف و قبائل آنجارا دیدار نمودیم حتی یك طایفه نیافتیم که نشود آنها را کوچ نشین وایلاتی و بیابان گرد نامید ، تمام آنها کشاورز وخداوند باغ وبستان بودند ،گو اینکه گروهی درخانه گلین و پاره‌ای در خیمه پشمین سر میبردند ولی همه زراعت پیشه و در یکجای توقف داشتند ، هرگز براه دور آمد و رفت نمیکردند ، تنها در پیرامون آنجا بعادت بسیاری از کشاورزان و مردم شهری تمام دنیا زمستان وتابستان بییلاق و قشلاق میرفتند فرض میکنیم ، ایطالیا خواسته آنها را متمدن کند ، آیا ممکن نبود ، آنانرا دراراضی خودشان آموزش و پرورش دهد ؟ آیا برای آموزش و پرورش ضرورت داشت آنانرا از اراضی حاصلخیز و سبز وخرم کوچانده بوادی بی‌آب وگیاه برند تانخست بمیرند (و سپس متمدن شوند) ؟ تمام این کارها دلیل است که ایطالیا میخواست ملت اسلامیرا از طرابلس و برقه بر انداخته لاتین را بجای آنها بنشاند اگر ایطالیا تا کنون بتمام آرزوی خود نرسیده ببخش عمده آن کامیاب گشته است طرابلس و برقه پیش از حمله و هجوم ایطالیا یك ملیون‌ونیم جمعیت داشت اینك برحسب سرشماری اخیر جز هفتصدهزار تن از آنها باقی نمانده ، یعنی بستم وجور و کشتار شمار شان بنصف کمتر رسیده است ، گروهی بسودان رفته اند ، جماعتی داخل مصر شده اند ، پاره‌ای بتونس شتافته‌اند ، دسته ای بالجزائر پناهنده گشته اند ، ایطالیا نیز خرسند بود که مانع بر طرف و خانه خالی میشود ، می پنداشت ، بوسیله طرابلس زمام افریقا را بدست میاورد ، ولی همه این پندارها چون سراب ونقش برآب است ، تنها برفتار خود برپیکر ودل وجگر مسلمین زخمهائی

زد که شفا پذیر نیست اینگروه هنگامیکه واحه کفره را در۱۳ نوامبر ۱۹۳۱ اشغال کردند سه‌روز در دهات قتل عام نمودند، بسیاری ازبزرگان در این هنگامه شهید شدند سپس ایطالیائیها برای غـارت پراکنده شده هرچیز یافتند بردند، برپیر وکودك وزن وبچه ترحم ننمودند، شیخ‌مختار غذا مسی را که پیرمردی نود و هفت ساله و از اجله علمای سنوسی بود گرفتار و زنجیر نموده بر شتر افکنده از کفره تبعید نمودند، وی در راه جان بجان آفرین تسلیم کرد بازنها بیعصمتی کردند، هرزنی که ازعرض و ناموس خود دفاع کرد کشتند تقریباً دویست زن از محترمات پیش‌از ورود ارتش ایطالیا سر بصحرا گذاردند، ایطالیا نیروئی در پی آنها فرستاد آنانرا بجبر و قهر بکفره باز گردانید، رؤسای ارتش ایطالیا آنها را بخود اختصاص دادند، بدینجور تقریباً هفتاد خـانواده از اشراف کفره را که از عفت‌آنها آفتاب سر درحجاب میکشید دچار مصیبت ساختند، جرائدایطالیا برسبیل افتخار باین‌واقعه اشاره‌کرده گفتند « ارتش دویست زن از بزرگان را بچنگ آورد » ما این اخبار را خود خوانده و دانستیم که مقصود از ابلاغیه ایطالیا اظهار خرسندی است که بگویند: بانوان پیشوایان کفره بچنگ افسرهای جزء لشکر افتادند، ولی باز منتظر شدیم از سوئی دیگر نیز خبر برسد یکماه نگذشت که فراریهـا وارد مصر شده واقعه را شرح داده گفتند. این بانوان را که در مهد عصمت وپرده عفت تربیت شده بودند در بیابان گرفتار و پیش این‌ستمگران آوردند، آنها معنی عرض وناموس را نمیدانستند، برای شرف و شرافت بهائی قبول نداشتند. پاره ازبزرگان کفره که باین رفتار وحشیانه اعتراض کردند بفرمان فرمانده سپاه کشته شدند همینکه عالم اسلامی این رفتار وامثال آنرا شنید، برآشفت، دولت

ایطالی برای ظاهر سازی ابلاغیه انتشار دادکه سپاه را دل براین دویست تن سوخته ، آنانرا بخانه خود با احترام بازگردانده است ، باین‌گونه گفتار میخواست مسلمین را که از حوادث‌کفره خبردار شده بودند آرام کند .
در آنجا زنها را بی عصمت کردند ، در زاویه « تاج » شرابخواری نمودند قرآنها را پایمال ساختند ، ۱۸ هزار تن را از جبل اخضر اخراج‌کرده بگرسنگی و تشنگی کشتند ، اطفال را قهراً بایطالیا بردند تا نصرانی کنند شیخ‌سعد شیخ قبیله « الفوائد » و پانزده‌شیخ دیگر از همکاران او را در هواپیما نشانده دربرابر خاندان و قبیله آنها از بالا بزمین افکندند وچون یکی بزمین رسیده‌تکه تکه میشد ایطالیائیها دست زده شادی میکردند ، فریاد میزدند که . « محمد پیعمبر بیابانی شما که فرمان جهاد داده بیاید شما را از چنگ ما رها سازد » همچنین کارهای دیگر کردند که دل مسلمین را داغدار نمود ، درشام وحلب وطرابلس شام وبیروت و فلسطین نمایشها داده شد ، برای اعتراض باعمال ایطالیا انجمنها فراهم آوردند ، مسلمین اعتراضات خود را بمجمع اتفاق ملل در ژنو ورئیس‌دولت‌ایطالی باعبارات زننده تلگراف کردند ، جرائد عربی قیامت بر پا نموده بایطالیا طعنها زدند ، کار بجائی رسید که دولت مصر بخواهش ایطالیا پاره ای از آنانرا توقیف کرد ، ناله و فریاد بهند و جاوه رسید ، مسلمین باین اخبار شیون نمودند ، کالای ایطالیا را حرام ساختند ، بمقتضی قاعده کلی کمك اروپا بیکدیگردر برابر مسلمین دولت‌هلند بایطالیا یاری‌داد ، قنسول‌گری ایطالیا اعلام کرد ، تمام این اخبارکه نسبت بمسلمین اندلس چنین وچنان شده اغراق آمیزاست ، بیشرمی بجائی رسیدکه بمردم گفتند باندلس بروید دروغ این اخباررا بنگرید ، شهرت‌دادند ایطالیا بمجمع اتفاق ملل‌پیشنهاد

کرده برای بازرسی و تحقیق هیئتی بآنجا بفرستند . گو این که بسیاری از مسلمین آرام شدند ولی تمام اخبار راجع باعمال ایطالیا همه حقیقت دارد اگر مسلمین بلایا و کردار آنها را در داخله ایطالیا میدانستند که با دشمنان سیاسی خود چه معامله میکنند وباین بهانه که دولت خود برنگ کاتولیك میباشد و موجب بی نیازی از انجمنهای دیگر است تاچه اندازه آزادیراازمردم گرفته‌اند وچه‌جور ازتشکیل هرگونه مجمع کاتولیکی جلوگیری نموده بپاپ اهانت مینمایند ، وباهم‌نژاد و هم میهن وهم کیش خود رفتارشان چنین وچنان است ، هرگز نمیگفتند ممکن نیست بمسلمین که‌میخواهند درطرابلس نابودشان سازند اضعاف این اعمال‌رارواداربند، اینگروه‌میخواهند آن بلاد را لاتینی کنند ، باندیشه خود آنجارامانندوره‌روم‌نموده‌مبکوشندسه‌ملیون‌ایطالیائی‌آنجا جای‌دهند، رفتار وحشیانه آنها درطرابلس و برقه ازروزیکه آنجا را تسخیر واشغال کرده‌اند کشتار وتبعید وزندانی ساختن وضبط املاك وگرفتن اراضی وغیره آنها جوری مشهور است که قابل انکار نیست هزاران هزار مردم دیده و هم دانستند . از طرابلس و برقه تقریباً دویست هزار بلکه سیصد هزار تن آواره شده اند ، بیست هزارتن بتونس والجزائر وارد شده شصت هزارتن بمصر آمده‌اند گروهی بسودان فرار نموده‌اند ، جماعتی دربیابان‌سرگردان هستند ، تمام این جماعت برصحت این اخبار گواهی داده و این اعمال را بچشم خود دیده اند ، محال‌است هزاران هزار تن بریك دروغ متفق شوند بلکه زبان حال بهتر از زبان قال است (رنگ رخساره خبر میدهد ازسرّ ضمیر) اگر این ستمها حقیقت نداشت هرگز این گروه فراوان میهن خود را ترك نمیکردند ، سر در بیابان نمی نهادند ، با آنکه خود مالدار

و ثروتمند بوده اند در اراضی دیگران بدریوزه کسب روزی نمیکردند ، کارگر دیگری نمیشدند، شکفتتر آنکه درهمان اثناکه آگهی میدهند راه آمد و شد بطرابلس باز است و هرکس بخواهد بآنجا برود مانعی ندارد ، و خواهد دیدکه این داستانها و مظالم دروغ است ، در همان اثناکه قونسلگری ایطالیا در بیروت اینگونه آگهی میدهد ، درهمانروزکه دولت ایطالیا بشوکت علی پیشوای مسلمین هند چنین گفت : درخارج آمدوشد از مصر بحدود برقه ممنوع بود ، تا مردم مصر از حقایق خبردار نشوند ولی حقیقت چون آفتاب آشکار است ، ایطالیا نمیتواند کار های وحشیانه خودرا درطرابلس پنهان کند ، تنها مسلمین نیستندکه رفتار ایطالیا را دیده و نالهشان بلند شده ، بسیاری از فرنگیها نیز رفتار آنانرا نگریسته واظهار نفرت کرده اند، آقای « فرانسر ماکولا » انگلیسی هنگام اشغال طرابلس همراه ارتش ایطالیا بوده . ستمها را بچشم خود دیده گوید

« من از همراهی و ماندن و رفاقت با ارتشی که جز کشتار خیالی نداشت خود داری کردم ، کشتار ها وافکندن زنهای عرب بیماربینوارا با کودك آنها درکنارراه درحالتی که بامرگ دستوگریبان بودند مرا وادار کرد که نامه ای زننده و تند بژنرال « کاینوا » نوشته بگویم من حاضر نیستم باگروهی باشم که آنها را سپاه وارتش نمیشود شمرد ، بلکه آنها را دسته ای دزد و راهزن و آدمکش باید گفت »

یك تن نویسندهآلمانی «فون گونبرگ» گوید آنچهایطالیادر طرابلس کرده از انواع بیرحمی و خیانت هیچ سپاهی با دشمن خود ننموده ، ژنرال کاینوا تمام قوانین جنگی را بزیر پا نهاده فرمان میداد ، تمام اسیران را که در جنگ یا در خانه دستگیر شده بکشند . در « سیراگوزا »

الان بسیاری اسیر هستند که هیچیك درجنگ گرفتار نشده اند ، بیشتر آنها سربازان بیماری است که درطرابلس توقف داشتند .

ایطالیا هزارها مردم طرابلس را بی‌مجوزی در خانه خود گرفتار نموده بجزائر ایطالیا برد ، در اثر بدرفتاری بیشتر آنها مردند .

«هرمان ربول» خبرنگار جنگی اطریشی در کشتی بوده که بخشی از این اسیران سوارا میبردند در شرح حال آنها گوید

هرروز در ساعت شش عصر دست راست وپای چپ این بیمارانرا با حلقه آهنین می بستند راستی نغمه این زنجیرها با « تمدنی » که ایطالیا بافریقا برد سازگار است شاك نیست ایطالیا بما نیز توهین فراوان کرد کافی نبود که رتبه جنگی اروپا را در نظر مردم افریقا پست ساخت ، نام نصرانیت را نیز در برابر اسلام زشت نمود . » سپس گوید :

« ایطالیا در غیر میدان جنگ هر مسلمانی را که بچهارده سالگی رسیده بود کشت ، و پاره ای را به تبعید قناعت کرد ایطالیا در۲۶اکتبر سال ۱۹۱۱ یکتن را زنده درعقب بانك رومی بآتش سوخت ، بسیاری از باشندگان آنجارا سربرید ، درمیان آنها زن و پیرمردو کودك فراوان بود» سپس گوید

« از دوپزشك ارتش که مأمور بیمارستان بودند خواهش کردم چند بیمار وزخمی‌راکه دربرابر آفتاب سوزان بروی‌خاك افتاده بودندببیمارستان برند ، آنها درخواست مرا نه پذیرفتند . ناچار براهبی از بزرگان جمعیت صلیب احمر موسوم به « یوسف بافیلاگو » توسل جستم ، داستانرا برای او شرح دادم یکتن جوان فرانسوی را نیز خبر دار کردم « بافیلاگو » روی از من برگردانده جوانرا پند دادکه : درباره مسلمان در چنگال

مرگ گرفتار خود را پریشان خاطر نکنید، تصریح کرد « نگذارید بمیرد . . .

مطالعه کننده دقت فرماید ، این سخن را کشیشی میگوید که میپندارد بروی زمین مظهر مسیح و از کارکنان صلیب احمر است ، یعنی از گروهی است که باندیشه خود بانسانیت بدون استثنا خدمت میکند .

سپس این خبر نگار اطریشی گوید . « نزدیکی آنجا یکتن سرباز ایطالیائی را دیدم که بلاشه یکتن مسلمان لگد میرد ، روز دیگر دیدم زخمیها و بیمارهائی راکه براهب توسل‌جسته بودم مرده‌اند فون‌گنبرگ آلمانی بامن بود ، متأثر شده گریست . » سپس گوید

دسته ای از سپاهرا دیدم که در خیابان و راه گردش نموده گلوله شش لول خود را در دل هر مسلمانی که برخورد میکرد جای میدادند ، پاره ای از آنان قصاب وار بالاپوش خود را برزمین نهاده آستین بالا زده بکشتار سرگرم بودند . »

« فون‌گنبرگ » در یکی‌از نامه های خود گوید : « دسته ای‌سرباز از عقب خانه ها بیرون آمدند ، همینکه نزدیك شدند دیدم ، بازوی پنج تن عربرا از پشت بسته با خود میآوردند ، در این اثنا آواز ناله ای شنیده دیدم چند تن دیگر عربی را بروی زمین میکشند ، سپس هر شش تن را تیرباران نمودند . معلوم شد دادگاه و محاکمه نظامی درآنجا وجود ندارد بلکه‌آنجاکشتارگاه است، بمن‌گفتند ایطالیائیها ٤٠٠زن و کودك‌وچهارهزار مرد را در این چند روزه کشته اند ، آنها زنرا کشته میگفتند پنداشتیم مرد است . » گویم‌اینکارها ازفاشیست‌نبود پیش از آنکه فاشیست بوجود آید در سال ۱۹۱۱ ایطالیای غیر فاشیست کرده

سپس گوید : « در۲۷ اکتبر سال ۱۹۱۱ درشمالی چاه «ابی‌ملیانه» براهی میرفتم ، زنی جوان از عرب دیدم که دست کودك خود را در دست داشت ، طولی نکشید ، صدای سه تیر تفنك شنیده دیدم زن بزمین افتاد و جانداد ، کودك آشفته فرار کرد ، من بیك افسر برخوردم ، باو گفتم : سپاهیان شما درکنار چاه چنین کردند پاسخ داد سرباز ما درمرحله اول نمیتواند زن و مرد را از یکدیگر تشخیص بدهد. من ازاین پاسخ دانستم که عقیده آنها کشتن وریختن خون عرب رواست، خواه باگناه باشد وخواه بیگناه »

سپس گوید به پنجاه سرباز برخوردم که شش تن عربرا بویرانه‌ای میبردند . آنجا « آریز » (مستراح) سپاه بود . همینکه وارد آنجا شدند افسر و سرباز با شش لول و تفنك درکشتن آنها شرکت نمودند .گوید : از این تماشا گاه هولناك دور نشده بودم که بتماشائی زشتتر گرفتار گشتم ، دسته ای سپاهی پنجاه‌تن مرد و کودك عربرا میبردند ، سربازی بالوله‌تفنك دوتن آنهارا جوری زد که یکی بیدرنگ جانداد ودیگری درخاك وخون غلطید ، سربازی دیگر آن بدبخت را لگد مال کرد ، آنها را بویرانه ای بردند ، همانجور که حیوانرا شکار کنند افسر ها باشش لول خود و تفنك سربازان سست دفیمه آنانرا هدف قرار دادند چون ناله یکی بلند میشد تیری دیگر باو میزدند تا ناله او قطع شود »

خبرنگار جریده تمس درآن هنگامه گوید : نبایست فراموش کنیم که هجوم ایطالیا بطرابلس با موافقت فرانسه و انگلیس بود تا ایطالیا نیز تقسیم آنانرا راجع بمصر ومغرب رضا بدهد) سنگدلی وبیرحمی که ایطالیا در واقعه روز دوشنبه بنام انتقام نشان داد بهتر است قتل عام نامید ، زیرا بسیاری بیگناه را کشتند ، این داستانرا سالیان دراز باز خواهند گفت . »

گویم : اگر در عالم اسلامی بقدر پر کاهی شرف وغیرت باقی مانده این اهانت راکه نسبت باونموده‌اند تانام اسلام باقی است‌نباید کسی‌فراموش کند

جریده « دالی‌کرونیکل » انگلیسی گوید . ارتش ایطالیا تا سه روز بهر عربی بر میخورد گلوله میزد ، زن و کودك فراوان را کشتند ، شماره کشته ها از روز دوشنبه تا جمعه بچهار هزار رسید . فرمانده دستور داد هر کس بیرون بارو درجاب « قرقارش » یافت شود مقتول سازند .

آقای « گوسیرا » خبر نگار جریده « اکسیلسور » پاریس گوید .

آنچه من بچشم خود دیده ام در خیال کسی ممکن نیست بگنجد قتل عام‌کردند ، خرمن خرمن لاشه پیرمرد وزن و کودك را با لباس پشمین آتش زدند ، مانند بو خوشی که در قربانگاه تشکرانه پیروزی میسوزند دودش بفلك و بویش باطراف میرسید در کنار دیواری صد لاشه بودکه آنهارا باشکال گوناگون کشته بودند ، از این منظره نگریخته بودم که دیدم یك خانواده عربی را بر سر سفره طعام تا آخرین کس کشته اند ، دختری کوچك از آنها برای آنکه آنچه براو وکسانش میگذرد بدیده نبیند سر درصندوقی فرو برده بود آری ایطالیا از هرحست عقل و انسانیت را از دست داده است »

آقای تومانس کرانت و بانوفرانك ماجی دو خبرنگار «دالی میرور» باین حوادث و ستمگریها اشاره نموده اند آقای رالیس اشمید بر لت خبرنگار شرکت روتر در نامه ایکه ازمالت نوشته ، آنچه را خود وآقای گرانت خبرنگار دالی میرور وآقای دانیس خبرنگارمارنینك‌پوست بچشم خود دیده اند شرح داده ، این نامه در اداره رسمی انگلیس بامضای آنها محفوظ است آنجا میگویند .

« همینکه از شهر بیرون رفتیم بگروهی مرد و کودك برخوردیم که آنها را بدون محاکمه کشته بودند ، شماره آنها کمتر از هفتاد تن نبود در راه بفاصله هر چندگامی در هرجا بلاشه هـای مقتولین بر میخوردیم پاره ای از آنها را سر نیزه و گروهی را تکتك کشته و جمعی را زخمی کرده و در اثر زخم جان سپرده بودند ، در همان نزدیکی پنجاه مرد و کودك را باگلوله وتیغ تیز کشته بودند سرهائی دیدم که خوردو کوبیده شده بود ، از مشاهدات ما .

(۱) عربی پیر و ناتوان در نزدیکی آموزشگاه کشاورزی نشسته بود ناگاه دسته ای از سپاه ایطالیا او را هدف تیر واماج تفنك خود قرار دادند . اوهم جان بجان‌آفرین سپرد

(۲) آواز تفنکی شنیدیم معلوم شد مردی از خانه بیرون آمده کشته اند ، زن وی باجام آبی از خانه برون دوید (شاید میخواست در دم مرگ آبی بگلوی او بریزد یا زخم ویرا شست وشو دهد) چون مارا دید ترسیده بدرون خانه بازگشت

(۳) در راهی بدسته ای سپاه برخوردیم که سه تن عربرا در کنار دیواری بسته و برای تفریح و تفنن بآنها تیر میزدند »

آقای بنیت بورلی خبرنگار « دیلی تلگراف » گوید .

« ایطالیائیها روز ۷ نوامبر (۱۹۱۱) چهار هزارتن کشتندکه چهار صد زن در آنها بود ، و نیز مردی زمین‌گیر را دیدم که نزدیك قونسلگری اطریش سرباز ها او را کشته بودند

خبرنگار « فرانکفورتر تزایتونك » گوید .

بچشم خود ستمهائی را دیدم که گوش بشر مانند آنها را نشنیده .

تاکنون شماره مردمی را که سربریده اند بهفت هزار مرد و زن و کودك میرسد ، بسپاه اجازه داده شده که بهر کس برخوردند بکشند »

گویم : این رفتار سپاهی منظم است که آ را ارتش ایطالیا میگفتند ، سرداری مرتبه ژنرالی باداشت بنام « ژنرال کایسوا » او این سپاه را بطرابلس غرب باین دلیل برد که آنجا کشور وحشیان است وایطالیا میخواهد مردم آنجا را متمدن کرده مبادی انسانیت را وارد سازد ، بهمین سبب نقهر و جبر وارد و بمردم اینجور رفتار نمود این انتقام وکینه توزی برای چه بود ؟ حیوانات درنده دربارهٔ مردمی که آرام نشسته واسلحه ندارند اینگونه رفتار نمیکنند . پاسخ اینست که ، جنگیان عرب درجائی موسوم به «منشیه» ارتش ایطالیا را شکست دادند ، گروهی ازآنان از پشت سر (عقب جبهه) هجوم نموده آنهارا شکست دادند بسیاری ازآنان تلف شدند ژنرال « کایسوا » نیز بانتقام شکست سپاه خود مردمی را که درخانه آرمیده بودند از مرد وزن وکودك کشت ، نه او و نه دولت ایطالیا بزشتی این اعمال و کردار اعتنائی نکردند ، اهمیتی بمخالفت این کار با قوانین جنگی ندادند ، چرا اهمیت بدهند ، اروپائی بویژه نژاد لاتین عقیده دارد : اسلام از دائرهٔ یکه مراعات حقوق دولی باید بشود بیرون است ، مسلمان از این حقوق بهره‌ای ندارد ، هرچه باسلام ومسلمین بشود رواست ، دراین گفتار اغراق ومبالغه نیست ، اروپائیهائی که در مرحله تمدن از ایطالیا برترند گفتار وکردارشان را دیده و فهمیده‌ایم ، از صریح کتب حقوقی آنان دانسته ایم که اصل مساواترا میان اروپائی و مسلمان قبول ندارند ، درنظر آنان مسلمان درحقوق عمومی در برابر دول مانند اروپائی نیست و حق مطالبه آنراهم ندارد . بهمین سبب می‌بینید ، سپاه آنها درمستعمرات بویژه بامسلمان

رفتاری میکنندکه بکارهای ارتش ایطالیا در طرابلس شبیه و چندان فرقی باهم ندارند امسال هنگامیکه فرانسه واحه تا فیلالت را در مغرب اشغال نمود، کارهائی کرد که از حقوق دولی و حقوق انسانیت بسیار دور بود، گو اینکه اخبار را از مردم پنهان داشته نگذاردندجرائد خبردار و وقایع فاش شود، ولی ممکن نیست تمام را پنهان داشته پرده بروی آنها اندازند باآنکه فرانسه بی‌تردید درتمدن از ایطالیا برتر است از درد های شگفتی که جامعه اسلامی دراین دورگرفتار شده اینست بسیاری از مسلمین که فریفته گفتار اروپا شده صدور این کار ها را از اروپائی تصدیق نمیکنند، آنها را دروغ دانسته بلکه جداً انکار می‌نمایند، میگویند اینگونه کارها را ملت‌متمدن محال‌است‌مرتکب‌شود، این‌دردبدترین‌بلاها است که برمسلمین فرود آمده، خطر این بلا برای مسلمین که آنارا کور و کر ساخته از ستمهای استعماری اروپا بیشتراست، ولی خوشبختانه پس‌از جنگ عمومی ازحسن عقیده‌ایکه بتمدن وانسانیت اروپاداشتند وازپنداریکه نیك‌سرشتی و خردمندیرا جزء خو واخلاق ملل غربی میدانستند کاسته است، بویژه هنگامیکه سپاه فرانسه وارد سوریه و بخشی از ترکیه گشت، انگلیس عراق وفلسطین واسلامبول را اشغال نمود، کردار آنها درمصر ویمن‌فاش شد، فرانسه دمشق را بر باد داد، از همه زشتتر ایطالیا در طرابلس غرب وبرقه جوری مسلمین را آزار دادکه جز در قرون وسطی نظیر نداشت. اینك بشرح این زشت‌کاریها بازگردیم، جمعیت طرابلسی و برقه‌ای امسال در شام کتابی منتشر ساختند، بعنوان «الفظایع السود الحمر» اوالتمدین بالحدید و النار که نخستین حلقه از سلسله فجایع و مظالم ایطالیا در این کشور است. آنها اخبار معتبر را بامدارك نقل کرده اند، از گفته

خبرنگاران جرائد مهم مانندتیمس وتان‌ووستمینستر گازت وغیره واز کتاب « فظایع الطلیان فی طرابلس الغرب » که سال ۱۳۳٥ در اسلامبول چاپ شده حکایت نموده اند

دراین کتاب کارهای زشت ایطالیا ار آغاز اشغال تاکنون سال بسال بترتیب ذکر شده ، هر سال کار های شرم آور و بیرون از حدود انسانیت آنهــا را شرح داده ، از آنجمله توهینی است که بآئین اسلامی نموده اند وگاه گاه حتی در مسجد و عبادتگاه مـزاحم مسلمین میشده اند سربازان مست بمجامع دینی وارد وبعبادت مسلمین خندیده آنهارا مسخره‌میکردند کسی هم جلو گیری نمینمود ، مسلمانرا دراثنای‌نماز مجبورمیساختند آنرا بشکنند و بافسر یا مأمور ایطالیا هرکه باشد احترام بگذارد ، در هر رفتار کوچك وبزرگ ایطالیا توهین‌بمسلمین آشکار بوده ، حتی دربرنامه مراسم یکی از عید های ایطالیا و ترتیب پذیرائی فرمانده طرابلس خوانده ام که نخست مهاجرین ایطالیا و سپس مهاجرین اروپا پذیرفته میشدند ، پس از آنها یهود ودر آخر مسلمین‌را میپذیرفت

هرکس بخواهد رفتار ایطالیا را درطرابلس بداند بایست این‌کتاب را ازآغاز تاانجام مطالعه‌کند ما برای نمونه چندقسمت ازآنرا نقل‌میکنیم در صفحه ٥٩ نوشته است

مردی ازمردم طرابلس بنام « حاج مفتاح مشلوف » برای اداء حج بمکه رفت ، چون در معاملات بانکی بصیرتی نداشت تقریباً هزارپوند نقد همراه برد ، همینکه باز گردید و فاشیستها خبردار شدند برای ربودن دارائی او حیله زشتی بکار برده دعوی‌کردند این پول را برسم اعانه برای عمرمختار مجاهد معروف گرد آورده است وی درخواست‌کرد جستجو

و تحقیقات کنند ، آنها نپذیرفتند ، بی‌محاکمه و تحقیق اموال او را گرفته گفتند . « سپاس گذار باش که دولت تورا اعدام نکرد »

عرض و ناموس مردم پیش فاشیست بهائی نداشت ، بسیار شد که ناموس زنان پاك دامن دست درازی کردند ، از آنجمله سه تن افسر جزء ایطالیائی از مردم قضاء «جالو» سه‌دختر خواستند که کام بر گیرند دودختر اسیر شد ویکی باپدرش فرار وار چنگال این‌حیوانات درنده بدررفت

واحه جغبوب مرکزبزرگان سنوسی وجای عبادت ووادی ایمن است ، چون ایطالیا حریص است که بزرگان دین را پراکنده وآثار اسلام را از این بلاد نابود کند باین مرکز دینی هجوم کرده ، مردمش را که بیشترشان ازعلما وطلاب علم ومعرفت بودندکوچانیده ازآنجا دورساختند آنهارا بازن و کودك بجائی نامعلوم بردند ،کسی از آنان خبر نیافت ، بنظر میرسد آنانرا به « بردی سلیمان » برده باشند ، شیخ صالح مسماری یکی از علما در راه از اتومبیل پرت شد ، اعتنائی نکردند ، اتومبیلی دیگر از دنبال رسیده او را بزیر گرفت و هلاك نمود

« حکومت فاشیست دراستان بنغازی فرمان‌داد تمام دبستانهائی که باطفال امور دینی وقرآن میآموختند بسته شود

یونس بن مصطفی برعصی پیری گوشه نشین و در غاری بزاویه «فایده» در جبل اخضر با نه تن خانواده منزوی بود بتهمت جاسوسی درب غار را برآنها بسته همه را سوختند .

ایطالیائیها در آزار مردم تفریح و تفنن میکردند ، گروهی را از هواپیما بارتفاع چهار صد متر در جبل اخضر بزیر افکندند مفتاح یحیی عبیدی و پسر عمش صالح علی را میان دو اتومبیل بسته ، اتومبیلها را

بدو سوی مخالف سر دادند ، در برابر چشم طایفه آنهاکه تسلیم شده ودر کنار لشکر فاشیست قرار داشتند این دوتن بیچاره پاره پاره شدند . »

آنچه نقل شد از صفحات ۵۹ ـ ۶۰ ـ ۶۱ ـ ۶۲ این کتاب است چند نمونه دیگر از صفحه ۶۳

ژنرال گرازیانی دادگاه نظامی سیار تشکیل داده باهواپیمارفت و آمد میکردند، بکمترین بدگمانی مردمرا بمرگ محکوم وبضبط اموال مردم حکم داده آنرا بجیره‌خوارهای فاشیست که راه مهاجرت بامریکا وسایر جاها برویشان بسته است میداد جای شگفتی است که آنها نخست حکم رااجرا نموده وسپس تحقیق میکردند .. یکی از جاسوسها خبر دادکه احمد عبدالهادی دارای تفنگی است ، او را باین تهمت بدار آویختند ، پس از اجرای حکم خانه او را کنجکاوی نمودند هیچگونه اسلحه ای یافت نشد ، بعدها آشکار و محقق گشت که این خبر دروغ بوده ، با اینحال از جاسوس مؤاخذه و بازپرس نکردند ، اجمالا بسیار شد که تهمت باطل و دروغ بی‌اساس جان بسیاری را برباد دادند . »

گویم : اجرای حکم پیش از تحقیق ورسیدگی از این ناشی است که میترسند بی گناهی مسلمان آشکارشود وموقع نابودکردن وی ازدست برود ، زیرا عقیده دارند ، هرمسلمانی درطرابلس بمیرد برای یکتن ایطالیائی جائی باز و محلی بدست میآید بنا براین کشتار مسلمان بهر جور ممکن شود بسود ایطالیائی است ، بهمین سبب دراجرای حکم شتاب میکنند .

درصفحه ۶۴ نوشته .

دادگاه نظامی که با هواپیما رفت وآمد دارد ، در این سال (۱۹۲۹) بآوارگانیکه درعین‌غزاله گردآورده بودند فرودآمد ، درهمان‌ساعت‌بدرنگ

شش تن را باعدام و بیست تن را بزندان محکوم ساخت ـ کمترین مدت این زندان بیست سال بود ـ شیخ طلحی که از دوستان ایطالیا بود وباآنها در طبرق میزیست یکی از محکومین است همینکه حکم را برای آنها خواندند ، یکی بگوش رفیقش گفت : « بطلحی ستم کرده اند » یکتن جاسوس این سخن‌را شنیده بحاکم رسانید ، وی سوگند خورد که بایست نخستین مقتول این گوینده باشد و او را بیدرنگ اعدام نمودند . هنگامی که میخواستند حکم را در باره محکومین اجرا کنند ، آنها درخواست نمودند که پنهان از خانواده و اطفالشان حکم را بموقع اجرا گذارند این تقاضا پذیرفته نشد . »

درصفحه ٦٥ نوشته .

« حکومت فاشیست از دست مردم ۲۰۰ هزار هکتار زمین بی بها وعوض گرفت ، صد هزار آنرا بمستعمرین داد ، بایطالیائیهای مقیم ارژنتین خبر داد که املاك و دارائی خود را در آنجا بفروشند وبطرابلس وبرقه آمده عوض آنرا بی بها بگیرند موسولینی درچندین سخنرانی خود باین نکته تصریح‌نمود ، همچنین مارشال بادولیو والی‌طرابلس‌وبرقه درسخنرانی خود گفت . « بآنهائیکه دولت هزار ها هکتار زمین میبخشد لازم است دامن همت برکمر زده کوشش فراوان کنند ، زیرا ما هزاران‌هزار زمین بی‌معارض ومزاحم مالك ومتصرف شده ایم »

آری کسی اعتراض نکرد ، زیرا پاداش اعتراض مرگ بود ، ولی ما میگوئیم . آیا دربدری وآوارگی این‌بدبختان بینوا اعتراض عملی براین ستمهای بی‌پایان نبود ؟ .

در صفحه ٥٤ گوید :

در ناحیه زواره زمینی حاصلخیز است که باغ و بوستان فراوان دارد، در آنها انواع میوه یافت میشود، آنجا ملك قبائل « نوائل » و « خویلد » و «سعیفات» بود، ایطالیا تمام آنها را بزور و جبر غصباً تصرف کرد و بمستعمرین خود بخشید، مالکین اصلی‌را مجبور ساخت از آنجا چشم پوشیده بیابان روند. »

درصفحه ٦٦ مینویسد :

برای نابود کردن و بربادادن مردم از ستمهائی که ژنرال گرازیانی مرتکب شد اینست، تمام باشندگان جبل اخضر را در جائی تنك در کنار ساحل میان « طلمیثه » و « بنینه » گرد آورد، بزرگان و پیشوایان آنهارا س از توهینهای ناگفتنی زندانی ساخت، یکتن از مشاهیر موسوم بشیخ سعید رفادی را با پانزده تن دیگر ببدترین جوری کشت، امر داد آنهارا درهواپیما نشانده از بلندی چهارصد متر دربرابر چشم خانواده آنها بزمین افکندند، همینکه یکی‌از آنان بزمین میخورد افسرها وسرباران مسخره نموده فریادمیزدند « محمد بیابانی‌که شمارا بجهاد تشویق وسرگرم‌نموده بیاید و شما را از چنگال مـا برهاند » سپس ژنرال گرازیانی مصمم شد باشندگان برقه غربی‌را بکوچاند، هرچه مال‌ومواشی داشتند گرفته عده‌ای سوار واتومبیل زره پوش آنهارا درمیان گرفته راه افتادند، بکسی اجازه ندادند حتی برای‌خوردن‌آب‌راه راکج کند اگر کسی درپی آب میرفت یا بخستگی توقف میکرد بیدرنگ بکیفر این گناه کشته میشد، مرد و زن وکودك فرقی نداشتند، آنهارا بااین وضع اسفناك دروادی تنگی برساحل محل معروف به « مقطاع » فرود آوردند بهره باشندگان برقه شرقی (از توابع طبرق) کمتر از بهره برادرانشان نبود، این‌بینوایانرا بازن وکودك

بایطالیا بردند نام قبائلی که برای نابود کردن و ازبیخ برافکندن کوچانیدند از اینقرار است :

عبیدات ، حاسة ، منفه ، حوته ، شواعر ، حبون

« این گروه درزمینی حاصلخیز و پهناور خیمه نشین بودند ، آنان و دیگران که سی قبیله میشدند و شمارشان بهشتاد هزارتن میرسید ، پس ازآنکه حیوانات ومواشی آنها را حکومت فاشیستی گرفت دروادی «بنینه» و « طلمیثه » و « عقیله » که بیابانی ننك و بی‌آب وگیاه است گردآورده بدورشان سیم خاردار کشید .

« ژنرال گرازیانی تمام مشایخ سنوسی ومتولیان اوقاف و پیشنمازهای مساجد واذان گوها وفقها و کارکنان آنها را گرد آورده در مرکز «بنینه» که بنای قدیمی بی‌سقفی بود زندانی ساخت ، درآنجا ازگرسنگی وتشنگی وآزار تلخترین بلا را چشیدند سپس آنانرا بزندانهای ایطالیا برده پس از مدتی به « بنیه» برگردانیده ازگرسنگی وغیره مردند ، اینست نام‌پاره‌ای از آنهـا . عمر سکوری شیخ زاویه مرج . سنوسی بن جلّول شیخ زاویه براعصه سنوسی بن میلود شیخ زاویه مرازیق سنوسی هانی شیخ زاویه ام رکبه ادریس ابوفارس شیخ‌زاویه ام‌حفیر این بینوایان گناهی نداشتند جز آنکه کتاب خدا وسنّت پیغمبر اکرم را باولاد مسلمین میآموختند »

گویم از بیخ وبن برافکندن آئین اسلامی از طرابلس و ریشه کن نمودن آن بوسیله نابود ساختن رجال دین در آن جا هنوز اساس سیاست ایطالیا است . فرمانده طبرق دربرابر جماعتی از مسلمین تصریح کرد که تا وقتی این کتاب که نامش قرآن است میان آنها میباشد نمی توانند آدم بشوند . . .

سپس درکتاب «الفظایع السود الحمر» نوشته :

همه برادران سنوسی را که درجعبوب بودند ، باخانواده‌پیاده بقصد الحاق ببرادرانشان بدسته ای سپاهی سپردندکه بزندان« بنینه » و«سلوق» وغیره ببرند ، آنها هم آنانرا پیاده چون‌گوسفند براه انداختند ، سیاری از فرط شکنجه وگرسنگی مردند . در کنار راه منظره اطفال کوچك علاوه برمنظره لاشه مردان وزنان جگر انسانرا کباب میکرد . »

یکتن که محل‌اعتماد وگفته او معتبراست حکایت‌کرد : بلادسرسبز وخرم جبل‌اخضر را از هشتاد هزارتن مسلمان اهالی آنجا حکومت‌ایطالیا گرفته آنانرا بوادی بی‌آب وگیاه «سرت» بفاصله ۱۵ روز از جبل اخضر برد ، ودرسختی تنك وبی‌آب وگیاه‌که گنجایش آنهارا نداشت جای‌داد ، بیشتر آنان ازگرسنگی وتشنگی وامراض گوناگون‌مردند ، بیشتر مواشی وحیوانات آنهاتلف شدند ، باقی دارائی‌آنها را از مال و اثاث وزر و زیور حکومت گرفت کارشانرا بجائی‌رسانیدکه زیراندازآنها خاك‌سیاه وروپوش آنها آسمان‌کبود گردید ، این‌رفتار حتی دردورهای تاریك وقرون‌تاریخی سابقه‌نداشت بالاتر ازاین اعمال هرکس سنش میان پانزده وچهل سالگی بود برای پیکار بابرادران دینی ووطنی خود بمیدان کارزار فرستاد ، اطفال آنانرا برای آنکه مسیحی شوند بایطالیا گسیل نمود .

« فاشیست نخست تکایای سنوسی‌که بیشتراز صدتکیه بود بااوقاف آنان ضبط کرد ، اخیرا تمام اراضی قبائل منتسبه بطریقه سنوسی (۱) را غصب نمود ، شماره نفوس این‌طوایف زیادتر از ۲۵۰هزارتن بود ، بموجب

---

(۱) تمام قبائل برقه بطریقه سنوسی مربوط و بستگی دارند .

فرمان پادشاه ایطالیا (۱) اراضی آنان ملك حکومت فاشیستی گردید،
جرائد اروپا این فرمان را که بتلگراف از رم مخابره شد منتشر ساختند
هنگامیکه پادشاه فرمان‌صادر کرد اراضی‌قبائل سنوسی‌را از دستشان‌بگیرند
مارشال «بادولیو» نزد فرستاده جریده «زیونی کولونیانی» صریحاً اعتراف
کرد که دویست هزار هکتار رمین را بچهارصد تن مستعمراتی ازحزب
فاشیست که از توس نقصد تحصیل ملك آمده‌اند حکومت ایطالیابخشید،
ایطالیا در ابلاغیه رسمی خود اظهار کرد. در برقه چندین هزار فاشیستی
مسنعمراتی را جای داده و بزودی درظرف بیست سال دربرقه ۳۰۰ هزار
فاشیست مسکن خواهند گزید. درصفحات جرائد اززبان بزرگترین‌رجال
ایطالیا آگهی داده شد که زیاده از ۶۰۰هزار هکتار زمین مالك شده‌اند
و موسولینی تصریح کرد که بزودی درآنجا دو تا سه ملیون جای خواهد
داد اگر این آرزو عملی سود معنی تمام آنها اینست که حکومت
ایطالیا اراضی طرابلس و مصراطه و مسلاته و نزهونه و زلیطن و غریان
واورفله وسوکنه وغیره‌را بعلاوه اراضی برقه وجبل‌اخضر تابرسد بششصد
هزار هکتار متصرف شده است همانجور که در ابلاغ رسمی درج گشته
تا آخر»

در صفحه ۸۷ این کتاب نوشته:

نخست کامیاب شده سه ملیون از اهالی را پراکنده کردند، سپس
سز نفوذ نموده سه ملیون دیگر را نابود ساختند انجام بخش سوم را بعهده

---

(۱) این فرمانرا حرائدایطالیا نیز منتشر کردند، ماهم درمجله خود
که بزبان فرانسوی منتشرمیگشت « لاناسیون آراب » مقاله‌ای مخصوص
درزشتی اینکار دریکی از شماره های گذشته درج نمودیم (ش)

مدارس ایطالیائی نهاده در طول و عرض بلاد آموزشگاه غیر ایطالیائی را بستند ، مدارس ایطالیائی نیز بوسائل آموزش و پرورش اجباری ضمانت نمودند که اخلاق اسلامی را خاتمه بخشند . عهده دار گشتند که فحشا و هرزگی وفساد اخلاق جوانان را رواج دهند . بخش چهارم مسیحی ساختن مسلمین و وادار کردن آنها است که در برابر کاتولیك گردن خم کنند . یکی از سفرای دول بامیرشکیب ارسلان صریحاً گفته است که با یکی‌از رجال حکومت ایطالیا صحبت‌داشته وی‌میگفته : ماکاملا امیدواریم نژاد بربررا از مردم طرابلس و برقه مسیحی‌کنیم .

آری نویسنده این سطور از سفیر اروپائی که او را سالیان دراز است میشناسم ومیدانم درتمام‌گفتارها راستگو است این‌مطلب را شنیدم

بنظر من تا این اندازه که از کتاب فظایع ایطالیا در طرابلس نقل شده کافی است ، گرچه عقل پاره ای مردم نمی تواند تمام این حکایاترا باور نماید ، بلکه اندیشه میکنند در توصیف مظالم ایطالیااغراق وزیاده‌روی شده‌است ، ولی چنین نیست نه زیاده روی بود و نه اغراقی‌گفته شد ، تمام این حکایات‌واقع شده ومقرون بحقیقت است

هنگامی‌که ازفجایع طرابلس و برقه سال ۱۹۳۱ دراثر ورود ایطالیا بکفره مقالتی‌نوستم وعالم اسلامی از خشم لرزیدن گرفته ، ناله وفریاد مسلمین از هر سو بلند گشت از شهید نامی قهرمان جبل اخضر سید عمر مختار نامه ای بمن رسید باین مضمون .

از خادم مسلمین عمر مختار بسوی مجاهد بزرگ و امیر بزرگوار برادر دینی و همقدم ما در راه حق امیر شکیب ارسلان حفظه‌الله تعالی .

نخست تقدیم‌سلام وتبریکات تام وتمام ودرخواست رحمت وبرکات

از ملك علام مینماید و بعد آنچه را خـامه توانای شما از کارهای زشت ایطالیا دراین‌دیار وجور وستمهای گوناگون آنها نوشته بود خواندیم : من و عموم برادران مجاهد من بمقام محترمت خالصانه سپاسگذاری نموده وبیبهایت تشکر میکنیم . تمام آنچه را نوشته اید اندکی از بسیار و کمی ازکارهای بیشمار آنها اسب شما باحتیاط سخن رانده‌اید ، اگر بخواهند آنچه را ایطالیا نموده شرح دهند گوشی نیست که بشنیدن آنها توانا باشد وشاید وقوع آنهمه اعمال ناشایست‌را محال پندارند . ولی خدا وفرشته‌های آسمان گواهندکه تمام آنها راست و درست است . و ما از دین و میهن خود که معشوق ما است دفاع میکنیم ، ما از خدا یاری خواسته وبوی امیدواریم ، زیراخود وعده فرموده که : « وکان حقاً علینا نصر المؤمنین(۱) » والسلام علیکم ورحمه الله وبرکانه ۲۰ ذی حجه ۱۳۴۹

آنچه را این شهید دانسته و گفته عین حقیقت است ، دشوار است مردم تصدیق کنند بروی‌زمین ملتی یافت‌میشود که مانند ایطالیا درطرابلس اینگونه کارهای رشت و پست و ناروا را بنماید . هنوز مردم این حکایاترا از شدت غراب و کثرت سنگفتی وزیادی دوری از عقل وخرد باورنداربد ما خود غالبا از بازگفتن آنها دربرابر پاره‌ای اروپائیها خود داری‌میکردیم میترسیدیم‌سهمت وافترا با مبالغه منهم شویم ولی درحقیقت تمام آنچه را بار گفته ایم وآنچه راکتاب « الفظایع السود الحمر » نقل‌کرده اندکی از وقایع بسیاری است که در ظرف بیست سال ورود بلای آنان باین کشور بدبخت روی داده همین کردار دلیل آشکاری است که اروپائی عموماً و براد لاتین خصوصاً اگر برمسلمین چیره شوند شفقت و رحمت را کنار

---

(۱) بر ما لازم است که مردم باایمانرا یاری دهیم .

گذارده هیچ عهد وپیمانی را رعایت نخواهند کرد

همینکه مسلمین ازبلاهای وارده بر برادران طرابلسی خودبرآشفته خشمگین شدند، در هر گوشه و کنار زمزمه کردندکه لازم است بازرگانی با ایطالیا را قطع کرد ، ایطالیا از بروئمر اینکار ترسید مهربانی باپیشوایان مسلمین را آغاز کرد ، فظایع وفجایع اعمال خودرا انکار نمود از شناختن سلطنت‌ابن‌سعود برحجاز پیشتر خودداری ودرکمین نشسته انتظار فرصت داشت . . . گویند با دشمنان وی میخواست همدست و همداستان بشود، ولی چون خواست از مسلمین دلجوئی کند تا رفتار آنهـا را در طرابلس فراموش نمایند . بچابکی معاهده باابن سعودرا که پیش رد کرده بود علناً امضا کرد ، برای امضا کردن پیشتر چیزهائی میخواست من خوب از آنها خبر دارم زیرا این گفتگورا از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۸ باخود ما مینمودند آنوقت موادیرا که میخواست در معاهده بگنجاند مـا موافقت نکردیم ، سپس از تمام آنها چشم پوشید، همچنین برای اعتراف باستقلال عـراق پیش‌قدم شده باملك فیصل‌بن حسین سازش نمود و نیز شنیده ام ازسختی خود در طرابلس کاسته برخلاف پیش بامردم بنرمی رفتار وبمدارا شروع کرده از پاره ای بزرگان آنجا رضا نامه گرفته است ؛ ولی از هشتادهزار تن مسلمانیکه از خانمان بهشت مانند خود درجبل اخضر کوچانید سوای پنجهزارتن بازنگشت ، گویند آنهاراهم مانند عمله وکارگر باز گردانیده‌اند نه بعنوان مالك وارباب . لابد روزی میرسد که گرد و غبار فرو نشیند و رازها آشکار شود ، بهرحال مسلمین اگر میخواهند در گیتی زنده بمانند نباید رفتار ایطالیا را درطرابلس تا ابد فراموش کنند . یزیدبن طثریه چه خوب گفته : لا اتقی حسك الضغائن بالرقي ـ فعل الذليل ولوبقيت‌وحيدا ـ

لکن اجرد للضغائن مثلها ـ حتی تموت وللحقود حقودا ـ

(اینجا امیرالبیان بتفصیل در جغرافی وآمار طرابلس غرب و برقه شرحی گفته و طوائف و قبائل آنجا را نامبرده است ولی ما در اثر کمی وقت وتنگی مجال از ترجمه آن چشم پوشیدیم)

سپس فرماید : برای اتمـام فایده لازم است خلاصه کیفیت اشغال طرابلس را بدست ایطالیا شرح دهیم . آغاز این بلا اشغال فاشوده درمنطقه سودان مصری است بدست فرانسه که از سمت سودان غربی بآنجا رفت انگلیس بآنها اعتراض کرد ، اختلاف شدیدی میانشان درگیر گشت ، انگلیس فرانسه را تهـدید کرده گفت اگر از فاشوده باز نگردد جنگ میکند ، فرانسه ناچار باز گردید ولی درخواست نمود که میـان منطقه انگلیس و منطقه فرانسه درسودان تحدید حدود سده مرز آنها معین شود پس از انجام اینکار این دو دولت در پنهان افریقا را در سال ۱۹۰۲ میان خود تقسیم کردند ، فراسه از مصر وسودان مصری واوگنده و غیره چشم پوشیده آنهارا بانگلیس واگذار نمود ، انگلیس نیز مراکش وشمال افریقا وبلادیکه فرانسه در سودان غربی اشغال کرده بفراسه برگذار کرد ، این تقسیم از کارهای شرم‌آوری است که تاریخ ثبت نموده ، زیرا این‌دو دولت کشور ومملکت مردمرا بی‌خبر و اطلاع آنها تقسیم و حقوق دول متعدد ومستقل تجاوز وفقط بزور وجبر سلطنت یافتند . همین تقسیم افریقا میان فرانسه و انگلیس بزرگترین موجبات و اسباب جنگ عمومی است ، زیرا درپی‌آن آلمان برپای خواسته باقدام فرانسه برای استیلای بمغرب اعتراض نمود ، همچنین دولتهای دیگر مانند ایطالیا واسپانیا اعتراض کردند عاقبت در جزیره خضراء برابر جبل الطارق انجمنی از نمایندگان دول منعقد شده

قرار دادندکه برخلاف پیمان سرّی انگلیس و فرانسه سلطنت مغرب باقی باشد ولی این دودولت از طرفی این پیمان را امضا کردند واز طرفی برای اجرای بیمان سرّی که میانشان منعقد بود کوشش داشتند، دراثر این اتحاد فرانسه شروع باعتراض بمغرب نموده بآنجا لشکر فرستاد واز طرف مشرق پیش رانده «وجده» را اشغال کرد، سپس سپاهی به «دارالبیضاء» فرستاد همین کار نخستین پایه بسط نفوذ فرانسه وسلط او برمراکش است مردم مغرب دیدند دربرابر فرانسه سلطانشان ضعیف وناتوان میباشد ناچار برادرش عبدالحفیط را برتخت نشانده امیدوار بودند وی بواند ارکشور دفاع کند، بهمین شرط با او بیعت کردند ک بیگانگانرا از کشور براند، فرانسه از طرفی بنیروی لشکری واز طرفی بسیاست و تدبیر توسل جست کار بجائی رسید که عبدالحفیظ قبول کرد تحت الحمایه فرانسه قرار گیرد در اینموقع قدور بن غبریط مشهور برای قانع کردن سلطان عبد الحمیظ بقبول حمایت فرانسه بازی مهمی کرد، سلطان خود بسختی امتناع مینمود و میخواست از سلطنت استعفا داده کناره گیری نماید خلاصه فرانسه و انگلیس عملا پیمان جزیره را نقض وآنرا در هم شکسنند این کار باعث خشم آلمان شد، امپراطور آلمان شخصاً بطنجه آمد واعلان نمود که نبایست کسی باستقلال مغرب تجاوز کند و اگر سلطان عبدالحفیط شخصاً حمایت فرانسه را نپذیرفته بود آلمان دست از اصل استقلال تام وتمام مغرب برنمیداشت، همین واقعه باعث شدکه اندکی پیش‌از جنگ عمومی هنگامیکه میان او و فرانسه اختلافی روی داد، کشتی جنگی ببندرگاه اکادیر بفرستد. نردیك بود آتش‌جنگ شعله ور شود ولی آلمان ازجنك خود داری نمود، زیرا انگلیس بفرانسه وعده داد اگر جنگ با آلمان

درگیر شد نیروی دریائی خود را باختیار فرانسه بگذارد. همین مسئله از اسباب مهمی است که آتش جنگ عمومی را درسال ۱۹۱٤ شعله‌ور ساخت. مقصود ما از ذکر این مقدمه اینست که چون ایطالیا دید انگلیس وفرانسه افریقا را تقسیم نموده هریك کشورهائی وسیع و ممالکی پهناور را بخود اختصاص دادند، فرانسه مغرب را اشغال نموده بخشی از آنرا بحق السکنت باسپانیا داد تااعتراض نکند، اوهم از جای جسته بهره خود را درافریقا از فرانسه‌وانگلیس درخواست‌کرده پیشنهاد نمودکه طرابلس غرب وبرقه را باو واگذار کنند، آنها هم راضی شده پیمان سرّی بستند سپس ایطالیا بدون کمترین سببی جز بهانه تقسیم افریقا میان انگلیس و فرانسه واینکه ایطالیا چون دولتی بزرگ است نمیتواند از افریقا بهره‌ای بخود اختصاص ندهد ناگهان بطرابلس هجوم وبترك ابلاغ کردکه: اگر ترك ازطرابلس وبرقه دست برداشته آنجارا بایطالیا واگذار نماید دربرابر پاره ای تعویضات مالی باو خواهدداد وسیادت دینی عثمانی را باقی خواهد گذارد، ولی عالم اسلامی از این تجاوز زشت و ناهنجار بر آشفت، دولت عثمانی بمقاومت ناچارگردید، با آنکه نیروی دولت عثمانی در طرابلس از چهار هزار تن بیشتر نبود و ایطالیا برای تصرف آنجا صد هزار تن سپاهی فرستاد، تمام مردم آنجا شوریده آماده دفاع و ببرد باایطالیا شدند، دربار عثمانی پنداشت مردم آنجا میتوانند در برابر ایطالیا ایستادگی کنند، تنها بقدریکه میتوانست آنان‌را باسلحه یاری داد، انور درلباس ناشناخت بآنجا رفت از خاك مصر بجبل اخضر وارد شد، علی فتحی از حدود تونس خودرا بطرابلس رسانید. مردم مصر شنیدند که اهالی طرابلس و برقه آماده پیکار شده اند بپول وخوار بار بقدر ممکن کمك دادند، احساسات

اسلامی آنروز بیشتر از احساسات پس از جنگ عمومی بود ، بهمین سبب ایطالیا واروپا از مقاومت آنها باین حد واندازه درشگفت وحیرت ماندند ایطالیا تصور میکرد تسخیر این دوناحیه درطرف پانزده روز بپایان خواهد رسید . بخاطر دارم که لرد کچنر گفته بود این تسخیر ازآنچه میپندارند دشوارتر است و شاید سه ماه بطول انجامد . ولی طرابلس مقاومت نمود ، بجـای سه ماه بیست سال پیکار کرد و کار خاتمه نیافت ، عاقبت در سال گذشته شهید راه وطن عمر مختار اسیر گردید ایطالیا در این جنك بیست ساله صد و پنجاه هزار کشته و سیصد ملیون پوند طلا زیان دید ، اگر اسلحه ومهمات لازمه باهالی میرسید محال بود ایطالیا بتواند از کنار دریا قدمی فراتر نهاده حتی چند کیلومتر مختصر پیش قدمی کند ، ولی نداشتن اسلحه وذخیره بازوی آنها را سست و دستشانرا از کار انداخت ، ایطالیا روز چهارم اکتبر سال ۱۹۱۱ وارد طرابلس گردید ، کارمندان حکومت عثمانی باسپاهی که داشتند از طرابلس بیرون آمده در نواحی غریان خیمه‌زدند ، انتظار داشتند دربار عثمانی امر کند تسلیم‌شوند ، ایطالیا نیز همین انتظاررا داشت ، زیرا بعقل نمی‌گنجید کمترین مقاومتی صورت پذیرد . مردم چون دیدند که دولت عثمانی از آنها چشم پوشیده نخست حاضر شدند ازایطالیا اطاعت کنند ، ایطالیا نیز مبالغی میان بزرگان طرابلس ونواحی‌آن پخش کرد ، دربنغازی‌وادرنه بسیاریرا بسوی‌خود مایل ساخت پاره ای هم خدمات شایان بآنها نمودند درهمان اثناکه ایطالیا گمان میکرد کار تمام شده سلیمان بارونی پیشوای اباضیه که امروز وزیر امام اباضیه درکشور عمّان میباشد برپای‌خواست وجماعتی ازپیشوایان‌طرابلس بوی پیوسته مردم‌را برانگیختند ، مردم باسلحه دست برده سپاه عثمان

را تهدید کردند که اگر بیاری آنان باایطالیا پیکار نکنند نخست با آنها خواهند جنگید ، عثمانیها هم آماده پیکار با ایطالیا شدند ، دربار عثمانی دانست ممکن است باهالی اعتماد نمود ، در اواخر اکتبر مذکور شماره داوطلبان مجاهد زیاد گشت سپاه عثمانی بشهر طرابلس باز گردیده نبردی سخت باایطالیا درگرفت یکروز که مردم می‌پنداشتند حتماً پیروز وچیره خواهند شد ، ناگاه توپهای ایطالیا از دریا و صحرا جلوگیر این آرزو گشت از هرسومردم بیاری برادران‌دینی خود شتافتند ، این گروه بمیدان رزم چون بمجلس بزم میشتافتند ، تمام نواحی اطراف شهر طرابلس را از ایطالیاباز پس گرفتند دنیاازدلیری و پردلی و مردانگی آنان انگشت تعجب بدندان گرفت ، ایطالیا بر نیروی خودافزوده دوباره باز پس گرفت ، سپس بکارهای ناهنجار زشتی که پیش شرح دادیم شروع نمود ، اگر ایطالیا توپ ومهمات نداشت نمیتوانست در شهر طرابلس درنگ کند تا چه رسد که بداخل پیشروی نماید سپاه عثمانی تنها سی توپ وهفت توپچی داشت ، احمد شکری فرمانده آنها بود ، وی با همین نیروی ناچیز در برابر تمام توپخانه ایطالیا ایستادگی کرده خودرا بدو کیلو متری ایطالیائیها و شش کیلومتری شهر رسانید ، گلوله‌های وی بباغستان اطراف شهر میرسید ، درپیکار فارفارش احمد شکری باچهارتوپ باتمام توپهای نیرومند ایطالیا برابرشد ، درپیکار عین زاره ده ساعت جلوگیر توپهای ایطالیا گشت ، تمام عثمانیها با نظم و ترتیب عقب‌نشینی کردند هنگامیکه درلشکرگاه درنه‌بودم آقای «دریمون» خبرنگار جریده مصور « الستراسیون » بآنجا آمد ، ازوقایع پیکارطرابلس که خود دیده بود حکایت نموده گفت : هیچ ملتی‌را مانند این گروه ندیده بودم که دلباخته پیکار بوده مرگ را ناچیز بشمارند از وی مقاله ای در

السنراسیون خواندم که درسپاه عثمانی داوطلبهائی از مجاهدین قبائل آنجا دیده ، درباره آنها گوید : « بانگ شیپور جنگ بگوش آنها چون نوای بلبل در گلستان بود باین آواز چون شیر از جای جسته و مانند صاعقه در میدان ورود میآمدند ، همینکه اینگروه شیپور جنگ را میشنیدند قیامت برپا کرده چون سیلاب از کوه سرازیر و بمیدان کارزار میدویدند ، احمالا پیکار درکام آنان از هرچیزی که بعقل ما نگنجد شیرین تر بود » هیجده روز پس از اعلان جنگ ایطالیا در سمت بنغازی نیز جنگ شروع شد ، درواقعه جولیانه سیصد تن از ایطالیا وهفتاد تن از عثمانی کشنه شد ایطالیا بنغازی را از دریا باتوپ گلوله باران میکرد و چهار صد تن مرد وزن و کودك کشت .

در واقعه زریرعیه شب هنگام ۳۵۰ تن عرب هنگامه برپا و داخل استحکامات ایطالیا شده درخندق جای گرفتند بجاهتن دیگر درسوئی دیگر نشست ناگاه ایطالیا بدام افتاد آتش جنگ زبانه کشید ، باآنکه چهار کشتی جنگی ایطالیا از دریا گلوله میبارید که عرب نتواند بدوستان خود یاری دهد خسارت بی پایان بایطالیا رسید گفتند ۱۵۰۰ سرباز از ایطالیا کشته شد وازعرب ۳۵ تن کشته وهشتادتن زخمی شدند ازآنوقت ایطالیا بگرد استحکامات خود سیم خار دار کشید

در دوازدهم مارس ۱۹۱۲ واقعه مشهور «فویهات» روی داد ، آنجا دویست تن عرب مجاهد میان استحکامات فویهات وبرکه وارد شدند سپاه ایطالیا با آنان بجنگ برداخته آنانرا در میان گرفت ، عزیز بیك مصری و همراهان او خواستند بکمك برادران خود بشتابند ، چون مانند باران از دریا وصحرا گلوله میبارید نتوانستند بیش بروند این دویست تن مجاهد

دست از جان شسته تا شب جنگیدند ، عاقبت جمعی از آنها نجات یافته خودرا بلشکر گاه‌عثمانی‌رسانیدند ، گویند ۸۰ تن نجات یافت وباقی شهید گشت ایطالیا ۱۵۰۰ کشته وزخمی‌داشت که ازآنجمله ۲۸ افسر ویکس ژنرال بود ، پاره‌ای از افسران ایطالیا دراین‌واقعه ازوحشت دیوانه شدند ، نخست این واقعه بر عرب بسیار ناگوار شد که نتوانست این پهلوانان را یاری داده و نجات بخشد ، برمقتولین عزا داری وگریه و زاری میکردند ولی تلگرافی از انور فرمانده کل بعزیز علی مصری رسیده خبرداد ، طبق تلگراف اسلامبول از رم ببرلن خبر رسیده که این واقعه سخت‌ترین بلایا را برایطالیا وارد ساخته است ۱۵۰۰ تن سپاهی‌کشته شده وبسیاری افسر زخمی وکشته درمیان آنان بوده ، بخشی از آنان از ترس دیوانه شده اند همینکه این خبر بعرب رسید اندوه آنان بخورسندی تبدیل یافت و آبی برآتش دلشان ریخته شد

در ٤ آوریل دسته ای از عرب با سه هزار تن سرباز ایطالیائی در فویهات دست و گریبان گشتند ، از ایطالیا هشتاد تن کشته وباقی پراکنده شدند ، از عرب جز معدودی کشته و زخمی همگی از معرکه بسلامت بیرون تاختند

میان طرفین پیکاری دیگر روی داد که بنام واقعه سلمانی معروف است شصت تن عرب باستحکامات سلمانی هجوم نمود ، ایطالیا بمبارزه برخواسته وآتش جنگ شعله کشید ، بعرب پی در پی کمك رسید عاقبت ایطالیا شکست یافته مجبور شد پس از کشته شدن صد ها سرباز در پناه استحکامات بنشیند درواقعه برکه سیصدتن ازعرب‌شبانه داخل‌استحکامات رأس عبیده‌شده تنور جنگ‌را گرم وتابامداد جنگیدند ، از ایطالیا سیصدتن

کشته شد از اعراب هشت تن کشته ودوازده تن زخمی بود درنوزدهم ژوئیه پیکاری با پاسبانهای کویفیه روی داد ، مجـاهدین عرب تنها ٥٥ تن بودند ، آنها با ایطالیا درسوانی عثمان روبرو گشتند ، اعراب با کمی شمار تا مدد بآنها رسید دوساعت پایداری نمودند ، همینکه کمك رسید ایطالیا روی بفرار نهاد ، ده گاری و سه اتومبیل پراز کشته وزخمی که ازآنجمله سه‌تن افسر بود همراه بردند ، دراین‌واقعه غنیمت‌فراوان نصیب عرب گردید

وقایع بنغازی نیز دراوائل حمله ایطالی همین جورها بود ، تا وقتی جنگ عمومی روی داد این جنگ و پیکار بدون انقطاع دوام داشت ، سپس ایطالیا بوسیله اتحادیکه باانگلیس نمود سید ادریس سنوسی فرزند سیدی مهدیرا فریفت تا بامارت وی بر برقه اعتراف کرد و جنگ خاتمه یافت ؛ ریاست درتمام صحرا برای امیر ادریس باقی ماند ، این ترتیب هفت ملکه هشت سال طول کشید ، همینکه ایطالیا پای‌برجاشد پیمان خود را با امیر ادریس شکسته جنگ را از سر گرفت ، امیر ادریس ناچار بمصرفرار کرد ریاست پیکار را چندین تن بعهده گرفتند ازآنجمله شیخ عمر مختار است که ازسایرین معروفتر میباشد ، شیخ عمر مختار تا پایان کار کوشید و بیست سال جهاد کرد

بداستان برقه باز گردیم ، همینکه ترك آنجا را ترك کرد سید سنوسی حکومتی تشکیل داده با ایطالیا بپیکار پرداخت تاآغاز جنگ عمومی آنها را بسواحل دریا عقب میراند ، در آنجنگ انور برادر خود نوری را نزد سید فرستاده دستور داد که بمصر حمله کنند تا انگلیس بآنجا مشغول شود ، سید باینکار راضی نمیشد ، میرسید شکست یابد ، از طرف انگلیس لردکیچنر ، و ماکسویل فرمانده ارتش انگلیس در مصر و دیگران با وی

مدارا نموده غالباً هدیه پیش او میفرسادند تا از شرش محفوظ بماند ، من خود پیش وی نامه های لرد کچنر وژنرال ماکسویل را دیده ام ، آنها در احترام وتعظیم او مبالغه نموده جلب خاطر ویرا میکردند ، آنچه بیشتر از هرچیز نظر مرا جلب کرد نامه‌ای بود از لردکچنر بزبان عربی بسیار فصیح وبلیغ وخطی بی‌نهایت زیبا که درتمام عمر خود بهتر ازآن ندیده ام همانطور که بسلاطین خطاب میکنند لرد کچنر سیداحمد شریف را مخاطب قرار داده ، اورا سلاله بزرگترین پیغمبران صلی‌الله علیه وآله ستوده است همه این کارها برای این بود که وی بمصر هجوم نکند ، سنوسی هم نه از این‌حیث که باانگلیس سازشی‌دارد ازحمله وهجوم خود داری میکرد بلکه میدانست نیروی او کافی نیست میترسید که شکست بیابد همینکه اصرار اور و نوری را دیده توبیخ وسرزنش مصریها را شنید ناچار بحمله اقدام کرد و شکست یافت ما نامه های سرمکماهون نماینده انگلیس در مصر و لرد کچنر و ژنرال مکسویل که بسید سنوسی احمد شریف نوشته اند اینجا نقل میکنیم ، زیرا این نامه ها از اهمّ مدارك تاریخی راجعه بجنگ عمومی است .

نامه های رسیده

سید احمد شریف سنوسی از لرد کچنر و سرمکماهون و ژنرال مکسویل

(۱)

از قاهرهٔ مصر در تاریخ ۲۲ صفر ۱۳۳۱

بسم الله قبل کل شیئی

از بنده خدا متوکل بیزدان پاك سبحانه وتعالی لرد کچنر نماینده

کشته شد از اعراب هشت تن کشته ودوازده تن زخمی بود درنوزدهم ژوئیه‌پیکاری با پاسبانهای کویفیه روی داد ، مجاهدین عرب تنها ٥٥ تن بودند ، آنها با ایطالیا درسوانی عثمان روبرو گشتند ، اعراب با کمی شمار تا مدد بآنها رسید دوساعت پایداری نمودند ، همینکه کمك رسید ایطالیا روی بفرار نهاد ، ده گاری و سه اتومبیل پراز کشته وزحمی که ازآنجمله سه‌تن افسر بود همراه بردند ، دراین‌واقعه غنیمت‌فراوان نصیب عرب گردید

وقایع بنغازی نیز دراوائل حمله ایطالی همین جورها بود ، تا وقتی جنگ عمومی روی داد این جنگ و پیکار بدون انقطاع دوام داشت ، سپس ایطالیا بوسیله اتحادیکه باانگلیس نمود سید ادریس سنوسی فرزند سیدی مهدیرا فریفت تا بامارت وی بر برقه اعتراف کرد و جنگ خاتمه یافت ؛ ریاست درتمام صحرا برای امیر ادریس باقی ماند ، این ترتیب هفت بلکه هشت سال طول کشید ، همینکه ایطالیا پای‌برجاشد پیمان خود را با امیر ادریس شکسته جنگ را از سر گرفت ، امیر ادریس ناچار بمصرفرار کرد ریاست پیکار را چندین تن بعهده گرفتند ازآنجمله شیخ عمر مختار است که ازسایرین معروفتر میباشد ، شیخ عمر مختار تا پایان کار کوشید و بیست سال جهاد کرد

بداستان برقه باز گردیم ، همینکه ترك آنجا را ترك کرد سید سنوسی حکومتی تشکیل داده با ایطالیا بپیکار پرداخت تاآغاز جنگ عمومی آنها را بسواحل دریا عقب میراند ، در آنجنگ انور برادر خود نوری را نزد سید فرستاده دستور دادکه بمصر حمله کنند تا انگلیس بآنجا مشغول شود ، سید باینکار راضی نمیشد ، میرسید شکست یابد ، از طرف انگلیس لرد کچنر ، و ماکسویل فرمانده ارتش انگلیس در مصر و دیگران با وی

مدارا نموده غالباً هدیه پیش او میفرستادند تا از شرش محفوظ بمانند ، من خود پیش وی نامه های لردکچنر وژنرال ماکسویل را دیده ام ، آنها در احترام وتعظیم او مبالغه نموده جلب خاطر ویرا میکردند ، آنچه بیشتر از هرچیز نظر مرا جلب کرد نامه‌ای بود از لردکچنر بزبان عربی بسیار فصیح وبلیغ وخطی بی‌نهایت زیبا که درتمام عمر خود بهتر ازآن ندیده ام همانطور که بسلاطین خطاب میکنند لردکچنر سیداحمد شریف را مخاطب قرار داده ، اورا بسلاله بزرگترین پیغمبران صلی‌الله علیه وآله ستوده است همه این کارها برای این بود که وی بمصر هجوم نکند ، سنوسی هم نه از این‌حیث که باانگلیس سازشی‌دارد ازحمله وهجوم خود داری میکرد بلکه میدانست نیروی او کافی نیست میترسید که شکست بیابد همینکه اصرار انور و نوری را دیده توبیخ وسرزنش مصریها را شنید ناچار بحمله اقدام کرد و شکست یافت ما نامه های سرمکماهون نماینده انگلیس در مصر و لرد کچنر و ژنرال مکسویل که بسید سنوسی احمد شریف نوشته اند اینجا نقل میکنیم ، زیرا این نامه ها از اهمّ مدارك تاریخی راجعه بجنگ عمومی است .

نامه های رسیده

بسید احمد شریف سنوسی از لرد کچنر و سرمکماهون و ژنرال مکسویل

(۱)

از قاهرهٔ مصر در تاریخ ۲۲ صفر ۱۳۳۱

بسم الله قبل کل شیئی

از بنده خدا متوکل بیزدان پاك سبحانه وتعالی لرد کچنر نماینده

سیاسی اعلیحضرت ژرژ پنجـم پادشاه بریطانیای کبیر درمصر

به پیشگاه محیط اسرار آستان ربانی ومصدر گزیده ترین ارشادات لدنی صاحب تحلیات انسی و نفحات قدسی قطب دائرهٔ اهل فضل و کمال خلاصه ارباب خـرد و جلال ، وارث باستحقاق لباس روحانیت از نیاکان پاك ، آراسته بصفات جمـال و یمین ، پیراسته از آلایش اغیار در شاهراه پرستش و عبادت رب العالمین ، همایون شاخهٔ درخت برومند خاندان هاشمی ، جگرگوشه دودمان علوی ، جانشین خداوندگار ، این نور قدوسی سیدی احمدشریف سنوسی که خدا از او خورسند بوده واو را بروح خود تأیید و مدد فرماید .

اما بعد ـ فراغتی که مرا وادار میکند بآن سید جلیل نامه بنویسم از شریفترین فراغتها است ، گواینکه داستانیکه باعث نامه نگاری شده از داستانهای نیکو نیست ولی آن سید بزرگوار وشریف بزرگ زاده جانشین ولیّ خدا امام مهدی شاید خورسند شود که پیش او داد خواهی کنند تا مظلمین را بآرزوی خود برسانند ، بهمین سبب خورسند میشوم که پیش شما واسطه رفع ستمهائی گردم که شاید از کسی سر زده است که نور هدایت شما بدل پر از گناه وی نتافته و دست آموزش و ارشاد عالیه شما گناهان را از روح پرخطای او نشسته ، بهمین‌سبب بمقام بزرگوارانه شما مینویسم

از جانب حـاکم عمومی سودان خبر رسیده که گروهی از عربهای کبابیش که درقلمرو حکومت سودان هستند ، و شماره آنان بیست و نه تن میرسیده و عازم چاه نطرون که از توابع استان دنقلا است بوده اند ، درآنجا شماره زیادی از عربها بآنان هجوم نموده و در میان مهاجمین صد

نفری از مردم فزان از پیروان طریقه شریفه سنوسی و باقی از مردم زغاوه واعراب بیابان گرد بوده اند ، این گروه بر آنان تاخته و بدترین ستمها را کرده اند ، شیخ محمد ابو دوشی فرابی پیشوای فرائین که یکی از فرمانبرداران جنابعالی است ودر پرتو مراحم وزیر پرچم عالی قرار گرفته روشن کن این آتش و دامن زن این فتنه شده پیش‌قدم گشته نزد گروهی از عربهای غزاوه و بیابان گرد رفته از آنها در خواست کرده برای پیکار با کبابیش با او همدست و هداستان شوند ، آنها را باینکار تشویق نموده و دسته ای که شمارشان بدویست وچهل تن میرسیده بضد آن چند تن گرد آورده ، بااین جمعیت نسبتاً زیاد بر آن چند تن معدود تاخته از خدای عزّوجل شرم واز انتقام وی نترسیده ، متذکر نشده که اینکار ناهنجار باعث خشم خـدا و فرشتگان او شده موجب خشم جنابعالی که ناشی از خشم باری است نیز خواهد شد ، قناعت نکرده که همراهان‌وی دربرابرمعدودی از کبابیش که در حوالی چاه نطرون بوده اندمردانه‌سپاهی جنگجو باشند بلکه شبیخون زده و نا بهنگام آنها را غافلگیر نموده است ، در حالتی که آنان آسوده و ایمن نشسته باندیشه بلا نبودند نا گاه رجال شیخ محمد آنانرا گلوله باران کرده‌اند آتش‌سوزان بر آنهـا بارنده خواسته اند آنانرا چون‌گیاه درو کنند ، وچون آنها هم دفاع نموده اند با تیغ و نیزه بر سر آنان تاخته ، بدترین شکلی زخمدارشان‌کرده هشت تن کشته اند و سه تن زخمی نموده و دو تن اسیر گرفته دارائی آنها را بغارت برده اند ، یکصد وچهل ویك شتر آنانرا با بار وبنه متصرف شده نترسیده اندکه درشریعت اسلام از مفسدین فی‌الارض محسوب و کیفرشان پیش دادگر داد دوست اینست که ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من‌الارض تا آخر آیه کریمه ، بنابر این حضرتعالی که خدا تو را

نگاهداری کند وبرای اجرای عدل‌وداد طبق فرمان وی وسنت پیغمبراش توفیق دهد ملاحظه میفرمائید که ، گروهی از قزانین که خود را بطریقه شریفه جنابعالی منسوب میدارند و در سرتاسر بلاد باحترام آن خود را محترم ساخته اند بخدا ودستور روشن وآشکار رسول اکرمش به پیمانی که درطریقه سهل وآسان جنابعالی بسته اند خیانت کرده ، از غضب خدا وخشم جنابعالی نترسیده از روزقیامت وحساب‌وکیفر خدائی یاد ننموده‌اند ای آقای بزرگوار اینکار بسیار شگفت وجای بسی حیرت است ، بویژه که تمکین واطاعت اینگروه را از اوامر شما وتوانائی شمارا برای غلبه برآنها مردم دور و نزدیک میدانند ، باآنکه آینده و رونده داستان عدل جنابعالی را درهمه جا گفته ومشهورساخته‌اند، وضرب‌المثل‌شده‌است،باآنکه‌همه کس سختی وسخت گیری جنابعالی را نسبت بمردم سرکش وکینه توز میدانند ، باآنکه اوصاف‌حمیده واخلاق پسندیده‌را شخص‌شخیص جنابعالی از نیاکان پاك خود که عزمی متین وارادهای آهنین وتاریخی درخشان داشته‌اند بارث واستحقاق برده اید و اینمطلب قولی است که جملگی برآنند ، بااین حال چگونه گروهی سنگدل و بی‌پروا از پیروان طریقه شما جرئت نموده برپاره ای مردم اندك وناتوان حمله کرده بخشی از آنهارا کشته واموال ودارائی آنان‌را بغارت برده‌اند ، عجب‌است که باآن کردار ورفتار بپندارند که از پیروان جنابعالی هستند و شایسته یاری و مهربانی جنابعالی میباشند

دولت اعلیحضرت میتواند در مانند این حوادث روش دیگری پیش گیرد و کاری کند که اثری زیاد بخشیده در اینگونه مردم ستمگر و سرکش تأثیری فراوان نماید ، طوری کند که مردم مثل زنند و بازگویند حکومت ما فاقد این وسائل نیست ، ولي چون میدانم مقام مقدس شما

دوستدار عدل و انصاف است و بحفظ دستورات شریعت غرّاء در سرتاسر بلادیکه نفود شما رسیده و پرچم شما بر آنجا ها سایه افکنده میل فراوان دارید بهتر دانستم دراین بلامقام منیع شما مراجعه کنم تا طبق مقتضیات عدل اسلامی که از هیچ سو باطل بآن راهی ندارد آنرا جبران وتلافی فرمائید

اگر آقا که خدا حفظش کند بخواهد آرزوی مرا در راه عدل و انصاف لبـاس تحقق بوسیده آنرا عملی فرمایند برای ایشان آسانست که بپیروان خود امر دهند از آزار همسایه و برادر دینی خود دست بردارند واین گروه متجاوز را نیز وادارند تا شتر و بارهائی راکه بغارت برده اند باعرامتیکه آقا صلاح بدانند بابت دیه مقتول ستمدیده وخسارت مجروح ستمکشیده بپردازند، من نمیپندارم که در راه اجرای این کیفر در پیشگاه آقا مانعی موجود باشد واگر مانعی هست که من بی خبرم ازحضرت بزرگوارش درخواست میکنم مرا شرافمند نموده لطفاً راهی بما نشان بدهند که پیروی کنیم وبمقام مقدس شما برخورد نکند، من دوست میدارم بزرگواری واحترامات شما محفوظ وپایدار بماند وازخدا میخواهم که روزبروز برآن اضافه نماید

پیوست این نامه اسامی اشخاصی را که ازعرب کبابیش هستند و کشته یا زخمی شده اند تقدیم میدارد تا قصیه حضورتان روشن شود و عدل را اجرا فرمائید که خدا شما را بالاترین پناه گاه عدل در میان خلق خود قرار داده وبرحمت خود یاری نماید، تا وقتی احسان خدا نسبت بشما باقی و عنایاتش شامل حال شما است امیدواریم از برکات شما پیوسته بهره‌مند شویم آمین (لرد کچنر پاشا)

(۲)

قاهره مصر در ۱۵ نوامبر سال ۱۹۱۵ ـ ۲۹ صفر ۱۳۳۳

قطب دائرهٔ اهل فضل و کمال ، خلاصه ارباب خرد و جلال امـام مصلحین و پیشوای مرشدین استاد اعظم و ملاذ افخم سید احمد شریف سنوسی اعزه الله

درخشانترین سلام خدا و زیباترین تحیات مبارکه او مخصوص باد بآنمقام سیادت مآب وبعد بحمد خدا ویاری وی بنیابت از اعلیحضرت ژرژ پنجم پادشاه بریطانیای کبیر و امپراطور هند که این قطر سعید را نیـز تحت الحمایه خود قرار داده بمصر وارد شدم با سیادت وسلطنت ویرا در برابر هرمتجاوزی نگاهداری واز هرتجاوزی جلوگیری نموده این کشور و مردمش را درمدارج سعادت وپیشرفت ترقی دهم چون پیوسته روابط دولت مصر با سیادت شما دوستانه بوده سزاوار دیدم ورود خود را ابلاغ کرده تاکیدکنم که روابط دوستانه حکومت مصر باشما واسلاف کرام شما دراین دور جدید نیز مانندگذشته باقی وبرقرار خواهد ماند و السلام

امضا

سرمکمهون (مهررسمی)

(۳)

قاهره مصر در ۳ دسامبر سال ۱۹۱۵ ـ ۲۵ محرم سال ۱۳۳٤

حضرت استاد اعظم سید احمدشریف سنوسی خطابی ادریس حسنی که وجود شریفش پایدار باد .

بعد از تحیه وسلام پس از بازگشت بمصر از اینکه روابط میان ما دیگرگون گشته وپیروان حضرتعالی بضد حکومت مصری مرتکب اعمالی خصمانه شده اند وسپاهیان متحدین درکالیبولی گرد آمده‌اند دچار شگفتی وحیرت گشتم

سنده وشاد شدم که بزرگی از یاران خودرا سرّابی فرستاده اید تا پاره ای از پیروان شما را که از اوامر عـالی سر پیچیده اند باز گردانده مطیع سازد ولی مسموع شد که این گروه درسرکشی پافشاری ونه تنها اوامر را اطاعت نکرده اند بلکه بجعفر افندی تیر انداخته اند و نیـز متأسفانه شنیدم از کشتی که تحت‌البحری دشمن آنرا غرق کرده هفتاد تن از رعایای دولت بریطانیا نجات یافته و در جانب غربی حدود مـا توقیف شده اند ، اینك برای برهان براحساسات دوستی که نسبت‌بما اظهارمیدارید ماضا دارم این گروه ناکامرا بی‌درنگ بدون آزار ببندرگاه مروح برسانید .

بنظر من میرسد نفوذ نوری بیك ودوستان آلمانی وی درحضرتعالی نفوذ انورپاشا دردستگاه سلطان عثمانی شبیه باشد همین نفوذ زیانبخش ترك را در این پیکار هوناك انداخته و حتما منتهی بزوال دولت ترك از گیتی خواهد شد شما میدانید حکومت‌مصری وحکومت بریطانی باهتمام واحترام‌تمام دوعامل مؤثر سیادت شماهستند ولی ناچارم دراثر نیات‌سوئی که دربار شما را فرا گرفته رجال خود را از سلوم احضار و مرکز آنهارا بندر مطروح قراردهم برشما لازم است اگر میل دارید روابط دوستانه باقی باشد یا بماند خود و پیروانسان عمل و کردار مقاصد خود را آشکار واثبات کنید

از این ساعت هرکس از پیروان شما بااسلحه از حدود تجاوز کند او را ناچار مانند کسیکه مقاصد خصمانه دارد محسوب‌داشته با اوخصمانه معامله کنم من از شما خواستم که مقاصد دوستانه خود را بدور ساختن مردمیکه بدشمنی‌ما معروف وپیش‌شما هستند اثبات‌کنید متأسفانه مشاهده میشود تاکنون نتوانسته اید آنها را دور نمائید

من تردید ندارم سید محمد شریف ادریسی نامه مرا بشما رسانیده وراجع بتمام اموریکه با شما صحبت ضرورت داشته گفتگو نموده است ، شك نیست بشما آشکار کرده مقاصد ما درباره شما دوستانه بوده و آنچه باعث تغییر روابط ما گشته کارهائی است که ازجانب شما واقع شده نه از طرف ما

نمیتوانم نپندارم که حیله گران اخباری دروغ از جنگ اروپا برای سما حکایت کرده اند ، ولی حقیقت اینست ، زیان امپراطور آلمان و دوستانش در تمام میدانها قطعی است گو اینکه این زیان بکندی صورت گرفته باشد درآینده نیز آنچه خدا خواسته خواهد شد .

من ازشما خواهش دارم درکار دقت کنید اگر بدبختانه راه دشمنی را پیش گیرید نه تنها بضد ایطالیا میباشد بلکه بضد فرانسه وانگلیس ومصر نیز خواهد بود ، درحقیقت مسئولیت تمام مردمیکه دراین راه تباه میشوند بعهده شمااست شما خودگرسنگی وقحطی را دربلادخویش ایجاد خواهید نمود ، زیرا راه زاد وتوشه از خشکی و سواحل دریا بسته خواهد شد . اگر مشاورین شما بتحت البحری دشمن تکیه دارند در حقیقت تکیه بعدم زده‌اند ، من بقصد نصیحت‌واندرز دوستانه نه‌تهدید وتخویف بشرح‌وتفصیل بشما میگویم . همینکه ترك بوسیله شما بآرروی خود رسید شمارا چون هسته خرما بدور خواهد انداخت

چون ممکن نیست حالت کنونی همیشه باقی بماند ، تمنا میکنم بکردار نه گفتار حسن نیت خودرا ثابت نموده بی درنگ مردم انگلیس را که ازکشتی نجات‌یافته واینك درمغرب حدود ما هستند ببندرگاه مطروح بفرستید . و روابط دوستانهٔ خود را با ما تجدید کرده مشاورین ترکی و

آلمانی یعنی نوری بیك و مانسمان ودیگرا را از بلاد خود دور کنید ، اینگروه بی‌تردید برشما وبلاد شما بلائی بزرگ وارد خواهند کرد

امیدوارم پیش از آنکه زیانی درمان ناپذیر روی دهد در این مسائل دقت کامل کنید ـ والسلام ژرال سرجون مکسویل

فرمانده عمومی ارتش اعلیحضرت پادشاه بریطانیای کبیر درمصر

(٤)

مصر در ٤ جمادی‌الاولی سال ۱۳۳٤ موافق ۸مارس سال ۱۹۱٦

حضرت سیادت پناه استاد سید احمد بزرگ سنوسی

پس از تحیة وسلام ـ نامه ایکه بوسط فرستاده خود موسی ارسال داشته بودید رسید چیزی زیادتر از آنچه درنامه های پیشین خود دررد آن بنویسم ندارم من پیوسته شمارا ازخطر بدبردن دستورات نوری‌باك وجعفر و دیگران خبردار ساختم که مصالح آنها بامصالح شما درست بخط مستقیم ضد و نقیض است و اگر سخن آنها گوش بدهید جنگ بضد مصر را پذیرفته و احسان خاندان محمد علی پاشای کبیر را که امروز اعلیحضرت سلطان‌حسین سلطان‌کنونی‌مصر مظهر اواست ازخاطر برده‌اید

شما از مرز تجاوز وبخاك مصر بانوب ورجال مسلح وارد شده‌اید آتش برسپاه‌مصر وارتش انگلیس باریده‌اید فاش وآشکار مقاصد خصمانه خودرا نمایان ساخته اید

میگوئید من گفته سنوبك را باور وتصدیق میکنم ولی سخن شمارا تصدیق وباور نمیدارم ایك‌شمابگوئید کدام‌درست‌است؟ .

گروهی بااسلحه باعلم شما یا بی خبر از شما پیوسته باراضی مصر

آمده باعرابیکه دراداره ما هستند بدرفتاری نموده برور پول میگیرند

پیروان شما بتحت البحریهای انگلیس بدون سبب آتش میریزند تحت البحریهای آلمان اسلحه وسپاه وساز وبرگ درنزدیکی بردیه آورده بنارچه ئیکه برای پاسبانی ساحل بوده تیراندازی واورا غرق کرده‌اند ولی پیروان شما بتحت‌البحریهای آلمان تیراندازی نکرده بلکه بخوشی وخرمی آنها را پذیرفته اند

جماعتی ازرعایای دولت بریطانیارا که کشتی آنها غرق شده وسواحل شما پناه آورده اند باسارت نگاهداشته اید پیروان شما بمراکز ما در برّانی و سبیل هجوم نموده پاسبانها را اسیر نموده اند، بفنگهای آنهارا دزدیده وسیمهای تلگراف را قطع کرده اند، مرکز مارا در سلوم تهدید نمودند که من مجبور شدم بسنوسك دستور دهم ببندرگاه مطروح بازگردد در هماوقت که شما تصریح میکنید روابط شما با ما بمنتها درجه دوستی است نامه‌هائی دیگر نوشته وبافرستاده خود میفرستید که آنرا باین نامه پیوست کرده پیش شما میفرستم تا حقیقت را بدانید.

بنظر من میرسد پیمانی را که باایطالیا بسته شده و در میان اوراق سنوسك یافت شده هنوز بخاطر دارید. من بازگشته وگفته خود را تکرار میکنم که این مطلب بدو دلیل درست نیست نخست ما هرگز چنین پیمانی نه بسته ایم، دیگر آنکه سنوسك اختیاری نداشته که چنین پیمانی را منعقد سازد

جعفر که اینك اسیر جنگی است میگوید. انگلیسیهائی که از کشتی نجات یافته واینك پیش شما اسیرند درسختی وبدبختی زیاد میباشند اماس

و خوراك باندازه لزوم ندارند و شما میگوئید : آنها در کمال خوشی و آسایش هستند کدامیك از این دو گفته را تصدیق کنم

شکایت دارید که فرستاده های شمارا من توقیف کرده ام ، من اینکار را تا وقتی شما دشمنی را آغاز نکرده بودید ننمودم خدای یکتا رازها وخیالات شمارا میداند ، ازهرچه میتوانم بشما بگویم اینست که تمام اعمال شما گواه بی‌فکری وعدم دقت است وچنین خواهد بود که هرچه میکاریش روزی بدروی

شما باعمال خود بجای دشمن ایستاده‌اید و تاوقتی که دراراضی‌مصر یکتن مسلح از رجال شما باشد من شما را دشمن میدانم ، با این حال پیش قدمی کرده بشروطیکه میتوانم باشما صحبت دوستانه کنم تصریح نمودم این شرطها را در نامه مورخه ۲۸ صفر سال ۱۳۳٤ موافق ٤نوامبر۱۹۱٦ فرستادم واز اینقرار بود :

(۱) تمام اسیران‌بریطانیائی وهندی ویا اروپائیرا که در دست شما هستند بخوشی باز فرستید .

(۲) لازمست تمام ترکها و آلمانیهائی را که پیش شما میباشند از خود دور سازید واگر در تبعید آنها اشکالی است میتوانید آنها را مانند اسیر جنگی بما تسلیم کنید

(۳) لازمست شما رجال مسلح خودرا که در اراضی مصر میباشند بیرون ببرید ومتعهد بشوید که دیگر بآنجا پای نگذارند واگر داخل‌شدند هرکجا یافت شوند باآنها معامله بادشمن بشود

(٤) لازم است از سیوه وسلّوم واز تمام بلادیکه درشرق آنجاست

کوچیده باکمال آرامی در جغبوب منزل کنید و اگر بی‌درنگ باسمطالب پاسخ داده و بعمل ثابت کنید که میخواهید با ما دوست باشید، من نیز آماده وحاضرم که باشما زیادتر از آنچه امید دارید مدارا و مساهله کنم

مهر رسمی ژنرال سرجون مکسویل

فرمانده عمومی ارتش اعلیحضرت پادشاه بریطانیای کبیر



الجزائر و قبائل بربر

نگارش امیر شکیب

پس از اسیری امیر عبدالقادر (۱) و انعقاد پیمان صلح میان فرانسه ومغرب (۱۸٤٥) میان الجزائر ومراکش سرحد بندی کردند ، کار فرانسه درکشور الجزائر بالا گرفت ، سپاه فرانسه بنواحی صحرا پیش قدمی آغاز کرده برای پای برجا شدن درآن ممالك بساختن پناه گاه وانبار مهمات پرداخت ، ابوزیان نام درواحات زیبان از صحرا شوریده و شکست یافت ، دیگری بنام شریف محمد بن عبدالله شورید ، سپاه فرانسه باو حمله کرده شهر اغواترا تسخیر و بجانب ورغله (۱۸٥٤) رهسپار گشت ، ناچار شریف فرار کرد

بلاد موسوم به (کابیلی) یعنی قبائلی (اشاره بقبائل بربر است که

---

(۱) عبدالقادر بن محی‌الدین حسنی - نیاکانش از مغرب اقصی و گویند از خانواده پیغمبر بوده اند ، آنها بنواحی وهران آمده گروهی از آنان بزهد و پرهیزکاری مشهور ومقتدای مردم بودند ، تولدش بسال ۱۲۲۳ مطابق سال ۱۸۰۸ روی داده درمهد علم وتقوی پرورش یافت ، درتحصیل کوشش فراوان نمود درادب وفقه و توحید وحکمت عقلی سرامد اقران گردید ، بااین حال از سواری و تیراندازی غافل نبود صاحب سیف وقلم شد درسال ۱۸۳۰ فرانسه الجزائر را اشغال نمود وچون حاکم وهران آنجارا تسلیم فرانسویها کرد

بقیه درصفحه بعد

درآنجا سکنی دارند) هنوز در برابر فرانسه گردن تسلیم خم نکرده سرکشی مینمود ، فرانسه سر سرداری « ژنرال بوروگو » و « ژنرال سانت آرنو » و « ژنرال راندون » دسته دسته سپاه بآنجا فرستاد و هر بامداد و پسین ازسال ۱۸۴۴ تاسال ۱۸۵۷ جنگیدند جوی خون از طرفین جاری گشت ، عاقبت در وادی ساحل و وادی سیبا آن قبائل را مطیع ساختند ، ابونغله که دراین پیکار مشهور شده بود مقهور گشت ، ولی قبائل جرجوره

بقیه از صفحه قبل

آتش‌ای جنگ میان اهالی وفرانسویها بگردش افتاد ، سید محی‌الدین پدر عبدالقادر بسوی‌مردم شد و عبدالقادر شایستگی خودرا از هر جهت ظاهر ساخت مردم اورا بجان‌ودل دوست داشتند ، همینکه خواستند باندرش بیعت کنند که امیر آنها باشد ، او بعذر پیری وشکستگی قبول نموده فرزند خود را معرفی نمود درسال ۱۸۳۲ مردم بامارت یا سلطنت باوی بیعت کردند ، ولی او ازقبول نام‌سلطنت باحترام‌سلطان فاس خودداری و بامارت‌قناعت‌نمود سال ۱۸۳۴ بافرانسه پیمانی بست که به « پیمان دمیشل » معروف است پس ازاین پیمان قدرت عبدالقادر زیاد وسلطنتش پای برجا گشت ولی‌چون رشک وحسد و رقابت بدترین دردهای مسلمین بوده وسلطنت بیگانه بردوش آنها آسانتر ازسلطنت برادر میباشد ،گروهی ازمردم براو شوریده‌بفرانسه پیوستند ، فرانسه بر بان بهانه سپاهی بجنگ فرستاده او را شکست داد ولی بنیروی عقل وتدبیر پیمانی بهزار پیمان «دمیشل» منعقد کرده خواست از پی منظم باشد از بین بار دول فراهم بیاورد فرانسه باز بهانه جوئی کرده باو حمله نمود ، ازسال ۱۸۳۹ تاسال ۱۸۴۳ آتش جنگ شعله میزد چون بسیار وبزرگ بنا عبدالقادر کافی نبودعاقبت از پای درآمد درسال۱۸۴۷ ناچارشده تسلیم گشت ، اورا باجا واده اخراج کرده قرارداد ند در اسکندریه یا عکا باند (اختصار از مرقومه امیرالبیان عل سد)

تا چندی استقلال خود را از دست ندادند، در پایان آنها هم تسلیم شدند بشرطیکه تشکیلات اداری وعادات و آداب آنها محفوظ باشد، فرانسه نیز در بلاد این قبائل رؤسائی ازمسلمین گماشته افسرهای فرانسویرا ناظر اعمال ومراقب آنان قرار داد، حساب عربی‌را در ادارات مقرر داشته اجازه داد قبائل عادات واوضاع خودرا نگاهداری کنند، در باره اقوامیکه استقامت وپایداری ازخود نشان‌میدهند این‌ترتیب روش‌همیشگی دولتهای استعماری است، ولی این مدارا تاوقتی‌است که پای درجاشوند وبطول‌مدت حکومت استقرار یافته و باقی مانده اسباب مقاومت نابود شود، سپس بیدرنگ باجرای احکام استعماری توجه اکمل میپردازند، شورش و انقلاب در الجزائر باین پیمان خاتمه نیافت، فرانسه ناچار بود آتشهای دیگریرا نیز خاموش کند، وهمینکه آتشی‌راخاموش میساخت شورش‌دیگری‌نمایان شده آتشی‌دیگر شعله میکشید سال ۱۸۵۹ بنی‌سناسن درحوالی مغرب اقصی شوریدند، فرانسه ناچار بآنجا لشکرکشی کرد، در جنوب وهران اولاد سیدی‌الشیخ شوریده سه سال پی‌درپی آتش شورش شعله میکشید ژنرال «ومفن» مجبور شد تاوادی جیر که ازتوابع مغرب‌است شورشیها را تعقیب کند، ولی این فتنه تاسال ۱۸٦۷ آرام نگشت. چون فرانسه درجنگ با آلمان سال۱۸۷۱شکست یافت‌آنجاشورشی‌بزرگ‌برپای گردید، مردم‌بومی وقت را غنیمت وشکاررا دردسترس خود دیدند، مقرانی سردسته میجانه شورید، شیخ حداد که یکی‌از بزرگان مذهبی آنجا بود بافرزندش سی‌عزیز و گروهی از پیروان طریقه رحمانیه باو یاری دادند، آتش فتنه در تمام قبائل زبانه‌کشیده بپاره ای از نواحی قسنطینه و بپاره ای از توابع‌الجزائر رسید ولی ناحیه وهرانیه در این اثنا آرام بود، شورشیها تمام دژهای

فرانسویانرا که دربلاد قبائل بود محاصره نمودند ، قریه «بالسترو» راویران کرده نزدیك بود بر متیجه پیروز شوند ، فرانسه چندین سپاه جنگجو بفرماندهی امیرال« گویدون» که بشجاعت وذکاوت نامبردار بود بآنجافرستاد تنور جنگ تافته شده ۳٤۰ بار زدوخورد روی داد ، درپایان درائر برتری فرانسویها درفنون جنگی و کثرت مهمات وساز وبرگ سپاه توانستند آتش شورش‌را خاموش کنند ، مقرانی درروادی سفلات بخاك هلاك افتاد ، برادرش ابو مزراق بجای‌وی زمامدار شده عاقبت اسیرگشت وانقلاب خاتمه یافت فرانسه بکیفر شورش قبائل‌را اولا از استقلال اداری محروم نمود ثانیاً از اراضی آنان ٤٥۳ هزارهکتار زمین تصرف وبمستعمرین فرانسوی که آنانرا «کولون » میگفتند بخشید ، ثالثاً غرامت جنگی سنگینی بدوش آنها نهاد تا همیشه زیر بار وام کمرشکن باشند ، پس از این شورش دیگر از مردم الجزائر مقاومتی که شایسته ذکر باشد نمایان نگشت جز شورش ابی‌عمامه بسال ۱۸۸۱ ، از آنوقت در آنکشور آرامش حکمفرما شده امیدی بقیام بشمشیر نیست ، بویژه که کشور تونس و کشور مراکش نیز بآنجا ملحق و همه‌آنها یك مستعمره گشته است ، فرانسویها تمام‌آنهارا افریقای فرانسوی مینامند ، ولی جنگ عمومی روحی تازه در الجزائر بوجود آورده است الجزائر بسود فرانسه گوسفندوار برای هدف توپ وتفنگ زیادتر از دویست هزار سرباز بمیدان کارزار فرستاد ، شصت و دو هزار تن از آنهـا قربانی فرانسویها شدند ، فرانسویها روزیکه آتش جنگ عمومی زبانه میکشید ، بیاری مستعمرات محتاج بودند ، در تملق وچاپلوسی اهالی کوشیده بجای پوست پلنگ پوستین برّه پوشیده در الجزائر گردش نموده میگفتند : همه مردم یك‌وطن واهل یك خانه‌ایم ، همینکه کامیاب ودر پیکار باآلمان پیروز

شدیم حقوق را بمساوات تقسیم وهیچ فرقی میان فرانسوی و الجزائری و مسلمان ومسیحی نخواهیم گذارد ، پس ازخاتمه جنگ اداره الجزائر بشکلی دیگر خواهد بود که بشکل پیشین بهیچوجه شباهتی ندارد ، مسلمین مانند ملل آزاد ومستقل از تمام حقوق بهره مند خواهندشد ، دراین مدت فرانسه و سایر متفقین نوید های پوچ بملتهائی که مأکول آنها شده اند میدادند ، تا درجنگ و پیکار این ملل بیاری آنان بشتابند ، از این نویدها اعراب آسیا زیادتر از دیگران فریب خوردند، بآنها نوید دادند که اگر دوش بدوش متفقین نبرد کنند سلطنت عربی را تمام وکمال بازپس خواهند داد آنها مانند نهنگ با چشم اشك آلود نوید های بیشمار میدادند ، میگفتند : بیاری حق بضد باطل کمك کنید ، دربرابر ملت ستمکار آلمان که میخواهد دنیا را بنده وبرده خود سازد بشتابید ، برخیزید وپیش بدوید ، مقصد ومقصود ما جلوگیری از قوی است که نتواند بضعیف ستمگری کند ، ما میخواهیم حق استقلال وآزادیرا بتمام ملل بازپس بدهیم . ایشان پیوسته این الفاظ قشنگ را تکرار واین نویدهارا پراکنده میکردند تاجنگ خاتمه ومتفقین کامیاب شده و کار انجام گرفت ، ناگاه تمام این سخنها را فراموش نمودند ، قضایا جوری دیگر نمودار گشت ، همه مواعیدرا باطل ساختند ، مردمیکه جان خود را در راه آنها نثارنموده بودنددانستند که این پیروزی بضرر آنها بود نه بسودشان، وفهمیدند که درحقیقت درویرانی خانه خودشرکت کرده اند، بضد خویش بآنها یاری داده اند، ازآنجمله مردم الجزائر ند که احساسات آنها تحریك شده آتش خشم دردلشان شعله ورگردید از فرانسه خواستند بمواعید خود وفا کند ، بیاد ٦٢ هزار تن قربانی که دراین راه نموده اند افتادند ، پس از گفت وشنود فرانسه حق انتخاب نمودن درانتخابات شهرداری وحق ترقی

در رتبه های لشکری را که قبلا تا حد واندازه ای محدود بود بآنها داد همچنین چون اهالی بومی چندین برابر مستعمراتیها مالیات آب و خاك میپرداختند قرار دادکه آنان مانند مستعمراتیها مالیات بدهند. تمام این حقوق نوین در برابر نوید هائیکه فرانسه در اثناء جنگ بآنها داد ناچیز است، درحقیقت ازرنجیر وگره های بیشماریکه درطول چندین قرن برای مردم بومی بوجود آورده بود چند حلقه مختصر برداشته وچندگره ساده را گشود، مردم نیز ناچار در برابر فرانسویها به پیکار معنوی پرداختند آثارش درانتخابات واجتماعات نمایان است، ایك نهضت فکری که موجب استقلال میشود دراعمال آنها نمایان و رو بافزایش نهاده است فرانسویهای مخالف حکومت نیز این فرصت را غنیمت دانسته آتش خشم ویأس آنها را دامن میزنند- نه برای آنکه بامرام این جماعت همراه وموافق اند بلکه بامیدیکه از قدرت حکومت کاسته شود بهر خار و خسی توسل جسته با آنها اظهار موافقت میکنند

فرانسویها میپنداشتند که یگانه وسیله نابود شدن فکر استقلال از دماغ این مردم وطن دوست و پایمال کردن روح مقاومت وپایداری آنان برافکندن آموزش و پرورش اسلامی و ویران کردن آثار آئینی است که بنظر آنها سرچشمه احساسات وطنی وکانون غیرت ملی و یگانه وسیله رهائی از چنگال بیگانه است، بهمین سبب سیاست فرانسه درالجزائر از آغاز تا انجام بظاهر سیاست آزادی دینی و در باطن مخالفت وضدیت با دین است آنان نه تنها بفرانسوی بلکه بایطالیائی واسپانیائی بلکه بیهود ومالتی حقوقی داده اندکه مسلمان الجزائری ازآنها محروم است فرانسه مسلمین را در سیاست واداره واجتماع ودرتمام چیزها درپست ترین رتبه قرارداده است

استفاده از حقوقیرا که تمام مخلوقات بهره‌مند میشوند برای آنها بشرطی اجازه داده که‌در تمام‌امورداراي‌صفت‌فرانسوی‌شده وقانون فرانسه را اطاعت کنند، این قانون در بسیاری از احوال شخصی مخالف آئین‌اسلامی است ومسلمان نمیتواند بآنها عمل‌ورفتار کند جز هنگامی که ازاسلام دست‌بردارد بسیاری ازانعامات وبخششها را موقوف بمسیحی شدن کردند. بهمین‌شرط ژنرال یوسف‌را برتبه ژنرالی رسانیدند. تقریباً سی‌سال پیش یعنی دردوره جمهوری که می پنداشت آئین ها در نظرش مساوی‌است قانونی مقررساخت که بموجب آن‌درالجزائر آب‌وخاك باروپائی ویهودی‌والجزائری که مسیحی شودببخشند دوسال پیش یکی‌از نمایندگان احرار درپارلمان فرانسه درخواست کرد آنرا لغو کنند نماینده دولت نیز زشتی آنراتصدیق نموده آگهی داد دولت خیال دارد آنرا لغو کند زیرا مسلمین در این جنگ فداکاری کرده اند، ولی من امیدندارم‌که آنها گفتار خودرا عملی وکردار را با گفتار مطابق سازند، بسیار شده چیزی گفته و نکرده اند فرانسه برای آنکه مسلمان از آئین خود دست بردارد، باین وسائل‌رسمی قناعت نکرده بلکه برای دعات دینی راهرا باز ومجال‌را وسیع ساخته‌است « کاردینال لاویجری » را در ارسال دعات ملقب بدعات سفید کمك داد، بسیاری کودك بی‌پدر ومادر بینوای مسلمانرا ربوده درمدارس دینی خود پرورش داده است، در یکی از شهر های ایطالیا بحکم تقدیر بفرماندهی برخوردم که درسپاه ایطالیا بخدمت مشغول بود، میل‌داشتم من اورا پیش یکی از دولتهای اسلامی بفرستم تا خدمت‌کند، سبب این میل را پرسیدم پاسخ داد. وی مسلمان مغربی است، سیما و چهره وی نیز براین دعوی گواهی میداد، گفتم دراینصورت درسپاه‌ایطالی چگونه‌افسر شده‌ای؟ گفت:

بشرطيكه ازاسلام دست برداشته خودرا بصفت كاتوليك فرانسوی یاایطالیائی یا اسپانیائی بسازم دریکی از این مدارس آموزش وپرورش میدادند، من نیز ایطالی را اختیار مودم ولی آرزو دارم باصل خود بازگردم

اجمالا گواینکه فرانسه درکشور اصلی خود دولت دینی نیست، ولی درخارج پیرو گفته گمبتا است که : «دشمنی دین عادت وخوئی نیست که بشود از خود جدا وآنرا دور انداخت» این نیز ناشی از دوچیز است، نخست آنكه دولت فرانسه عقیده دارد، دعوت دینی یار ویاور نهضت استعماری است. و بهمین سبب در سوریه جزویتها را یاری میدهد، با آنکه در فرانسه فاش و آشکار با جزویت دشمنی مینماید، دوم آنکه بیشتر نفوذ در مستعمرات بوسیله نیروی لشکری است و بیشتر افسرهای ارتش از دسته کاتولیك اند. مخصوصاً نباید فراموش کنیم که فرانسه بسیاری از مساجد اسلام را درالجزائر کلیسیا کرده است، مثلا جامع قشاوه را درشهر الجزائر ویران نموده کلیسیائی بجای آن ساختند، همچنین مسجد «میزومورتو» را کلیسیا نمودند، بسیاری از مساجد را انبار وسربازخانه کرده اند، روزیکه شهر الجزائررا متصرف شدند آنجا ۱۷٦ مسجد وزاویه (خانقاه) بود، اینك از مجموع آنها جز ٤٨ عدد باقی نمانده داستان اوقاف دراز و شرحش در اینجا نمی گنجد، شاید از آنچه از مراسلات رسمی راجع بالجزائر میخوانید خیال کنید که گرچه دراداره و محاکم قضائی و هیئت اجتماعی میان اروپائی ومسلمان اثری از مساوات نیست ولی اندکی توجه بحال مسلمین میشود ودر آسایش وسعادت آنها مختصر نظری دارند ولیکن در حقیقت چنین نیست اگر ازآنها بپرسید یایکی از کتابهای احرارخود فرانسه رامطالعه کنید چیزهائی برشمامعلوم میگردد که باعث تأسف واندوه هر باوجدانی

خواهد بود ، در سال گذشته مسیو « والیان گوتوریه » یکی از نمایندگان پارلمان فرانسه بالجزائر وتونس رفته درآنجا مدتی درازگردش نمود ، در جریده « اومانیته » راجع بپایمال شدن حقوق مردم بومی مقالات متعددی منتشر ساخت که دیگر جای شك و تردیدی باقی نمی‌ماند ، کافی است که ششصد هزار کودك الجزائری دبستان ندارند تا خط و سوادی بیاموزند ، از آنجمله شش هزارتن درشهر الجزائر میباشند ، دراینصورت چگونه میشود گفت : حکومت بآنها متوجه و بحالت آنها اندك اعتنائی دارد » .

فرانسه برای پابرجا شدنش درمغرب وسیله‌دیگری نیز بدست آورده میان عرب و بربر تخم نفاق واختلاف پاشید . ببربر آموخت که از نژاد اروپائی است، زبان آنها غیر ازعربی‌است‌وسزاوارنیست‌آنها عربی بیاموزند پاره‌ای آشکارا میگویند بعهده فرانسه است که زبان عربی‌را باندازه ممکن محدود ساخته تمام مردمی که‌از نژادبربر هستند وادارکنند زبان بربر تمام گیرند ، این‌رفتار بادعوی‌آنها منافات داردکه مقصودشان دراستعمار ترویج تمدن است ، زیرا قابل انکار نیست که بربریت مناسب‌تمدن نمیباشدوزبان عربی دردرجه نخستین زبانهای زنده در خاور و باختر است . سببی دیگر نیز داردکه برای شما ازآن بیك گواه قناعت میکنیم

« ویکتور پیکو » فرانسوی در کتاب خود موسوم بمراکش Le maroc par Victor Piquet که بسال ۱۸۱۸ منتشر شده چنین گوید :

« بربر مجوس و بت‌پرست ویهودی داشت ، درآغاز نصرانست آئین مسیحی‌را قبول کرد ولی‌همینکه دارای‌استقلال گشت آنرا فراموش نمود بسپس اسلام را پذیرفت ، زیرا اسلام بسادگی قوانین عقل و خرد را بخود

مایل ساخته درتمام ملل تابعه پای برجا میشود

سپس گوید . « گو اینکه بربر اسلام را پذیرفت ولی هنوز باحوال واوضاع مخصوصه بآنها آمیخته است .

سپس گوید : « دانشمند خبیر در امور بربر آقای « دوته » میان قبائل بربر گردش کرده محاسن اخلاقی آنها را گوشزدنموده و گفته‌است . آمال و آرزوهای‌مادرشمال‌افریقا بآنها بسته وپیوسته است .

سپس گوید « این نژاد طبعاً بتمدن فرانسوی مایل است ، بهمین سبب پیش از هرچیز برما لازم است ، آنهارا زیادتر ازآنچه عرب شده‌اند متعرب نسازیم ، برای رسیدن باین‌نتیجه باید بربررا بقبول تمدن‌وآموزش وپرورش فرانسوی وادار نموده کاری کنیم که پیش از آنکه بتمدن عربی آشنا شوند وزبانشان عربی گرددآنها را بزبان فرانسوی‌آشنا ساخته‌باشیم ، باین ترتیب بی‌شك وتردید ـ زیادتر از آنچه امید هست ـ آرزوی‌مهم ما درباره مراکش فرانسوی عملی خواهد شد »

سپس درصفحه ۳۰۲ ازکتاب خود گوید

« قصد دارند در نواحی‌بلاد بربر که هنوز عرب نشده اند مدارس فرانسوی بربری تأسیس کنند ، این خیال بسیار خوب است ولی متأسفانه دیر شده و ما در ایجادش مسامحه کرده ایم در الجزائر از اقوام بربر جز معدودی نیستند . بخش بزرگی از مردم اقصی عربی نمیدانند و یا بهردو زبان بربری وعربی سخن‌میگویند ، دراینصورت بهیچوجه صلاح نیست میان آنها ما زبان عربی (زبان جامعه اسلامی) را ترویج‌کنیم بلکه باید بعکس نمود . »

من نمیگویم تمام خردمندان فرانسه این‌عقیده ونظریه‌را دارندکه

بازبان عربی وشریعت اسلامی بوسائل ممکنه دشمنی و مخالفت باید کرد ، هرگز چنین نیست ، میان آنها گروهی هستند که بآزادی تام وتمام راغب وپیوسته از حقوق اهالی دفاع میکنند ، ایشان عقیده دارند که این وسائل استعماری خوب نیست ولی متأسفانه هنوز این مردم دراقلیت واقع‌واکثریت باگروه نخستین است ، اجمالا می بینید با تمام کوششی که فرانسه در مخالفت و دشمنی باعربی وآئین اسلامی مینماید با آنکه بیشتر زمامداران این نهضت تمام علوم‌را بزبان فرانسوی آموخته اند نتوانسته نهضت وطنی وحس میهن دوستی‌راکه روزبروزدرالجزائر قویترمیشود جلوگیری کند»

خوب است اینجا بخشی از کتاب « بسیکو لوژیاسیاسی » ازفیلسوف نامی فرانسه گوستا ولوبون راجع سیاست استعماری‌فرانسه‌را در الجزائر باختصار نقل کنم درصفحه ۲۲۸ گوید

« من درپی انتقاد و خورده‌گیری از دیگران نیستم ، ولی میخواهم آراء ومبادی را که اشخاص اجرا میکنند قطع نظر از شخص آنها نقادی نمایم ، زیرا میدانم . ضرورت سیاسی از مبادی ونظریات پایه‌واساس اعمال ورفتار رجال سیاسی است بنابراین دراین‌موارد ضرور نیست که اعتراض کنند وسخنی گویند ، زیرااین گروه بمبادی‌واوضاع‌معلومی بسته‌وپیوسته‌اند وتغییرآنها در نهایت درجه سختی‌است . کسیکه بظاهر ملت فرانسه بنگرد میپندارد ، زیادتر از سایرملل نوخواه‌وآماده‌انقلاب وطرفدار تجددهستند ولی درحقیقت‌چنین‌نیست‌ملت‌فرانسه‌زیادتر‌ازسایر‌ملل‌محافظه‌کارمیباشند .

جزائر عرب کشوری است که مساحتش باندازه مساحت فرانسه میباشد ولی بنسبت وسعت اراضی ساکنین آنجا اندك و نسبتاً کم جمعیت است درآنجا پنج‌ملیون مسلمان هستند که بموجب اسناد ومدارك رسمی

بدولت وحکومت فرانسه وفاداوند، جز آنکه بر خلاف این وفاداری وهمی واخلاص خیالی شصت هزار تن سرباز لازم است تا آنهارا باطاعت وتمکین وادار سازند، یعنی سپاهی نیاز دارند که انگلیس تقریباً بهمان مقدار ۲۵۰ ملیون هندیرا فرمانبردار ومطیع ساخته و از جمله آنها ۵۰ ملیون مسلمان است که همگی از مردم الجزائر قویتر وشجاعتر هستند (۱)

میان این پنج ملیون مسلمان الجزائری هشتصد هزار اروپائی است که نیمی از آنها فرانسوی ونیمی دیگر ایطالیائی واسپانیائی وغیره میباشند. این گروه اروپائی بامسلمین آمیزش وزناشوئی ندارند، زندگانی آنها جدا وجوری است که درآینده ملتی مستقل بوجود خواهد آمد.

مسلمین الجزائر دوقسمت بربر ویك قسمت عرب اند، عرب وبربر باهم فرق مهمی ندارند جز آنکه یکی شهری است ودیگری ایلاتی.

آقای « اوروابولیو » Leroy Beaulieu از اسادهای دانشگاه « کولیژ دوفرانس » کتابی مهم راجع بالجزائر نوشته، این کتاب خلاصه و زبده رأی عمومی فرانسه درباره الجزائر و الجزائریها میباشد که. بر ما لازم حتمی است « مسلمین آنجارا فرانسوی کنیم »

کیفیتی که میخواهند مسلمانهای آنجا را فرانسوی کنند شبیه است بروش امریکائیهای نخستین که اراضی ملل سرخ پوست را درامریکا غصب نموده آنانرا بخیال خودآزاد می گذاوند تاازگرسنگی بمیرند.

« اینست روش اداری ما درالجزائر اینك بنگرید که آقای «وینیون» درکتاب خودکه دراین موضوع ازکتب مهم است چه جور آنرا توصیف

---

(۱) گوستاولوبون بآمار قدیمی اعتماد کرده ولی در حقیقت شماره مردم امروزی هند ۳۲۰ ملیون میباشد که ۸۷ ملیون از آنها مسلمان هستند.

نموده میگوید :

« چون ادارمدید که حکام پس از هر انقلاب و شورشی بخشی از اراضی قبائل را ضبط و خالصه میسازند ، پنداشت ممکن است بهترین اراضی را بمستعمرین « کولون » برگذار نموده قبائل را بصحرا کوچ داد ، و هر اندازه نژاد اروپائی درالجزائر بیشتر شود قبائل‌را ازاراضی موروثی آبا و اجدادی باید بیرون کرده بصحرا بفرستند تا تمام قبائل از کشوری که میهن آنها بوده و در آنجا بوجود آمده بیرون بروند بهمین سبب نتیجه این سیاست که نزدیك سی سال بیك روش دوام داشت جز آنچه روی داده نخواهد بود ، زیرا مسلمانیرا که پی در پی بدون مهلت ورعایت از کاشانه خود برانند هیچوقت برخود ایمن نیست ، حتی یکساعت نمیتواند از رنج وزحمت خود بر وثمری برگیرد ، چنین کسی طبعاً کاخ همتش پست و ارکان عزمش سست شده دیگر علاقه و توجهی برزراعت و کشاورزی نخواهد داشت اگر فرض کنیم وی سخم‌زده وبذر افشانده بود نمیتوانست محصول آنرا جمع آوری نماید ، زیرااورا ازاراضی‌قابل‌زراعت وحاصلخیز بیرون نموده باراضی بی‌آب‌وگیاه میسردند ، این اراضی باندازه قوت کشاورز محصول نمیداد ، برای حیوانات ایشان علف نداشت ، باین اسباب بر کینه وخشم مردم بومی نسبت بمستعمرین پیوسته افزوده شد و فاصله میانشان زیادتر ودره هولناکی‌ایجادگردید

در سال ۱۸٦۳ مجلس مشاوره مقرر کرد که املاك بتصرف مالك ومتصرف آن‌باقی‌باشد ، ولی‌این‌حکم مانع‌سیاست تبعید اهالی‌ببیابان نگردید رندان وسیله‌تازه ای‌جسته‌راهی‌نو برای خود باز کردند ، یعنی‌نام ونشانرا دیگرگون ساخته آنرا « استملاك نظر بمصلحت عمومی » نامیدند ، این

استملاك دو امتیاز داشت، نخست چون برای مستعمرین جز اراضی مسلمین ملکی یافت نمیشد، دوائر استعماری که اختصاص باروپائیها داشت بوجود آمد و مردم مسلمان الجزائر در املاك خود حق نداشتند بعنوان مالك زندگی نمایند (۱) دوم بمسلمان دربرابر زمینی که از او میگرفتند برای هرهکتار ۵۰ یا ۶۰ فرانك میدادند واگر مسلمان الجزائری ۳۰ یا ٤٠ هکتار زمین داشت فقط هزار و پانصد فرانك برای معیشت يك عمر باو میپرداختند، با آنکه این پول احتیاجات زیاده از دوسال اورا تأمین نمیکرد » اه

گوید: « شگفت انگیز ترین وقایعی که در الجزائر روی داده و استبداد حکومت را ببدترین شکل استعماری نمایان ساخت، چیزهائی است که آقای « وینیون » جزء غرایب روزگار نمونه هائی از آن نقل کرده است. مثلا تقسیم اراضی میان مردمی که از زراعت همانقدر میدانستند که از زبان سانسکریت آموخته بودند، ساختن خانه هائی که خالی مانده وکسی آنجا منزل ندارد وهزینه ساختمان آنها تماماً بهدر رفته است، شگفت است که از این آزمایشها کمترین سودی برای رجال دولت ما بوجود نیامد، زیرا درهمین نزدیکیها استاندار الجزائر از دولت ۵۰ ملیون خواست تا اراضی را از دست عرب گرفته دهاتی برای مستعمرین بجای دهات ویران شده سازد، ولی خوشبختانه مجلس شورا و مجلس سنا از ترس انقلاب وشورش این پیشنهاد را رد کردند

« بنابراین شگفتی ندارد اگر برای استعمار الجزائر باینگونه هزینه و مخارج توسل جسته چهار ملیارد از خزانه و دارائی فرانسه را بعلاوه درآمد بلاد الجزائر مصرف نموده باشیم

(۱) یعنی مباشر درملك خود مانند عمله ومزدور عمرخود را بسر بردند

« از روزیکه الجزائر را متصرف شده ایم راجع بآنجا دو عقیده و رأی داشته‌ایم ، نخست آنکه عربرا بصحرا رانده اراضی ایشانرا ازتصرفشان بیرون بیاوریم ، دوم آنکه آنانرا فرانسوی کرده برنگ خود رنگین کنیم وسائل تبعید عرب آنجور که اندیشه میشد فراهم نگشت ، زیرا درصحرا چیزی نمیروید که چندین ملیون زنده بتواند آنجا زندگی کند ، و نیز تبعید تمام آنها بدون مقاومت وزد وخورد مسلماً ممکن نیست ، همچنین آنطور که می‌انگاشتیم میسر نگشت آنانرا فرانسوی کنیم ، زیرا تغییر روحیه ملتی که سالیان دراز بطرزی مخصوص آموزش و پرورش یافته بروحیه دیگری که بکلی بیگانه است بسیار دشوار میباشد

« دراینصورت این دو نظریه هردو ناسند و صلاح ماسود که آنها را پیروی کنیم ، هردو برای فرانسه موجب زیان وباعث خسارت بوده کوشش و مشاهده ما بهدر رفته است ، بهترین و مناسبترین راه اینست که مانند رفتار سایر ملل مستعمراتی چون انگلیس وهلند درمستعمرات خودمردم الجزائر را بعادت وعقیده و طرز زندگی خویش واگذاریم ، این روش آسانترین راه وخسارتش بمراتب کمتر ودر نظر خرد وحکمت پسندیده‌تر است

« ولی رأی وعقیده عمومی درفرانسه برای استعمار بضد این ترتیب میباشد. مردم این کشور اهمیت اوضاع دینی را درخاور نمیدانند ، نمیفهمند که زندگی پیش پیروان محمد (ص) مانند زندگی پیش پیروان سیوا (معبود هندوها) وپیروان بودا (معبود چینیها) است ، یعنی جریان زندگی بروفق اوامر دینی میباشد در انگلیس کسی نیست که معتقد باشد برای زنده‌ساختن یك اصل رواست کشورهارا ویران ومردم آنهارا نابود ساخت بجای آنکه نسبت باسلام ورجال اسلامی دشمنی ورزیده و عداوت

خودرا آگهی دهیم برما واجب است آنان وآئین آنان‌را احترام کرده و محترم بشماریم ، باید سیاست ما براین پایه واساس قرارگیرد وازاین بیخ وبن بروید ، برما واجب است عادات واحساسات واوضاع عربی‌راکه پیش این ملت جزء آئین است احترام نمائیم ، ولی آقای « لوروابولیو » این نظریه‌را نپسندیده گوید « احترام احساسات عرب وعادات وآداب ایشان باعث‌میشودکه سپاه ومستعمرین ما ازافریقا رخت بربسته وبیرون بروند » . من سوگندمیخورم‌که برای این‌دعوی سببی عاقلانه وبرهانی درست نیافتم همه ما میبینیم‌که انگلیس آداب‌وعقاید مسلمین را درهند محترم میشمارد ودراین خیالهم نیست‌که ازهندبیرون برود » اه

سپس « گوستاولوبون » رأی ونظریه « لوروابولیو » را درباره بربر که اروپائی هستند و بسیار آسان است فرانسوی بشوند شرح داده و برأی او میخندد ویرا مسخره میکند ، اندیشه اش را که تمام عرب چوپان و بیابان گرد هستند رد مینماید ، میگوید : هردو طایفه برحسب طبیعت زمین هم شهری دارند هم بیابان گرد ، بسیاری از اعراب در الجزائر شهر نشین میباشند ، همانجور که‌درشامات‌ومصروجزیرةالعرب‌هستند گویدبتمدن درخشانی که عرب‌داشته شایستگی‌ایشان برای‌تمدن ثابت‌است درصورتیکه بربر چنین تمدنی نداشته

گوید : « لوروا بولیو » از اموریکه باعث بعقب ماندن عرب شده تعدد زوجاترا نامبرده ، من نمیخواهم دراین‌موضوع زیاد صحبت‌کنم ولی میگویم تعدد زوجات شرعی‌پیش‌مسلمین‌بهتراست‌از تعددزن‌غیرقانونی اروپائی و بوجود آمدن فرزند حرام زاده بدون صورت قانونی من در کتاب خود « تاریخ تمدن عرب » در این مبحث بقدر شایسته سخن گفته

و حق آنرا ادا کردم تاآنجا ثابت نمودم که در ممالك عرب زن بزیر پرده حجاب آموزش و پرورش یافته واز آنها مشاهیری بوجود آمده مانند زنهای نامی که دراین دور درمدارس نسوان یافت میشوند

سپس گوید : امروز ثابت و محقق شده که تعدد زوجات هیچوقت باعث خمود مسلمین نبوده آیا لازم است ملت خودرا آگاه سازیم که عرب و تنها عرب مردمی هستند که بما عالم یونانی لاتینی را معرف نمودند ومدارس اروپا که از جمله آنها دانشگاه پاریس است درطول شش قرن متوالی زندگانی آنها بترجمه کتب عرب وتطبیق قواعدعلمی ایشان وابسته وپیوسته بود آری تمدن عربی از درخشان ترین تمدنهائی است که تاریخ آنرا شناخته وسپس مانند سایرین مرده است ، ولی اگر مرگش را ناشی از تعدد زوجات گویند سخنی است که از روی دقت گفته نشده »

سپس گوید . « اور وابوایو » آموزش و پرورش لاتینی را از جمله عوامل و اسبابی شمرده که لازم است آنرا وسیله جلب عرب بخود قرار دهیم همین نظریه رأی عمومی امروز درفرانسه است ، من خود از مردمی بودم که اینجور عقیده داشتم واز این نظریه بازنگشتم مگر پس از مسافرتهای فراوان ومطالعات زیاد ، باآنکه من امید ندارم بتوانم حتی یکتن فرانسوی را پیرو عقیده خود کنم ، نظر من موضوع بربر از اینست که تمام افکار خودرا صریحا فاش سازم . بهمین سبب بخش آینده کتاب خودرا باین مبحث اختصاص میدهم ، مطالعه کننده خواهد دید که تمدن اروپائی نمی تواند حالت شرقی را اصلاح کند وآن از این مرحله بسیاردور است بلکه درمعنی و حقیقت بدبختی آنها را در مادیات و معنویات بیشتر خواهد کرد ، زیرا این تمدن نتیجه احساسات ونیاز های ما از چندین دور وقرن پیشین

است ومطابقتی با احساسات اقوام دیگر واحتیاجات آنها ندارد بطبق این تمدن که باذوق وشعور واحتیاجات آنها مخالف است سبب خواهد شد که درعرب وهندی و سایر مردم شرق یکباره افکار و عقائد موروثی که کاخ هستی ووجود انسان برآنها بنا شده ویران و وارگون شود اگر خواب وخیال « لورواتولیو » وامثالش که دستور میدهند عربرا بتمدن اروپائی پرورش وآموزش دهند حقیقت پیدا کند وصورت وقوع یابد الجزائر باوقتی مال ما خواهد بود که هندوستان مال اوستریا و ایرلند مال انگلیس والزاس مال آلمانها باشد

« تاریخ نویسان ما ناله میکنند که پس از آنکه بخشی از هندرا تسخیر نمودیم ، هند از دست ما بیرون رفت من میگویم با این اندازه تأسف سزاوار نیست ، زیرا اگر هند بدست ما باقی ومانند سایر مستعمرات خود آنجا را اداره میکردیم ، یعنی مطابق اصول و مبادی و روسی که « بورواتولیو » دستور داده اداره میشد طولی نمیکشید که آتش فتنه شعله کشیده ویرانی وخرابی همه جا را فرامیگرفت و عاقبت کشور از دست ما بیرون میرفت

« درهندوچین وسودان وسنگال همین سیاست ترویج و تعقیب شده یعنی مردم بومی را وادار کرده اند که باوضاع و قوانین ما رفتار کنند ، انکار طبعا بدترین نتایج را بخشیده و بس این ملل ما را مجبور ساخته اموال ورجال مارا نابود کرده است

تا آنجا که میگوید تاریخ ثابت کرده است دو تمدن که ازهرجهت باهم اختلاف دارند بیکدیگر نمی آمیزند ، دیده شده که مللی متفاوت با هم عالت آمیخته و یکرنگ شده باشد جز وقتی که ازسیحوین سیه ومانند

هم باشند شرقی با شرقی آمیزش میکند ولی محال است باغربی مخلوط شود راز نفوذ عرب درشرق ودر چین ودر هند ودر افریقا همین است آنها باطراف جهان گشته وبهر سو رفتند این ملل‌را در خو وطبیعت مانند خود نموده وبرنگ خود رنگین ساختند ، هرجا تمدن اسلامی نمایان گردید ریشه رده وپای برجا گشت درهند برتمدنهای قدیمی چیره شد ، ایران و روم و یونان بکشور مصر رفته و جز اندکی تأثیر نکرده بودند ولی عرب سراپای آنجا را عربی نمود بهمین سبب است که درچین وهند ودرقطعه افریقا برخلاف عملیات مبلّغین انجیل که همه‌جا پراکنده‌اند اسلام بخودی خود پیش میرود

« اروپائی بی گفتگو دراستعمار زبردست است ولی پس از روم کسی بوجود نیامده که در متمدن ساختن مردم از مسلمین تواناتر باشد ، ایشان توانسته اند ملل بسیاریرا بقبول دین و شریعت و صنعت و آداب خود وادار کنند

« اروپائی مانند انگلیس درهند میتواند برنژاد های شرقی که ازاو پست ترند پیروزشود ، ولی‌تغییر روحیات این‌ملل تمنای بسیار خامی است زیرا ذوق و سلیقه و احساسات و احتیاجات ما و آنان فرق بسیار دارد ، پیمودن این مراحل جز بهزاران سال ممکن نیست زیرا آنچه آنها لازم دارند سوای چیزی است که ما لازم داریم . من بسیار متعجبم که تربیت یافتگان شرقی اروپا دیده کمتر از مردم شرق بتمدن ما فریفته هستند ، این گروه همیشه شرقی را باوقتی که باروپائی مربوط نشده سعادتمند تر ، صالح تر ، درستکارتر از اروپائی میدانند » باختصار بپایان رسید

ونیز درصفحه ۲۵۳ گوستاولوبون گوید :

این رأی و عقیده در باره عرب راجع بتمدن و اینکه محال است آنها را مانند خود سازیم عقیدتی مخصوص بمن نیست بلکه تمام اروپائیهائیکه در الجزائر گردش نموده و از امور آنجا بخوبی خبردار شده و در حقایق بنیروی عقل نه هوی و هوس بدقت نگریسته اند همین نظریه را دارند بلکه رأی داشمندان عرب نیز همین است . من خود باگروه بیشماری ازمسلمین ازمراکش تادور ترین نقاط آسیا صحبت داشته و دیده ام همگی متفق اندکه تربیت اروپائی در باره مسلمین سبب ازدیاد دشمنی نسبت باروپا میشود ، بلکه شایداساساًپیشتردشمن نبوده اند یادشمنی آنها ضعیف وناچیز بوده ارباب معرفت از مسلمین که با من گفتگو کردند تأکید نمودند که یگانه نتیجه تعلیم و تربیت ما در جوانان ایشان فساداخلاق وایجاداحتیاجاتی‌است که ضرورت نداشته وباعث‌پیدایش روح شورش و انقلاب میباشد من یقین دارم ، اگر در الجزائر تربیت اروپائی رواج گرفته و بحدکمال برسد نتیجه‌آن بیك آواز فریادی خواهد بودکه از گلوی تمام مسلمین آنجا باهم بیرون خواهد آمد که . « الجزائر حق عرب و ملك او است » هماجور که تمام هندیهای تربیت شده بیاك آواز فریاد میزنند « هند حق هندی است »

در صفحه ۲٦۳ گوستاولوبون از بی ثمری کوشش مبلغین مسیحی در باره آنانکه مسیحی شده اند صحبت میکنند که ملیون ملیون هزینه اینکار شده بااین‌حال شماره این‌گروه بسیار اندك واز پست ترین طبقات میباشند . وی موضوع را کاملا روشن ساخته ، سپس چهار هزار تن

یتیم مسلمان راکه کاردینال «لاویجری» بآئین مسیحی آموزش وپرورش داده برای نمونه دکر مینماید که، تمام آنها در محیطی جدا واز مسلمین منقطع زندگی نموده هیچگونه علاقه‌ای بمسلمین نداشتند، گواینکه تربیت مسیحی‌را بتمام‌معنی آموختند، ولی بسن رشد نرسیده همگی جز معدودی باسلام ودین پدری بازگردیدند.» اه



داغستان وشیخ شامل

نگارش امیر شکیب

در کنار عربی دریای‌خزر میان ۴۳و۴۱ عرض شمالی کشوری اسب که آنرا داغستان گویند٠ مساحتش به ۲۹۷٦۳۰ کیلومتر مربع و شماره اهالی بهفتصد هزار بن میرسد، اگر تمام بلاد قفقار شمالی‌را پیوسب آنجا کنند مردمش بالغ بدو تا سه‌ملیون‌میباشد درخلاف هشام بن عبدالملك بسال ۱۰۵ هجری عرب آنجارا تسخیر کرد، مسلمه برادر هشام حکومت عربیرا درآن‌دیار پای‌برجا واسوارساخت، آنوقت آنجارا دربند میبامیدند یکی از مرز های عرب شد، از آنجا در آن بواحی اسلام انتشار یافت، مردمش پیش از آن بت‌پرست ونصاری و یهودی بودند، تاریخ نویسان گفته اند یکی از سلاطین این ملت که کشور خیدانرا دارا بود شعار سه ملت را بجا میآورد، روز جمعه بامسلمین نماز میخواند وشنبه با یهود و یکشنبه بانصاری بعبادت‌میپرداخت درآن نواحی جندین سلطان که مظهر جندین ملت کوچك ومعروف بلر کیها بودند فرمانروائی داشته‌اند، همینکه مغول بآنجا رسید بیشتر اهالی مسلمان شدند دریورش تیمور لنگ بسال ۱۳۹۵ مسیحی نامی٠ ن نژاد های داغستان دوقبیله بودند، یکی قاتناق دیگری قومق که آنانرا غازی‌قوموق میگفتند، حکومت‌قایتاق درجانب دربند

بدست سلطان توقتامیش شرف‌الدین یزدی‌بود ، سلطان فومق شامکال لقب داشت واین شبیه است بلقب کسری برای ایران وفرعون برای‌مصر ، این گروه ازیاران‌جدّی اسلام بوده ودرترویج آن پرشور ترین مردم میبودند بسال ۱۵۷۸ ترکهای عثمانی براین نواحی استیلا یافتند ولی حکومت آن دوامی نکرد بیشتر اشراف داغستان مدعی هستندکه ازنژاد عرب میباشند واجدادشان با مسلمة بن عبدالملك بآنجا رفته اند و گاه او را با ابومسلم مخلوط میکنند ، گور اورا در شهر گنزاق میدانند ،گویند در بلاد قومی وی نخستین مسجد جامع را ساخته است . من خود در روسیه پاره ای از اشراف داغستان برخورد کردم ، گفتند که از نژاد اعرابی هستند که دربند را سخر نمودند وباین انتساب افتخار میکردند ، از سلاطین قایتاق سلطان احمد خان که بسال ۹۹٦ هجری مرده مشهور است ، گویند وی شهر «مجالس»را ساخته وچون درآنجا بزرگان ملت گردمیآمده درامور عمومی مشورت میکردند آنجارا باین‌نام خوانده‌اند بسال ۱٦٤۰ دسته‌ای از قایتاق جدا شده باراضی واقعه در جنوب داغستان رفتند ، امیر آنها حسن خان نام داشت ، وی مرکز حکومت خودرا سالیان وکوبا قرارداد از این دسته درقرن هیجدهم فتحعلی خان امیرکوبا ودربند بوجود آمد

دولت روس ازاواخر قرن ششم (۱) مسیحی طمع کردکه داغستان را متصرف شود ولی اولاد شامکال آنهارا شکست داده از شهر سولاك که تسخیر کرده بودند اخراج نمود سپس درسال ۱٦۰٤ روس بازگشته قصد شهرك «تارکهو» را نمودند ، بازهم کامیاب نشدند

شامکال مطیع دولت عثمانی‌شده ، امیربابازاران وامیری دیگرملقب

(۱) شاید شانزدهم بوده بغلط ششم چاپ شده است

بعصمی نیز از شامکال پیروی نمودند ، همینکه شاه عباس پادشاه ایران بسال ۱۶۰۶ درآن بلاد پای نهاد عصمی رستم خان بوی گروید ، و شامکال بعثمانیها توسل جست ، بار دیگر رستم خان بطرف عثمانیها رفت وشامکال بشاه ایران پیوست ، همینکه دولت صفویه در ایران ضعیف گردید ، مردم داغستان شوریده سراز اطاعت ایرانیان پیچیدند ، سرکای خان در امارت قومق استقلال یافت سپس وی باامیری ملقب بعصمی ومدرس حاج داود که درمیان عامه قدرت ونفوذی داشت متحدشده برشامکی استیلا یافتند ، ونماینده ای باسلامبول فرستاده درخواست فرمان و خلعت حکومت را کردند . پطر کبیر پادشاه روسیه مدعی شد که درروز تسخیر شامکی سیصد تاجر روسی کشته شده وسپاهی فرستاد بدربند و سایر سواحل غربی خزر (۱۷۲۲) استیلا یافت ، ولی شاه ایران نادر شاه بااین بلاد جنگیده بیشتر آنجاها را از چنگال روس بیرون کشید (۱۷۳۵) در همین اثنا تاتار کریمه که از رعایای دولت عثمانی بودند بآنجا حمله کرده و کامیاب نشدند ، حکومت آنجا بنام ایران باقی ماند ولی چون پس از نادرشاه کار سلطنت ایران متزلزل بود ، دست دولت ایران از داغستان کوتاه گشت ، روس بسال ۱۷۷۵ بار دیگر بآنجا هجوم نمود ، درسال ۱۷۸٤ شامکال مرتضی علی را مطیع خود ساخت ، سپس چون برقفقاز استیلاجست درداغستان پای برجا گردید ، همینکه قاجاریه برایران استیلا یافتند بنای استرداد حقوق ایران را در داغستان نموده آتش جنگ میان آنها و روس شعله کشید ، عاقبت بسال ۱۸۰٦ روس براین نواحی غلبه نمود و بسال ۱۸۱۳ ایران از تمام حقوق خود درآنجا چشم پوشید

همینکه ترك از طرفی رفت و ایران از طرفی دیگر رهسپار شد ،

امرای بلاد بضدروس متحد گشته جنگ و پیکار درگیر وروس تاوقتی بلاد را کاملا مطیع ساخت دچارمشکلات فراوان وسخت گردید بسال ۱۸۱۹ لقب عصمی را ارامراء قایتاق وسال ۱۸۲۸ لقب معصوم را ازامیر تبازاران گرفت . برسایر امرا افسرهای روسی گماشت که یاور آنها باشد ، تمام آنان نیز دربرابر حکومت‌روس تسلیم‌شدند ، مردم بضدروس وامراشوریده علما ومشایخ طریقه نقشبندیه که درآنجا فراوان وپراکنده بودند زمام‌این شورش را بدست گرفتند ، گویا آنان پیش از سایر مسلمین دانستند که زیاشان از ناحیه امرای ایشان است که بیشتر آنها حقوق ملت را بلقب سلطان یاامیر ونشستن برکرسی حکومت یا تخت سلطنت و داشتن پرچم دروغین ولذت وهمی وحشمت میان تهی بگرفتن رتبه یاسمنی میفروشند ، مردم از آنوقت بضد امرا و روس که طرفدار آنها بود شوریده درخواست کردند که داد وستد و معاملات طبق اصول شریعت باشد نه طبق عادات قدیمه ای که از دیر زمان پیش این گروه مانده است پیشوای این نهضت غازی محمد بود که روس او را قاضی ملا میگوید ، وی در علوم عربی از علمای زبردست بوده راجع بوجوب ترك عادات قدیمی که باشرع مخالف است تالیفی دارد بنام « اقامة البرهان علی‌ارتداد عرفاء داغستان »

در۲۹ تشرین اول سال ۱۸۳۲ پس‌از پیکار سختی غازی محمد را درقریه حیمری محاصره کردند ، وی درمیدان جنگ شهیدشد ، حمزه‌بیك بجای او برخواسته پس‌از دوسال درنزدیکی عنزاق شهید و بجوار رحمت حق شتافت ، شیخ‌شامل افندی که مقصوداصلی دراین داستان‌است زمامدار این شورش گردید وی مانند عبدالقادر الجزائری است که ازجمعیت علما بیرون‌آمد و درصف‌امرا قرارگرفت ، درحقیقت ذوالریاستین ودارای‌سیف

وقلم گشت ، گو اینکه شیخ شامل درمرحله علمی مانند سابقین خود نیست ولی دراداره امور از آنها زبردست تر ودر جنگ و پیکار بیناتر بود ، وی دامن همت بکمر زده زبان بست و بازو گشاد ، این ملت شرافتمند بگردوی فراهم شدند ، سی و پنجسال از شرافت ملت خویش دفاع نمود در وقایع بیشمار برروس چیره گشت آنها را کاملا ترسانید جز پاره مواقع در ناحیه جنوبی که روسها پافشاری کردند ازتمام بلاد آنانرا بیرون نمود بزرگترین پیکاری که باآنها کرد درسال ۱۸٤۳و۱۸٤٤ است که تمام دژهای کوهستانی را متصرف گشت ۳۵ توپ با بسیاری از مهمات جنگی وآذوقه فراوان از آنان بغنیمت برد گروهی را اسیر ساخت روس باعظمت کشور وسلطنتی که داشت ناچار چندین سپاه جنگجو تجهیز نمود برای داغستان آگهی جهاد داد شعرای روس درتوصیف این جنگها قصائد غرّا میسرودند پی‌درپی سپاه بآنجا رفت شیخ شامل ده‌سال دیگر درجهات غربی کوهستان پیکار مینمود ، تا ٦ایلول سال ۱۸۵۹ این مجاهد بزرگوار تسلیم نشد ، پس از تسلیم وی روس اقتدار امرا را بازپس داد تا بتواند بوسیله آنها قدرت وشوکت علما را که میتوانستند مقاومت کنند تباه سازد ولی همینکه رکاب مرادشان گشت بعادت دیرین امرا را از مسند بزیر افکندند ، دولتهای استعماری همیشه امیر محلی را وسیله اجرای اغراض خود قرار میدهند چون بمقصود رسیدند اورا نیز بدورافکنده وسرنگون میکنند ، وی روزی از کردار خود پشیمان میشود که پشیمانی سودی ندارد عاقبت بسال۱۸٦۲ دولت‌روس بقایای امرای محلی آنجارا از بیخ‌وبن برکنده ازکرسی وهمی ریاست سرنگون ساخت بسال ۱۸۷۷ آتش جنگ میان روس و عثمانی شعله کشید ، داغستانیها شوریده برقلعه قومق چیره شدند ، نواده‌های امرا

علمدار انقلاب بودند ، لعب عصمی والقب معصومرا باز آوردند ولی همینکه دولت عثمانی دراین جنگ شکست یافت ، روس بدون زحمت زیاد آتش آنجارا خاموش کرد

همینکه دولت امپراطوری‌روس برافتاد دولت شوروی بسال۱۹۱۷ جانشین‌او شد آگهی داد که ملل‌ضعیفه نیز استقلال خواهند داشت ، مللی راکه امپراطورهای روسیه بنیروی شمشیر مطیع کرده‌بودند مختار ساخت که پیوست روسیه اصلی باشند یااز او جدا شده وجداگانه زندگی کنند ، تمام‌مردم‌قفقازاستقلال‌تام‌وتمام خودرا اعلان‌داده یك‌جمهوری در گرجستان ودیگری درداغستان وسومی درآذربایجان وچهارمی‌دراریفان‌تشکیل یافت هریك ازآنها نمایندگانی برای‌مذاکره باآلمان‌وعثمانی باسلامبول فرستادند که آنها این جمهوریها را برسمیت بشناسند ، میان خود گفتگوی پیمان اتحادداشتند پس‌از چندی‌گرجیها با دولت آلمان مذاکره وکمك او را خواستار شدند ، آلمان نیز استقلال گرجی را تصدیق و نسبت بسایر جمهوریها خودداری نمود همین داستان باعث اختلاف میان ترك وآلمان شد زیرا ترك میخواست آلمان که هم‌پیمان اوست استقلال سایرجمهوریها را هم تصدیق نماید حتی آنکه طلعت پاشا صدر اعظم عثمانی کوشیدکه آلمان استقلال جمهوری اریفان را که ارمنی بود وبدولت عثمانی اظهار موافقت میکرد تصدیق کند ، رجال دولت میخواستند باینوسیله میان آنها وارمنیها اصلاح شود انورپاشا باین ضعیف مراجعه کردکه ببرلن رفته در این موضوع وزارت خارجه آلمان را قانع سازم‌که لازم است میان تمام جمهوریهای قفقاز مساوات باشد ، و گرنه خلاف و اختلاف خواهد بود نمایندگان داغستان هم از من درخواست نمودندکه مخصوصاً کار آنهارا

در نظر داشته باشم زیرا می پنداشتند ترک بمصالح جمهوری آذربایجان ترکی بیشترعلاقه‌مند است ، من نیز دربرلن کوشش فراوان برای‌جلوگیری از اختلاف کردم ، بیشتر گفتگوی ما با فن روز نبرگ مدیر امور شرقی بود ، وی امروز که این شرح را مینویسم عهده دار وزارت خارجه آلمان است . طولی نکشید که طلعت پاشا وکونت برستورپ سفیر آلمان در اسلامبول وارد برلن شدند ، هردو برای حل این مسائل شرکت نمودند ، نزدیك بودکار بمام‌شود که جنگ برخلاف‌انتظار درجبهه مقدونیه صورتی دیگر بخود گرفت وبلغار تقاضای متارکه جنگ را نمود ، پایان جنگ شروع شده همه‌چیز از طرف آلمان وترك متوقف‌گشت ، انگلیس قفقازرا اشغال نمود ، مردم قفقار بانگلیس امید وار شده پنداشتند که باستقلال و تشکیل حکومت آنها موافقت خواهد کرد ، بویژه که از هنگام مقاومت طولانی آنها با روس بداغستانیها اظهار علاقه مینمود ، ولی کار بعکس و دیگرگون شد ، زیرا انگلیس تمام همت خودرا صرف مخالفت با شوروی و بازگشت امپراطوری روس نمود ، ژنرال دینکین دشمن شورویرا بپول ومهمات کمك داد هنوز ژنرال بجنگ باشوروی شروع نکرده بود که بپیکار با داغستان پرداخته خواست استقلال آنهارا براندازد ، وقایع‌خونین میان ایشان روی داد ، این پیکار تا پایان کار دینکن دوام داشت ، چون کار بر مراد شوروی بآخر رسید ، چندین لشکر بسوی جمهوریهای قفقاز فرستاد . زمام اموررا بدست گرفته آنجاهارا برخلاف وعده نخستین خود ضمیمه حکومت شوروی کرد ، مردم داغستان بر آنها شوریدند ، ولی حکومت شوروی پیروز شده پاره ای را گرفتار وربدانی ساخت ، بخشی‌از رؤسای حکومت مستقل آنجارا تبعید وگروهی را پراکنده نمود

دربلاد داغستان زبانهای مختلف یافت میشود ، از آنجمله زبان اقار وزبان قومق وزبان قایتاق وزبان‌دارغا وزبان تابازاران است ، گروهی بزبان پارسی سخن‌میگویند ، درسواحل ودربند ترکی آذری یعنی‌جغتائی صحبت مینمایند ، این زبان از زبانهای پیشین برتر است ، ولی زبان علمی درکوهستان داغستان زبان عربی میباشد ، بزرگان این ملت باین زبان مکاتبه میکنند ، سال ۱۹۱۹ نمایندگان داغستانی حرکسی‌در «برن» پای تخت سویس برخورد کردم ، برای ایشان نامه‌هائی برؤسای بلادبعربی فصیح نوشتم ، سیاری ازعلمای داغستان درجرگه علمای‌عرب شمارمیروند

بسیاری ازمورخین‌آلمان‌وروس وفرانسه که نامشان دردائرةالمعارف اسلامی فرانسوی است تاریخ داغستانرا نوشته اند . ـ



مهدی منتظر

نگارش امیر شکیب

سه آئین آسمانی متفق اند که در آخرالزمان کسی ظهور خواهد کرد . یهود هنوز انتظاردارند پیش‌از انقراض دنیا مسیحی بیاید که قدرت وسلطنت یهودرا از سر گیرد نصاری عقیده دارند که عیسی همان مسیحی است که انبیا آمدن اورا بشارت داده‌بودند ' میگویند وی درآخر الزمان میآید تادجّالی‌را که‌یوحنا خبرداده براندازد مسلمین نیز انتظارمهدی(ع) دارند که پیش‌از قیامت ظاهر شده زمین را از عدل وداد پر کند همانجور که از جور وستم پرشده است ایشان از پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم حدیثی روایت میکنند که معنی آن چنین است « قیامت برپا نخواهد شد تا وقتی‌که یکتن از نسل من که هم نام من باشد بیاید و زمین را از عدل وداد پر کند همانجور که از ظلم و بیداد پرشده واسلام را برتمـام آئینها چیره سازد پاره ای از مسلمین میگویند مهدی‌که درآخر الزمان ظهور خواهد کرد همان عیسی علیه السلام است پاره ای میگویند وی علی‌بن ابی‌طالب خواهد بود شیعه‌امامی‌میگوید وی‌حجت‌منتظرمحمدفرزند امام حسن عسکری فرزند امام علی نقی فرزند امام محمد تقی فرزند امام رضا فرزند امام موسی‌کاظم فرزند امام جعفر صادق فرزند امام محمدباقر فرزند امام زین العابدین فرزند امام حسین دختر زاده رسول خـدا و فرزند

امیرالمؤمنین علی علیهم السلام است حضرت حجت که نامش محمد است در هنگام کودکی بامادرش درحلّه از اراضی عراق سردابی رفته و پنهان گشته ، شیعه‌تاکنون‌انتظاراورا دارند(۱) فلقشندی درصبح‌الاعشی گوید :

(۱) عقیده شیعه‌امامی راجع بمهدی چنین‌است که وی فرزند بلافاصله حضرت امام حسن عسکری میباشد و تاکنون زنده وغایب است وخواهد آمد گیتی را از عدل وداد پرمیکند پس از آنکه از جور وستم پرشده

نور الابصار ص۲۲۸ـ از ابی عبدالله گنجی ، وی گوید در تفسیر قرآن از سعید بن جبیردرتفسیر قول خدا (لیظهره علی‌الدین کله ولو کره المشرکون)گفته است وی مهدی است از نسل فاطمه (ع) انتهی ـ

ینابیع‌الموده (ص۴۴۳) درمناقب خوارزمی از جابربن عبدالله انصاری در حدیثی طویل شرح میدهد که یهودی بررسول خدا (ص) وارد شد و از چند مسئله پرسش نموده اخیراً مسلمان گشت ، از جمله پرسشها سؤال اواز اوصیاء پیغمبربود که پیغمبر صلی‌الله علیه وآله خبرداد که اوصیای او دوازده نفرند و یك بیك نام آنهارا فرمود ، وپس از ذکر امام ابی محمد حسن عسکری چنین گفت . پس‌ازوی فرزنداو محمد است که اورا مهدی خوانند وی قائم وحجت بوده وغیبت میکند ، سپس خروج‌خواهدکرد وچون‌خروج نمود زمین‌را از عدل‌وداد پرمیکند آنجورکه از جور وستم پرشده ، خوشا بحال مردمیکه درغیبت او صبر کرده اند وخوشا بحال گروهی که بمحبت او باقی مانده اند ، آنها هستند که خدا درقرآن توصیفشان نموده وفرموده « هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب » و نیز فرموده « اولئك حزب الله الاان حزب‌الله هم الغالبون »

بقیه درصفحه بعد

« میگویند شیعه هرشب بردر این‌سرداب ازغروب تابرطرف‌شدن روشنائی

بقیه از صفحه قبل

عقدالدرر درباب اول از حافظ ابی‌نعیم درکتاب « صفة المهدی » از حذیفه الیمان نقل کرده که رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله خطبه خوانده شدنی های تا قیامت را شرح داد ، سپس فرمود اگر از دنیا جز یك روز نمانده باشد خدا آنرا دراز میکند و مردی از اولاد من که هم نام من خواهدبود مبعوث خواهدکرد ، سلمان برخواسته و گفت . ای رسول خدا ، وی‌از کدام فرزند تو خواهد بود ، پیغمبر فرمود ازاین‌فرزند ودست‌برحسین‌نهاد

ینابیع الموده (ص۴۹۲) از مناقب تألیف موفق بن احمد خوارزمی اخطب خطبای خوارزم از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی گوید وارد شدم بررسول خدا صلی‌الله علیه وآله حسن‌بن علی برزانوی اونشسته بود پیغمبر چشم و دهان او را میبوسید و میفرمود : تو آقا وفرزند آقا و برادر آقا هستی تو امام فرزند امام برادر امامی تو حجت فرزند حجت برادر حجتی تو پدر نه حجت هستی که نهم آنها قائم است.

ینابیع الموده (ص۴۹۱) ازحافظ ابی‌نعیم دراربعین ازابن‌خشاب گوید . صدقة ابن موسی حکایت‌نموده که پدرم از علی‌الرضا ابن موسی‌الکاظم (ع) روایت کرده که فرمود خلف صالح از اولاد حسن بن علی عسکری است واو صاحب الزمان ومهدی است انتهی

اسعاف الراغبین (ص۱۵۷) از شیخ عبدالوهاب شعرانی از کتاب یواقیت وجواهر ازفتوحات مکی که گفته‌است بدانید خروج مهدی علیه‌السلام حتمی است ولی تاوقتیکه زمین پراز جور وستم نشده خروج نمیکند سپس

بقیه درصفحه بعد

سفق بااستری لگام‌دار می‌ایستند وفریادمیکنند . ای امام جوروستم فراوان

بقیه ار صفحه قبل

وی آنرا از عدل و داد برخواهد کرد ، او ار خاندان پیغمبر صلی‌الله علیه وآله اراولاد فاطمه علیهاالسلام است ، جداو حسین‌بن‌علی‌بن ابیطالب‌میباشد وپدرش امام حسن عسکری فرزند امام علی نقی (ننوں) فرزند امام محمد تقی (ىتاء) فرزند امام علی الرضا فرزند امام موسی کاظم فرزند امام جعفر صادق فرزند امام محمدباقر فرزند امام زین العابدین علی فرزند امام حسین فرزند امام علی بن ابیطالب ، اسمش با اسم رسول خدا صلی‌الله علیه وآله یکی است ، مردم بااو میان رکن ومقام بیعت خواهند کرد انتهی (صاحب کتاب المهدی ، سید صدرالدین صدر در ص ٦٦ چاپ طهران گوید · این عباراترا درچاپ اخیر کتاب فتوحات مکیه نیافته)

ینابیع‌المودة (ص٤٥١) از کتاب فصل‌الخطاب گوید : ازائمه اهل‌بیت است ابو محمد حسن عسکری تا آنجا که گوید · وی فرزندی نداشت جز ابوالقاسم محمد منتظر موسوم بقائم وحجت ومهدی وصاحب الزمان وخاتم الائمه الاثنی عشر پیش امامیه ، انتهی

«الدرر الموسویه» گوید : کسیرا که دیدم راجع بمهدی باما هم‌عقیده است محمدبن یوسف گنجی در کتاب البیان است ، همچنین محمدبن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤال و سبط ابن الجوزی در کتاب تذکرة الائمه وشعرانی در کتاب یواقیت وجواهر گوید مهدی ازصلب امام‌حسن عسکری است ودر شب نیمه شعبان سال۲۵۵ تولد یافته ، وی زنده است تا با عیسی بن مریم ملاقات کند .

بقیه در صفحه بعد

گشته، مردم بیباك وستمگر بوجود آمده‌اند، بیرون بیا » یاقوت حکایت نموده

بقیه ار صفحه قبل

بورالابصار (ص۲۳۰) از امام احمد درمسند وی ار ابی‌سعید حدری گوید رسول حدا صلی‌الله علیه وآله فرمود شما را بمهدی مژده میدهم تا آنجا که فرمود باشندگان آسمان وزمین ار وی راضی حواهند بود ، وی مال را بالسویه میان مردم تقسیم میکند و دلهای امت محمد (ص) را پر ار بی‌نیازی میسارد وعدل ودادش آنهارا فرا خواهد گرفت .

باب سیصد وشصت‌وشش ار فتوحات درصفت مهدی گوید شبیه‌رسول خدا صلی‌الله علیه وآله میباشد درخلق (بفتح حاء) ونزدیك باو است درحلق (بضم خاء) زیرا کسی مانند رسول‌خدا دراحلاق نیست ، حدا میگوید · انك لعلی خلق عظیم انتهی

ابن‌حجر درصواعق (ص۹۸) نعیم‌ابن حماد خبری‌بپیغمبر صلی‌الله علیه وآله رسانیده که مهدی مردی است ازخاندان من جنگ میکند برسنّت‌من همانجور که من جنگیدم بدستور وحی تاآخر

عقدالدرر درفصل اول ار باب چهارم از ابی‌جعفر محمدبن علی گوید مهدی روز عاشورا ظهور میکند ، این همانروز است که حضرت حسین بن علی شهید شد ، گویا من درشنبه دهم محرم میان رکن ومقام حاضرم که جبرائیل در سمت راست او ومیکائیل درسمت چپ اواست اراطراف پیروان اورا خدا بوی میرساند وایشان زمین را در می‌نوردند

درفصل دوم از باب مذکور ار ابی‌عبدالله الحاکم درمستدرك او ار ام‌سلمه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با مردی ار امت

بقیه درصفحه بعد

که در کاشان ارکشورایران هربامداد شیعه برای دیدار مهدی سوارمیشدند این داستان راجع است باواخر قرن پنجم هجری ابن بطوطه روایت کرده چون بحلّه رسیدم مسجدیرا دیدم که بر درش پرده ابریشمین افکنده بودند ، وهرروز صدتن مرد بالباس جنگ آمده نمازعصررا میخواندند سپس بنزد حاکم شهر میرفتند ، اوهم استری لگام زده بازین وبرگ بایشان میداد ، این جماعت بااستر گردش نموده وطبل وشیپور مینواختند تابردر این مسجد میرسیدند ، آنجا فریاد میزدند امام زمان بیرون بیا که جور وستم نمایان شده ، زشت کاری فراوان گشته است . . . تاآخر

فرقه کیسانی محمدبن حنفیه (۱) را مهدی موعود میدانند وانتظار اورا دارند ، میگویند : اونمرده ودرکوه رضوی میان مدینه وینبع پنهان شده است سلاطین صفویه درایران عادتی داشتند که همیشه دواسب زین شده ولگام زده درکاخ خود برای مهدی وعیسی که هرساعت منتظر آمدنشان بودند حاضر میداشتند اینکار شبیه است بکردار پاره‌ای بوالهوسان فرنگ

بقیه ازصفحه قبل

بین میان رکن ومقام بیعت میکنند وشماره آنها باندازه اهل بدر است

نهج البلاغه . علی علیه‌السلام فرمود · « زمین ازحجت وقائمی برای خداتعالی نخواهد بود ، این قائم یاظاهروآشکاراست یاپنهان وپوشیده میباشد»

درصحیح مسلم است ازجابربن سمره ازپیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم که فرمود جهان تاقیامت باقی خواهدبودودوازده خلیفه درآن میباشد که همگی از قریش اند ، سپس این خبررا علی‌ابن محمد نقل کرده که درآخر آنست که نه تن از صلب حسین خواهند بود مهدی نیز از آنها است .

(۱) یکی از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است

که پیوسته در قدس مانده و انتظار آمدن مسیح وروز دینوت را دارند هوارت Huart فرانسوی صاحب تاریخ عرب که سال ۱۹۱۳ چاپ شده نقل نموده یکتن انگلیسی وارد بیت‌المقدس شد ودرصحرائی که میگویند دینونت آنجا واقع میشود توقف نموده هر بامداد بانتظار آنروز ناقوس مینواخت ، شنیده ام زنی «گویا انگلیسی بوده» به بیت‌المقدس آمد وهر روز چای آماده میکرد که چون مسیح فرود آید نخستین کسی باشد که باو چای میدهد ، لامارتین شاعر بزرگ فرانسه حکایت نموده که درسفر بجبل لبنان در دهی موسوم به «جون» «بالواستیر ستانهوب» برادر زاده پیت وزیر نامی انگلیسی را دیدار نمود که پیوسته اسبی‌را بازین ولگام حاضر داشت تاوقتی مسیح میرسد برآن سوار گردد

داستان مهدیرا سیاری‌از دولتهای اسلامی وسیله ترویج دعوت‌خود قرار داده‌اند هنگامی که دولت‌فاطمی درتونس نمایان گشت عبدالله‌مؤسس آن مدعی شد که وی‌مهدی موعوداست محمدبن تومرت چون‌درمصموده مغرب‌نهضت کرد بمهدی دعوت نمود آنجا دولت موحدین بنی عبدالمؤمن تشکیل یافت دردوران دولت مرینیها درفاس مردی بنام تویزری ازمردم توزر از نواحی تونس برپای خواسته مدعی شد که مهدی است ودر سوس اقصی بخانقاهی دارای برج‌وبارو بنام «ماسا» توسل جست ، رؤسای‌صنهاجه پروانه‌وار بگردش‌فراهم آمدند ولی‌مصامده‌اورا کشتند همچنین در نواحی ریف از غرب مردی عباس نام میان سال ۶۹۰ تا ۷۰۰ هجری ظاهر شده میگفت . مهدی است ، وجماعتی را برانگیخت ولی عاقبت کشته شده کار خاتمه یافت بسال ۱۸۲۸ میلادی در سنگال مردی مدعی شد که مهدی است وشورشی برپا کرد ولی شکست یافته آتش فتنه او خاموش گردید

درزمان بناپارت که فرانسویها مصررا اشغال کردند ، درمیانه دمنهوروروشید مردی مغربی ازمردم طرابلس بپیکار آنها برخواست ومدعی شد که مهدی است و تا جان دربدن داشت جنگید

پس از شورش احمد عرابی درمصر مردی محمد احمد نام درسودان ظهور نموده دعوی کرد که مهدی‌است ، گویند نام پدرش عبدالله ومادرش آمنه بود ، (یعنی خود نام پیغمبر وپدر ومادرش هم نام پدرومادر پیغمبر بوده اند) برادر هائی بزرگتر از خود داشت که درنیل ابیض کشتی سازی میکردند ، ایشان اورا برای تحصیل‌علم بنواحی خرطوم فرستادند ، همینکه بسن بیست وپنج سالگی رسید ، برای عبادت ازکار دست کشیده درغاری منزوی گشت ، زهد و پرهیزکاری او زبان زد خاص و عام گردید ، قبیله بقاره که دراصل‌عرب وقبیلتی بزرگ میباشند بپیروی‌او شتافته اورا مهدی خواندند اوهم بسال ۱۳۰۰ هجری این دعوی را اعلان کرد ، رؤف پاشا والی سودان مصری دویست‌تن‌سرباز فرستاد که اورا دستگیر کنند ، پیروان محمد احمد تمام آنها را کشتند محمد احمد بکوهستانی که آنجا بود پناهنده شد ، سودانیها عموماً بگردش وراهم آمدند ، حکومت مصری سرداری جفلر پاشای باواری سپاهی بآنجا فرستاد ، پنجاه هزار سودانی بآنها هجوم نموده آنانرا نابود ساختند ، از مصریها جز ۱۲۰ تن نجات نیافت ، مهدی وارد ابیض شده در ۱۷ کانون دوم سال ۱۸۸۳ آنجا را مرکز حکومتی خود قرارداد ، حکومت مصر سپاهی‌دیگر بسرداری‌هیکس پاشا بآنجا فرستاد . سودانیها آنانرا نیز پراکنده کردند ، اخیراً نیروی گردون پاشارا درخرطوم نابود نمودند ، محمد احمد برتمام سودان استیلا یافت ، پس‌از مرگ او تعایشی که یکی‌از پیشوایان قبیله بقاره بود جانشین

او گردیده کارش بالا گرفت ، دولت انگلیس ازمصر درخواست کرد (این درخواست درحقیقت فرمان وحکم بود) که ازسودان چشم پوشیده آنجا را وا گذارد ، این در خواست در حقیقت برای این بود که بلامانع شده آنجارا خود تسخیر کند ، چندی نگذشت که سپاهی از مصریها فراهم آورده بزیر فرمان افسرهای انگلیسی وفرماندهی ژنرال کچنر بآنجا حمله نمود ، یعنی سودانرا بمال ورجال مصر متصرف شد وبمصریها گفت سودان میان ما وشما مشترك است ، درحقیقت انگلیس حقی بآنجا نداشت ، زیرا تمام سودان ملك مصراست، مصر نمیتوانديك آن ازآنجا غافل بماند ،بااین حال‌این‌شراکت نیزتنها اسمی ولفظی‌بوده ، همه‌چیز سودان بدست دولت انگلیس میباشد هرکس حاکم سودان باشد درحقیقت گلوی مصررا گرفته است بی‌سودان مصر نمیتواند نفسی‌بزند وآواری دهد ، بهمین‌سبب مسئله سودان گرهی کوراست‌که درحل مسئله مصری میان انگلیس‌ومصر ایجاد شده ، اگر دست مصر از سودان کوتاه شود درحقیقت مصر ازهستی ساقط واز جان خود دست برداشته است .



افغانستان

نگارش امیر شکیب

افغانستان یکی از مراکز مهم اسلامی در این گیتی است، بلکه در حوادث روزگار میدانگاه مشهور اسلامی شمرده میشود، بخدا سوگند اگر در جهان جنبنده ای یار ویاور اسلام نباشد همیشه درمیان مردم جبال همالیا و هند کوش گروهی یار ویاور اسلام یافت خواهد شد، از آنجاست که در صدر اسلام محمدبن قاسم کشورگیر عربی باهند پیکار نموده برسند سال ۷۱۲ میلادی چیره گشت و تا حدود ملتان رسید، از این کوهستان سلطان محمود سبکتکین جنگجوی ترکی اسکندر اسلام پشتیبان علوم و معارف دراوائل قرن یازدهم میلادی پیش رفته سرتاسر هندرا پیمود، راجه های (سلاطین) لاهور و دهلی و سایر ممالك هند بضد وی فراهم آمدند، عالم برهمائی باعالم اسلامی روبرو گشت، طرفین صف آرائی کرده دست و گریبان شدند، خدا اسلامرا یاری نموده برعالم برهمائی درواقعه «باتنداء» پیروزی داد، رشته اتحاد راجه‌ها گسیختن، محمود کشمیر ودهلی را تسخیر کرد ازجانب خود درلاهور فرمانفرما قرارداد، راجه قنوج را مطیع اوساخت سلطنت خویش‌را درتمام سنجاب پای برجانمود، باشهر کالنجار که باستحکام معروف بود جنگید، سلاطین این نواحی طوق اطاعتش را بگردن نهادند، از آنجا سوی کجرات رفته بت بزرگ معروف سومناترا خورد کرد،

بهاطیه را تسخیر نمود ، در باره این فتح بدیع الزمان همدانی داد فصاحت را داده میگوید : در برابر این پیروزی و غلبه تمام پیروزیهای گیتی ناچیز است ، فرشته‌های آسمان آنرا بچشم حیرت نگریسته مدح وثنا میگویند (شعرای پارسی که درخدمت سلطان‌بودند مانند عسجدی وعنصری وفرخی قصائد فارسی سروده اند که بی‌نهایت گرانبهااست (عسجدی درباره فتح سومنات گوید .

تاشاه خسروان سفر سومنات کرد　　کردار خویش را علم معجزات کرد
بزدود نام کفر جهانرا ز لوح دین　　شکرودعای خویشتن ارواجبات کرد
شاهانواز سکندربیشی بدان جهت　　کو هرسفر که کرد بدیگرجهات کرد

تا آخر عنصری گوید .

زبوم بتکده‌هائیکه‌شاه سوخت‌هنوز　　نبرده باد همه توده هـای خاکستر

تا آخر . فرخی گفته .

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نوار که نو را حلاوتیست دگر
حدیث کهنه سکندر کجارسید وچه کرد
ز بس شنیدی گردیده خلق را باور
ملی سکندر سرتاسر جهـان برگشت
سفر گزید و بیابان گزید و کوه و کمر
ولیك او ز سفـر آب زندگانی جست
ملك رضای خـدای و رضای پیغمبر
گمان که برد که‌هرگز کسی زراه طراز
بسومنات برد اشکر و چنین اسـکر

دهی که دیو دراو گم شدی بوقت زوال
چو مردکم‌بین درتنك بیشه وقت سحر

بدیع الزمان ازعجائب هند وعظمت مخلوقاتیکه آنجا هستند شرح داده گوید باندازه این‌جهانگیری که خدا بدست‌امین‌الدوله ، یمین‌الملّه(۱) نصب اسلام فرمود درتاریخ دیده‌وشنیده نشده مسیوریه‌گروسه ، صاحب تاریخ آسیا که درسه جلد بسال ۱۹۲٤ منتشر ساخت واز منابع بزرگان محققین مطالبرا بدست آورده درداستان هند بدوره اسلامی گوید

محمود جنگ صلیبی اسلامیرا راه انداخت ، تاقرن هیجدهم تنور جنگ گرم بود ، دراین پیکار مانند سایر جنگهای صلیبی روح دعوت‌دینی باروح طمع و غارتگری دست بهم داده بودند ، هشت قرن تمام پیکر محمود با چهره درخشان که نمودار فتوحات پی‌درپی بود ، در این میدان جلوه‌گری میکرد ، جهادیرا که وی نخستین پهلوان میدانش بود بپایان رسید جز در آغاز دوره کنونی در اینمدت کشور برهما از جبال همالیا تا سواحل کوروماندال خدای فرد صمد را شناخت وبرای سلاطین ترك مغولی گردن اطاعت خم کرد

محمد غوری افغانی پیر از محمود سبکتکین ترك پیروی نمود ، بر خاندان سبکتکین چیره شده مانند آنها در هند بپیکار پرداخت در واقعه « تانسوار » سیصد هزار سوار و سه هزار فیل را که برای پیکار باو ملوك هند فراهم آورده بودند شکست داد ، دهلی ، و قنوج ، و بنارس ، واکرا را تسخیر کرده ضمیمه‌ممالك خودساخت (۱۱۹٤ میلادی) غلام وی آیبك ترکی نیز کاراورا تکمیل نموده برسارس استیلایافت ، ازسلاطین « کالنجور » و « مالکا » باج وخراج گرفت ، کجرات وکالنجار را تسخیر کرده بودنداکابد

(۱) ازالقاب سلطان‌محمود ا.

را جزء کشور خود ساخت، پس از وی بختیار سردار افغانی مکدلا ، و بنگال را متصرف شده دولت بودائی را از آن سامان برافکند، کردار این کشورگشایان مقدمه غلبه بزرگ اسلامیرا که دهلی کانون آن شد فراهم آورد، تمام هند را بزیر بال و پر گرفت از قرن دهم مسیحی تا اوائل قرن نوزدهم کار بکام بود، عاقبت این قدرت ونفوذ کهنه وفرسوده شده بدست انگلیس نابود گشت. اینجا نمیخواهم تاریخ دولتهای اسلامیرا که از آنوقت در هند فرمانروائی نموده اند شرح دهم ولی مقصود بیان علاقه و ارتباط زیادی است که اسلام وهند وکشور افغانستان با هم داشته اند ، از این کشور فاتحین اسلامی ازتاری وایرانی وترك وافغان بآنجا سرازیر شده‌اند این کوهستان که پیوسته تاجی سیمگون از برف بر قله آن نهاده همیشه کانون مردی ، سرچشمه مردانگی جایگاه جوانمردی ، کان دلاوری بوده است اینك خلاصه تاریخ روابط آنجارا باانگلیس از هنگامیکه بهند پای نهاده اند تاامروز بشنوید

آقای لومارشان Le Marchand یکی ازافسران ارتش فرانسه وازاعضاء اکادمی لشکری درکتاب خود « جنگ انگلیس باافغان » که درسال ۱۸۷۹ منتشر شده شرحی گفته که خلاصه آن اینست .

روابط انگلیس باافغان درقرن نوزدهم شروع شد ، این از هنگامی بود که ناپلیون اول « ژنرال گاردان » را برای گفتگوی باایران راجع بانعقاد پیمانی میان فرانسه وایران برای تسخیر هند فرستاد ، همینکه این خبر بانگلیس رسید بشتاب دسته ای بکابل فرستاد که افغانستانرا بضدایران آماده سازند ، درآنروزگار کابل امیری داشت که مانند شاه ایران دارای لقب شاهی بود ، بضد وی شورش شده برادر صدر اعظم بر کشور استیلا

یافت ، برادر شاه افغانی بهند فرار کرده بانگلیس توسل جست که برای بازپس گرفتن کشور بوی یاری دهند ، امیرجدید افغانستان که اورا دوست محمدخان میگفتند باروس پیمانی بست وهمین کردار برای حمله انگلیس بافغانستان سال۱۸۳۹ کافی بود ، پیش‌ازاین حمله وهجوم یکتن جهانگرد نامی انگلیسی‌برنس Burnes بکابل‌رفت تاار تدابیر ویکوفتیش افسرروسی جلوگیری نماید ، همینکه برنس بهند باز گردید « لردا وکلاند » را قانع ساحت که لازم است سپاهی بآنجا برود و شاه قدیم شجاع الملك را بآنجا باز گردانند ، ولی هنوز شاه‌بازنگشته بودکه انگلیس‌دریافت بارتشی‌نیرومند نیاز دارد ، زیرا هرج ومرج همه‌جارا فراگرفته بود ، کار دشمنی‌وعداوت اهالی نسبت بانگلیس بجائی رسیدکه سال ۱۸٤۱ در کابل آتش شورش شعله کشیده نماینده دولت انگلیس را باچند تن از افسران وی کشتند ، سردار انگلیس بخطر و سختی موقع متوجه شده برای خود و سپاهی که همراه‌داشت امان‌طلبید که ازهرچیزچشم‌پوشیده‌ازکشورافغانستان‌بی‌درنگ ومسامحه بیرون برود ، در زمستان باشدت سرمای بی اندازه بیرون رفت ولی کشتار مشهور روی داده افغانها ۱٦ یا ۱۷ هـزار سرباز انگلیسی را کشتند ، دراین واقعه افغانها چهار تا پنج هزار تن مرد جنگی بیش‌نبودند این کشتار درکمین گاهی واقع شدکه در « خورد کابل » تدارك شده بود از این بیکار جز یك پزشك قشونی بنام «بریدون Brydon» نجات‌نیافت وی بجلال آباد فرار کردکه این مصیبت مهم‌را بانگلیس خبردهد ، افغانها نیز پیش‌آمده جلال آبادراکه پادگان (ساخلو) انگلیس درآنجابود محاصره نمودند ، باوجود « ژنرال پولوك» از هند آمده آنهارا نجات‌داددوماه طول کشید وآنها دراینمدت پایداری کردند ، پس‌از چندی انگلیس سپاهی‌مهم

بکابل فرستاده دژها وعمارات سلطنتی را ویران ساخت باینوسیله از افغان انتقام کشید (گوید) خواستم باین دو حمله که انگلیس بافغانستان نموده اشارتی کنم زیرا هردو پیکار بجنگ کنونی مربوط است (۱) ونیز بیفایده نیست که حوادث ومشکلاتیکه برای سپاه اروپائی دراین بلاد روی میدهد دانسته شود وبدانند دسته های افغانی که انگلیس استخدام و تربیت نموده پنداشت درجرگه سپاه وی هستند ویاوراو میباشند چه جور ناگاه بضدایشان شوریده دراین پیکار سخت ترین دشمنان او شدند » انتهی

گویم انگلیس از اینواقعه آموخت که بافغان بچشم دیگری که بهندوها میبگرد بایست نظر کند و بداند که افغان ازانتقام چشم نمی پوشد، قبول نمیکند بیگانه بمیهن او قدم بگذارد ، بادشمنی که دراستقلال کشوراو طمع کند مدارا نخواهد کرد ، افغان مانند بسیاری از امرای مسلمین نیست که پیش رو نیروی بیگانه میشوند ، وبطمع تاج وتخت وهمی واسمی دشواریها را از پیش پای بیگانه برمیگیرند ، افغان از روز نخست که با انگلیس آمیزش نمود باو فهمانید اختلاف میان امـرا و بزرگان افغانی باین اندازه نیست که استقلال آنها را تباه سازد ، وکار کشور را بازیچه انگارند ، بآنها گفت وفای بعهد تاجائی نیست که بابیگانه هم پیمان شوند یا سرباز افغانی که جیره از بیگانه میگیرد با سربازیکه از میهن دفاع مینماید ، جنگ و پیکار کند ، افغان مانند بسیاری ازسلاطین وبزرگان وسپاه اسلامی نیست که بنعمت موقتی وزیور ظاهری فریفته شود و سپس بجای اشك خون بگرید وانگشت بدندان بگزد آری بدبختانه این درد دراسلام هنوز درمان نشده و باآنکه درحدیث شریف است که مؤمن ازیك سوراخ دوبار نیش نخواهد

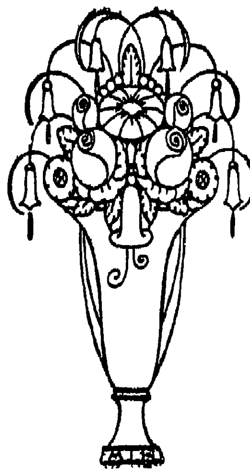
(۱) جنگ سال ۱۸۷۸ تا سال ۱۸۸۰

خورد اینك ازیك سوراخ صدبار اورا میگرند وهشیار نمیشود دیده‌ایم که بیشتر کشورگیریهای‌اروپادربلاداسلامی ودر مشرق بدست مسلمین و مردم شرقی بوده ، اروپا معتاد است که برادر را بضد برادر برانگیخته یکی را بدست دیگری تباه نماید ، هرکجا را بخواهد استعمار کند، سپاهی از مردم همان نواحی فراهم آورده با معدودی اروپائی روانه نماید ، درهمین پیکار باافغان از سپاه واسب واسلحه هندی بلکه از سلاطین هند استفاده کرد ، همانجورکه درسال ۱۸۵۷ درشورش هندکه نزدیك بود انگلیس از آنجا رخت‌بربندد مورخ‌نامبرده ودیگران معترف‌اندکه درتمام هند انگلیس دربرابر ۱۹۰ملیون(۱) جمعیت‌هندسوای۱۰هزار سپاهی انگلیسی وجمعی از مردم پنجاب نیروئی نداشت ، ولی « لردلوراس » بمهارت و زبردستی پاره ای از بزرگان را برانگیخت تا سپاهی از اهالی فراهم آوردند ، همین گروه سبب شدندکه انگلیس پنجاب بلکه تمام هندرا نگاهداری نمود در حقیقت هندیها از آغاز تا انجام دست وپای خود را بسود انگلیس بستند ، انگلیس خواست همین معامله را با افغانستان کند ولی نه در آغاز و نه در انجام موفق نگشت ، اگر افغانها مانند هندی و بلوچ و سایر همسایگانی بودند که بپای خود بدام اروپا رفته اند پی بردند افغانستانهم مانند آنها امروز یکی‌از استانهای هند بود و یا امیری داشت محکوم نماینده بیگانه ، ودرسرتاسر افغانستان یك جا یافت نمیشدکه افغانی درآنجا ذات بندگی‌را از خود دور بیند ، بلکه تمام ملت چون قلم در دست دیگری بودند ، سپاه آنجا عبارت‌بود ازجمعی انگلیسی وهندی وافغانی‌که درکشور خود بسود بیگانه خدمت میکردند ولی‌اینك‌آقای لومارسان درصفحه ۲۸۹ جلد اول

---

(۱) شماره مردم هند درآن وقت است .

تاریخ خود گوید. طایفه درّانی که ثلث افغان است وخاندان سلطنتی از آنها میباشد بنژاد و ملیت خود باندازه ای علاقه دارند که امیری ازخود را هر قدر بدخو و بدرفتار باشد برحکومت بیگانه ترجیح میدهند ولی بشرطیکه خود اختیار حکومت‌را داشته باشند برنابود شدن امیر وخاندان امیر تأسف نمیخورند »



مسلمین چین
نگارش امیر شکیب

مسلمین چین گویا از مردم این دنیا نیستند، اطلاعات از آنها اندك و اخبار راجعه باحوال ایشان ضد و نقیض است، تا امروز تاریخ نویسها ندانسته اند اسلام از کجا و چه جور بچین رسیده، آیا از راه دریا و هند بوده یااز راه ترکستان و ماوراء النهر وارد چین شده‌است، همچنین‌علمای جغرافی و علمای آمار تا امروز بر شماره مسلمین چینی متفق نشده اند، گروهی آنانرا بیست ملیون ودسته ای بیست وپنج ملیون و جماعتی سی ملیون وپاره‌ای چهل ملیون گویند، سیاری اصرار دارند که درچین شصت ملیون مسلمان میباشند، پاره‌ای ازعلمای اسلامی چین که باسلامبول ومصر آمده اند تأکید میکنند که مسلمین آنجا کمتر از شصت ملیون نیستند، مستشار سفارت چین در برن پایتخت سویس برای من این گفته را تأیید نمود، دیگران برخلاف وی اصراردارند که مسلمین‌چین ازده ملیون تجاوز نمیکنند، بلکه میسیون اولون Mission d'ollon که بکمك وزارت فرهنگ فرانسه بپاره ای نواحی چین رفته است زیاد تر از پنج ملیون در تمام کشور چین مسلمان نیافته ولی آنها میگویند نتوانسته اند در این مورد چیزی حتمی وقطعی بفهمند

دائرة المعارف اسلامی فرانسوی گوید نمیشود ازحیث‌شماره بگفته

کسی اعتماد کرد ولی برود مهال Broumhall ازهشتصد تن از مردم چین پرسش کرد ، دویست پاسخ از جا های مختلف بوی رسید واز آنها چنین نتیجه گرفته است :

استان « کانسو » کمتراز دوملیون وبیشتر از سه ملیون ونیم نیستند درغرب این استان مسلمان زیاد ومواليد آنها بنسبت مواليد چین زیادتر است ، پاره ای جاها نیز هست که پس از انقلابات وشورشهائی که روی داده اینك مسلمان ندارد .

دراستان « شنسی » پیش از شورشها یك ملیون مسلمان بود و گمان نمیرود امروز زیادتر از ۵۰۰ هزار کس باشد

استان (تشیهلی) آمارش بسیار اختلاف دارد ، پاره ای مسلمین آنجا را ۲۵۰ هزار و جمعی یك ملیون گویند ، درپکن ۳۰ تا ٤٠ مسجد یافت میشود ، یکی از آنها مسجد اعظم است (نین شیه) که علیرضای ترکی در آنجا تدریس مینماید . شماره مسلمین ده هزار تخمین میشود دراطراف شهر مسلمان بسیار است ، همچنین درشمال از دیوار بزرگ چین بسیاری مسلمان هستند

نتیجه این آمار چنین است که مسلمین کمتر از سه ملیون وهفتصد هزار وبیشتر از هفت ملیون وچهار هزار نیستند بسیار عجیب وشگفت آور است که معلمین اروپائی دراین مورد متناقض میگویند ، پاره ای از محیطی بزرگ اسلامی که دارای مدارس ومساجد است سخن میگویند و پاره ای میگویند چیزی از این قبیل ندیده اند باختصار از دائرة المعارف اسلامی نقل شد

ولی تیرسان صاحب کتاب « محمدیه درچین » که دردوجلد نوشته

شماره مسلمین را ۲۵ ملیون گوید همچنین جغرافی نویس نامی فرانسوی الیره رکلوس درجعرافیای عمومی خود گوید

« مسلمین درکشور چین اهمیت زیادی دارند ، «سکاشکوف» شماره ایشانرا بیست ملیون تخمین زده ولی این اندازه نسبت بگفته سایر مورخین درباره چین ناچیز است ، مثلا دراستان کانسو اکثریت با مسلمین است و درسایر نواحی شمالی چین درحدود ثلث مردم بومی میباشند لازم است که دونکان وسایر مسلمین دونکاریه وکولجه وترکستان شرقی را اضافه و با آنها بحساب بیاوریم تا اهمیت ایشانرا بدانیم ، اجمالا انسان درجه آنانرا ازسایر ابناء وطن برتر می بیند زیرا عزت نفسشان بیشتر وبینائی آنها زیادتر است در ولایات غربی چین با اسلحه رفت وآمد میکنند ، ایشان مسکرات نمینوشند وازدخانیات وتریاك اجتناب دارند ، بهمین سبب سلامت مزاجشان ازافراد سایر مذاهب بهتر وزیادتر است ، ایشان بیکدیگر یاری وکمك میدهند وهمین خو ورفتار باعث سعادت وخوشی حال آنهاشده ازدیگران ثروتمندتر هستند ، برجماعت آنها چیزی معین نظیر عشر درآمد برای هزینه مصالح اجتماعی مقرر است ، این روش در ولایات کانسو وشنسی است ودر بلاد نیسان مدارسی دارندکه عربی را آموخته ومعنی قرآنرا میفهمانند ، نماز را درهمه جا بعربی ادا میکنند ، در کانسو صدها مسجد دارند در شمال تقریباً بازرگانی بویژه بازرگانی دواب ، انحصار بآنها داشته و بدست آنها است ، آنها آذوقه بپکن وسایر شهرهای ساحلی شمالی میفرستند ، تاآخر»

داستان اسلام چین دولتهای اروپارا سخت نگران ساخته میترسند که اسلام درچین رواج گرفته کار بجائی برسدکه دراین کشور پهناور که جمعیتش از چهار صد ملیون بیشتر است مسلمین اکثریت یابند و اگر

بخواست خدا چنین شده صد ها ملیون مردم مسلمان شدند بروی زمین انقلابی شگرف خواهد شد

سلام در چین

اسلام در زمان قدیم بچین رسیده ، چینیها گویند نخستین ظهور اسلام در آنجا درزمان‌سلطان « تایتسونگ » بوده که درقرن هفتم مسیحی میزیسته و نخستین کسیکه بآن کشور از مسلمین رسید مردی بوده از خاندان پیغمبر که او را ابن حمزه میگفتند ، وی با سه هزار تن مهاجر بچین رفته ودر (سنگان فو) اقامت نموده ، سپس درپی‌او مسلمانان از راه دریا آمده ودر نواحی یونان مسکن گزیده اند مورخین علمی گویندد در نواحی سال ۷۵۸ دسته ای از دزدان دریائی عرب بدریای چین رسیده و کشتیها را غارت میکردند ، چون در دریا راهرا گم کردند ناچار نواحی کانتونرا اشغال و در حریم سلطنتی دست یافتند ، همین گروه پیش آهنگ ورود عرب برحسب تواریخ چینی بآن ولایات میباشند

من در کتابهای عربی که مطالعه نموده ام اثری از داستان ابن‌حمزه یا چیزی که موافق آن باشد ندیده ام ، مسعودی در تاریخ خود داستانی نقل میکند که از پاره ای جهات شبیه آن است ، آنرا باختصار مینویسم . مردی از قریش از نسل هباربن اسود بشهر سیراف (۱) رفت ، وی‌مردی بینا ودارای‌خو واخلاق نیکو بود ازآنجا درکشتیهای هند نشسته پیوسته از دیاری بدیاری میرفت تا ببلاد چین بشهر (خانقو) رسید ، همت عالی

(۱) استخری مینویسد سیراف بعدازشیرازمهمترین‌شهرفارس است

وی اورا وادار ساخت تا بدیار پادشاه چین برود ، پادشاه درشهر حمدان که از شهرهای بزرگ چین است بود ، بآنجا رفت وزمانی دراز دردربار مانده عریضه مینوشت ومیگفت از خاندان پیغمبر عرب میباشد ، پس ازاین مدت طولانی امر شد اورا درخانه‌ای فرود آورند واحتیاجات اورامرتفع سازند سلطان جانفو نوشتند از کار او ومسئله تجارت ودعوی نسبت او به پیغمبر صلی الله علی و آله جستجو کنند ، حاکم خانفو نیز صحت نسب ونسبت اورا تصدیق کرد ، آنوقت بوی اجازه‌دادند بخانفو برگردد ، اوهم باما‌لی فراوان بازگشته بعراق آمد . (۱)

(۱) تاریخ چین ترجمه میرزا محمد ندیم السلطان از وراسه منطبعه طهران سال ۱۳۲۳ ص ۳۲۲ مینویسد

از قراریکه درکتاب تاریخ هند ثبت‌شده درسال هشتاد وهفت هجری سفیری ازهندوستان بدربخانه (دربار) چین آمدوبرای امپراطور پنج رنگ ازطوطی آورد که میتوانستند حرف بزنند و خواهش کرد که باو لشکری بدهند که خودش سردار آن لشکر باشد و برود با اعراب جنگ کند و آن لشکر همچنانکه تاریخ طبری مینویسد از اعراب شکست خورد ودر آخرهمانسال دویست هزار لشکر تاتار هم که بسرکردگی « باقانون » پسر برادر خاقان چین داخل ولایات مسلمانان شده‌بودند و بااعراب جنگیدند آنهاهم ازاعراب شکست خوردند ومسلمانان این فتح وظفر را ازجانب خداوند میدانستند .

ازتاریخ چین مستفاد میشود که ممالك مغربی آسیا مکرر از مملکت چین کمك خواسته‌اند و بااعراب جنگ کرده اند وهمچنین درتاریخ چین مسطوراست که سلطان مملکت شاسی ازدولت چین برای دفع‌اعراب امداد

بقیه درصفحه بعد

از کتابهای عرب بنظر میرسد . نخستین ناحیتی که از کشور چین

بقیه از صفحه قبل

خواست و گفته بود که لشکر خلیفه بلای آسمانی و آفت تمام ممالك روی زمین است . ولی چینیها بهانه جوئی کرده اورا کمك نکردند پس از هشت سال سرداری ازچین بی‌خبر بشهر شاسی حمله کرده پادشاه آنجارا گرفتار و بقتل رسانید ، شاهزادگان مملکت بخشم آمده از خلیفه مسلمانان مدد خواستند خلیفه بآنها قشونی داد که باقشون شاسی و قشون سلاطین دیگر که هم‌عهد شده بودند منضم شدند و باسردار چینی که شصت‌هزار قشون داشت جنگیدند واورا شکست دادند وپسرپادشاه شاسی خراج ده خلیفه مسلمانان شد ودر سال ٧١٧ میلادی ترکهای مغربی بخیال تصرف ممالك مغربی آسیا که در دست چینیها بود افتادند و قشون خلیفه و لشکر سلطان تبت را کمك خود قرار دادند ولی چینیها بکمك طوایف چادرنشین دفاع نموده بالشکر خلیفه وقشون سلطان تبت معاهده‌و ترك‌جنگ ودعوا نمودند . ودر تاریخ چین مسطور است که در سال ٧١٩ عیسوی بتوسط شخص متدینی از عربستان مالیات برای خاقان چین آوردند ویك قلاده شیرهم برای او تعارف‌آوردند

درسال ٧٥٦ مردم برامپراطور «سوتسونك» شوریده بودند حتی‌از اعراب لشکر بکمك این امپراطور آمد در شش سال‌که او سلطنت داشت ازقرار مذکور اعراب وایرانیها درآنزمان تجارت عمده در «کانتون» داشتند تاریخ چین مینویسد که در ماه اول سال ٧٥٧ مسیحی قشون «نگاسی» و لشکر چین که در مغرب آسیا ساخلو بودند با لشکر خلیفه بکمك او آمدند واعتقاد مورخ این است که لشکر خلیفه از کوفه واطراف کوفه بیامده بود

بقیه درصفحه بعد

دانسته اند کاشغر بوده، که درحدود سال ۹۶ هجری قتیبةبن مسلم باهلی درخلافت ولیدبن عبدالملك اموی باآنجا پیکار نموده‌است ابن‌اثیرجزری درتاریخ خویش گوید . وی بآنجا رفت ومردمرا بازن وفرزند همراه برد تا در سمرقند متوقف شوند، همینکه از رود عبور نمود مردیرا بر معبر رود گماشت تا از بازگشت آنان بی‌اجازه او جلوگیری کند سپس روی بفرغانه رفت وگروهی فرستاد تاراه کاشغر را باز وعبور را آسان سازند، کاشغر نزدیکترین شهر های چین بود، وی پیشروی و غارت کرد و اسیر گرفت تا بنزدیکی چین رسید، آنجا پادشاه چین بوی نوشت مردی دانا وشایسته‌را نزد من بفرستد که از شما وآئین‌شما مرا خبردار سازد اوهم ده‌تن مرد خوب‌چهر پاك‌روی زبان‌آور خردمند درست‌کار بردل برگزید، گروهی شایسته وکالائی مناسب از خز وپارچه زیبا همراه ایشان فرستاد

بقیه از صفحه قبل

بلکه آنچه معلوم میشود یااز معسکر اعراب بود که درحدود مشرق‌خراسان و تخارستان داشتند یا از قشون همان ولایات بود که مخارج آنها از جانب خلیفه داده شده بود تاریخ چین میگوید که سلاطین تخارستان و خراسان و همچنین به سلطان دیگر برای کمك امپراطور« سوتسونك» ودفع یاغیها قشون فرستادند ولیکن مورخین اضافه کرده اند که خلیفه اول لباس سیاه ابوالعباس بود وبرادرش ابوجعفر جانشین‌او شد ومینویسند درابتدای‌سلطنت «سوسونك» این خلیفه سفیری نزد او روانه‌کرد و لشکری برای حمایت او فرستاد .

از آنچه نقل شد دانسته میشود که از سال ۸۷ هـ مسلمین باچینیها از راه خشکی سروکار داشته اند .

هبیرة بن مشمرج کلابی درزمره آنان بود بایشان دستور داد چون بوی رسیدید آگاهش کنید که من سوگند خورده ام تابکشور آنها پای نگذارم وبزرگان آنها مهرغلامی نزنم و باج و خراج نگیرم باز نگردم ، آنگروه بریاست هبیره رهسپارشدند ، سلطان‌چین بآنها گفت بزرگ خود بگوئید بازگردد ، زیرا من دانسته ام شماره شما اندك است ، واگر باز نگردد میفرستم آنانرا نابود سازند ، ایشان پاسخ دادند : مردمیکه اول سپاهشان درکشور تواست وآخرش درجاهائی است که زیتون میروید ، چگونه اندك اند ، اینکه مارا بکشتن میترسانی مارا مدت و اجلی مقرر است که چون فرارسید بهتر است کشته شویم ، زیرا نه ازآن میترسیم و نه ازآن کراهتی داریم قتیبه سوگند خورده که باز نگردد جزآنکه خاك تو را بقدم خودبسپرد وبزرگان شمارا مهر غلامی زده باج وخراج بگیرد سلطان گفت : ما اورا از این سوگند آزاد میسازیم ، از خاك خود میفرستیم تا برآن پای نهد ، از فرزندان خود روانه‌میکنیم تامهر غلامی برزنند ، باجی باو میدهیم که راضی شود سپس جائزه بآنها داده آنچه گفته بود نزد قتیبه فرستاد ، قتیبه باج وخراج را قبول وکودکها را مهر غلامی زده بر خاك ایشان پای نهاد . سوادبن عبدالملك سلولی در اینمورد اشعاری گفته که مضمونش اینست برنمایندگانی که بچین فرستادی ایرادی نیست آنها راه آسانی را پیش‌گرفته از ترس شکست خار را در چشم خود پذیرفتند بویژه هبیرةبن شمرج‌بزرگوارکه‌پیام تورا همانجورکه میخواستی‌ادانموده برای رهائی تو از قید سوگند وسیله ای پیدا کرد .

دراین هنگامه خبر مرگ ولید بقتیبه رسید و در همین سال قتیبه را نیز کشتند ، دور نیست اگر زنده میماند بچین باز میگردید ، زیرا وی

بجهاد میلی فراوان داشت تردیدی نیست که از آنوقت اسلام بآن کشور رسیده وپیروانش زیاد شده اند، درائنای شرح حوادثیکه درتواریخ عرب نوشته‌اند این موضوع بخوبی آشکار است، ابن اثیر درسال ۲٦٤ گوید: در کشور چین مردی گمنـام پیدا شده گروهی فراوان از عوام و اشرار را بدور خود گرد آورد و بشهر خانقو حمله کرده آنجا را در میان گرفت، خانفو شهری بود دارای بارو وحصار، رودی بزرگ درآنجا جاری است، دانشمندان فراوان از مسلمان ومسیحی ویهود ومجوس و سایر مذاهب از مردم چین در آن شهر بودند، این وضعیت راجع است بقرن سوم هجری وپس از آن از مسلمین چین اخبار بسیار است احمد قلقشندی که سال ۸۲۱ وفات نموده از شریف حسن بن جلال سمرقندی که مردی جهانگرد ودنیا دیده بوده وبچین رفته همه جای آنرا گردش کرده است نقل نموده که از عجائبی که در مملکت قان (خان) دیدم با آنکه کافر بود رعایای فراوان مسلمان داشت، ایشان عزیز ومحترم بودند، اگر کافری مسلمانرا میکشت، کشنده وخانواده اورا کشته واموالش را بغارت میبردند، اگر مسلمان کافریرا میکشت تنهـا دیه مقتول را از او میگرفتند و چون پیش آنها دیه کافر خری بود زیاده ازآن مطالبه نمیکردند

جز در کشور مغول و خاندان چنگیز خان ودر کاشغر اسلام در خانواده سلطنتی آن دیار وارد نشد ابن خلدون در جزء پنجم از تاریخ خود درآنجا که نام ترکرا برده گوید. آنان دربلادترکستان وکاشغر دارای سلطنتی بودند پس ازآنکه اسلام درکشورشان پیروزی یافت مسلمان شدند، سلاطین ایشان باسلاطین سامانی در ماوراء النهر دردوره بني عباس گاهي دوست وگاهی دشمن بوده اند.

یحیی بن احمد بن علی نسائی نویسنده جلال الدین خوارزم شاه در تاریخ دولت خوارزمشاه گوید . کشور چین از زمان پیش به بخش و هر بخشی یکماه راه است ، هربخشی را سلطانی اداره میکند که او وا بزبان خود خان گویند ، وی نایب خان بزرگ میباشد ، چنگیز خان یکی از خانهای مذکور بود که برتمام آنان چیره گشته وسلطان بزرگ گردید ، در کتاب ابن فضل الله از صاحب علاء الدین عطا حکایت کرده که آئین وی و ملت وی تاوقتی روی زمین را مالك شدند و دولتشان در عراق وشمال و ماوراء هند پای برجا گردید مجوسی بود ، سپس هرىك از آنها راکه خدا رهنمائی کرد مسلمان گردید .

ابن خلدون درصحبت از ملکوك بنی جغتای در ترکستان وکاشغر و ماوراء النهر گوید ایشان نخست بآئین مجوسی بودند و در این آئین تعصبی زیاد داشتند ، همینکه سلطنت به « ترماشین » رسید بسال ۷۲۵ مسلمان شده درراه خدا بجهاد پرداخت وبازرگانانرا که آمدورفت میکردند احترام کرد

ملك مؤید صاحب حماه درتاریخ خود از داستان ملوك بنی دوشی خان گوید . وی از اولاد چنگیز خان است ، وقتی دوشی خان مرد باتو خان فرزندش بجای وی نشست وپس از مرگ باتو ترتو خان جای گیراو شد و بعد از وی فرزند برادرش برکه خان برتخت نشست ، او بدست شمس الدین باخوری مسلمان گردید ، باخوری که دربخاری میزیست شرحی بوی نوشته اورا باسلام دعوت نمود اوهم قبول کرد ، برکه خان برای دیدار شمس الدین مسافرت نمود ، ولی او نخست اجازه ملاقات نداد عاقبت باصرار اصحاب اجازه داد برکه پیش او بیاید ، برکه نیز آمده اسلام خود را

تجدید کرد و با شیخ پیمان بست که اسلام خود را آشکار نموده اقوام و پیروان خودرا وادار بقبول اسلام کند ، همین‌جور هم کرد ، در بلاد خویش مساجد ومدارس ساخت ، علما و فقها را بخود نزدیك نمود ، سپس اسلام ازبك بن طغرلجای از خاندان آنها را مورخین شرح میدهند ، همچنین اسلام تکودار فرزند هلاکو و خداننده فرزند ارغون و احمد فرزند دیگر هلاکو را مینویسند درمختصر الدول ابوالفرج مالتی صورت نامه ایراکه سلطان مصر نوشته درج کرده است ، آنجا مینویسد : « بیاری خدا وباقبال قاآن فرمان احمد ، اما بعد خدایتعالی بعنایت خود و بنور هدایت خویش مارا در اوائل عهد کودکی و بهترین روزگار جوانی باقرار بخداوندی و اعتراف بیگانگی او و گواهی براستی ودرستی پیغمبری محمد علیه افضل الصلوة والسلام راهنمائی نمود (تاآنجاکه میگوید) افضل القضات قطب الدین واتابك بهاءالدین راکه از معتمدین این دولت قاهره‌اند روانه‌نمودیم تا روش وطریقه مارا بایشان نفهمانند و پیش آنهـا خوشرفتاری ما نسبت بعموم مسلمین آشکار ومحقق گردد ، تا بان واضح شودکه ما ازخداباخبریم که «الاسلام یجب ماقبله »(۱) والاسلام تاآخر »

قلقشندی درصبح الاعشی گوید نخستین کسی‌که از سلاطین این کشور مسلمان شد ترماشیرین بود ، وی مسلمان گشته باسلام یاری داد مسلمانی پاك عقیده بود و بطوری‌که شایسته اسلام است رفتـار میکرد ، امـرا و سران سپاه خود را باسلام وادار ساخت ، و نیز اسلام تکدار را ذکر میکند

اسلام در اخلاف و اعقاب اویغور طایفه جنگیز خان تا امروز باقی

---

(۱) اسلام اعمال ناهنجار پیش‌را می پوشاند

مانده است ، در جغرافیای‌الیزه رکلوس نوشته : اویغور وتانغون که ساکنین بلادکانسو بودنددرقدیم لامارا میپرستیدند ، ازنساطره‌هم‌میان‌آنها بود بعدها مسلمان شده وجمیع باشندگان شمال و غرب کشور جغتای قبول اسلام کردند ، بمهاجرت گروهی از اهالی ترکستان شرقی و مسلمین مغول که از زمان تیمور لنگ باقی بودند برشماره آنان افزود ، بهمین سبب در این بخش ازکشور چین بیشتر مردم مسلمان واکثریت بااسلام است

هنگامی که ابن‌بطوطه وارد آنجا شده بجوریکه درسیاحت نامه‌خود شرح داده و از کتاب او فهمیده میشوددرآن‌نواحی‌اسلام‌را سرسبزوخرم یافته، درجزء چهارم از سیاحت‌نامه خویش گوید مسلمین درهرشهری از شهرهای چین شهری جدا دارند و جداگانه زندگی میکنند ، آنهـا برای اقامهٔ نماز جماعت واجتماعات خود مساجد داشته وعموماًمحترم وبزرگ هستند

چون‌نام سنهرزیتون رامیبرد گوید مانند بلده سجلماسه در بلاد ما این شهر وسایر بلاد چین هرکس باغ وزمینی دارد که خانه او در وسط آن میباشد ، بهمین سبب شهر وبلاد آنها بزرگ شده ومسلمانان درشهری جدا سکنی دارند سپس اشخاصی را که از بزرگان آنجا بوده وشناخته است نام میبرد ، نزد قاضی مسلمین تاج الدین اردویلی که از افاضل و بزرگواران است رفته و شیخ الاسلام کمال الدین عبدالله اصفهانی که از اخیاراست دیده، بزرگان تجارپیش‌او آمده‌اند ، ازآنجمله‌شرف‌الدین‌تبریزی است که‌یکی‌ازتجاربوده‌وابن‌بطوطه وقتی‌بهند رسیده‌است ازاووامی گرفته . این‌گروه بازرگان چون دربلاد کفار هستند همینکه مسلمانی بآنجا وارد شود بینهایت خورسندشده میگویند از سرزمین اسلام آمده زکوة دارائی

خودرا باو میدهند ، درنتیجه‌وی مانند یکتن مالدار بخانه خود بازمیگردد

درذکر شهر چین کلان گوید . درپاره ای از نواحی آن مسلمین کوئی مخصوص دارند دارای مسجد جامع وخانقاه وبازار و قاضی وشیخ میباشند ، درهرشهرستانی حتماً شیخ‌الاسلامی است که تمام کارهای مسلمین بوی ارجاع میشود ، قاضی‌مخصوصی دارندکه میان ایشان داوری میکند ، من خود باوحدالدین سنجاری وارد شدم ، وی یکی‌از بزرگان‌ودانشمندان است . مال ومنال فراوان دارا است

چون بشهر قنجنفو رسیده گوید . مسلمین داخل باروی‌سومی شهر منزل دارند . ووی بخانه شیخ ایشان ظهیر الدین قرلانی ورود نموده ، از خنساء گوید . آنجا شش شهر بزرگ است ودرشهر دومین یهود ونصاری وترك جای دارند و در سومی منزل مسلمین است ، چندین مسجد دارند ، اخلاف عثمان‌بن عفان مصری که‌از بزرگان مسلمین بوده خانقاهی مخصوص دارندکه بنام عثمانیه معروف است ، درآنجا گروهی از صوفیه هستند ، در این شهرستان مسلمان فراوان است

بنظر میرسدکه درنواحی چین اسلام پیوسته انتشار یافته تا شماره مسلمین‌چندین‌ملیون گشته ، شکاشوف‌نداسته آنها فقط‌بیست‌ملیون‌میباشند، شماری‌عقیده‌دارندکه‌شماره‌مسلمین‌خیلی‌زیادتر‌ازاین‌اندازه‌میباشند،صاحب کتاب‌محمدیة درچین Le Mhaométisme en Chine بیست‌وپنج ملیون مسلمان شمرده ، پاره ای چهل ملیون نگاشته اند ، بعضی از این اندازه هم تجاوز کرده وگفته اندکه بیشتر مردم دراستان کانسو مسلمان هستند ، دوشهر سالاروکنکاو فرودگاه دانشجویان وطلاب علوم اسلامی است ، آنهـا از تمام نواحی اسلامی چین بآنجا میروند ، مساجد پاره ای

از شهرهای کانسو را شمرده وشمارش بصدها رسیده ، این اندازه مسجد جز در پایتخت های بزرگ اسلامی مانند اسلامبول ودمشق و قاهره دیده نشده ، دربسیاری از استانهای چین شمالی یك‌سوم اهالی مسلمان میباشند ، مسلمین بازرگان ومردم سعی وعمل هستند ، بهمین سبب حال آنها بهتر و نیکوتر از حال سایر چینیها است ، غالباً فرزند بینوای بت پرست را نگاهداری نموده در دامان اسلام پرورش میدهند ، بویژه درسالهای قحطی و مجاعه فقهای آنان در اداء زکوة تاکید و سخت‌گیری مینمایند ، آنرا درهر استانی درخزانه وصندوق مخصوصی گرد آورده درشدائد و سختیها مصرف مینمایند ، و باینوسیله نیاز جامعه را مرتفع میسازند ، بهمین سبب بینوای مسلمان اندك است ، مهربان و یار و یاور یکدیگر هستند و بضد دشمن یکدل میباشند ، این خو واخلاق نیکو در سایر ملتهائیکه با آنها زندگی مینمایند بسبب گرفتاری بتریاك وانواع نوشابه یافت نمیشود ، مسلمین بسلامت وصحت مزاج ازآنان بهترند ، بنابراین مسلمین از برادران چینی خود درصورت وسیرت بهتر وبرتر میباشند ، چینیها آنهارا «هوای‌هوای» مینامند ، در قدیم این کلمه لقب طایفه اویغور بوده ولی مسلمین خوشتر دارند که « کیاومن » یعنی دیندار نامیده شوند ، نظرشان بآیه شریفه « ان‌الدین عندالله الاسلام» میباشد مسلمین بلادیونان جنوبی باسم«بانتی» معروف اند ، تمام مسلمین آنجا ازسایر اهالی سیما وآداب وعادات ولباس یك جور ممتاز هستند ، آثار مردی و مردانگی از چهره ایشان برخلاف چهره سایرین میدرخشد ، تمام آنها بمذهب سنت وجماعت هستند ، درفقه دو دسته‌اند ، حنفی‌وشافعی ، ایشان ازآمیزش با بت‌پرستان بسیار بیزارند باآنها زناشوئی نمیکنند ، ولی گاه بپول از آنها دختر خریداری مینمایند .

در این قرن میان مسلمین چین و مردم کشور جنگهائی هولناك و وحشت زا روی داد ، اگر تاریخ نویس بخواهد تمام آنهـا را شرح دهد چندین جلد کتاب خواهد شد ، خلاصه آنها اینست که نخست در بلادینان در یکی از معادن عده ای کارگر از طرفین شوریده منتهی به پیکار گشت مسلمین پیروز شدند ، چون این حوادث تکرار یافت . زمامداران چین خشمناك گشته عموم بت پرستها را تحریك ومصمم شدند آثار مسلمین را نابود وآنانرا از بیخ وبن برافکنند ، برای اینکار روزی ازماه ایار (می) را در سال ۱۸٦٦ تعیین کردند مسلمین جلو تر خبردار شده آماده پیکار وزد وخورد گردیدند ، دراین واقعه مسلمین پیروز شده حکومت جز در پاره ای از دهات که شماره مسلمین اندك بود کامیاب نشد ، زد و خورد تکرار یافت و در بیشتر نواحی استانها طرفین دست و گریبان بودند ولی همه‌جا مسلمین پیروز میشدند ، عاقبت شهر «تالی‌فو» راکه باروئی محکم ودرمیان دژهای چین دردرجه اول بود بقهروغلبه تسخیر کردند ، ازاینجا راهی به «برمانیا» برای مهمات و ساز وبرگ وخوار وبار گشوده سپس برشهر «یونان فو» مرکز آن‌نواحی استیلا جستند ، این دولت سیزده سال پایداری کرد ، نسیم فتح وظفر در آن اراضی میوزید ، چین روزبروز در برابر آنان ناتوانتر میشد ، درپایان یقین کرد تیغ‌وتیر نمیشود آنهارا اسیر ساخت ، ناچار بحیله و تدبیر توسل جست ، بوسیله رشوه و وعده هـای دلفریب پیشوایان مسلمین‌را فریفته ایشانرا بدانه بدام افکند ، آنانرامرجع کارهای مهم قرار داد ، عاقبت رشته اتحـاد مسلمین گسیخته شد ، سحر وافسون جامعه آنها را از هم پاشید ، پاره‌ای‌ازروسای‌آنانرا وادار کردند بهمراهی آنها با برادران دینی خود جنگ وپیکار کنند ، با این وضع آتش

غیرت و مردانگی خاموش و نیروی آنان برباد رفت ، چینیها بحس انتقام برآنها هجوم نموده سی‌هزار تن را بتیغ تیر بخاك هلاك افکندند ، گروهی فرار وخودرا بکشور برمابیا رسانیدند

درشمال چین بسال ۱۸٦۰ در «هواتشیو » شرقی«سیگان‌فو»آتش فتنه زبانه کشید ، برسر چینیها بلا باریدن گرفت ، مسلمین درکوه وبیابان شوریدند ، میکشتند وغارت میکردند ولی نتواستند وارد «سینگان فو» که برج وباروئی محکم داشت بشوند ، آتش فتنه درآن نواحی زبانه کشید ، مسلمین فریاد خونخواهی کشیدند ، همه یکدل ویك زبان از جای جستند چینی ومغولی از برابرشان فرار نمود ، مسلمین باخشم وغضب بدنبال آنها افتادند ، کشته و اسیر گرفتند ، ولایات شانسی وکانسو پراز فتنه و خون گردید ، بت پرستان بامید رهائی سر در بیابان نهاده بکوه وغار پناه بردند بااینحال سودی نبردند ، همه‌جا ویران وخراب شد ، حتی یك ده باقی‌نماند که جایگاه بوم وغراب نباشد ، مسلمین جز برمسیحیها ابقا نکردند ، جز شهرهای بزرگ که حصار و باروی محکم داشت در این نواحی جائی آباد نماند . شماره مردمی که در این گیر و دار بخاك و خون غلطیدند بملیونها رسید ، پاره ای از مورخین فرنگی نوشته اندکه خشم وکین مسلمین بجائی رسیدکه بعضی برای آنکه بادل فارغ و خیال آزاد بجنگند جلوتر زن وفرزند خودرا کشتند اجمالا این فتنه از بزرگترین فتنه ها بود و پانزده سال دوام داشت ، نزدیك بود چین ازاسترداد این بلاد مأیوس شود ولی بزودی میان مسلمین نفاق نمودار شده رشته اتحاد آنهاگسیخت سستی و ضعف دامنگیرشان گشت ، سپاه امپراطور نیز از موقع استفاده نموده نخست شانسی و سپس کانسو را باز پس گرفت ، عاقبت بردژ های

تیان شان استیلا یافته دردژ « ونکاریا » تاروبود باقی مانده سرکشانرا پنبه کرد و آنرا برباداد ، ولی بااینحال تاکنون مسلمین دارای‌شوکت وقدرت هستند ، روزبروز برتر رفته وستاره سعادتشان روبترقی است ، بسیاری از ایشان افسرارتش وحکمران میباشند ، بسیاری از مورخین اروپا میپندارند درآینده ریاست وسلطنت چین نصیب آنان خواهد بود دولت روس یکبار هیئتی علمی بچین فرستاده درهمه‌جا گردش نمودند ، ازجزئیات اموراًنجا خبردار شدند ، ازجمله چیزهائیکه بروس تذکر دادند آینده اسلام درآن کشور بود که اسلام در حال ترقی و پیشرفت است و اگر روزی مسلمین زمامدار دولت بشوند اوضاع خاور دور سخت دیگرگون میگردد ، زیرا چین اسلامی مانند چین بت پرست نخواهد بود (وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین ـ اگر شما باایمان باشید برتر خواهید بود) (۱)

☆ ☆ ☆

مبعوثین الون فرانسوی سال ۱۹۰۶ بچین رفته تا سال ۱۹۰۹ در بسیاری از بلاد چین گردش واز آنچه دیده و دانسته کتابی منتشر ساخته است در مقدمه آن گوید . برای تحقیقات عمومی در احوال چین از جانب

(۱) نویسنده ایطور مقالاتی پی‌درپی درمجله مقتطف ازچین واحوال آنجا سال ۱۹۰۱ منتشر ساخت ، بخشی از آنها اختصاص داشت باسلام درچین ، چون آن مقالات شخص را از مراجعه بکتب و جستجو وسیاحت نامه های فراوان بی نیاز میساخت ، عینا آنها را اینجا از مجله مقتطف جزء نوبر «ژلیو» سال ۱۹۰۱ نقل کردم اینك تحقیقاتی که بعد ها بدست آمده مانند گفته هـای مبعوثین اولون و سخن‌دائرة المعارف اسلامی را منویسیم، و ملاحظات خودرا نیز خواهم نوشت (ش)

وزارت فرهنگ بآنجا رفته ولی چون پاره‌ای ازعلما نظر آنها را بموضوع اسلام بوجهی مخصوص متوجه وجلب نمودند بجستجوی ازاحوال مسلمین چین توجهی خاص کرده واین کتابرا که خلاصه تحقیقات ایشان است منتشر ساخته اندکه .

« مسلمین درتمام سرزمین چین وولایات آنجا وحدت مستقلی که بذات خود پای برجا باشد ندارند ، و برخلاف جهانگردان سابق گویند ایشان بمذاهب مختلف هستند ، طریقه تصوف وروش درویشی میان آنان رواج دارد این هیئت دراواخر ایام سیاحت خود دانسته اندکه مسلمین چین بامسلمین خاور نزدیك روابط سرّی دارند

پس از گذارش مبعوثین اولون درباره مسلمین چین کتابی انگلیسی بنام (اسلام درچین) از جهانگردی موسوم به «رومهال» در۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۱ منتشر شده‌است ، صاحب این کتاب ۱۹سال درچین گردش وسیاحت وجستجو وتحقیقات نموده ، از دویست کس که همگی معلومات خود باو یاری داده اند کمك گرفته . فرستادگان اولون شوقی زیاد این کتابرا مطالعه کرده اندکه شاید چیزی تازه علاوه برآنچه ایشان کشف نموده‌اند داشته باشد ولی باندیشه ایشان چیز تازه‌ای نبوده وزیادتر ازکتاب تیرسان Thiersat فرانسوی مطلبی نداشته است

برحسب تحقیقات فرستادگان اولون اسلام نخست در استان ینان ظهور کرده وشاید درتمام چین بدست مردی ملقب به «سید اجل» اسلام ترویج یافته است ، وی سیدی شریف از خاندان پیغمبر بوده وشمس‌الدین عمر نام داشته ، در خدمت دولت چین وارد و خیر اندیشی کرده در تمام محاسن یکی از بزرگان است که پیشرفت نموده ، دارای مناصب عالیه

شده، کارش بجائی رسیده که استان ینان را باو سپرده اند، او هم خیر و سعادت‌را همه‌جا پراکنده وپرچم عدل‌وبیرق امانرا برافراشته است کارهای نیکو نموده که هنوز نامش ورد زبان چینیها است، اسلام نیز دردورهٔ وی به یمان رسیده است

درتاریخ «کیوسین تانگ شو» نوشته، دراوائل عهد اسلام سپاهی از عرب بشماره سه هزار تن وارد چین شد و از آنوقت اسلام بچین ورود کرد، می پندارد. این واقعه سال ۷۵۶ مسیحی روی داده

گویند اصل آمدن مسلمین بچین برای یاری سلطانی بود که تاج و تخت‌را ازاو گرفته بودند از همانوقت مسلمین دردستگاه سلطنتی ودربار شاهی سربازی وافسری خدمت‌میکنند، تا امروز این عادت مرسوم است اسان دردولت چین گروهی سرباز مسلمان می‌بیند که امرای مسلمان آنها را اداره مینمایند.

راجع سیداجل دریمان تاریخی بدست آمده که سال ۱۶۸۴ نوشته شده، گویند درآنجا است که چون‌چنگیزخان بغرب‌هجوم کرد، سیداجل عمر باهزار سوار پیش‌آمده اظهاراطاعت وتمکین نمود، اوهم‌ویرا احترام وازرجال دربار خود ساخت (۱۲۰۶-۱۲۲۹) وچون کار سلطنت باو کتای رسید (۱۲۳۰ - ۱۲۴۲) او را حکمران سه استان «فونگ» و «تسینیک» و «یون نای» نموده سپس اورا بپکن طلبید وعهده دار مناصب عالیه کرد. چون سلطان‌نانکو (۱۲۵۱- ۱۲۵۹) برتخت‌نشست شراکت (تااول‌هوان) نظارت شش اداره را بعهده او نهاد، سپس او را حکمران مطلق بخش (یان کینك) قرار داد، او آنجا را بخوبی اداره نمود، سلطان هم ویرا مدیر اطلاعات ساخت چون سلطان سلاد (تسوتشوان) حمله کرد، او را

مدیر احتیاجات ارتش قرار داد ، آنرا نیز بخوبی از عهده برآمد ، قوبلای ویرا برتبه وزارت رسانیده عضو مجلس شورای سرّی خود قرار داد. وی هروقت کاریرا بعهده میگرفت شایستگی او نمایان وسلطان راضی میگشت بسال ۱۲۷٤ سلطان بوی پیشنهاد کرد استانداری ینانرا عهده دار شود ، کار آنجا سخت بهم ریخته ومردمش بینهایت نادان وشرور بودند ، همینکه بآنجا رسید ، امیری از خاندان سلطنت در آنجا ریاست میکرد ، این امر ترسیده خواست اورا گرفتار کند ولی سیداجل بحسن تدبر وخرد وحشت ودهشت اورا رد ودرام وآرامش کرده اردوستان بخود ساخت ، این استان درنهایت درجه وحشی وویرانی بود ، سیداجل علم را ترویج وآموزشگاهها ساخته بتهذیب اخلاق توجهی مخصوص نمود ، بعمران و آبادی اراضی کوشید ، راهها باز وپلها ساخت وبرای آبیاری سدّه درست وجراسها را اصلاح کرد ، باینوسیله خطر قحطی را برطرف نمود ، غالبا پاره‌ای رودها طغیان کرده کشتزارهارا تباه میساخت ، سید اجل سدّه هائی درست نمود که از طغیان جلوگیری کند ، پاره ای اراضی در تابستان از کمی آب تشنه میماند ومحصول میخشکید ، بالابهائی برای آبیاری درست نمود جور و ستم را برافکند ، کارکردن بی‌مرد (قلون ـ بیگاری) را منع کرد برای ایتام وبانوانان آسایشگاه درست نمود ، از باج وخراج کاست ، مزارع نمونه ایجاد کرد تا مردم کشاورزیرا بیاموزند ، کاریزها درست وبازارها بنانهاد از اقوام آنجا مردم بی‌حد وشمار را فرمانبردار دولت کرد ، در همین اثنا برای اسلام مساجدی ساخت ، برای کونفسیوس و بودا نیز بتکده هائی برپا کرد استان وی بیست شهرستان داشت ، از خاور به « سونگ» میرسید واز باختر به «برمانیا» واز شمال به « بت » واز جنوب به «آنام» منتهی

یگشب بحسن سیاست این سید اجل سلاطین تونکین و آنام مطیع سلطان چین شدند

از داستانهای راجع باو است که سلطان او نان از اطاعت سلطنت سر پیچید ، فرمان دادند سید اجل بآنجا حمله کند ، اوهم باسپاه روی بآنجا نهاد ، مردم دیدند ، وی افسرده وغمگین است ، سبب آنرا پرسیدند پاسخ داد من از اینکه بجنگ میروم غمگین نیستم ، من از این جهت افسرده ام که دراین پیکار بسیاری بدون گناه کشته میشوند ، مردمی بیاه و نابود و عارب میشوند که بسیاری از آنان نه تنها بیگناه اند بلکه بیطرف میباشند همینکه بمحل شورش رسید پیش شورشیها فرستاد که تسلیم شوند ، ایشان سه روز پاسخ ندادند ، سپاه سید بجوش وخروش افتاده رؤسا اجازه خواستند هجوم کنند ، وی اجازه نداده از نو رئیس شورشیها را پند و اندرز داد ، او تسلیم گشت ولی شهر تسلیم نمیشد ، رؤسای سپاه بآنجا هجوم کردند سید خشمناك گشته آنانرا احضار نمود و گفت پسر آسمان بمن فرمانداده عهده دار آسمان بان باشم بعدل وداد برآنجا حکومت کنم نه بخونریزی وجور وستم تا ممکن است بمهر و محبت اطاعت کنند من میخواهم شما بآنجا هجوم نکنید

همی تا بر آید بتدبیر کار مدارای دشمن بهاز کارزار

و اگر در پی خونریزی باشند باداش شما قتل خواهد بود سپس افسرهائیرا که برخلاف امر او خواسته بودند هجوم کنند زندانی ساخت شورشیها چون از واقعه خبردار شدند همگی تسلیم و پس او آمدند ، همه جا آرام گشته تاآخرین کس مطیع شد (١)

---

(١) سع حلم ار سع آهن سر ر - بل ر صد لسکر طهر انکرر

سایر فرمانداران روش سید اجل را پیروی و نکار های او افتخار میکردند، راهها ایمن و رعیت آسوده شده نسیم عدل وداد وزیدن گرفت بلاد آباد گردید، خیرات فراوان شد، خوشبختی وسعادت استان ینان را همه کس تصدیق مینمود، هنوز آثار زراعتی او باقی است، بسیاری از سدّه ها که او ساخته تا امروز پابرجا و بزرگواری او گواهی میدهند

استان «تشاو تیان» غالبا دچار سیلاب شده دریاچه تشکیل میشد، سید اجل بهری کنده آبها را بآنجا افکند اراضی که از سیلاب ویران میگشت محفوظ داشت. برای اراضی محتاج باب برعه ونهرها ایجاد کرد سیصد وشصت خبرنگار وهمین اندازه پاسبان براین سدهها گماشت که اگر شکافی پیدا شود، خبرنگارها حکومت را خبردار کنند تا حکومت مردم را گرد آورده شکافرا پر ومسدود سازند

سید اجل که خدا اورا بیامرزد سال ١٢٧٩ مسیحی رخت سفر بربسته بعالم دیگر رهسپار شد، تمام چین برای او عزا داری نمودند، مردم ینان مانند فرزند درمرگ پدر گریستند، عزاداری سواحی مجاور تااستان سونگ وبت وغیره رسید، حتی دردربار سلطنتی برای او قربانیها کردند

پنج فرزند ونوزده فرزند زاده از او باقی ماند، فرزندش بجای او نشست، سپس فرزند زاده او جانشین گردید، ایشان پی درپی برمسندامارت می نشستند وهمگی یار ویاور سلطنت چین بودند

در روزگار دولت «مینگ» سلطان «تای تسوکا وهوانگ بی» (١٣٦٨ ـ ١٣٩٩) بپرونده وشرح حال وزرای دولت پیشین مراجعه نمود، درحکمت ودادگستری ومهربانی برعیت و فروانی آثار آبادی میان وزرا کسی مانند سید اجل نیافت، بهمین سبب فرمانداد روش او را در کتابی

مخصوص بنویسند، آثار اورا آنجا شرح داده این کتابرا درکشور منتشر و در آموزشگاه ها بیاموزند، این سلطان القاب « امیر امین محسن » را سید اجل اختصاص داد، عباد تگاهی برای روح او وجای قربانی برای او بنا کرد

سال ۱۴۰۵ حکومت چین فرمانداد که . « تشینگ هو » برای روش سید اجل کتابی تألیف نماید، در استان ینان عبادتگاهی است باسم « هیان‌یانگ » که پیش‌چینیها لقب‌سیداجل‌بوده، هنوز اخلاف وبازماندگان سید پس از ۸۵۰ سال معروف اند

یکی‌از احفاد او موسوم به یوسف‌که تا سید اجل ۱۴ بطن فاصله دارد، مردی داشمند ودانا بوده به‌پکن رفته و با امپراطور در امور دینی ولشکری گفتگو نموده‌است، درآموزشگاه «کوونسوکیین» بسمت‌استادی تعیین وتدریس نموده، بسال ۱۶۸۵ کتابی منتشر کرده آنرا « قطب نمای اسلام » نامیده، در این روزگار هم از این خاندان پاره ای مرجع امور کشوری ولشکری میباشد

درچین خاندانی دیگر نیز هست‌که از نژاد پیغمبر میباشند، یکتن چینی موسوم به «لیوتشیه» کتابی بنام «زندگانی‌محمد» تألیف نموده، آنجا مقدمه دارد که مردی معروف به « سایو» از خاندان پیغمبر صلی‌الله علیه وآله آنرا نوشته است، تاریخ این‌کتاب سال ۱۷۷۵ میباشد

سال ۱۴۴۵ در شهر سینکاپو خاندانی بزرگوار از اولاد پیغمبر بود که حافظ بن کولی محمدبن شریف بدر الدین بن شمس الدین از آنها است، بنظر میرسد شورشهائیکه درقرن گذشته مسلمین نموده اند بزیان ایشان خاتمه یافته ومانع پیشرفتشان گردیده‌است، اگر این‌شورش

نمیشد مسلمین دردولت چین از دیگران برتر بودند مبعوثین اولون آثار فتنه اخیررادیده وبچشم خود ویرانیهائی که در آن دیار شده تماشا کرده اند کمی جمعیت ودرآمد آنجا را ملاحظه نموده دانسته اند که هنوز بسیاری از مسلمین تحت نظرند و مأمورین مخصوص مراقب آنان میباشند ، این جماعت ار یکتن از ادبا که نامش «قوق ین» بوده و گفته بودند ارهمه کس بهتر اخبار این شورش را میداند ، داستانرا پرسیده اند ، او گفته است

سال ١٨٦٤ درخاور و باختر چین فتنه ای شد که اصلش را دو کس نام « میاوبای‌لین » و « ماهوالوبگ » باعث بودند ، این دو در کانسو فتنه میکردند ، چون درجنوب وشمال شنسی شورشی شده بود یکی ازاین دو تن با آنها پیوسته مردم «تیبگ هما» واهالی « شان‌هوا » وجمعیت «مینگ داولینگ» را که شهری است درشمال چین شورانید ، حکومت چین سپاهی به « تیبگ هما » فرستاده آنجا را در میان گرفته مردمی بسیار را کشت پس ار جنگهای طولانی سال ١٨٦٥ آنجارا تسخیر نمود ، ولی در سال ١٨٦٨ ازنوشوریدند آتش فتنه شعله کشید ، حکومت بار چندین سپاه فرستاد وچون فراوان ریخت ، بسیاری ازشهرهارا پس گرفت سال ١٨٧١ « ماهوالوبگ » را با پیشوائی دیگر نام « ماناسیاو » اسیر کرده هردو را بدار آویخت ، شهرهای « هوتشو » و «سیینگ » و «سوشیو» حمله نمود در تمام بلاد شنسی و کانسو آتش شورش را خاموش ساخت سال ١٨٧٤ سپاه « ایو کین بانگ » و سپاه « کین‌شوان » بقصد گرفتن پیشوای دینی «مای بن‌هو» جنبنده به «نگان سی‌ین» یا کاشغر هجوم کردند آن پیشوا بخاك روس فرار نمود ، سلطان کاشغر کشته شد ، حدود « سین کیانگ » یعنی ترکستان چینی از شمال وجنوب محدود گشت ، حکومت چین نیز

«لیوکین تانك» را فرمانده عمومی کاشغر قرار داد انتهی

ازاین داستان آشکارشدکه «ماهوالوبگ» مسلمان انقلابی بار گران انقلابرا شش سال بدوش کشید، اگر وی نبود یعقوب بیك سلطان کاشغر نمیتوانست کاری انجام دهد وسلطنت کاشغر که سیزده سال طول کشید، رهین منت شورش «ماهواالوبگ» مذکور میباشد، درپیکار مسلمین ژنرال «بونگ فوسیانگ» بیشتراز دیگران بازیگر میدان بود، وی ریاست شورش بوکسر مشهور را که ضد اروپائیها بسال ۱۹۰۰ درگیر شد بعهده داشت وچون دولتهای اروپا از چین خواستندکه اورا تسلیم ایشان کند وی فرار کرده بکانسو رفت وآنجا پنهان شد وی دارای کاخهای عالی واراضی فراوان بود، بسال ۱۹۰۷ وفات نمود، پس از مرگ القاب وافتخاراتی را که دولت چین بتقاضای دولتهای بیگانه از اوگرفته بود واپس داد دراروپا می پنداشتند این ژنرال مسلمان است، زیرا درارتش وی چندین لشکر مسلمان بودکه دستار داشتند، بهمین سبب بآنها اشتباه شده در صورتیکه وی نسبت باسلام دشمنترین مردم بود، از زیادی مکر و بدی سرشت مسلمین را بهم انداخت تابلا برسر یکدیگر ببارند، بویژه بوسیله زمامداری مسلمانی موسوم «نمعان لینگ» که بسیاری از هموطنان خودرا هلاك ساخت

شورش بان ازسال ۱۸۵۵ تاسال ۱۸۷۳ دوام داشت، عاقبت مسلمین دچار معیبت شدند بسبب شکست اختلاف زمامداران و عدم توجه آنها بفرموده خدا بودکه «ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم - بایکدیگر نزاع نکنید که دچار سستی وناتوانی شده نیروی شما برباد خواهد رفت» گروهی «توفسیو» راکه یکی از شورشیان بود در «تالی» بسلطنت برگزیدند ولی دو زمامدار «ماجوانگ» و «ماتوسین» بسود حکومت چین بااوپیکار

کردند، « ماهوالونگ »هم که یکی از شورشیان بود پیروانی داشت واو را قطب وقت میدانستند، چون وفات یافت قطبیت باخلاف او رسید، داماد وی « ماتاهی» سن ۵۵ سالگی سال ۱۹۰۸ دعوی جانشینی او را نمود، فرزند زاده او «مااولهی» نیز سن ۳۰سالگی همین دعوی را کرده پیروان آنها دو دسته شدند وای پیروان « مااولهی» زیادتر بودند مرکز داماد «شاکیو» ومرکز فرزند زاده « تانگ کیاوتشوان» بود، آنجا ناحیتی است که دراسلامچین اهمیت فراوان دارد، آنها در «ینگ لینگ» دانشگاهی دارند، این جماعت سایر مسلمین را طاهری و قشری مینامند، در کانسو میگویند چهارتن خلفای راشدین هریك طریقتی مخصوص وروشی خاص مقرر نموده اند، ابوبکر طریقه خفیه را قرار داد و ذکر خفی میخوانند دوم جهوری (آشکار) که ذکر را بصدای بلند میخوانند واین طریقه را از عمر میدانند، سوم کباریه یاکبرویه که روش عثماناست، زیرا وی مردی پیر و سنش زیاد بوده، چهارم قادریه که طریقه علی (ع) میباشد. اجمالا دودستگی که جهانگردان اروپاونمایندگان دولمیان مسلمین چینمیبگرند وبعادت دیرین خود آنرا تأویل و تفسیر مینمایند عبارت است از دسته ای که ظاهر شریعت را قبول دارند وبتصوف نظری ندارند ودسته دیگری که تصوف را پذیرفته اند، آنها این روشرا اختیار کرده وآنرا باشریعت منافی نمی بینند، اروپائیها مانند نمایندگان اولون این دو دسته را دو آئین پنداشته اند.

مسلمین چین عـادت دارند که اولاد بت پرستها را خریده باسلام پرورش میدهند، اینمطلبرا تیرسانصاحب «محمدیهدرچین» و« گرونارد» Grenardنقلنموده‌اند، نمایندگان اولون گویند

هنگامی که ایشان درچین گردش میکردند قحطی سخت ودشواری درآنجا برپا بود ، چینیها اولاد خودرا باچار فروحته و مسلمین میخریدند زیرا آنهـا باتفاقی که باهم دارند حالشان از چینیها بهتر است ، در شورش « بوکسر » هزارها مسیحی کشته شده اموالشان بغارت رفت زن و فرزند آنهارا فروختند ، مسلمین « بینگ هیا » چندین تن از آنها را خریدند ، این‌داستان حقیقت‌دارد ، زیرا مطران معولی دراستردادآنان کوشش میکرد

در شمال « نیبگ‌هیا » ازبو اسلام روسرقی و مسلمین روبازدیاد نهاده اند ، تمام مسلمین بخرید وفروش پوست وپشم مشغول اند و جمیع کارگران کشتیهای رودها بویژه رود زرد از مسلمین میباشند در کنار این رود شهر موسوم به «اوتار» واقع شده تمام کارکنانش مسلمان هستند همچنین درشهر موسوم به «کوکوکوتا» یعنی کبودکه پر از نژاد هـای مختلف است ۲۰۰۰ خانوار مسلمان سکنی دارند اولون میگوید آنجا مردیرا دیدیم که از وجود خلیفه دراسلامبول خبر داشت ، وی بپکن رفته علی رضا وحسن حافظرا دیده صورت آنها وصورت پرچم خلیفه‌را باخود آورده بود اواون گوید اگر این دعوت آنجاها انتشار یابد اسلام چینی دوره نوینی بیش خواهد گرفت

سلطان عبدالحمید از اسلامبول حسن حافظ وعلی‌رضا را بچین فرستاد ، آنها در مسجد نیوکیای کان‌آموزشگاهی ساخته ۱۲۰دانش آموز جای دارند ، مسلمین بایشان توجهی مخصوص نمودند ، نه‌از این جهت که از جانب خلیفه مسلمین آمده اند ، زیرا آنها از این عنوان بی خبرند تنها باین سبب گرد آنان فراهم آمدند که این‌دو از نواحی افاقی رسیده‌اند که پیغمبر صلی‌الله علیه وآله درآنجا ظهور نموده ، این‌دوتن روح بستگی

وارتباط بمرکز خلافت را ترویج مینمودند، پرچم عثمانی را بلند ساختند باستان « هونان » و « نگان هوای » و « گوانگ تونگ » که بزرگترین مرکز اسلامی است رفتند درچین روزنامه های اسلامی از آنجمله عثمانی وترکی و مصری و روسی وبلغاری منتشر کردند ، اینك در پکن روزنامه اسلامی است بنام « تشنگ تسونگ نگای کوباو » یعنی روزنامه میهن

درپکن ۲۹ مسجد جامع است که ازهمه بزرگتر «نیوکیای» میباشد ودیگری « سیتان پای ایو » است که تاسال ۱۹۰۰ بتخانه بود درانقلاب بوکسر آنجارا مرکز انقلاب قرار دادند ، همینکه سپاه دول بپکن هجوم نمود چینیها ترسیدند فرنگیان آنجارا آتش بزنند ، یکی از علمای اسلامی پیشنهاد کرد آنرا مسجد جامع اسلامی نموده بت ها را از آنجا برگیرند تا فرنگیان آنرا مسجد اسلامی بداشته معرض نگردند ، چینیها رضادادند وچون جنگ بپایان رسید ، بحالت مسجدی باقی ماند ، این مسجد ازبزرگترین مساجد پکن است

پس از آنکه آتش شورش بلاد کاشغر خاموش گشت ، دولت چین اداره آنجارا بدست خود گرفته و در هرشهری از جانب خود یك حاکم و یك فرمانده گماشت استانهای غربی کاشغر عبارت است از کاشغر و یارکند ویانگی حصار وقوتان وشهرهای شرقی این ناحیه عبارت است از «اوش» « اکسو » «کوتشار» «سدحان» «هالی» «بورهان» « هاراشار » تمام آنها یازده شهرستان است که هریك چندین شهر دارد ، برای هریك دادرسی تعیین شده که در قضایای مسلمین دادرسی کند ، آنها مکلف اند هر سال بپای تخت بروند ، همچنین هر سال از پای تخت برای بازرسی از احوال مسلمین بازرس میآیند

خلاصه گفته دائرة المعارف اسلامی ایست که . اصل ورود اسلام بچین بوسیله بازرگانان بوده ، همینکه بغداد مرکز حکومتی مسلمین گردیده در آنجا پای برجا شدند ، کشتیهای آنان از خلیج فارس بهندوچین رفت مرز چین را هم از صدر اسلام دانسته بودند ، از سوئی دیگر نیز بواسطه ترك از زمان چنگیز خان و اخلاف او شمال چین وارد گشتند چنگیز بوجهی بآئین و علاقه ای بدین نداشت ، از تمام آئینها گروهی بگرد او بودند ، درسپاه وی از ترك وافغان وباتتان وگروهی از ایران سرمیبردند درزمان قوبلای خان جماعی از ایرانیان وارد خدمت دولت چین شدند ، ابن بطوطه در سفرنامه خود پاره از آنانرا نـام برده ، همچنین مارکوپلو سیاح ایطالیائی بآنها اشاره نموده وچون تمام آنها مسلمان بودند اسلام را درچین رواج دادند ، در زمان چنگیز مردی از مردم بخارا بنام سید اجل وارد دربار وخدمت او شد ، ایمرد میگفت از خاندان پیغمبر است چینی شرح حال راجع باو نوشته‌اند ، آنهارا دائرة المعارف درنظرداشته وازآنها مقداری نقل نموده گوید مارکوپولو بانصیرالدین فرزند سیداجل صحبت داشته ، بسیاری از اخبار او را از سفرنامه نمایندگان اولون نقل نموده ، ظهور اسلام دریان بوی وبفرزند وی منسوب است

حال اجتماعی مسلمین درچین مانند سایر کشورهای اسلامی‌است که بآئین اسلامی عمل میکنند ترسان نقل کرده . مسلمین چین در کار رباسوئی ناچارند پیرو ومطیع قوانین کشور چین باشند گواینکه مخالف دین باشد ولی مرااندازه صحت این‌داستانرا نمیدانم اولون گوید . حجاب میان زنان مسلمان درچین‌رسم‌نیست ، آنها باروی گشاده رفت‌وآمد میکنند « گره نار » نیز همین جور گوید ولی زنهـای اغنیا را استثنا می‌نماید ، در

«هوتشو» زنهای مسلمان با روبندی سیاه که تا زیر چشم آنهـا را پوشیده رفت‌وآمد دارند ، عادت نهادن پای دختر کوچك را درقالب پیش‌مسلمین هم مانند چینیها مرسوم است ، در کانسو مسلمین زیادتر از دیگران باینکار اصرار دارند . مرد مسلمان بازن چینی زناشوئی مینماید بلکه مستحب و بهتر میداند که غیر مسلمانرا بزنی اختیار کند تابیاری خدا زن‌هم مسلمان بشود ، ولی برای زن مسلمان روانیست بامرد غیر مسلمان زناشوئی‌نماید با آنکه اینکار سخت ممنوع است گاه بطور استثنا مواردی یافت میشود ، مثلا «شیسین لونگ» امپراطور چین زنی مسلمان از ترك داشت . عفت و عصمت و پاك دامنی پیش مسلمین زیاد تر از سایر چینیها میباشد

احترام پدر و اجداد پیش مسلمین چین معروف و مرسوم است آنها سلسله نسب خود را مانند سایر مردم چین نگاهداری میکنند میان آنها درطبقات اجتماعی تفاوتی نیست ، جزآنکه خاندان پیغمبر(ص) ممتاز وآنهـا را محترم میشمارند ، ولی مسئله دعوی نسبت به پیغمبر (ص) در آنجا بخلاف سایر بلاد اسلامی رواج ندارد ، بهمین سبب اشخاصی که این دعوی را دارند اندك هستند ، «ماهوالونگ» پیشوای انقلابی از آنها است سیما ورنگ مسلمین چین غالباً مانند سیما و رنگ سایر مردم چین است ولی سیمای عربی و ترکی در اثر مهاجرت وآمدن مردم بیگانه نیز بسیار میباشد ، بهر حال بخش عمده مسلمین چین از نژاد چینی میباشند و زبان آنها همان زبان عمومی چینی است ، خط آنان نیز خط چینی میباشد ، گو اینکه لهجه و زبان ایشان با سایر چینیهای بت پرست اندك اختلافی دارد ودر اثر همین اختلاف ازآنها شناخته میشوند تردیدی نیست که اختلاف آئین میان چینی مسلمان وچینی بت‌پرست فاصله زیادی ایجاد کرده است

مسلمین چین خودرا از چینیها بسیار برتر وبالاتر میدانند ، مردم چین مسلمین را «هوی هوی» می‌نامند و مسلمین از این نام متنفرند ، دوست مدارند بآنها «بیای‌شان» گفته شود ، یعنی یاران دستار سفید ، درچین بخشی از مسلمین یافت میشوندکه باسایر مسلمین چین وچینیها در زبان وسیما فرق دارند ، بآنها «سالار» میگویند ، اینگروه درساحل راست رود «هوانگ هو» و نواحی آن جای دارند ، در خلقت و زبان ترکی شکسته شبیه ترکهای کاشغرند ، مذهب ایشان حنفی است ، حروف عربی را میشاسند ، مواد صمغی‌را که بوی عطر میدهد نمیسوزند ، نام‌سلاطین چین را درمساجد خود نمیگذارند ، نماز را با صدای بلند میخوانند ، میان آنها درحدود سال ۱۷۵۰ مرشدی یافت‌شده که نامش «مامینگ‌هسین» (محمد امین) (محمد حسین) بوده تاکنون اراو پیروی مینمایند

مسلمین چین از سایر چینیها بلندی همت و نیروی تن ممتازند ، بهمین سبب بخدمت ارتش عشقی فراوان‌دارند ، بسیاری از افسران ارتش چین مسلمان میباشند ، در کار های کشوری بسیاری از مسلمین بخدمت مشغولند ، ولی بخدمت‌سپاهی بیشتر مایل‌اند ، پاره‌ای کارها تقریباً انحصار بایشان دارد مانند تربیت دامها وچاروداری ایشان مکاریرا «مافو» گویند این کسب اختصاص بمسلمین دارد ، همچنین شغل کاروانسرا داری و مهمانخانه داری برای مسافر مخصوص بآنها است اجمالا چینی برزاعت وکشاورزی ومسلمین بتربیت دامها راغب اند

مردم‌چین بمسلمین خوش‌بین نیستند ، عقیده دارند آنها میخواهند سلطنتی جداگانه برای خود داشته باشد، بهمین سبب مسلمین باروپائی اندکی راعبتر ودر برابر چینی آنها را برادر خود میپندارند . اگر در

رؤسای ارتش چینی مسلمانی یافت میشود که در دشمنی و عداوت با بیگانگان مشهوراست ، این‌عداوت از خودپسندی و کبر ونخوت بیگانگان اروپائی ناشی شده نه از تعصب دینی قابل انکار نیست که مسلمین چین برای ازدیاد شماره مسلمان بتمام وسائل توسل میجویند . در قحطیها صد هزارها اولاد بت‌پرست‌را خریده باسلام پرورش میدهند ، همچنین بسیاری از زنهای چینی را بوسیله زناشوئی در جرگه مسلمین وارد میسازند افسرهای ارتش بسیاری از سپاه خود را باسلام رهبری مینمایند ، اولون حکایت نموده گروهی را دیده‌که نو مسلمان بوده اند آری شورشهای اخیر مسلمین اندکی مانع پیشرفت اسلام گشته ولی آنچه منکری ندارد و تمام جهانگردان که در جزئیات احوال چین دقت کرده اند یقین دارند اینست که چندان دور نیست چین درجرگه اسلام قرارگیرد ، بویژه‌که بسال ۱۹۱۲ چینیهای‌نوخواه آگهی رسمی‌دادندکه مانچو ومغول‌ومسلمان وچینی وتبتی همه مساوی هستند ، پاره ای از مردم اروپا احتمال میدهند از امتزاج اسلام باعقیده کنفسیوسی ممکن‌است آئینی‌نو بوجودآید بویژه که درعالم اسلامی نیز نهضت دینی ومیل تجدد جلوه‌گری میکند

درنهضت کنونی اسلام چین «ماهوالونگ» که پیش نامش‌را بردیم روشی خاص ایجاد نموده ، از دستورات اوست‌که نماز را بلند بخوانند ، دستهارا بیاویزند (اهل سنت بادست بسته نمازمیخوانند واو میگوید مانند شیعه دستشان باز باشد) اعتقاد بزرگان واولیا وزیارت قبور داشته باشند ، هیئت نمایندگی اولون‌پنداشته مسلمین‌باین‌سبب دودسته شده‌اند ، دسته‌ای پیروان آداب دیرین‌که آنهارا «لاوشیاو» میگویند ، وپیروان روش نوین که موسوم اند به «سین شیاو» دائرة المعارف اسلامی در دنبال اینسخن

چنین گفته که : اینحالت درسایر کشورهای اسلامی نیز نمایان‌است ، مردمی هستند که باولیا و اقطاب متمسك و معتقد اند ایشان بادن خدا در گیتی تصرف دارند ، گروهی هم یافت میشوند که این عقیده را ندارند وازظاهر شرع تجاوز نمیکنند

سپس دائرة المعارف شرح داده که سلطان عبدالحمید برای استفاده از مسلمین چین میخواست نام خلافت باآنها روابطی ایجاد کند ، بهمین سبب بسال ۱۹۰۰ یکی از روسای لشکر را که نامش انور پاشا (۱) بود بچین فرستاد وبسیار دوندگی کرد پس از وی‌اهونگ(۲) و انگ‌ها - وران الیاس عبدالرحمن مفتی پکن باسلامبول آمده از سلطان درخواست نمود که هیئتی اسلامی بچین‌بفرستند ، وی نیز علیرضا وحافظرا روانه‌ساخت این دوتن بسال ۱۹۰۷ آموزشگاهی ساخته درباره ای بلاد اسلامی گردش کردند ، « ولی حکومت چین از دسیسه و حیله ترك جلوگیری نمود » این دو تن ترك ناچار بسفارت آلمان در پکن پناه بردند ، سفارت آلمـان دراسلامبول وعده داد که سفارت آلمانرا درچین وادارکند از آنها حمایت ویاری نماید ولی دولت چین نخواست گوش بسخن کسی بدهد ، همینکه این‌دوتن دیدند سلطان آنهارا ترك گفته ناچار بسفارت‌فرانسه توسل‌جستند وی بایشان کمك‌داد ، عاقبت باسلامبول‌بار گشتند ، هنوزهم درتر کیه‌قانونی خیال دارند سفارتی در پکن تاسیس کنند ولی‌بنظر نمیرسد اینخیال‌بزودی صورت وقوع یابد (چیس نوسه) -

و نیز گفته گو اینکه آینده را نمیشود پیش بینی کرد ولی میشود

---

(۱) وی غیرار انور پاشای سپهبد وزیر جنگ است

(۲) اهونگ (اخوند) پیش مردم چین مجتهد مسلمان را گویند

گفت که : پیروزی واستیلای اسلام برچین وغلبه آن برسایر آئینها خواب وخیالی است که جزخرابی وخسارت برای‌مسلمین سودی نخواهد داشت واگر بحوادث ناگهانی آرزوی‌ایشان دراینمورد صورت وقوع یابد هرچند موقتی باشد برای چین مصیبتی خواهد بود ، زیرا اسلام آئین تمدن نیست اسلام بیش از هر چیز دشمن تمدن فرنگی میباشد ، درصورتیکه چین شایستگی و استعداد قبول تمدن فرنگی را دارد و میتواند تمدن جدید را پیروی کند ، اگر مسلمین میخواهند دراین نهضت نوین‌چین شرکت کنند لابد باید یکی از دو کار بکنند . در برابر افکار نوین تسلیم شده بادعات اصلاح‌طلب چینی که برای تجدید کشورچین براساس قاعده‌ملیت میکوشند همراه وهمقدم گردند ودر اینصورت گناهی هم برآنها نیست ، و یا آرزو وخیال پیروزی وتسلط برسایر چینیهارا دردل سرورانند ولی بمجرد ظهور اینخیال چینیها ایشانرا پایمال خواهند کرد ، زیرا شماره مسلمین در میان روسای نهضت اصلاحی بسیار ناچیز میباشد برملت چین لازم است که کاملا مواظب اعمال و افکار عناصر اسلامی که در داخل چین هستند بوده بدقت از آنها وازنمو اسلام درچین که بوسیله خریداری کودك چینی بوده جلوگیری نمایند انتهی کلمه بکلمه ترجمه شد -

باعث شگفتی‌است که دائرة المعارف اسلامی صریح وآشکار بجوری سخن میگوید که کاشف از کینه وخشم وبدی پندار درباره مسلمین است چرا هیئتی را که برای آموزش وپرورش سلطان عبدالحمید بپکن فرستاد دسیسه وحیله بوده ، ولی‌هیئتهائیرا که دول اروپا باطراف جهان میفرستند وچین وخاور و باختر از آنها پرشده دسیسه وحیله نیست ؟ . چرا وجود سفارت ترکی درپکن خیال جنون‌آمیز باشد درصورتیکه جز وی ازسایر

ملل دراینکار بیشتر است وسزاوار بود درچین سفارت داشته باشد، زیرا آنها ترك‌اند وترکها باچین برادر وهردو از یك‌اصل ونژاد هستند باآنکه اسلام آئین بخشی مهم از مردم چین است چرا برآن لازم باشد از اسلام بترسد و احتیاط کند؟ ولی از فرنگیهائی که هنوز چنگالشان بچیزی بند نشده وپایشان بمحلی نرسیده برآن استیلامیجویندومردم آن‌رابرده وبنده خود میسازند براو لازم نیست احتناب و دوری نماید؟ چرا آئین اسلام با تمدن دشمن است با آنکه بسیاری از بزرگان اروپا و طبقه ممتازه خاور شناس آنجا گواهی داده اندکه آئین اسلام بتمدن خدمت کرده؟ چرا این نویسنده درباره چینیها زیاد تر از خود ایشان دلسوزی میکند، آنان خود اجازه میدهند مسلمین اولاد آنها را نگاهداری نموده در دامان اسلام پرورش دهند چرا این نویسنده اینکار را اجازه نمیدهد.،

کسیکه بفهمد نویسنده این‌بخش از دائرةالمعارف اسلامی فراسوی استاد خاورشناس «مرتین هارتمان» آلمانی‌است ازگفته او شگفتی‌نخواهد کرد، این‌استاد درپیکارباسلام وکوشش درپیداکردن‌معایب‌آن وتاحت‌وتاز واعتراض برآن‌هرجاوهروقت مجال یافته کوتاهی‌نکرده عمرخودرا اینجور بپایان برده‌است، وی به‌لامنس‌یسوعی‌شباهت داردکه هردو درشهر بیروت خاور شناس شده وعمر خودرا وقف جدال بااسلام نموده اند، دراین راه پیوسته عنان اختیار خودرا بهوا وهوس سپرده ومقهور خشم وکین قلبی خویش شده‌اند من هارتمانرا سن۱۵سالگی هنگامی‌که درمدرسه‌حکمت بیروت دانشجو بودم شناختم، سی ودو سال پس از آن او را در برلن دیدار کردم‌که دراثنای جنگ مجله «خاور نو» را مینوشت، وی مکرر بیش من میآمد ومن حقیقت مشرب ومذاق او را نمیدانستم، از کتابهائی

که نوشته بی خبر بودم ، کسی بمن گفت : استاد هارتمان از سخت ترین دشمنان ترك میباشد ، و هیچوقت در بدگوئی بآنها سستی نکرده ، اینك چه شده که عقیده او دیگرگون گشته و روش ترك را تمجید مینماید آیا این مهربانی بنظر شما دراثر پیمان ترك وآلمان نیست ؟ . من سبب را جستجو کردم ، عاقبت دانستم وی بمجردیکه دانسته معدودی از ترکها از راه اسلام بدر رفته‌اند ازترك راضی شده‌است مرحوم صالح تونسی حکایت کرد که در اثنای جنگ دربرلن انجمنی تشکیل یافت ، بسیاری از مسلمین حضور داشتند ، هارتمان برخواسته جهاد اسلامرا جوری معرفی نمود که موی براندام راست شده ولرزه بربدن میافتاد ، شیخ صالح برآشفته حقیقت جهاد را اظهار ودعوی هارتمانرا در اموریکه پنداشته بود شرع بمجاهد اجازه داده تکذیب کرد ، هارتمان پاسخ داد . آنچه شیخ صالح میگوید چیزی است تازه ومربوط بآنچه ازشرع رسیده نمیباشد شیخ صالح گفت آنچه من گفتم احکام شریعت است وهارتمان از شریعت خبری ندارد ، این گفت و شنید بدرازا کشید ، عاقبت استاد خاور شناس « میتفوخ » ممانجی شده گفت حد جهاد همان‌است که شیخ صالح گفته نه آنچه شیخ هارتمان میگوید . »

از عجیب ترین شواهد بی باکی هارتمان در کوچك شمردن اسلام اینست که دراین مقاله وی درباره چین اشاره بحدیثی از پیغمبر نموده که گولدسیهر مستشرق مجری نقل کرده که « اترکوا الترك ماترکوکم » (۱) اینجا هارتمان مسخره کرده و پنداشته است که این حدیث جعلی و خواسته اند علمی برای پیغمبر صلی الله علیه وآله افزوده قدر و رتبه او را برتر برند

(۱) تاوقتی ترك بشما مزاحمی نمیکند مزاحم او نباشید »

گفته است محمد در دوره عمری خود نام ترك را نشنیده بود. اگر هارتمان پس از جنگ و پیش از آنکه من ازاینسخن او خبردار شوم نمرده بود باو ثابت میکردم که تا چه حد نادان است و قوّه تشخیص ندارد باو معلوم میکردم که درست نیست کسی‌را مستشرق گویند با آنکه میگوید. بزرگی‌ازعرب‌قطع نظر ازنبوت‌دردنیاترك‌رانمیشناخته عرب دردوره جاهلیت ترك و روم را مانند عجم میشناخت ، نام ترك پیش آنها معروف بود دراشعارخود اورا نامبرده‌است، نادانی عرب باین‌اندازه نبودکه وجود ترك را نداند کسی که بگوید ایشان تا این حد نادان بوده اند در حقیقت خودش نادان و کم‌عقل است این پندار که محمدبن عبدالله‌بن عبدالمطلب درعمر خود نشنیده ملتی هست واورا ترك مینامند ناشی از پستی و کوته نظری‌است ، این گفته شبیهی‌ندارد جز گفته‌های لامنس یسوعی که‌هر کس آنهارا بخواند از عرض رانی باین حد متأسف میشود بویژه از کسیکه دعوی خاور شناسی میکند و درباره شرق واسلام چیز مینویسد آقای دینه Dinet و سلیمان بن ابراهیم کتابی بفرانسه نوشته اندکه نامش « من کجا وتو کجا » است ایشان خرافات و مهملاتی را که لامنس نوشته با اراء خیالیرا که لایق خود او است ظاهر کرده اند (۱)

---

(۱) محبت وعداوت دوچیز است که چشم و گوش‌را بسته عیب دوست وهنر دشمن‌رامیپوشدآقای‌هارتمان که خودرا مردی‌داشمند وموشکاف‌معرفی‌نموده بوده‌چون‌نتوانسته حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم‌ایرادی کندوآرزوداشته بعمبر نسبت نادانی بدهد گفته است پیغمبر از وجود ترك خبر نداشت . » درصورتیکه مسلما درآنروزگار درگیتی کسی نمیدانست ملتی سرح پوست

بقیه درصفحه بعد

بموضوع اسلام درچین بازگردیم یکی از ادبای چین سال گذشته بمصر آمد، روزنامه های مصری از وی راجع بچین اخباری درج نمودند از آنجمله اینکه در حکومت کنونی چین چهار تن وزیر مسلمان هست. نخست ژنرال محمد کاشونگ وزیر جنگ. دوم ژنرال محمد شیسانگ وزیر راه با دو تن دیگر یکی وزیر کشاورزی دیگری وزیر امور دینی اسلامی شبیه شیخ الاسلام. این جهانگرد گفته است که مسلمین چین با حکومت چین دراستوار نمودن روابط شرقی متفق‌اند و نیز گفته: شماره مسلمین درارتش چین تقریباً پانصدهزارتن میباشد که ۵۰۰ نفرشان افسرند درچین روزنامه ایست اسلامی بنام «پرچم اسلام» و الله اعلم ـ

☆ ☆ ☆

کتابی دیدم بنام «مسلمین ینان Les musulman du Yunnan» ازنویسنده

بقیه از صفحه قبل

بروی زمین وجودداردو آنها درامریکا زندگی میکنند بلکه وجودامریکا را هم کسی خبر نداشت حتی تورات کنونی می پنداشت کره زمین در آب فرورفته و امریکا وجود ندارد پیغمبر که بنص صریح قرآن برتمام بشر مبعوث بود فرمود بعثت الی کل احمر واسود، من مبعوث برسرخ پوست وسیاه پوست هستم» یعنی نام سرخ پوست‌را برد وفرمودمبعوث بر تمام آنهاهستم دراینصورت چگونه ازوجودترك كه همه روزه در بازارو مجامع مکه افسانه‌های آنها وایرانرا نقل میکردند بی‌خبر بود، ولی من هم درصحت این خبر تردیددارم زیرا پیغمبری که بسلاطین اطراف نامه مینوشت و آنها را باسلام دعوت میکرد چگونه دستور داد پیش ترك نروند واوراوا گذارده براه راست و آئین درست رهبری نکنند. (مهذب)

فرانسوی موسوم به‌آقای «کوردیه Cordier» که چندین سال درجنوب چین بوده ، وی از اعضاء فرهنگستان علوم مستعمرات است ، در این کتاب گوید : مسلمین چین ببیست ملیون میرسند ، یعنی یك بیستم از ملت چین میباشند ولی با این اقلیت دارای رتبتی هستند که نمیشود ایشانرا ناچیز

چون صاحب این کتاب بظاهر عباراتش دانشمند وتاریخ نویس بوده بهترمیدانم ، پاره‌ای معلومات ازآنجاانتخاب کنم تاگفتارماتکمیل‌شود

بعقیده وی اسلام درقرن اول هجرت بچین وارد شده ، باین ترتیب که قتیبه فاتح عربی در سال ۷۱۱ تا سال ۷۱٤ بکشور گیری خود از سمرقند بکاشغر رسیده . وی در مجموعه بزرگ چینی صورت نامه هائیرا دیده که از ملوك بخاری وسمرقند وترکستان بسلطان آنوقت چین نوشته واز وی یاری خواسته اند که آنهارا از چنگال عرب برهاند . ازاین‌نامه‌ها بترس زیادیکه ترك را در آنموقع از قدرت عرب فرا گرفته بود استدلال نموده‌است ، ونیز پس‌از آنکه قتیبه باین ملل روی‌آورد وایشانرا دراسلام پیرو خود ساخت . نامه ای بنزد فرزند اسمان (لقب سلطان چین است) فرستاد واورا باسلام دعوت کرد ، عقیده قرآنرا برای وی شرح داد وبگفته «مارگولیوث» خاقان از اخباری‌که راجع بنیروی عرب شنیده بود ترسیده راضی شد بقتیبه جزیه وباج وخراج بدهد

آقای کوردیه تردیددارد باکبر ونخوتی‌که سلاطین چین داشته‌اند خاقان آنجا راضی شده باشد باج‌بدهد ولی پیش‌وی محقق است‌که خاقان از شجاعت ودلیری عرب وپیش قدمی قتیبه سردار آنها شگفتی بسیارداشته است ، زیرا سال ۷٥٦ یکی از سرکشان چین موسوم به « ان لوشان »

برخاقان « سوتسونگ » شوریده کارش بالا گرفت ، ناچار خاقان پیش خلیفه اسلامی «ابوجعفر منصور » فرستاد وازوی یاری طلبید ، اوهم چهار هزار تن عرب جنگجو روانه کرد بچین آمده آتش فتنه را خاموش وزمام کشور را که نزدیك بود از دست امپراطور بدر رود بار بدست او دادند پس از آرامش این سپاه دربلاد چین مانده زن گرفتند ، از آنان طبقه ای مخصوص بوجودآمد ، اینواقعه بی‌تردید نخستین بذراسلام است که‌درچین کاشته شده است

این سپاه عربی بیاری امپراطور «سونسونگ» از راه دریا آمده‌اند یا از راه خشکی هنوز معلوم نیست ، جز آنکه تردیدی نیست که در شهر کانتون از قرن اول اسلام از مسلمین دریانورد عرب وعجم یافت میشده ، ایشان پیوسته سواحل چین رفت‌وآمد داشته‌اند ، شماره آنها روز بروز زیاد شده تا جائیکه سال ۷۵۸ در اثر مالیات سنگینی که آنها را ناراضی ساخت برحکومت شوریده شهررا غارت وآتش زده بیرون رفته‌اند ، ولی دراثر علاقه بازرگانی که پیوسته میان سیراف و کانتون بر قرار و منقطع شده بود دیری نگذشته که باز گشته اند ، جزیره سیلان میان منزل بین سیراف و کانتون میبود

سال ۸۷۲ ابن وهب جهانگرد عربی بکانتون رسید ، بدربار خاقان رفت ، وی‌صورت پیمبران ازنوح وموسی وعیسی ومحمد وصورت‌حکمای چین را باو نشان داد . هفت سال پس از این تاریخ «هوانگ تشاو» یکی از گردنکشان سرکشی نموده کانتونرا غارت وصدهزار مسلمانرا کشت

پس از این داستان باشورش اخیر مسلمین تاریخ نویسان چین از ذکر مسلمین ساکت مانده اند . ا ه

گوئیم : داستان فرستادن قتیبة بن مسلم باهلی فاتح بلاد ترك نامه را پیش خاقان چین با هیئتی که خود تعیین نمود ابن اثیر بتفصیل شرح داده ، ظاهراً خاقان چین ترسیده که عرب بکشور او پای نهد ودست یابد ، برخلاف پندار کوردیه که سلاطین چین دراثر خودپسندی و نخوتی که داشته اند باج نداده پیش وی باج و خراج فرستاده است . اگر خود پسندی و تکبر مانع از پرداخت جزیه بود هرگز از ابو جعفر منصور با آنکه چندین ماه باهم فاصله داشتند خاقان چین یاری نمیخواست .

همچنین رفتن ابن وهب از بصره بکانتون و از آنجا بدربار خاقان چین واینکه اوصورت انبیا و حکما را بوی نشانداده داستانی است که در کتب عرب نوشته اند

بنظر میرسد که عرب درصدر اسلام در کانتون بسیار بوده و پیوسته کشتی میان بنادر اسلامی و بنادر چین رفت و آمد داشته است

در کتاب « نشوارالمحاضره و اخبارالمذاکره » گوید

قاضی احمدبن سیار از پیری از بازرگانان درعمان نقل کرد که . در اُبُلّه بودم می خواستم سفردریائی کنم ، درمسجد جامع بینوائی را دیدم با زبانی فصیح وگویا عباراتی دلنشین میگفت ، مرا دل سوخت درهمی چند بوی داده بعمان رفتم ، چندی آنجا بودم بحکم تقدیر از آنجا بسوی چین رهسپار شده سلامت بآنجا رسیدم ، روزی در اثنای گردش همان بینوارا دیدم دربازار ایستاده گدائی میکرد ، بدقت نگریسته اورا شناختم بوی گفتم . عجبا در ابله گدائی و در چین هم گدائی — پاسخ داد سه بار باین شهر آمده ام و اینك بار چهارم است که برای طلب روزی

آمده‌ام وچون جز از این راه چیزی بدست نمی‌آورم ناچار بابله رفته و باز میگردم ، گوید : من از شوربختی و بدی طالع وی در شگفت ماندم . » اه

از این داستان می‌فهمیم که کانتون در دوره دولت عرب شبیه بمبئی هند در این دور نسبت به بصره یاکویت یا بحرین بوده

درنظر کوردیه ، اسلام از راه دریا و خشگی وارد چین شده . در استان «ینان» اسلام ازشمال ازراه استان «شانسی» ورود نموده واحتمال دارد مسلمین از هند به برمانیا و از آنجابه «ینان» رفته‌باشند ، ولی این احتمال بنظر بعید میرسد . برحسب حکایات چینی اسلام به ینان در روزگار دولت « تانك » رسیده و سپس در روزگار چنگیز خان که با جنوب چین پیکار نمود مسلمین زیاد شده اند زیرا در سپاه چنگیز مسلمان بسر بود که در آن نواحی توقف نموده اند ، سید اجل معولی مسلمانی بوده که کوشیده مسلمین آنجامتوطن شوند، بهمین سبب هنگامی که جهانگرد نامی ایطالیائی به « یونان‌فو» رسیده گفته است . مردم آنجا ممزوجی هستند ازبت پرست و مسیحی ونسطوری و مسلمان جنرال « فیتش Fytche » در مجله « ادنبورك‌رویو » پنداشته که امپراطور « هویوتسوناك » از خاندان « تانك » هنگامی که بضد وی شورش « نگالوشان » برپای گردید ، برای ریشه کن نمودن فتنه از عرب یاری خواست ، آنهاهم هرار تن مرد جنگی فرسادند تا آتش را خاموش ساختند ، ولی این سپاه بازنگشتند ، امپراطور هم ایشان را در ینان جای داد ، جنرال مأخذ این حکایات را نقل ننموده « ژون اندرسون John Anderson» عقیده دارد که مسلمین ینان از نژاد عرب میباشند و نژاد ترکمانی هم از شانسی و کانسو همراه آنها بوده است .

« بورن Bourne » معتقد است که مسلمین ینان دو دسته‌اند

گروهی « تالیفو » و گروهی «لینگان» گروه نخستین ازنژاد ارتش چنگیز خان میباشند و گروه دومین ازمهاجرین شانسی هستند، گوید . امیر «هیان یانك وانك » معروف بسید اجل دسته نخستین را دریونان جای داده است

بانو « واسال Madam Vassal »درکتاب خود راجع به یونانگو نوشته : اصل مسلمین یونان از کارگران دریائی عرب بودند که درقرن هفتم مسیحی به «کانتون » آمده و آنجارا تاراج کردند ، سپس درکوهستان یونان پراکنده شدند ولی کوردیه گوید : چرا از این گروه آثار اسلامی در راه میان کانتون و یونان باقی نمانده .

کوردیه گوید : اصل وجود اسلام دریونان هرچه بوده اینك مسلمین بصورتی منظم روز بروز بیشتر و زیادتر میشوند ، اگر درشورش اخیر از سال ۱۸۵٦ تاسال ۱۸۷۳ گروهی از آنان نابود نمیشد شماره آنان بسیار بود درشهرهای بزرك مانند «گین تسینك» و « تشنگ کیانگ » و «سین هینگ» و «گوانگ یی » و بویژه «تالی» شماره کسانیکه کشته شدند بسیصد هزار تن میرسید . تنها درتالی ۳۰ هزار کشته داشتند ، این اندازه را « پوریاس Pourias »مبلغ که درآن هنگامه آنجا بود تخمین نموده است.

شماره مسلمین در یونان در این اوقات بدقت معلوم نیست ، هیئت اولون D'ollon زیادتر ازدویست وپنجاه هزار نمیگویند داوس Davies سیصد هزار تن گفته ، کاری Carey آنها را سیصد و پنجاه هزار تن دانسته ، سولیه Soulier از هشتصد تا نهصد هزار کس تخمین زده ، تیرسان Tersan از سه تا چهار ملیون نوشته است . کوردیه گوید : من از خود مسلمین کو بکو وشهر بشهر پرسیدم ، آنرا با معلوماتی که

مبلغین مسیحی داشتند مطابق و برابر ساختم در حدود ۳۰۰ هزار تا ٤٥٠ هزار میباشند

« نیانسن » و « شایتین » و « تشا وتونگ » و « تونگ تشوان » و « سین هینك » و « تالی » و « یونگ‌تشانگ » و « بودیل » و « بودهی » و « سماو » و « یون‌تشیو » اهم‌مراکز اسلامی آنجامیباشند سپس کوردیه در حدود تقریبی شماره آنهارا در هرشهر واستانی نوشته‌گوید : با این حال یقین ندارم که این شما ره درست باشد ، زیرا کسیکه بخواهد این مطلب را خوب بداند ناچار است حد اقل دو سال در ینان بماند و در هر ناحیه و هر استان و شهرسنان بدقت جستجو و کاوش کند .

سپس گوردیه گوید جهانگردان در این مطلب اختلاف زیاددارند « موير Muir » عقیده دارد که مسلمین تا حدود تست پرا کنده و همه‌جا یافت میشوند ، ولی مسلمین « ینان » بکوردیه تأکید کرده‌اندکه ، پس از « لی کیانگ » مسلمانی یافت نمیشود « موریسون Morisson » گوید دهات اسلامی متعدد در کوهستان یافت میشود ، ونیز میگوید سه هزار خانوار مسلمان در « تشاوتونگ » هستند ، در آنجا اگذرگاهی است پر از مساجد ، تمام آنرا پاك وپاکیزه ، بازرگانی پوست دراین‌نواحی تماماً بدست‌مسلمین میباشد

موریسون ذکر نموده که : وی در یکی از جوامع « مُلّا » ئی را دید که پاره‌ای‌ازکودکانرا درس‌میداد ، با وی صحبت داشت او از خارج چین بی خبر بود ، از او پرسید جامع قرطبه و جامع قرویین در فاس قشنگتر یا بزرگتر ازجامع تشاوتنك میباشد یانه ؟

سپس کوردیه گوید : اسلام در یك‌وقت در « گوانگ تونگ » و

« ستشوان» و «شانسی» و « شنسی » و«کاسو» و«ینان» رواج گرفت‌ولی جز در سه استان اخیر مسلمین شورش نکرده‌اند این نیز اسباب طبیعی داشت ، استان «کاسو» ناحیتی درازمیان «غوبی» و تبت واقع شده و از سوئی بکوه واز سوی‌دیگر به‌بیابان میرسد بنا براین چینیهالازم‌میشمارند که این استان بدستشان باقی بماند ، زیرا آنجا مرکز اتصال شرق بغرب بوده و میتوانند از آنجا از قبائل ترکان که تجاوز و تاخت‌وتاز مینمودند جلوگیری کنند ، مسلمین نیز آنجارا لازم داشتند تا از آنجا ببرادران مسلمان خود در ترکستان و بمسلین ستشوان و ینان بتوانند رابطه‌داشته باشند . بلکه امید وار بودند از اتحاد این‌سه استان سلطنتی ایجاد کنند ، باینجهات انقلاب و شورش درین نواحی در گیر شده اهالی پی در پی شوریدند

ینان جوری واقع شده که گویا ناحیتی‌مستقل و از چین‌جدا ست از سوئی بالای تبت و جنگلهای برمانیا و تونکین علیا میرسد ، مسلمین آنجا میتوانند با مسلمین هند روابط داشته باشند

ولی این اسباب و موجبات را همه‌کس قبول ندارند ، گروهی از مردم میگویند شورشهای مسلمین چین جز جور و ستم سببی نداشته ا َ ب ْداود میگوید : مسلمین شانسی هیچوقت فکر نمی‌کنند حکومتی‌ایجاد نمایندوجز دفاع‌ازجان ومال خودکاری‌نکرده وجزآسایش‌چیزی نمیخواهند شدت انقلاب و طول زمان شورش نتیجه ستمگری و غارتگری ایشان بود ، سپس گوید . مسلمین چین مانند مسلمین عرب متعصب نیستند ، تمـام عقیده آنها پاره‌ای از مبادی اسلامی و ختنه و خودداری از خوردن گوشت خوك میباشد معدودی از بزرگان آنان بحج رفته اند ،

قرآنرا می‌خوانند ولی معنی آنرا نمی‌فهمند » جون اندرسون نیز عقیده دارد که شورش ینان در اثر ستم و آزار زمامداران چینی بوده، برومهال Broomhal نیز بهمین عقیده است میگوید حکمران « شوانگ نینگ فو » در « مونك میان تینك» هزار و ششصد تن مسلمانرا کشت و همین کار سبب شد که از سال ۱۸۳٤ تا ۱۸٤۰ آتش شورش زبانه کشید .

کارنه Carné بر خلاف آنها عقیده دارد و مسلمین ینان را به بیرحمی و سنگدلی و افراط در تعصب و بیباکی زیاد توصیف میکند، گوید : نخست ایشان بشرارت شروع کردند . اَبْ بوریاس که بسال ۱۸٦۱ در ینان بوده نیز همین جورانگاشته و تأکید نموده که مسلمین آتش جنك را بخیال تحصیل استقلال روشن کردند ، استان ینان تقریباً بدست آنها بود ، از دولت تنها باسم اطاعت داشتند ، چینیها از شرّ آنان اجتناب مینمودند ، اجمالا در این مسئله اخبار متناقض و عقائد مختلف است فرنسیس گارنیه Francis Garnier گوید . مبلغین کاتولیك از اسباب شورش معلوماتی نقل کرده‌اند که برحسب جاهائی که آنان بوده‌اند با هم معارض است .

« گولبورن بابر » انگلیسی گوید مسلمین ینان با بودائیها و سایر مردم اصلی چین همگی از یك اصل و نژاد میباشند . ژولستون و غیر او از جهانگردان گفته‌اند . تعصب دینی سبب شورش نبوده

هیئت اولون نوشته اند که . از ترس ایجاد سوء ظن پیش حکومت چین که اطمینان بایشان نداشت نخواسته اند با مسلمین آمیزش زیادی کرده و پرسشهای دقیقی بنمایند

کوردیه از اینسخن اظهار شگفتی نموده گوید پس از مسافرت

هیئت اولون بمدتی اندك به « نیانگو » رفته است با مسلمین آمیزش کرده بمساجد و جوامع آنان رفته عکسها گرفته هرچه خواسته از بزرگان و مشایخ دین و دانش‌جوها پرسیده با اینحال کمترین سوءظنی پیش‌مأمورین حکومتی چین ایجاد شده شاید پیدایش سوء ظن در بارهٔ هیئت اولون از این ناشی شده که آنها لشکری بوده اند ، یکبار یکی از آنان که‌در لباس کشوری بوده خواسته زرّاد خانه نیانگو را تماشا کند ، کسی را جسته ، بانوسیله بتماشاچی شبیه‌تر شده ، مدیر زرّاد خانه نخست خواسته است اورا بهرچه در آنجا است آگاه ساحته و همه چیز را باو نشان بدهد ولی اینشخص خودرا معرفی نموده وتصریح کرده که‌افسر نظامی و لشگری است ، در ارتش فلان رتبه‌را دارد مدیر زرّاد خانه در کار ظنین شده پس از آنکه برسم معمول چای و شرینی برای تماشا گر فرانسوی آورده اند عذر خواسته که چون کارگران تعطیل نموده‌اند و کسی‌حاضر نیست بازدید آنجا سودی ندارد .

سپس کوردیه که بنظر میرسد آنجا مدیر آموزشگاه بوده گوید : وی کمترین فرقی در سیما وصورت میان مسلمین و بودائیها نیافته ، در آموزشگاه او ۲۵۰ دانشجو بوده که ۵۰ تن از آنان مسلمان بوده اند ، وی باکثرت دقت و شدت مواظبت در خلقت آنها فرقی نیافته بهمین سبب عقیده دارد تمام آنها از یك نژاد هستند. اَ بْ داود که در ینان سیاحت و گردش زیاد نموده گوید . باوجود خون عربی وخون تاتاری‌در کالبد مسلمین ینان‌سیما وشکل ورنك چینی برآنان غلبه دارد

سپس کوردیه‌گوید مسلمین ینان استعمال دخانیات میکنند وتریاك‌میکشند، پاره ای از آنها در پنهان نوشابه نیز میاشامند، ایشان در این‌کارها مانند

سایر چینیها میباشدولی همه آنهامتفق اند که از گوشت خوك دوری واحتناب باید کرد .

گوید مسلمین آنجا کاری مخصوص بخود ندارند ،کار و حرفه آنها مانند سایرین است ، درقدیم سپاهی شدن را دوست میداشتند افسر مسلمان فراوان بود ، ولکن همینکه نظام جدیددر ارتش مقرر شد از شماره آنان کاست ، زیرا در ارتش سپاهی مسلمان نمیتواند آداب دینی خود را بوقت مقرر انجام دهد و نظام برای سپاهی وظایف دیگری مقرر میسازد

کوردیه گوید : هر کس الجزائر را دیده از زیادی شباهتی که میان خانه های مسلمین الجزائر وخانه های مسلمین ینان میباشد در شگفت میماند . تمام این خانه ها اطاقهائی است که بدور فضائی ساخته شده و جلو اطاقها ایوانی دارد که انسان دروقت رفت و آمد از آفتاب و باران محفوظ است

مساجد و جوامع طرزی خاص ندارد که از سایر جاها شناخته و تشخیص داده شود جز معدودی از آنها مانند جامع ینانگو که اندکی زینت شده و کتیبه ای عربی دارد جوامع مانند سایر جاها گلدسته ندارد کوردیه گوید : درینانگو شش جامع ، و در نالی گویند ۱۵ جامع میباشد

سپس گفته جوامع مسلمین و بتخانه‌های بودائی ازحیث نظافت و پاکی فرقی زیاد دارند نظافتی که درداخل و فضای مساجد اسلامی است بهیچوجه دربتخانه های چینی دیده نمیشود ، مساجد همیشه پر از نماز گذار است ، شاید همین وضعیت باعث شده که آنجا پاك و پاکیزه بماند بخلاف بتخانه ها که جز درایام عید بت پرست بانجا نمیرود گوید چون کسی وارد جامعی شود بی اختیار فروتنی و خشوع اورا فرا میگیرد ،بویژه که آنرا با معابد بت پرستها بسنجد ، در این بتخانه ها اسباب و آلات وبت

های زشت بد دهن و بد دندان نهاده است، این خود بر اهمیت مساجد و جوامع اسلامی میافزاید . هنگامی که مؤمنین با جامه سفید وارد شده بر در مسجد پای‌را برهنه و کفش‌را دور میکنند ودر اثنای وضو آهسته بچیزی مخصوص زمزمه نموده با ادب برای نماز پیش‌میروند و در پی « اهونگ» پیش‌نماز صف می‌بندند این منظره طبعاً برخشوع وخضوع انسان میافزاید

اهونگ زیاده از سه سال پیش‌نمازی نمیکند ، ولی اگر جمعیت بخواهند ممکن است تجدید مدت کنند ، پیشنماز جامع اکبر در ینانکو بیست و پنج سال است باین خدمت مشغول میباشد ، معاش آنها راگروه مؤمنین بدون استثنا جز مردم بینوا میپردازند اهونگ خدمتی دیگرهم بعهده دارد که باید عقیده دینی و زبان‌عربی‌را به جوانهای نوآموز بیاموزد بهمین‌سبب در هرجامعی برای اطفال دانشپایه ای (کلاس) میباشد . درپاره‌ای‌مساجد آموزشگاهی است که آداب چینی وغیره را نیز مطابق مواد برنامه دبستانها فرا میگیرند .

این مدارس امتحانات رسمی ندارند ، ولی همینکه اهونگ دید شاگرددرسهای‌خودرا فراگرفته‌است دریکی‌ازعیدها دربرابر گروه مؤمنین وادار میکند شاگردآیتی ازقرآن را معنی‌نماید ازاین ساعت این‌شاگرد که تحصیلات خودرا بپایان رسانیده حق‌دارد جامه سبز بپوشد و موزه‌ای از مخمل سیاه درپاکرده دستاری سفید بسر برنهد که بگردش طربوشی ریشه دارباشد این لوازم راگروه مؤمنین یاکسانیکه هزینهٔ تحصیلی اورا تا آنوقت داده اند برای وی خریداری میکنند ، سپس این شاگرد بآموزگاری‌پرداخته عربی وعقیده دینی‌رابدیگری خواهد آموخت

پیشنماز جیره ومواجبی معین و محدودی ندارد بلکه تابع درآمد اوقاف مساجدی است که در آنجا بخدمت مشغول اند، گاه مقداری برنج از درآمد اراضی مسجد به پیشنماز اختصاص داده میشود، مؤمنین نیز در هنگام ازدواج یا وفات چیزی بآنها میدهند.

$\frac{9}{10}$ نه دهم مسلمین آنجا ازعربی جز «سلام علیکم» و«بسم‌الله» و «اللّه‌اکبر» و پاره ای کلمات مختصر چیزی نمیدانند پیشنمازها هم تخصص درعربی ندارند

کوردیه گوید: یکی از اهونگها نقل نمود که بیست درصد ازمسلمین عربی را میخوانند ولی معنی آنرا نمیفهمند، پنج یا شش در صد پاره ای از نماز را میفهمند. یکصدم بخوبی عربی‌را خوانده ونوشته و میفهمند ولی از هزار یکتن میتواند بطور شایسته با عربی صحبت کند کوردیه گوید. پیشنمازها کوششی که باید وشاید برای ترویج عربی نمیکنند گویا میترسند اگرعمومیت یافت مزاحم وظیفه آنها شوند

کوردیه گوید: هر بار اهونگها بآیتی ازقرآن استشهاد کرده و آن را بزبان چینی برای من میخواندند، بکسیکه درعلم توحید استاد باشد «هولفو» میگویند و چون ترقی کرده بالاتر رفت اورا «اهونك» می‌نامند این کلمه از «آخوند» فارسی گرفته شده چون کسی بمکه و حج رفت اورا «اولش» ومشایخ بزرك آنها را «سوفو» میگویند. در میان ایشان اشخاصی یافت میشود که «اوسوتو» یعنی استاد نام دارند، آنان مردمی هستند که در «تاوتشیو» یا «بین‌لینگ» از شهرهای کانسو علم آموخته‌اند آنجاها مدارسی‌است که استاد های آنها فارغ‌التحصیل‌ازهر مصر ندولی در میان جز دو کس یافت نمیشود که باین پایه رسیده باشد، یکی از آنان

۱۸سال عربی خوانده که ۱۰سال آن در کانسو بوده، اینك در « شاتیین » تدریس مینماید کوردیه گوید. بااو آشنائی داشته است

سپس گوید مسلمین چین از اهل سنت و جماعت و بمذهب حنفی هستند، استانهای «هینك کیانك» و « کانسو » و «ینان» تعصب مردمش در تمسك بآئین و مذهب از سایر جاها بیشتر است .

کوردیه گوید : من ندیدم که دروضو گرفتن مانند مسلمین مغرب والجزائر دقت کنند وشاید باین سبب بوده که مردم چین طبعاً شست وشو وغسل را دوست نمیدارند این ملت از اول تا آخر بگفته دکتر « سویفت Svaift انگلیسی ملتی کثیف و چرکین است (اینجور گفته) .

گوید . زکات و صدقات و خیرات رواج دارد ، تمام مردم شرق روحاً و فطرتاً خیرات و صدقات را دوست میدارند ، ولی احکام زکات را بجزئیات اجرا نمی کنند . مثلا حکم شرعی است که . هر مسلمانی یك چهلم نقدینه خودرا بدهد ، و ازهر سی گاو یکی و ازهر چهل و پنج گوسفند یك گوسفند و از معدن یك پنجم را بپردازد با این حال مسلمین ینان در اثر بینوائی و فقر تمام حد مقررا نمیدهند ، درصورتیکه زکات ازامور جاری و رواج در سایر بلاد اسلامی است مهمانداری نیز پیش مسلمین کاری است مقدس و بسیار زیبا ، هر بیگانه یا از خانمان دورافتاده بجای مخصوصی میرود که آنجارا مهمان سرای خدا میگویند ، آنجا بی پرسش و پاسخ هرچه میخواهد میخورد . محمد صلی الله علیه و آله بخیرات نهانی که دهنده شناخته نشود سفارش کرده ، ولی برخیرات کنندگان حب تظاهر و خود نمائی غلبه دارد .

گوید : درمیان ارکان اسلام حج درچین رواجی ندارد سبب آن نیز

دوری و مسافت زیادی‌است که‌بامکه دارد و جز ثروتمندان مهم نمیتوانند این وظیفه دینی را انجام بدهند. از تمام استان ینان درسال زیادتراز پنج یا شش کس و از کانسو ده‌تن و ازستشوان ده‌تن بحج نمیروند.

آری بسال ١٩٢٣ از ینان ده‌کس بمکه رفت و در سال بعد شماره آنها زیادشده به‌بیست‌وسه‌تن رسید.

سپس کوردیه چیزی شگفت‌آور مینویسد بمسلمین ینان خبر رسید که فرانسه با برادران‌مسلمان ترکیه زیادتر از انگلیس خوشرفتاری میکند، بهمین سبب بفرانسه مایل شدنددرسال ١٩٢١ بیست و دو کس‌از آنان سفارش‌نامه از قونسول فرانسه گرفته و بقونسول انگلیس جز یکتن مراجعه ننمود.

برای حج از ینان به تونکین رفته و از «هنکانك» بکشتی نشسته سنکاپور و ازآنجا بجده میروند

سپس کوردیه پاره ای عادات مسلمین آنجا را شرح داده گوید. چون کودك بوجود آمد، اهونگی‌را می طلبند، وی پاره‌ای دعا ها برای کودك می‌خواند و بنامی عربی اورا اسم‌گذاری میکند، برای انتخاب نام قرآنرا گشوده اوراقرا هفت بهفت‌میشمارد سپس کلمه هفتم ازسطرهفتم‌را انتخاب میکند، روز سوم ولادترا روز حمام سومین‌گویند، دراین روز دوستان و رفقا جامه و گردن بند ودست بند بهدیه میآورند، کسان‌کودك نانی مخصوص از آرد و شکر و روغن زیتون میپزند، سنت ختنه‌را وقتی کودك بهفت یاهشت سال رسیداجرا مینمایند، کار عروسی و زن‌گرفتن و شوهر نمودن ایشان‌بابودائیها فرقی ندارد جزاینکه شب عروسی پنج‌تن اهونك میاید و با عروس و داماد نشسته آنانرا پند و اندرز داده سپس

بایشان دعا میکنند (از خدا می‌خواهد بآنها خیر وبرکت وسعادت بدهد)

اما جنازه ، همینکه انسان در بستر افتاده مرگش نزدیك شد ، اهونگی را دعوت مینمایند تا از آنچه میسر است و میتواند برای او بخواند، پس از مرگ کالبد اورا درتابوت عمومی که برای جمیع مرده‌های مسلمان آماده است مینهند ، همینکه خواستند اورا نقل وانتقال بدهند ازخانه تابوت را بر دوش حوری می گذارند که سر مرده درپیش و پای او بعقب باشد ، ولی درراه بعکس کرده پای مرده را پیش می‌نهند ، در هنگام دفن چهره مرده را اهونك گشوده او را در گور میگذارد و روی اورا به‌سوی مکه قرار میدهد پس از سه روز نانیرا که با روغن زیتون آمیخته درخانه مرده بمردم میدهند .

اجمالا تعصب مسلمین ینان مانند تعصب مسلمین ترکیه یاافریقانیست مانند ایشان مواظب احکام دینی نمیباشند، آنچه درالجزائر مثلا دیده میشود آنجا بنظر نمیرسد ، مسلمان الجزائری همینکه وقت نماز رسید هر کجا باشد سر به سجده می نهد .

در ینان مسلمین دوفرقه اند ، «کوکیاو» و « سین کیایو » اختلاف ایشان در پاره‌ای از عقاید دینی است ولی در آداب و احکام مذهبی باهم فرقی ندارند ، دسته نخستین نسبت بدسته دومین اکثریت تامه‌دارند

آزادی دینی در چین بحد کمال‌است و دولت رسماً این آزادی را در قانون اساسی که سال ۱۹۱۳ مقرر شد گنجانده و آگهی داده است سپس دولت در دستورات ادبی که در کتب مخصوص منتشر ساخت نیز نوشته . چینی ، مغولی مندشو ، تبتیها، مسلمین ، همگی فرزند جمهوری چین هستند و در نظر دولت و قانون هیچ فرقی میان طوائف و آئین ها

نمیباشد . هر کس میتواند به‌بودا یا عیسی یامحمدمعتقد باشد ، دولت‌چین آئین رسمی ندارد و آنجا آئین آزاد است ، آزادی نیز عبارتست از تمام حقوق مدنی در جان و مال و شرف و عقیده برای هر کس ، در برابر قانون تمام مردم مساوی و قانون جانب‌دار همگی خواهد بود .»

بر خلاف این ترتیب‌انقلاب جمهوری‌در چین باعث جوش وخروش فکری و پیدایش مبادی شده که سبب تاخت و تاز بادیان و عقاید گردیده است پاره‌ای از دعات بتجدد خواستندمذهب کنفسیوس‌را آئین رسمی دولت قرار دهند ، بتخانه‌های آئین بودائی و آئین طاویرا ویران نمودند ، معابد را بسته و مانع از انجام آداب دینی گشتند ، بمسلمین نیزآزارهائی رسید ، پاره ای جرائد بایشان تاخت آوردند ، ولی این جوش و خروش خاموش شده آرام گرفتند(۱) بودائیها بتخانه ساختند و آداب دینی‌خود را بر قرار کردند ، همچنین مسلمین چین از آزادی بهره کافی برده توانستند که آداب‌دینی خودرا معمول دارند ، رؤسای کشوری چین و رجال دولتی نیز باز گشته مذهب بودائی را محترم داشتند

مسلمین‌از آزادی‌دینی‌سودبرده‌آداب دینی خودرا بیش‌از پیش‌ترویج نموده‌اند ، بردرمساجد آیات‌را بحروف عربی نقش میکنند ، برسر درخانه اعلان‌میدهند که اینجا مدرسه است برای حفظ قرآن و اینجا انجمن خیریه است و هکذا

کوردیه گوید : اگر دولت چین صدسال پیش آزادی دینی‌داده بود و آنچه سال ۱۹۱۳ نمود پیشتر مقرر می ساخت شورشهائی که بدست مسلمین در کانسو و ترکستان و ینان روی داد بوجود نمیامد .

---

(۱) این شورش شبیه است بانقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹

تردیدی نیست که مسلمین بمراعات از دولت چین و رعایت آئین اکثریت در بسیاری ار آداب دینی خود مسامحه کرده‌اند که از آنجمله در مساجد وجوامع گلدسته برای اذان‌گو نساخته اند. چون‌این مسامحه از ضعف آنان ناشی شده میتوان گفت انقلابی که‌درچین روی داد بآنها سود بخشید ـ

در اروپا می‌خواستند دانسته شودنهضت مسلمین دربرابر این‌انقلاب چه جور بوده حقیقت اینست که دراین انقلاب جز رجال لشکری کسی دخالت نداشت ، ملت عموماً از بودائی و مسلمان ساکت و آرام ماند ، چهارروز که شورش بود مردم‌از ترس درخانه نشسته در بروی اغیار بسته بودند ، همینکه کار جمهوریت استوار و حکومت نوین پای برجاشد اهالی جشن گرفته خانه‌های‌خودرازینت کرده وبادیگران درشادی‌شرکت‌جستند

کوردیه احتمال میدهدکه آرامش زیاد از حد مسلمین‌ینان و کناره گیری فوق‌العاده ایشان از خستگی ناشی‌شده‌که واکنش(عکس العمل) شورس پنجاه سال پیش است ، باین‌سبب خرمی و شادی‌آنان بربادرفته و از آنوقت درامور عمومی دخالتی‌نمیکنند پاره ای از اهونگها و از تجار بصفت دینی یا بخدمتی‌که بجامعه نموده‌اند یا چون بزیارت‌مکه وخانه‌خدا رفته‌اند ، رئیس‌مسلمین بشمار میروند من ازاین پیشوایان مردی‌ثروتمند را میشناسم‌که نامش «ماسین‌کیین»وعمرش۳۸ سال است ، پیشوائی‌وریاست وی‌سببی‌جزثروت وتمول‌نداشت ، ازپیشوایان شایسته قدیمی‌که درگذشته دارای قدرت و قوت بودندکسی باقی‌نمانده است

سپس برای‌خاموشی‌وجمود مسلمین ینان اسبابی دیگر ذکرکرده ازقبیل‌کمی روابط آنان بایکدیگر وباسایر مسلمین حین و بینوائی زیاد

آنان که از آنچه برای پیشنمازها و کارکنان مساجد میاورند نمایان است بیشتر این هدایا حبوبات و برنج و روغن میباشد و پول کمتر میدهند بسیاری از مساجد روی بویرانی نهاده، آرامگاه سیداجل مشهور نیزویران است و کسی نیست که آنرا مرمت نماید.

اجمالا خاموشی مسلمین ینان ناشی از ترسی است که از دولت چین دارند زیرا از شورش مهمی که نمودند و سیصد هزار تن از ایشان پامال شد مدتی زیاد نگذشته

اخیراً آزادی که در چین داده شده از جهت دیگری بمسلمین سود بخشیده است، همانجور که در ترکیه وغیره بفکر افتاده اند میان علم ودین و میان عقائد قرآنی و افکار امروزی را الفت دهند، درمیان آنان نیز اینگونه افکار بوجود آمده، گو اینکه دارندگان این فکر هنوز ضعیف و شماره آنها اندك است، ولی در کار خود کوشش دارند و معتقد هستند که بقای مسلمین باین جمودیکه کنون دارند منتهی خواهد شد بگسیختگی رشته اسلام و از هم پاشیدن مسلمین.

پیشوایان این دسته بنام « شا » و « ما » هستند «شا» پیشنماز جامع در « ینانکو » و «ما» مدیر مجله اسلامی است که در ینان منتشر میشود، این مجله زبانحال این دسته است و اصلاحاتی را که میخواهند گوشزد میکنند برنامه آنان چنین است

(۱) تشکیل مجامعی بنام «انجمن ترقی» و اینك درینان شصت انجمن منعقد شده ولی در غیر ینان هنوز اندك است

(۲) ایجاد رابطه میان این انجمنها که همگی متحد شده برای یك مقصود کوشش کنند.

(۳) انتشار روزنامه های اسلامی بقدر امکان . درچین سه روزنامه اسلامی‌بودنخست درپکن‌دوم در شنکهای، سوم در ینان ، ولی دو روزنامه نخستین تعطیل شده و کنون تنها سومی باقیمانده است (۱)

(٤) تأسیس مدارس و آموزشگاههای منظمی که مدیر و کارکنان آنها مسلمان باشند

(٥) ایجاداتحاد تام و شرکت در سعی وعمل وهمکاری‌مسلمین‌برای تأسیس جمعیتی شبیه بجمعیت جوانان مسیحی .

آقای «ما»میگوید: آنچه مسلمین را در این‌حال نگاهداشته وباعث عقب ماندن آنهاگشته ونتوانسته‌اند بجای مناسب برسند این است که در جمعیت آنان شماره تربیت یافته اندك است ، آنها بمبلغین کاتولیك‌شباهت دارند که نتوانسته اند در ملل جهان جز از طبقات پست کسی رابه خود جلب و جذب کنند ، بنابراین لازم است درترویج فرهنگ و معارف تا میتوانیم کوشش نموده برای مناصب حکومتی رجالی شایسته و لایق در میان مسلمین بوجود آوریم ، اگر در ینان ژنرال « ماتسونگ » و سه تن دیگر از معاونین حکومتی را استثنا نمائیم سایر مأمورین مسلمان دارای مشاغل کوچك هستند .

سپس کوردیه گوید . سخن آقای «ما» درست و صحیح است ملتی که ازگروهی نادان تشکیل‌شده طبعاً درحال‌انحطاط می‌ماند و نیز گوید :

اسلام در اروپا نخست بزور و جبر منتشر گشت (۲) ، ولی دیری نشدکه در میان مسلمین علما و فلاسفه ای بوجود آمدندکه واسطه میان

---

(۱) شنیده‌میشودکه چندین‌مجله و روزنامه اسلامی بتازگی‌منتشر شده

(۲) کوردیه دراین‌مورد اشتباهی کرده که‌ناشی‌از عدم دقت‌وتحقیق‌است

عالم لاتینی قدیم و عالم مسیحی نوین گشتند ، مجامع علمی عرب در قرطبه و اشبیلیه و غرناطه و طلیطله نیز تأثیری فراوان در تمدن اروپا داشته است .سپس گوید . ولی در ممالك آسیا ارتش و لشکرهای چنگیز بدون اینکه بچیزی از فتوحات علمی یا ادبی یاصنعتی توجهی کنند پراکنده شدند .

سپس یادآور شده که انتشار اسلام درچین بوسیله سپاهیان بوده و بهمین سبب در محیط غیر مترقی محصور شده و جمودیکه در منابع و بیخ و بن قدیمی آن بوده از انتشار در میان تمام محیط مانع گردیده است نمیشود انکار کرد که در ارتش چین افسر مسلمان بیشماری بوده اند ، ولی رؤسای کشوری زیادی از آنها یافت نشده

کوردیه از مجله فرانسوی عالم اسلامی نقل نموده که جمود ، پیشرفت اسلام رادرهندنیز متوقف ساخته و سرچشمه این جمود آداب اسلامی است(؟)

سپس گوید . سبب باز پس ماندن تمام چین نیز آداب چینی است زیرا همانجور که « رکلوس Reclus » جغرافی دان فرانسوی گوید چون ادباء چین قواعد کنفسیوس را دردل وجان نگاهداشته اند نمیتوانندبپندارند که بهتر از ان هم یافت میشود ، آنها باندیشه خود دریارا بجوی وجدول عوض نمیکنند ولی در اثر آموزش و پرورش نوین شروع بتغییر کرده است

سپس گوید . انجمن «شما»و«ما»راگو اینکه تاکنون کاری مهم انجام نداده اند نمیشود ناچیز و بی اهمیت دانست آنها در توحید نهضت اسلامی پیش میروند از روزیکه در چین انقلاب جمهوری شده مسلمین چین مانند دیگران بجوش وخروش افتاده مجامعی تشکیل داده اند که هر یك بذات خود مستقل است ولی پیوسته بابرادران خود روابط دارند . در «ینانکو» ژنرال « وانك » رئیس جمعیت اسلامی بود ، سپس ژنرال « ماتسونك »

بجای وی نشست. این جمعیت در نواحی و اطراف شعبه هائی دارد در ئیس جمعیت دو معاون دارد، جمعیت دارای یك مدیر داخلی است که اینك امیرالای میباشد، اداره زراد خانه بدست اوست اوهم معاونی دارد که امروز یکی از بازرگانان نمك است و نامش نیز «ما» میباشد

این جمعیت در جماعت اسلام آن جا نفوذی دارد، شماره بیشنماز راکم و زیاد میکند، مدارس و آموزشگاه تشکیل میدهد، داد خواهیهای شرعی را دادرسی نموده وحکم میدهد

آقای «ما» که نهضت نوین را بوجود آورده مجله تأسیس کرده موسوم به «مجلةالجوامع» دوبار در اثر کمی خریدار تعطیل شده، اینك که سال ۱۹۲۱ میباشد برای بارسوم منتشر شده است.

سپس گوید: باین مجله جریده دیگری پیوسته بنام «السراج المتلالی، چراغ درحشان» تصریح نموده، هرچه را علما ودانشمندان و فقها بنویسند می پذیرد وجز ارسال روزنامه مجانی دربرابر چیزی نمیدهد، نقش وتصویر را منتشر میکنند و بصورتگر پاداش میدهد و اگر کسی بروزنامه چیزی کمك نمود نام اورا مندرج ساخته، از او سپاسگذاری خواهد کرد، واگر اعانه معتنابه باشد تصویر اورا نیز منتشر میسازد.

سپس کوردیه پاره ای نمونه ازنشریات این مجله نقل نموده: از این قبیل که چون نفوذ وتأثیر سخن درجامعه بنسبت دانائی و دانش گوینده است مسلمین باید بتحصیل دانش و علم پردازند

مثالی دیگر: فرهنگ در اروپا ترقی نکرد و بار وثمر نداد جزپس از پیدایش پرتستانها و اگر اسلام نبود، اروپا در تاریکی جهل و ظلمات نادانی می ماند و مردم آنجا ناچار بودند برای آموزش و پرورش ببلاد عرب

روند و فرهنك و دانش در آنجا آموزند

مثالی دیگر : هنگامیکه مسلمین درغرب اسیر ستم وگرفتار ظلم و جورند، ماگروه مسلمین درچین آزاد بوده ازحقوقیکه سایر هموطنان بهره‌مند میشوند بهره میبریم ، بهمین سبب لازم است بآموزش وپرورش پرداخته باین‌وسیله برای عظمت چین کوشش ومجاهده کنیم

مثالی دیگر : اگر ما جز عربی را نیاموزیم در کشور خود مانند کرو گنگ خواهیم بود ، و اگر جز چینی را تعلیم نگیریم نمیتوانیم با خارج مربوط و با مردم دنیا آمیزش نمائیم بنا براین برما لازم‌است‌دوزبان بیاموزیم ، وچون استادهای‌مابطور شایسته چینی را نمیدانند اگر بیکار شوند تحصیل روزی برآنها دشوار میگردد

در یکی از شماره‌ها مردمرا تشویق میکند که جمعی‌رابراهنمائی زنان و گروهی‌را براهنمائی نوجوانان گسیل دارند

در شماره دیگر آگهی‌میدهد که : روزنامه سرمایه ندارد وبوسیله اعانه و کمك اداره میشود و چون هزینه و مخارج‌حتمی‌است وناچارباید پرداخت سزاوار است مشترکین وجه بدهی خودرا بابت‌اشتراك‌بپردازند

درشماره دیگر گوید پیوسته از «توو‌سیو» پیشوای انقلاب‌ینان(۱) یاد میکنید درصورتیکه فراموشتان شده که‌وی‌جز برای برافکندن‌سلطنت «مانشو» قیام نکرد و خود در تمام احوال گام بگام سلاطین‌قدیم میرفت و رفتارش مانند آنها بود تا آخر

در یکی از شماره‌ها میپرسد: آموزش و پرورش دختر لازم است یا نه ؟ سپس بلزوم آن پاسخ داده گوید. نیروی ملل اروپا از این ناشی

(۱) از سال ۱۸٥٦ تاسال ۱۸۷۳

است که تمام مرد و زن اروپا تعلیم یافته اند.

در شماره دیگر گوید. وظیفه آئین نیست که بظاهر سازی پردازد بلکه بعهده او است که حقایق را بمردم بیاموزد:

گوید. بهمین سبب قویتر و نیرومند ترین ادیان بودائی و پرتستانی و اسلام است.

کوردیه گوید: جمعیت مجله از جمعیت اسلامی و از مجامع اوقاف و از گروه طلاب قدیم مسلمین و از جماعت مدرسه عربی دراستان ینان و از ائمه مساجد و ار مردم با غیرت فراهم آمده‌اند.

من دوست داشتم، این کتاب آقای کوردیه را که راجع است بمسلمین ینان خلاصه کنم، زیرا آنان نمونه تمام مسلمین چین هستند و ینان یکی از استانهای آنجاست و استانهای چین متشابه اند، مسلمین هم گو اینکه نژاد آن‌ها مختلف باشد مخصوصاً زیادتر از سایر ملل بیکدیگر شبیه میباشند و نیز از نویسندگان روزنامه مسلمین در ینان نمونه‌هائی نقل نمایم زیرا روزنامه عقلیات ملت و طرز فکر و اندیشه‌های باطنی آن‌ها را بهتر از هر چیز مینماید

بنظر ما آنچه از کتاب گلچین کردیم نسبت بآنچه خوانندگان در این بلاد لازم است بدانند کافی است. بخشی از این کتاب راهم که راجع بشورش عظیم و مشهور ینان است پیش مختصر کردیم، اجمالا مسلمین بر ولایت ینان پیروزشده امور آنجارا باختیار خود گرفته بودند، پیشوای این شورش عملا سلطان آنجا گردیده سیزده سال استقلال داشتند عاقبت چینی ها میانشان اختلاف انداختند پاره ای را بضد پاره ای دیگر بر انگیخته آتش فتنه میان آنان روشن کردند، آنان بهم افتاده مانند بسیاری ار هموطنان خود شوکتشان برباد و قدرتشان نابود گردید کار بکشتاری

رسید که در تاریخ مانند آن کمتر دیده شده و تا کنون مسلمین‌چنان نتوانسته‌اند این کشتار راکه صدهزارها نابود وتباه شدند جبران کنند

کوردیه کتاب خود را بمختصری خاتمه داده که بر حالت اسلام در چین دربرابر بانیسلامیسم یعنی جامعه اسلامی دلیل است ، آنجابمسلمین چین قناعت ننموده بلکه از مسلمین هند و مسلمین جاوه و توابع آن و مسلمین فیلیپین نیز گفتگو کرده اینك ما رأی و نظریه او را راجع به حالت اسلام در این چهار ناحیه باختصار نقل میکنیم :

رأی کوردیه راجع بحالت اسلام

در چین ، هند ، جاوه ، فیلیپین

گوید : نهضت ابن‌عبدالوهاب درباف‌جزیرةالعرب‌را اروپا پنداشت نهضتی عربی است که دامنه وسیعی دارد و عظمت سلطنت عربی‌رامیخواهد از سر بگیرد ولی ارتش محمد علی آنرا خاتمه داد .

سپس گوید : بسیاری از مورخین اروپا که « لوتروب ستودارد » سردسته آنها است می‌پندارند که «عالم اسلامی » در مخاض شدیدی است ودویست و پنجاه ملیون مسلمان که ازمرا کش تا چین و از ترکستان تا کونگو پراکنده اند بافکار نوین متأثر سده و در جنب و جوش هستند آنها بزودی در دوری جدید وارد میشوند و ممکن است در تمام عالم انقلابی بوجود آرند . کوردیه گوید : بنابر این سزاوار نیست فرانسه تنها مراقب حرکات مسلمین الجزائر و تونس و مراکش باشد بلکه لازم‌است حرکات مسلمین‌آسیارا نیز از نظر دورنسازد. آری مسلمانانیکه‌درمستعمره فرانسه در هند وچین هستند شمارشان اندك است ولی مرکزاین‌مستعمره

بزرك میان چین و هند و مالزیا وفیلیپین واقع شده و اسلام در تمام این نواحی ریشه‌زده وپای‌برجااست ، بنا بر این‌بر فرانسه لازم‌است مراقب روش و افکار اسلامی در آسیا بوده روابط آنرا بداند ، زیرا همیشه شورشها ناشی از یکجهت شدن افکار جدید است .

سپس کوردیه نهضت اسلام را در هند شرح داده گوید : در هند هندوها که استقلال کامل و تمام را می‌خواستند فریاد «باندیمتاران» یعنی درود برمیهن‌مادر» زدندمعنی این سخن نزد ایشان بیرون کردن هرسگانه حتی اسلام از هند بود ، بهمین سبب‌مسلمین دربرابرآنها قرار گرفته یـار ویاورانگلیس گردیدند سپس جنك‌عمومی‌درگیر شده وانگلیس ترکیه راپاره پاره کرد و چون مسلمین دیدندکه وی خلافت‌را برافکنده وترکیه‌رانابود میسازد خشمگین شده درکنار هندوها جای‌گرفته با آنان هم‌آواز گشتند اینك نخستین بار است که این دو دسته در اثر سوء سیاست انگلیس متحد شده اند .

اما دربلاد « اندونسیا » یعنی مستعمرات هلندی جاوه و سوماترا و توابع آنها پس ار آنکه کوردیه تاریخ دخول‌اسلام را شرح داده‌بحالت حاضره مسلمین این جزائر رسیده گوید ، اسلام آنها رنك و بوی زیادی ندارد ، بر عالم اسلامی جز بشمار وعدد چیزی نیافزوده اند هلند نیزآنجا را بمدارا جوری اداره کرده‌که راهی برای شورش نیست خلاصه مطلب اینست که مسلمین اندونسیا بعلم ودانش پرداخته‌می‌کوشندبوسیله فرهنك این حق‌را دارا شوندکه امور را خود و برای خود اداره‌کنند با این‌حال پارهٔ شورشها هم روی‌داده مانندواقعه بلاد « اتشین» این‌واقعه قدیمی‌است و میگویند،اصل آن ناشی از غلط کاریهای هلندیها شدکه بگناهی‌رابجای

گناهکار گرفته و درپاره ای جاها بستم وخونریزی پرداختند

سپس ازاسلام فیلیپین سخن گفته گوید : در این جزائر که آنها را «میندانااو» گویند ودرمجمع الجزائرسولوپیدایش اسلام در همانوقت بوده که در بورنئو ظهور کرده، گویند بازرگانان عرب اسلام را در آنجا وارد ساخته‌اند، نخست اتانرا «مورو» میگفتند همانطور که بمسلمین اندلس گفته میشد سپس عمومی شده بمسلمین فیلیپین رسید . وجود اسلام در این جاها از سال ۱۵۰۰ شروع شده ، سلطان بورنئودخترسلطان میندانا ورا بزناشوئی گرفت وسلطنت سولورا که بعدها ناتوان شد تأسیس کرد و چون میان اسپانیائیها و مورو از دوره اندلس دشمنی بود ، اسپانیائیها بر مسلمین سخت گرفته آنهارا درفشار گذاردند، بهمین سبب ازسال ۱۵۷۶ در «لوسون» شورش شروع شده جنك میان دو طرف درگیرشد ، از سوئی مسیحیهای جنك صلیبی بودند و از سوئی مسلمین که در راه خدا جهاد می‌نمودند

سلطان سولو از سایر رؤساوبزرگان مورو سخت تر و درمقاومت و پایداری تواناتر بود ، اسپانیائیها استقلال او را در سال ۱۸۳۶ تصدیق کردند ولی بسال ۱۸٤٤ بازگشته پیکار را از سر گرفتند و تا سال ۱۸۵۰ زد و خورد آنها طول کشید ، سپس به‌سال ۱۸٦۰ صلح کردند و در سلطنت و قلمرو او جزسیادت اسمی تا سال ۱۸۷٦ نفوذی نداشتند .

چون امریکائیها ولایات متحده فیلیپین را از دست اسپانیا بیرون آوردند کارسلاطین مورو آسان شد امریکا بکارآنها اهمیتی نداد ولی عاقبت باشتباه خود پی برد آنها در ظلم و جور و کشتار تا جائی رفتند که امریکا رنجید ، او پنداشت بوسیله آموزش و پرورش و افتتاح مدارس بصلح و سلامت و آسایش و سعادت میرسند ، بفیلیپین وعده استقلال داخلی داد

ولی در این آرزو و وعده عجله و تند روی کرد. (۱)

کوردیه گوید: تمام این شورشها از بانیسلامیسم ناشی نشد، از ارتباط عمومی مسلمین بیکدیگر بوجود نیامد، از مجرد کینه و دشمنی با بیگانه نبود، نهضت اهالی برای مطالبه حقوق خود از مردمیکه بر آنان استیلا یافته اند ناشی و اینخود سرچشمه تمام این شورشهاست، یکتن مسلمان دانا یا نادان یافت نمیشود که امیدوار نباشد روزی بلاد اسلامی بزیر سیادت یکنفر جمع شوند و مسلمین دولت خلفارا از سر گیرند آری چون بیشتر مسلمین رعیت بیگانگان گشته اند پاره‌ای بپاره ای دیگر در اثر اتحاد عقیده و تشابه در مصیبت وارده بهم نزدیك میشوند، این نیز کمترین شگفتی و حیرتی ندارد

سپس کوردیه بشرح سرچشمه اسلام باز گشته گوید: هیچ آئینی از آئینهای بزرك نه زردشتی و نه بودائی و نه نصرانی یافت نشده که سرعت انتشارش بسرعت انتشار آئین محمد (ص) رسیده باشد، زیرا وی بدون یار و یاور درمدت سه قرن ار پیربه تا جبال هیمالیا واز مرکز آسیا تا ناف افریقا امتداد یافت این سرعت نیز سببی نداشت جز ضعف کشور بیزانس و ایران و جرئت وجسارت بی‌پایان و پردلی و شجاعت فراوان عرب و سادگی عقیده ای که ترویج مینمودند سس در اثر آمیزش غالب بمغلوب هنگامیکه باختر در ظلمات و تاریکی سرگردان بود تمدن اسلامی با درخشندگی فراوان بوجود آمد (۲)

جز اینکه درخشندگی اسلام طولی نکشید که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود از قرن دهم مسیحی بانحطاط شروع نمود، تا آنجاکه

---

(۱) در اواحر سال ۱۹۳۲ مجلس شورای ملی امر بکامقرر کرد مسلسن مستقل سود

(۲) این کلمات عین گفته کوردیه است

میگوید : درسال ۱۰۷۱ ترك بربیت‌المقدس چیره شده دولت عرب بپایان رسید و با آنکه ترکهاسخت جنگجو بودند بآبادی وعمران توانائی نداشتند در سال ۱۲۱۳ خلافت قرطبه بغلبه و پیروزی نصاری از پای در آمد در سال ۱۲۵۷ بغداد بچنگال مغول افتاد ونیروی اسلامی پایمال گشت . سپس ترك سلطنت را از سر گرفت ، بیزانس و بلاد بالکان و مجار و شمال افریقا وخاور نزدیك‌را متصرف گردیده از ایران تا مراکش‌ملك آنهاگشت ،ولی پس از شکست درحوالی حصار وین بسال ۱۶۸۳ باز پس رفت

دوره تجدد در اروپا « رنسانس » شروع شده بود ، اروپا امریکارا کشف کرد ، موارد ثروت فراوان گردید ، سلطنت‌وقدرتشان بهرسو امتداد یافت . از آنوقت قناعت نکردند که مسلمین را از بلاد خود دورسازند بلکه‌بتجاوز شروع نموده بلاد اسلامیرا یکی پس از دیگری تسخیر کردند نخست بلاد یونان سپس رومانی وسپس‌بلغار ازترك‌جداشد . انگلیس‌برمصر و هند استیلا یافت . روس بر قفقاز و آسیای میانه مستولی گردید . فرانسه‌بشمال‌افریقادست‌انداخت‌وهکذا ، وچون‌جنك عمومی‌بپایان رسیداز ممالك اسلامی‌جز ترك استقلالی نداشتند . آن نیز در اثر پیمان ورسای استقلالش برباد رفت .

گو اینکه نیروی لشکری و سیاسی اسلام تباه شده ولی نیروی ادبی او باقی است و از قرن هفدهم تاکنون روزبروزنیرومندترشده‌است

سپس کوردیه ازدیاد نیروی معنوی اسلام‌را بوهابی و سنوسی که پس‌از وهابی قویترین‌فرقه‌های اسلامی است مثل‌زده و گویدپیشوای کنونی ایشان سید احمد شریف است

سپس بشرح اسلام چین باز گشته گوید : شورش شانسی و ینان

همانجور که گارنیه واندرسون و دیگران گفته‌اند، ناشی از تعصب دینی نشده بلکه در اثر حس محافظت جان بوده همچنین شورشهای کانسو بسال ۱۸٦٤ و ۱۸۹۵ بهمین اسباب بود و بصلح خاتمه یافت، بخش سنشوان که میان شانسی و کانسو واقع است آرام ماند باآنکه چهار شورش در اطرافش شعله میزد

گوید: علما و مورخین در باره آینده اسلام چین پیش گوئیهای زیاد کرده اند وهر کس بخیال خود چیزی گفته «واسیلیف» بسال ۱۸٦۷ گفته است: اگر اسلام مانند مذهب بودا درچین رواج بگیرد دنیا زیر و زبر خواهد شد.

«دوترسان» صاحب کتاب «المحمدیة در چین» گوید: اگر چین تقسیم شده و اتحاد سیاسی خود را از دست بدهد مسلمین در نواحی که اکثریت دارند استفاده نموده و مستقل میگردند، طول زمان استقلال آنها نیز برحسب حسن اداره خودشان وخواست خدااست، واگرچین درعلوم و معارف پیشرفت کند و دولتی از دولتهای بزرك روی زمین گردد چاره ای ندارد جز آن که از عقائد بت پرستی و اوهام و خرافات دست بر داشته آئینی اختیار کند که خدای یگانه را می‌پرستد، در اینصورت برای چین آئینی از اسلام نزدیکتر و مناسب‌تر یافت نمیشود کنون هم بیست ملیون چینی پیروآن‌میباشند. ولی لازم است اروپا یقین داشته باشد که چنین حادثه‌ای باعث انقلابی نخواهد شد، زیرا اسلام چین برنگ وبوی‌مسیحیت (؟) خواهد بود و جز آرامش و سلامت و ترویج تمدن حقیقی(؟) درنظر نخواهد داشت کوردیه باین گفته انتقاد نموده گوید: این سخن خواب و خیال است. کی گفته اسلام چین رنگ و بوی مسیحیت را

می پذیرد ؟

از گروهی که مردمرا ترسانده اند که چین بسوی‌اسلام میرود « آرنولد» نویسنده انگلیسی است .

کوردیه گوید : پنجاه سال از این آراء وعقائد گذشته و اسلام در چین حتی‌یك گام‌پیش نرفته‌است، زیرا ملت چینی بعقائد توجه و علاقه ای ندارد ، آنها ملتی مادی هستند که جز بفکر زندگی و زندگانی دنیا نمی باشند

« اولون» گوید . درچین شورش فراوان و انقلاب پی در پی بوده و میباشد و اگر نوبت به‌پیشوائی مسلمان رسیده توانست برتخت‌سلطنت بنشیند دور نیست بخش بیشتر از مردم چین باسلام بگروند .

این نیز در نظر کوردیه اشتباه‌است زیرا ژنرال «مانسونك» دریشان مسلمان و شخص اول آنجا بود ، با این حال یك‌تن بوسیله‌وی مسلمان نشد همچنین ژنرال مشهور « ما »

بر حسب عقیده کوردیه مسلمین چین مانند هم وطنان چینی خود عاقبت تسلیم توفان تجدد خواهند شد وبا این حال بر تمام آنان بمقتضای سرشت و فطرت آرامش ونرمی غلبه خواهد داشت انتهی

حواشی بر مبحث مسلمین چین
مقالات و داستانهای چینی

برای ازدیاد آگهی در مبحث اسلام چین بهتر است پنج مقاله‌دیگر منتشر سازیم نخست در تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۳۱ و دوم بسال ۱۹۲۳ در

جریده « الاهرام» مصر سوم و چهارم در جریده « الفتح» مصر در تاریخ غره رمضان و ششم ذی قعده سال ۱۳۵۱ و پنجم در « الجامعة العربیه » بتاریخ ۲٤ شوال سال ۱۳۵۱ منتشر گشته است

اولی متضمن صحبتی است با رئیس فرستادگان چینی در جامع ازهر دومی گفتگوئی است با یکتن عالم چینی که در تکیه گلشنی بمصر منزل داشته . سومی‌را آقای محمد مکین چینی که درازهر جای دارد نوشته است .

صحبتی با رئیس فرستادگان چینی بازهر

اسلام و مسلمین درچین

برای فرا گرفتن علوم دینی و مدنی در جامعه ازهر دولت چین چند کس بمصر فرستاده و وزارت اوقاف خانه ای جهت آنها تعیین کرده است من بامداد دیروز آنجا رفتم ، از آنان و رئیسشان جویا شدم، گفتند : اداره امور دینی امروز را برای امتحان آنها درلغت عربی و قران وخط عربی واملا و انشا معین نموده ، من نیز بمحلی که برای اینکار در جامع ازهر مقرر بود رفته بانتظار خاتمه کار نشستم ، سپس پیش مدیر ایشان رفته از اوخواستم حالت اجتماعی درچین وحالت اسلام ومسلمین را دراین بلاد دورافتاده برای من شرح دهد ، وی خندیده گفت : همه چیز را میدانم و با شما در هرچیز جز سیاست آماده ام که صحبت کنم ، ولی از سیاست بی‌خبر و به خود زحمت نمیدهم ، نمیخواهم در این دریا شناوری کرده در اسرار و ظاهر و باطنش سخنی بگویم . پرسیدم آیا از صحبت در سیاست مانعی دارید یا سیاست پیش شما نا چیز و غیر لازم است و جز بمقدار معین

نبایست دران سخن گفت. یا چین در سیاست زیاد پیشرفته و هر چه از تمدن و ترقی دیگران آرزو دارند دارا شده اینك دیگر زیادتر ازمقداری که یك مرد متدین غرق در معانی ایمان بریش خود مینگرد بسیاست نظر و توجهی‌ندارد؟ رئیس بمن با چشم و دقت چینی نظری کرده سخن مرا قطع نمود و گفت: من فقط مردی‌دینی هستم ریاست هیئتی دینی‌بعهده من است، میان دین و سیاست فرق بسیار است، ما درکشور خود دین‌را تا اندازه ای معین آموخته ایم اینك باینجاآمده مطالبی‌زیادترمیطلبیم، من و سایر مبعوثین علاقه‌ای بسیاست نداریم، با رجال سیاسی‌آمیزش‌نکرده‌ایم ما در یك بوستان و ایشان دربوستانی‌دیگرند ما هریك با دیگری بسیار فرق داریم وساکت شد. گفتم اجازه میدهید ار جنبه اجتماعی و دینی در چین صحبت کنم، گفت: مختارید ونشست، اعضاء هیئت‌نیز بگرد مانشسته گرم صحبت شدیم.

پرسیدم: شماره‌مسلمین درچین چقدر وشماره سایر طوایف چقدر است، آیا میان مسلمین چین و دیگران‌رقابت دینی هست یا نه و اگر باشد سبب این رقابت چیست؟

پاسخ داد: شماره مسلمین پنجاه میلیون و شماره تمام مردم چین چهارصد ملیون است، در انجا مذاهب متعددی است، مانند کنفسیوس، بودائی، مسیحی، با این‌حال بیشتر مردم چین دین معینی ندارند، چیزهای متعددی را میپرستند، مثلاگروهی آتش و جماعتی نور و پاره ای زیبائی را پرستش میکنند، بعضی‌هم حیوانات وچهار پایان را میپرستند، معدودی هم که‌شماره آنان‌اندك است‌متصوف و ازدنیا گذشته ومرتاض میباشند درتمام عمرزن نمیگیرند، بزن‌نمی‌نگرند، بازن‌هیچگونه‌آمیزشی‌ندارند،این گروه‌را

« توصینیه» گویند ومنسوب بمردی « لوتزا» نام هستند ، میان مسلمین و سایر طوائف رقابت دینی بسختی حکمفرماست ، آنها مارا دشمن میدارند و عقیده دینی مارا رشت میانگارند ، بضد ما سخت تعصب میورزند ، بیشتر زدو خوردهای خونین که روی داده سبب آن همین تعصب دینی است ، ولی آئینها در برابر قانون مساوی و آزادی عقیده را دولت ضمانت نموده بضد یکدسته بدسته دیگر کمك نمیدهد ، درنظر قانون ودولت یکی بر دیگری ترجیح ندارد ، یعنی دولت پیرو آئین مخصوصی نیست

گفتم . میان اجزاء واعضاء دولت از مسلمین کسی یافت میشود یا نه وشماره آنها چقدر است ؟ .

گفت : آری در ادارات دولتی مسلمان یافت میشود . از آنجمله پنج سرلشگر و یك استاندار که در یکی از استانهاست ، پاره ای از مسلمین در انجمنهای شهرداری و غیره میباشند ، گروهی بتدریس میپردازند ، بسیاری از افراد ارتش مسلمان هستند ، و آنها بشجاعت و پردلی نامبردارند ولی در وظایف کشوری شماره آنان بسیار اندك است .

گفتم : قانون عمومی برای سربازگیری دارید یا نه ، وچگونه بیشتر افراد ارتش مسلمان است با آنکه قانون عمومی است و بایست در تمام طبقات اجرا گردد ؟

گفت : مسئله نسبی است ، قانون هم در حقیقت عمومی میباشد ولی شماره مسلمین در پاره ای استانهای چینی از سایر طوایف زیادتر است ، وقتی بشما گفتم ، شماره مسلمین در چین پنجاه ملیون است لازم بود بدانید شماره هریك از سایر طوایف خیلی از شماره مسلمان کمتر است زیرا درچین زیاده از پنجاه آئین و مذهب میباشد .

گفتم : ممکن است از ترتیب زناشوئی و طلاق پیش آنهامارامسبوق سازید یانه ؟

گفت تمام مسلمین مطابق قرآن زناشوئی میکنند و طلاق میدهند زناشوئی جز برضای تام و تمام زن و شوهر صورت نمیگیرد ، زناشوئی و طلاق نیز باید در مجامع ملی و مجالس بلدی واقع گردد اگر کسی زن بگیرد ولی در یکی از آنمجالس نباشد زندانی خواهد شد .

گفتم : از این سخن فهمیده میشود که آنجا مجالس شرعی نیست تادادخواهیهای زناشوئی را بمقتضی احکام شریعت اسلامی رسیدگی نمایند

گفت : خیر خیر ، محاکم شرعی برای اینگونه گفتگو ها نداریم این دعاوی و امثال آنها مانند سایر منازعات شخصی پیروقوانین مدنی است دراین موارد انجمن دادگستری که آزادانه مستقیماً انتخاب شده اندفراهم میاید و این انجمن درمسائل مدنی حکومت میکند، مسائل ازدواج در ضمن آنها است وآنان رسیدگی مینمایند ، حکومت نیز احکام ایشانرا مجرا میدارد

گفتم : درچین مسلمین رئیس دینی دارند یانه ؟

گفت . ریاست دینی نیست و مارئیس مخصوصی نداریم آنجا جز انجمنهای محلی کسیکه برآداب واصول اسلامی حکومت داشته باشد یافت نمی شود ، مسلمین هر ناحیه ای یکجور عادات مخصوص به خود دارند مخصوصاً علاقه مسلمین بخش «یونان فو » از سایر جاهاباسلام بیشتر و آداب و عادات خودرا زیادتر از سایر جاها نگاهداری میکنند .

گفتم مسلمین چین بآموزش و پرورش امروزی تربیت یافته و می توانند عهده دار وظایف تمدنی امروزی بشوند یا نه و چه نسبتی مسلمین بدیگران دارند و آیا عموماً مالدار و ثروتمند بوده و ازاین حیث حالشان رضایت بخش است یا خیر

گفت متأسفم که اظهار بدارم مسلمین تربیت یافته بتربیت امروزی اندك و شماره آنها بسیار کم است وغالباً بی سواد هستند ، نسبت تربیت یافته مسلمان دو درصد بلکه در پاره ای نواحی کمتراست ، مسلمین درچین بسیارفقیروبی نوا میباشند و حالت مالی و دارائی ایشان رضایت بخش نیست

گفتم : کسیکه مرتکب بزهی شود مثلا زنا کند کیفر وی مطابق آئین است یا مطابق قوانین مدنی ؟ .

گفت : هر کس هر گناهی کند که کیفری دارد ، در دادگاه جنائی طبق قانون مخصوص محلی محاکمه میشود .

گفتم . مسلمین علاقه‌مند بآداب دینی خود هستند و مساجدی برای عبادت و نماز دارند یا نه ؟

گفت : باز تأسف خودرا تکرار میکنم که بگویم مسلمین چین اسلام را بمعنی درست و صحیح آن نمیفهمند این نیز ناشی از نادانی و بی تربیتی آن‌ها است . ما مساجد بسیاری داریم که پاره‌ای از آن‌ها بسیار قدیمی است و از همان اوقات که اسلام وارد چین شده آن ها را ساخته‌اند ، نخستین کسیکه مسجد ساخت «طان» خاقان چین است که مسجد «کوانتونگ» را ساخته است ، و با آن که مساجد فراوان میباشد ، بیشتر آن‌ها ویران شده و جز معدودی کسی بآنجا ها نمیرود

گفتم : مصر از نقطه نظر دینی در نظر مسلمین چین چه مقامی دارد ، و ازهر پیش آن‌ها درچه رتبه است ؟

گفت . مصر از نقطه نظر دینی باندازه‌ای اهمیت دارد و بزرگ است که در گیتی مانند آن یافت نمیشود ، ما مصررا بجان ودل دوست میداریم ، و آنرا قبة‌الاسلام میشماریم ، بویژه که جامع ازهر در آن جا واقع شده و

معتقدیم جامع ازهر سرچشمه و منبع اسلام صحیح است

گفتم : زن چینی حجاب دارد یاخیر، و ایاآن‌ها در مقررات کشور دارای حقوقی‌هستند یا نه ؟

گفت : زن چینی حجاب ندارد و حالتش از پیش بسیار بهتر و نیکوتر شده ، وی مانند مرد از حقوق مدنی بهره مند میشود دارای حق انتخاب است در محاکم دادگستری و ادارات و در مجالس شهر داری و مجامع محلی میتواند خدمت کند .

سخن‌ما که باینجا رسید، احساس کردم خسته شده ، سپاسگذاری نموده اجازه بازگشت خواستم ، با ادب وشرم بامن وداع کرد ـ

احمد عبدالحلیم عسکری

گفتگوئی با عالم‌مسلمان چینی که بتکیه گلشنی مصر وارد شده

بامداد پنجشنبه روز عید فطر بعزم دیدار این‌عالم که پاره‌ای‌اخبار و آثار از او در جرائد و مجلات مصری دیده بودم باسه تن روان‌شدم همینکه بکوی مقصود رسیدیم بسوی تکیه متوجه گشتیم . سردرب آن جا را با کاشیهای رنك برنك زیبا ساخته اند بتکیه وارد و سمت راست از پله کان بالا رفته در عمارات فوقانی حجره‌ای‌بود که سادگی وپرهیزکاری آنجا را مینمایاند ، دو صندلی ویك صندوق پر از کتاب و کاغذ نهاده بود ، مردی شصت ساله کوتاه قامت‌لاغر اندام زردچهره باپیشانی بلند و لب‌بالائی او کلفت نشسته و موئی بر چهره نداشت ، موی سبیل وی بسیار اندك و

گویا تازه روئیده است ، جوانی بیست ساله نیز در کنار او جای داشت ، بعربی سلام نمودیم ، وی بعربی فصیح پاسخ داده اظهار خورسندی‌فراوان کرد که در چنین روز مبارکی بدیدار اورفته ایم ، چای چینی حقیقی در فنجان چینی بما داد ، نام ونشان خودرا باو گفته وارد صحبت شدیم ، گفت : نامم « وای‌ون‌کین » یعنی سعید الیاس میباشد ، پیشه من دانستن علوم اسلامی‌است ، شهرمن تنسین ودرآنجا پیشنمازم ، روزنامه‌تنسین‌رانیز مینویسم ، یك سال‌است از آن‌جا مسافرت نموده میخواهم از احوال‌ممالك اسلامی خبردار شده و از افکار نوین خاور میانه و خاور نزدیك‌بهره‌مند گردم ، هندرا گردش نموده اینك بمصر رسیده از آن‌جا بسوریه و اناتول واستانه میروم ، سپس بمیهن خود باز خواهم گشت »

گفتیم :در کشورشما مسلمین چقدر واوضاع‌تعالیم واحوال اجتماعی آن‌ها چگونه است ؟

پاسخ داد . شماره مسلمین در چین بهفتاد ملیون میرسد تمام‌آن‌ها واجبات دینی خودرا انجام میدهند ، در شهر من چهل مسجد است ، جز علما که از کودکی عربی‌را آموخته اند بیشتر آن ها کتاب‌عربی را بزبان چینی میخوانند ، ولی نمازرا بلغت عربی‌بجا میاورند تعدد زوجات‌گواینکه بحکم شرع در دین اسلامی رواست ولی‌بفرمان عادت چنین نمی کنند و هر مردی یك زن بیشتر ندارد ، طلاق نیز بسیار نادر است ومیشود آن را نابود انگاشت ، من‌در کودکی فقه وحدیث و سنت و علوم کلام و تصوف وتوحید وآداب لغت عربی را آموخته ام . »

پرسیدیم بودا و کنفسیوس در کشور چین پیروان زیاد دارند یا نه ؟ .

پاسخ داد : پیروان بودا فقط در هند هستند و نامش پیش ماکمتر برده میشود ، ولی کنفسیوس در چین پیروان فراوان دارد و آن‌هارا «اصحاب کنفسیوس » نامند ، این پیشوای مصلح پیغمبری نبوده که خدا فرستاده باشد چنین سخنیهم خود او یا کسی از اصحاب او نگفته اند ، وی حکیمی بوده که تمام دستوراتش مخصوص وراجع است باحوال دنیا و تدابیر امـورمادی و سیـاسی و اداری و اصحابش بپرستش خدای معینی پا بست نیستند ، بهمین سبب پیروانش چون اجدادونیاکان خودهرچه را بخواهند میپرسند ، مانند درخت ورود وغیره ، اجمالا آن‌ها بت‌پرست میباشند » .

پرسیدیم : از هنگامی که چین جمهـوری شـده کشور در چـه حـالت است ؟

پـاسخ داد : خاور عموماً بحکومتی نیرومند نیاز دارد که از سر چشمه حکمت وعدل و حسن‌نیت سیراب باشدولی متأسفانه‌چنین‌پیشوایانی در این دور یافت نمیشوند ، بهترین نمونه حکومت خلفای راشدین در صدر اسلام هستند ، ما مسلمین چینی عقیده داریم . اسلام دینی است که پایه و اساسش بر شور و دیموکراسی‌نهاده شده ، در قرآن است که : «وشـاورهم فی‌الامر »

پرسیدیم در این چند سال اخیر کشور پیشرفتی نموده یانه ؟

پاسخ داد : آری بسیاری از عادات زشت را از بین برده اند مانند کفشی که بپای دختر مینهادندو از نمو پا مـانع‌بودو گمان‌میکردند ، دختر قشنگتر و زیباتر میشود ، اینك اینکار ممنوع و مورد کیفراست ، کشور چین خوردخورد زندگی ملی‌را احساس‌نموده نواحی را که‌پاره‌ای‌دولتهای بیگانه بغصب از او گرفته بودند باز پس میگیرد ، و چون ملتی بزرگ و

کشوری پهناور میباشد طبعا بکندی پیشرفت میکند . »

پرسیدیم احساسات شما نسبت بدولتهای بیگانه چگونه‌است ؟

پاسخ داد : گو اینکه ژاپون از نژاد ماوهم نوع ماهاست ، ولی‌چون دولتی نیرومند شده و میخواهد ما را طعمه خود سازد ، واگر برای حمله و هجوم فرصتی بدست آرد بی درنك تاخت خواهد کرد ما او را دشمن میداریم همین داستان برهانی است که هم نژادی و هم دینی مانع منافع سیاسی نمیشود دولت هائی را که پیش ما محبوب اند دول‌متحده‌امریکا است که همه‌چیز خود را شبیه او میکنیم ، این دولت بما اظهار دوستی مینماید ، تمام معاملاتش با ما بحسن تفاهم و گفت و شنود است ، بخلاف سایرین که برور وجبر وتوحش و دست‌اندازی معتادند »

پرسیدیم . عقیده شما در باره علمای مصر که‌دیدار نموده‌اید‌چیست؟

پاسخ داد : حتی یکتن از آنان پیش من نیامده جز اسماعیل بیك رأفت و شیخ طنطاوی جوهری کسی را ندیده ام . ولی بسیاری از علمای آن‌حا را ڪتابهاشان شناخته ام مانند محمد عبده . بگمان‌من‌وی‌یکی‌از بزرگان گیتی است و دشوار است مادر گیتی ، مانند وی‌را بوجود بیاورد عالمی دینی و مردی سیاسی و اجتماعی بوده ، در مصر جای‌گیر نداشته .نام مصطفی کامل پاشاهم درچین بسیار معروف‌است ، زیرا اساس نهضت‌وطنی را او در مصر نهاده ، همچنین مصطفی کمال نامش معروف میباشد ، ولی من کاری به سیاست ندارم جز از این حیث که مربوط بترقی احوال ملت می‌باشد . من کتب بسیاری از زبان عربی را بلغت چینی ترجمه کرده ام ، مانند تاریخ مصر قدیم ولی از تاریخ نوین بی‌خبرم ، کتبی در این موضوع بمن نرسیده ، من دوست میدارم رابطه مصر با مسلمین چین زیاد

و استوار باشد . »

پرسیدیم : شما میتوانید و می‌خواهید که بزبان عربی راجع بحالت مسلمین چین از جهت‌دینی‌و اجتماعی پیش دانش‌جویان مصرسخنرانی کنید یانه ؟

پاسخ داد : میتوانم بشرطیکه نخست بنویسم و سپس بخوانم ، زیرا بی مقدمه وزمینه سازی بسخن‌رانی توانا نیستم . درپایان از اوسپاسگذاری نموده بازگشتیم ، از وزارت فرهنك و اوقاف و علمای مصر و دانشمندان تمنا داریم بدیدار این عالم شتافته احترامش کنند ، وی در اثنای صحبت چون نام مصطفی کامل را برد گفت میداند که مصری ها . « آزاد منش و مهمان نوازند . »

الاهرام ا رؤف ـ ح. رمزی ـ لطفی ـ

حالت کنونی و گذشته اسلام در چین

(۱)

پیوسته برادران مسلمانم احوال مسلمین چین را از من میبرسند ، از انکه آنها جویای علم‌اند گو اینکه در چین باشد(۱) و از این حیث که بآئین علاقه دارندبسیار خورسندم ، اینك بیاری خدابرای انجام‌در خواست آنان و نیازشان‌باستحکام روابط فرهنگی و ایجاد یگانگی و یکرنگی‌میان ملل اسلامی این شرح مختصررا مینویسم و از خدا می‌خواهم که‌مارا بکار نیك کمك دهد ، انه قریب مجیب ـ

---

(۱) اشاره است بحدیث شریف اطلبوا العلم ولو بالصین

تاریخ ورود اسلام بچین

اسلام کی وارد چین شده ؟ پرسشی است که پاسخ آن دشوار است ، جور بجور نقل کرده اند ، پیش مسلمین چین مشهور است که در سال ۶۳۷م (پیش از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله) یا بسال ۵۹۹ م (پیش از هجرت) اسلام بآنجا رسیده است ، بنا بر تحقیقات پرفسور «ژنیون» در تاریخ اسلام چینی نخستین هیئتی که ازجانب دولت اسلامی پیش دولت چین رفته بسال ۶۵۱ م (دردورهٔ عثمان بن عفان) بوده ، پرفسور گوید : اختلاف ناشی از تباینی است که تقویم چینی با تقویم عربی داشته ، زیرا سال چینی سال قمری است که شباهت بسال شمسی دارد هرسال عادی سیصدو پنجاه و چهار روز است مانند سال قمری ، ولی سر سال کبیسه یکماه افزوده میشود ، در هرسه سال یکبار سال کبیسه است و در هر پنج سال دوبار و در هر نوزده سال هفت بار کبیسه قرار میدهند تا با سال شمسی برابر و مطابق شود ، دولت چین بسال ۱۳۸۴ م مطابق سال ۷۸۶ه تقویم عربی را مقرر داشته و ۷۸۶ سال را ازتقویم چینی اسقاط نمود تا آغاز تقویم عربی نسبت بتقویم چینی شناخته شود ، همین کار ایجاد اختلاف نموده است ، این سخن پیش ما پسندیده و برهانی است والله اعلم

روابط میان دولت اسلام و دولت چین

در دوره خلفای راشدین هیئتهای اسلامی و بازرگانان مسلمان از عرب وایران پی درپی بچین رفتند ، تنها در پای تخت چین گروهی مهاجر اسلامی بود که شماره‌شان بچهار هزارتن میرسید ، هنوز شماره مهاجرین فرنگی که پکن هستند باین اندازه نمیرسد ، بنا بر شماری که پرفسور

«ژنیون» کرده در زمان خاندان «تان» و خاندان «سون» ازسال ۶۵۱ تا سال ۱۲۰۷م هیئتهای‌اسلامی ۷۶ بار بآن‌جا رفته اند در سال۷۶۲م‌خاقان چین در برابر شیچوبی سرکش خون‌خوار از مسلمین یاری حواست

بزرگان قدیم اسلام

سلاطین چین با مسلمین مدارا میکردند، در دوره خاندان « یون» که ازخاندان چنگیز خان‌بود (سال ۱۲۷۷ —۱۳۶۷م)نام اعیان مسلمین‌در جرگه اعیان سلطنتی ثبت میشدوبیشتر از صدتن بودند سید جاسرالدین در ولایت یون‌نان‌حاکمی دادگربوده، درنواحی حاکم‌نشین آنجاکاریزهای فراوان‌احداث کرده که هنوزباقی وسودبخش‌است ، درآن‌شهربرای مردم بت پرست بنام کونفسیوس فیلسوف بزرك چین معبدی با عظمت ساخت، این معبد نخستین جائی است‌که در آنجا بنام وی ساخته شده . نام سید جاسرالدین پیش مردم بومی‌آنجا برای همیشه باقی مانده و در بنائی که برای حکما در حاکم‌نشین (باتیون) ساخته اند مجسمه اوهم نهاده است فرزندش سیدباین‌بسال (۱۳۳۳ـ۱۳۴۰) نخست وزیر بوده . ادیب مسلمان «جنس» بیش‌ازده‌کتاب تألیف‌نموده، هنوزدیوان«دنهاتنی»که‌مردی‌مسلمان و نیکوکار بوده مشهور و معروف است « یخدیر» مهندس در بنای حصار کاخهای پکن دخالت داشته ، سال ۱۳۳۳ م ده تن از ادبای مسلمان‌دارای دانشنامه (گواهینامه‌عالی) علمی‌مملکتی‌گردیدند در دوره خاندان«مین» (سال ۱۳۶۵ ـ ۱۶۴۳ م) تقویم عربی معمول شد ، شیخ محمود کتب تقویمی عربی را ترجمه کرد ، بسال ۱۴۰۶ خواجه ای‌مسلمانرا بنام جنهـا خاقان بسرداری کشتیهای چینی بجزائر هندشرقی و سیلان وسواحل هند

جنوبی و عراق و سواحل جزیرة العرب و ساحل افریقای شرقی فرستاد تا مردمرا بپرداخت باج و خراج و پیش کش بخاقان وادار کند اگر کسی درخواست اورا قبول ننماید به نیرو و عظمت سلطنت چین اورا تهدید کند، شماره کشتیها به ۳۷۰۰۰ میرسید. پدر و جدوی هردو بمکه رفته بودند، درولایت یون‌نان متولد شده بود علامه صالح « لیوجلین » در اواخر قرن هیجدهم بزبان چینی کتاب « سیره سیدالمرسلین » و کتاب « شریعت اسلام » وکتاب « اسرار اسلام » را نوشته، بوسیله این کتابها است که چینیها دانسته اند. آئین اسلام آئین توحید است و با مبادی کونفسیوس حکیم مخالفتی ندارد بلکه آنرا تایید و کمك میدهد بهمین سبب این کتابهارا درکتابخانه سلطنتی وارد ساختند و پرده ار چهره‌اسلام در خاور دور برافکنده شد. علامه صالح « لیوجلین» در نانکین پایتخت جدید چین بوجود آمده و در همانجا بخاك رفته است من آرامگاه ویرا به سال ۱۳٤۷ ﻫ زیارت نموده ام علامه یوسف « مافوسو » رحمه الله بزبان عربی و چینی کتابهای سودمند در عربی و علوم اسلامی تالیف کرده، مؤلفات علامه صالح لیوجلین را پس از تصحیح چاپ نموده، یکبار دیگر اسلام را بارورکرده است در دنبال وی استاد بزرك حاج «نورالحق ماجبان» رحمه‌الله بوجود آمده از مدرسه وی دسته‌دسته عالم عامل بیرون آمده اند، حاج نورالحق و یوسف « مافوسو» هردو در ولایت یون‌نان بوجود آمده اند

شورش مسلمین

کشان خاندان منچوری (سال١٦٤٤ـ١٩١١) مسلمین‌راگرفتار

ظلم و ستم کرده، آنهارا پایمال‌مینمودند، امرای ستمگر منچوری درولایت « سنکیانج » (ترکستان چین) اموال آنهاراگرفته عیالشان را بی‌ناموس کردند، مسلمین نیز برای دفاع ار جان و مال و ناموس خودبرآشفتند، پنج بار تقریباً در صد سال (سال۱۷۵۸-۱۸۷۳) شورشهای هولناك برپای نمودند، کتب تاریخی که راجع باین شورشها نوشته شده ازاینقرار است

(۱) تاریخ شورش سوسیسان در ولایت کنسیو (۱۷۵۸) ۲۰ جزء

(۲) تاریخ شورش‌مامنسین در ولایت کنسیو(سال۱۷٦۸ م)۲۰جزء

(۳) تاریخ شورش جنفغ در ولایت سنکیانج (سال۱۸۲۵-۱۸۲۷) ۸۰ جزء

(٤) تاریخ شورش سلیمان دو ونسیو در ولایت‌یون نان (۱۸۵۵— ۱۸۷۳) ۵۰ جزء

(۵) تاریخ شورش یعقوب درولایت شانسی‌وکنسیووسنکیانج (سال ۱۸۵۵ - ۱۸۷۵ م) ۳۳۰ جزء

آثار اسلام

آثار اسلام بسیار است، اهم از همه آنهائیست که بسال ۱۳٤٦ تماشا کردم، ار اینقرار :

(۱) آرامگاه سعدبن ابی وقاص‌دربیرون حومه شهر کنتون، این بنارا تقریبا درنیمه قرن هفتم ساخته اند

(۲) مسجد شهر کنتون . این مسجد نخستین مسجدی است که در چین تقریباً نیمه قرن هفتم‌ساخته‌شده، آنجاگلدسته ای داردکه‌سربآسمان کشیده، آثاری از زیبائی فن عربی‌را داراست

(۳) مسجداعظم در مرکزشانسی سال۱۴۴۳ از بودجه مملکتی و بهزینه دولت ساخته اند ، شرح بنا بروی سنگی که قرار داده انـد نوشته شده .

(٤) مسجد نانکین بسال ۱۳۸۸ از بودجه مملکتی بهزینه دولت بنا شده است .

اسباب انتشار اسلام در چین

اسلام در چین بسرعتی شگفت آور بچهار سبب انتشار یافته .

(۱) بازرگانی مسلمین در چین خاص در دورهٔ خاندان «تان» (سال ۶۱۸ — ۹۰۵م) سبب ورود اسلام گشته و دردوره خاندان «سون» (سال ۹۶۰ — ۱۲۷۶م) و خاندان «میں» (سال ۱۳۶۸ - سال ۱۶۴۳ م) اسلام سرسبز وخرم گردیده است

(۲) فتوحات اسلامی سبب اسلام مردم بومی ولایت سنکیانج (ترکستان چین) در دوره دو خاندان «سون» و « مین » بوده بلکه همین فتوحات سبب اسلامِ ترکستان روس در دوره خاندان « تان » شده است .

(۳) تولید و توالد مسلمین سبب ازدیاد مسلمین و رواج اسلام در چین خاص بعد از خاندان «یون» و خاندان «مین» (بسال ۱۲۷۷ ـ ۱۳۶۷ م) بوده است .

(٤) آمیزش کفار با مسلمین که بآداب اسلامی متاثر شده‌اند . سبب اسلام تاتار در ترکستان چین وروس گشته است

دوسبب نخستین شگفتی ندارد سبب سوم از خواص اسلام میباشد

مسلمین برای حفظ عقیده توحید و عادات اسلامی خود زناشوئی با کفاررا حرام میدانسته‌اند ، بهمین سبب آئین از اخلاف باسلاف بارث رسیده بخلاف کفار که چون باغیر زناشوئی میکند ممکنست افراد خانواده‌ای پیرو آئینهای مختلف باشند ، وهمینکه کسی مرد آئینش با او بگور میرود . جواز تعدد زوجات پیش مسلمین نیز اراهم اسباب ازدیاد افراد ایشانست

سبب چهارم جز در اسلام یافت نمیشود ، در قرون وسطی میلادی تاتار بر مسلمین به نیروی شمشیر پیروزی یافتند ولی بشتاب اولاد آنها بتأثیر مسلمین و آموزش و پرورش اسلامی مسلمان گشتند ، راستی این نیرو و تأثیر باعث حیرت و شگفتی فوق العاده است

جز اسبابی که شرح داده شد دوسبب دیگر نیز بوده‌است .

(۱) چون کسی رسماً باسلام دعوت نکرده ، اسلام دچار حسد و رقابت کفار نگشته ، و مانند زد و خورد سختی که میان نروی و بودائی در دوره خاندان «ست» (بسال ۴۲۰ – ۵۸۸ م) و در دوره خاندان «تان» و «یون» روی داد هرگز در تاریخ اسلام چین یافت نمیشود ، همچنین بلائی که بر سایر آئینها فرود آمده مانندوقایع (سال ۸۴۱ – ۸۴۶) برای اسلام رخ نداده که پیروان کنفسیوس واجب میدانستند بتها و بتکده‌ها را زیروزبر کنند و چون در اسلام بت وجود نداشت صدمتی ندیدند بعلاوه کفار مقاومتی را که در برابر بت پرستها میکردند در برابر اسلام نمی نمودند ، زیرا مسلمان مانند بت پرستها مردم را بآئین اسلام دعوت نمی کرد بهمین سبب پیروان کونفسیوس بخیال برافکندن بت افتادند تا بت‌پرست فراوان نشود

(۲) بر مبادی کونفسیوس اعتراض نشده بود : مسلمین مبادی اورا

که اثبات وجود پروردگار را می‌کنند و مکارم اخلاق را بمردم میاموزد محترم میشمردند . بلکه سید جاسرالدین معبد اورا ساخت تا مردمی که پیرو آداب و دستورات این استاد بزرك شده‌اند ادب یافته ومؤدب شوند، علامه صالح لیوجلین رحمه الله نیز بمبادی او در پاره ای اسرار اسلام استشهاد کرده بود ، بهمین سبب مسلمین با پیروان کو نفسیوس بمهر و محبت رفتار و همگی بگردهم فراهم آمدند ، در دولت خاندان «تان» ایرادهائی که ببودائی مینمودند ودر دوره خاندان «مین» اعتراضاتی که بر مسیحی می‌کردند حمد خدا را هیچوقت نسبت باسلام ننمودند و چنین ایراد و اعتراضی‌را کسی نشنید .

(۲)

شماره مسلمین چین ومسکن آنان

شماره مسلمین درچین سال‌بسال زیادتر شده تا به پنجاه ملیون رسیده است ، آنان در تمام ولایات پرا کنده اند و بیشتر آن‌هابترتیب‌در کنسیوو یون‌نان وهانان وشانتونك وسپس درولایت‌هایی‌میباشند ، و چون شماره‌مردم چین‌چهار صد ملیون است مسلمین یك هشتم آنها میباشند .

زبان مسلمین چین ومذهب آنان

مسلمین چین که در ولایت سینکیان هستند چون ترك اند بزبان ترکی صحبت میدارند و مسلمین در چین اصلی بزبان چینی سخن

میگویند. بیشتر کتب دینی آنان بزبان عربی وسپس بزبان فارسی است. بهمین سبب علمای دین این دوزبان رامیدانند، آن ها در مطالعه قوی ترند تادر گفتگو ومحاوره باین دوزبان، بعبارت دیگر ایشان خوب می فهمند ولی خوب سخن نمیگویند. سبب نیز اینست که از آموز گاران چینی خود ترجمه را آموخته اند ولی انشاء و محاوره را یاد نگرفته اند، و چون با اعراب و فارسی زبانان آمیزش ندارند مجالی برای محاوره بدستشان نیامده است بعلاوه ایشان کتب دینی را می خوانند و توجهی بکتب ادبی نمی کنند، باین اسباب طبعاً آموزش و پرورش عربی ضعیف وسست شده است مسلمین آنجا عموماً حنفی مذهب هستند.

پیشه وهنر مسلمین

درشهرها مسلمین بازرگانی دارند وبیشتر تجارتشان در شنگهای و پکن و تینجین خرید و فروش جواهر و سنگهای قیمتی و چیزهای عتیقه است. درولایات مجاور دیوارچین بخرید وفروش پوست وپوستین و پشم و اسب ومواشی میپردازند، و درولایت یون نان بدادوستد پوست و برنج و روغنهای نباتی مشغولند، مسلمین در دهات ومزارع بکشاورزی و بازرگانی میپردازند، کشاورزان ایشان بسعی و عمل واقتصاد مشهور و نامبردارند.

اهمیت ادبی واجتماعی وسیاسی مسلمین چین

بیشتر مسلمین آنجا جز باندازه احتیاج چیزی ندارند، سبب آن اینست که پیشوایان دینی پیوسته آنانرا بزهد و قناعت اندرز میدهند

ایشان هم از گرد آوردن مال و ثروت خودداری میکنند، و نیز چون با کفار که دارای ثروت اند آمیزش ندارند از حس رقابت و مسابقه استفاده نمی کنند مسلمین خواندن زبان چینی را زشت میدانند و عقیده دارند زبان عربی زبان قرآن و آئین است و برهرمسلمانی‌واجب است آنرابخواندومحترم بشماردولی‌زبان‌چینی‌زبان‌کفارودارای چیزهائی است مخالف دین اسلام حتی پاره‌ای گفته اند کسیکه کتب چینی را بخواند کافرمیشود، در نتیجه علمای‌دین درچین جز معدودی در زبان رسمی کشور امی‌وبیسوادمانده‌اند، درمیان‌مسلمین‌درهرصدی یکتن بلکه کمتر میتواند زبان چینی را بخواند و بنویسد ولی در کفار در هرصدی نه تن بلکه بیشتر با سواد میباشند، با اینحال چگونه ممکن است در میدان‌زندگی مسلمین‌بادیگران‌رقابت‌و هم‌چشمی کنند، گو اینکه‌قانون چین آزادی‌دین‌رابملت‌بخشیده وتمام‌مردم کشوردر حقوق مساوی هستند

انجمنهای اسلامی‌چین

« جمعیت پیشرفت عمومی اسلامی چین » بسال ۱۳۲۹ هـ در پکن پایتخت چین تشکیل شد انجمنهای فرعی‌آن نیز درشهرهای پاره‌ای استانها بوجود آمد، ولی این مجامع فرعی بسال ۱۳۳۲ هـ بسبب سیاسی پراکنده ، و جز در ولایت یون‌نان باقی نماندند، بنا بر این داستان این جمعیت داستان درختی است که تمام‌شاخه های آن جز یك شاخه خشکیده و اگر آنهم می خشکید این درخت ریشه کن میشد ، این شاخه سبز (جمعیت پیشرفت عمومی اسلامی چین) در حاکمنشین یون‌نان باقیمانده ودر این‌استان درهر شهر وده که‌مسلمین

هستند مجامع فرعی آن موجود است ، یك شاخه هم در حدود ولایت کویجو و یکی درحدود ولایت سیچیوان ویکی در رنگون (بندرگاه پروم) سر سبز و خرم شده ، آنجا برای فرهنك و دعوت و صلح و بیان احکام انجمنهائی دارند ، این جمعیت در تمام مجامع فرعی دارای نفوذ میباشد و حکومت محلی نیز بآنها اعتماد کامل دارد حتی درآنچه راجع بمسلمین است با آنان مشاوره مینماید ، رفع اختلافات میان مسلمین را بعهده آنها نهاده است ، این جمعیت یگانه واسطه و رابط میان حکومت ومسلمین میباشد، دادخواهی مسلمین را بحاکم رسانیده قوانین حکومتی و اوامر حکومت رابمسلمین میگوید ، این جمعیت دارای مجله ای است بنام (مجلة المنّبه الاسلامی) که بهزینه مجامع فرعی بزبان چینی منتشر میشود ، ایشان نخستین جمعیت اسلامی چینی هستند که از استادبزرك شیخ جامع از هر درخواست کرد اجازه دهند نخستین هیئت چینی را به جامع ازهر بفرستند ، تاامور دینی را بخوبی دانسته پس از بازگشت هموطنان خودرا آگاه سازند ، بنابر این باعث آمدن مبعوثین چینی بازهر کوشش این جمعیت بزرك و وسعت صدر ودور اندیشی آنهاست ، همینکه استاد بزرگوار حاج هلال الدین هاد یجین از مصر بچین بازگشت بیاری امثال خود در شنگهای سال ۱۳٤۱ ﻫ « جمعیت علمی اسلامی چینی » را تشکیل داد تا باعث انتشار دعوت اسلامی و ترویج علوم دینی و توسعه تعلیمات اسلامی و تقویت جامعه مسلمین شوند ، همچنین مرحوم ژنرال « مافوسیان » و پاره‌ای از بزرگان مسلمین در نانکین پایتخت چین بسال ۱۳٤٥ ﻫ با اجازه حکومت مرکزی « نقابت مسلمین » را ایجاد نمود .

مدارس اسلامی چین

هر مسجدی که در ده مسکونی مسلمین باشد دبستانی دارد که کودك نخست حروف عربی وسپس پاره‌ای سوره های کوچك و پس از آن کتابی مشتمل بر دعاهائی که در عبادات غالباً خوانده میشود میاموزند ، پس از آن کتابی در سئوال و جواب راجع به ایمان موسوم به « چهار فصل » و دو کتاب درفقه‌حنفی موسوم‌به «مهمات» و «عمدة‌الاسلام» رافرامیگیرند این سه کتاب تماماً بزبان فارسی‌است ، مدارس دخترها نیز همین جور است جز آنکه پاره‌ای‌حکایات وداستانهای اسلامی‌را نیز تعلیم میگیرند مانند داستان حضرت موسی و عیسی و تزویج حضرت پیغمبر با خدیجه و زواج‌ثابت پدر امام اعظم ابوحنیفه و امثال آنها .

مسجد هر شهرك‌یاشهریکه مسلمین آنجا هستند دو مدرسه دارد یکی دبیرستان و دیگری دانشکده ، داش‌آموز از مزارع و قصبات به آنجا میاید ، در دبیرستان صرف و نحو عربی تدریس میشود کتب درسی در صرف « قسم الصرف » از علامه یوسف مافوسوا « مفتاح‌المراح» ازحاج‌نورالحق‌ماجیبان و « مراح‌الارواح » از احمدبن علی میباشد «قسم النحو » از علامه یوسف مافوسوا و « حواصل‌النحو» ازحاج نورالحق ماجیبان و « کافیه » ابن حاجب است . در داشکده نحو و منطق و بلاغت وتفسیرو فقه و کلام تدریس میکنند، کتب‌درسی «شرح‌الکافیه» و«قسم‌المنطق»و«قسم‌البیان»و«شرح‌التلخیص» و «تفسیر جلالین» و«شرح الوقایه» و«شرح‌عقائدنسفی» است ، غالباًپیشنمازمسجد مدرس مدرسه نیز میباشد، وی و طلاب درحجره های مسجد منزل

دارند، هزینه‌ایشانرا مسلمین ثروتمند با غیرت میپردازند، چون دانشجو درسهای گوناگونرا پس از چندین سال آموخت استاد لباده پشمین سبزی باو خلعت میدهد، مالداران نیز هزینه سفر وی‌را میدهند تا بشهر وخانه خود با کمال افتخار بار گردد، هم شهریهای او تابیرون شهر از او استقبال کرده جشن میگیرند، منصب پیشنماری یا موعظه یا تدریس یا اذان گوئی را باو بر گذار مینمایند سایر مسلمین که دارای رتبتی دینی نشده اند پاره‌ای بکشاورزی مشغول‌اند و پاره‌ای بوسیله خیرات وصدقات مردم و خواندن قرآن در مجالس عزا معیشت میکنند، ترتیب مدارس قدیمی اسلامی در میهن من (ولایت یون‌نان) چنین است، در سایر ولایات همین جورها است ولی در مدارس ولایت «کنسیو» «تفسیر بیضاوی» و «تفسیر حسین» بزبان‌فارسی و «درالمختار» و کتاب «مکتوبات» در اصول دین تدریس میشود

چون پیشوایان «جمعیت پیشرفت اسلامی‌چین» درولایت یون‌نان دانستند که ترتیب قدیم ناقص است، بسال ۱۳۲۶ ه درحاکمنشین آنجا قسمت دبستان و قسمت ابتدائی را برای‌مدارس‌اسلامی تشکیل دادند و بسال ۱۳۳۹ ه قسمت دومی آنرا تأسیس کردند . در این‌مدرسه زبان‌چینی وزبان‌عربی‌وعلوم دینی‌وعلوم‌لازمه‌امروزیرا فرامیگیرند راه‌ورسم‌تدریس را معین و امتحان‌و زمان تحصیل را مقررساخته اند، وزارت فرهنگ چین نیز اسم آنرا درجرگه مدارس قانونی بسال ۱۳۲۹ ه ثبت نموده مرحوم ژنرال «مافوسیان» بهمین ترتیب «دانش سرای اسلامی» در حاکمنشین شانتونك بسال ۱۳٤۲ تاسیس کرد ولی در سال بعد بسببی به پکن پایتخت پیشین چین منتقل گشت، همچنین جمعیت دانشگاه‌اسلامی

چینی در شنکهای سال ۱۳٤۵ ﻫ « فرهنگستان اسلامی» را تاسیس نمودلد و من بسال ۱۳۵۰ ﻫ در آنجا فارغ التحصیل شدم ، گواهی‌نامه دولتی دبیرستان را درحا کمنشین یون‌نان‌سال ۱۳٤۳ دریافت داشته‌ام من در ولایت سیجوای بسال ۱۳٤۵ ﻫ دانشسرای مقدماتی اسلامی را تأسیس نمودم ، این چهار مدرسه نوینی است که برای آموختن زبان عربی و آئین اسلامی آماده گشته است ، از خیرات و مبرات و کمك مردم هزینه آنها پرداخته میشود ، هنوز دردهات وشهرها مدارس‌قدیمه هم باقی است،مدارس اجباری هر چه هست‌مطابق دستور وزارت فرهنك میباشد تقریباً در تمام دهات و شهرهائی که مسلمین هستندتأسیس شده آنجا اندکی از معلومات اسلامی را میآموزند

مجلات اسلامی چینی

همینکه برادران چینی،اخبارنهضت اصلاحی‌رادر ممالك‌اسلامی‌شنیدند دست بکار شده برای‌ترویج این‌نهضت مجلاتی منتشر ساختند ، پی درپی برك روزنامه مانند برك درخت پس از باران بهاری نمودار شد، ولی کمی سرمایه پاره ای از آنهارا شیر ناخورده بگورفرستاد « نضارةالهلال» در پکن و « المنبهالاسلامی» در یون‌نان و « نوراسلام » در تینجین و « مجلة العلومالاسلامیه » در کانتون در میان باقیمانده ها معروف اند تمام این مجلات هنوز نسبت بسائر مجلات چینی دراثر نداشتن سرمایه علمی ومالی ساده وناتوان وبی‌نواهستند، اگرمردم با همت مددی کنند وسیله بسیار خوبی برای اتحاد مسلمین درچین با برادران دینی خود درخاور و باختردنیا خواهند بود .

نهضت نوین واختلاف مسلمین

علمای چین در ثواب مستحبات مبالغه دارند، بهمین سبب مسلمین بمستحبات پرداخته وازواجبات بازمانده‌اند، بیشترآنها نماز نمیخوانند، روزه نمیگیرند، زکوة نمیدهند، حج نمیروند، ولی بمجالس عزاداری دقت و اهتمام زیاد داشته بینوایان دین ومتعلمین را دعوت میکنند تاهریك سوره‌ای از قرآن و مخصوصاً سوره های کوچك را بخوانند، بر پیغمبر صلی‌الله علیه و آله بنغمه و آواز صدا را در هم انداخته سلام و درود میفرستند، سپس سفره گسترده غذاهای گوناگون چیده اطعام میکنند صدقات فراوان میدهند، روز تولد پیغمبر یاتولد حضرت فاطمه بخیراتی که مسلمین میدهند جشنی بزرك برپا نموده درمساجد بمردم طعام میدهند زن و مرد مسلمان حاضرشده بقرآن ودرود و سلام وموعظه گوش مینمایند چون وقت نمازرسید گروهی بنمازپرداخته و گروهی بخوردن وآشامیدن میپردازند همینکه پاره‌ای از علمای اسلامی زیان این عادات زشت ورفتار ناهنجاررا دیدند بمسلمین اندرزدادند که بجای مستحبات بواجبات پرداخته، خورد و خوراك و گرفتن اجرت را برای خواندن قرآن حرام نمودند. اشخاص متعصب و آنانکه ازاین راه گذران و معیشت میکردند بمخالفت برخواسته معارضه نمودند، چندین بار میانشان فتنه شد، ولی اینك بیاری خدا این اختلاف روی بضعف نهاده، از او درخواست میکنم که مارا توفیق اتحاد داده، از نفاق و نزاع خانگی نگاهداری کند. انه جواد کریم.

نویسنده پست فطرتی از کفار در مجله «آداب چینی» داستانی فکاهی که

ناشی از بیشعوری او بود نوشت که : چون مسلمین فرزند خوك اند، گوشت خوك نمیخورند . در « شنگهای » در چاپخانه نوین . این داستان را بصورت کتابی چاپ و منتشر کردند ، مسلمین برآشفته در «جمعیت اسلامی چین» این داستان طرح و همگی متفق گشتند ، که بضد مجله دادخواهی کنند مدیر روزنامه وعده داد ، در روزنامه‌های یومیه معروف ازمسلمین عذر بخواهد و غلطی را که در داستان بود در شماره اخیر همانروز نامه اصلاح نماید و باردیگر اینکار تکرار نشده در حضور مسلمین باقی مانده آن شمارهٔ را که این حکایت دراو درج بود بسوزاند . ولی مسلمین بکن باین اندازه قناعت نکرده فراهم آمدند ، در انجمن دفاع اسلام بکنکاش پرداختند ، دراین اثنا سیدی غیور «لی هیتین» سبابه «انگشت نشان» خود را بریده با خون نوشت : « از آئین خوددفاع کنید » باینکار شعله آتش غیرت حضار مسلمان بآسمان رسید ، توفان خشم و غضب ایشان آسمان مجلس را تیره و تار کرد ، سوگند یاد کردند که بهر بها و زحمتی است تا آخر کار از دین خود دفاع کنند ، تمام مسلمین چین تلگراف نمود چهار تن نماینده به نانکین فرستادند تا پیش حکومت چین مرکزی داد خواهی کرده توهین را شرح و زشتی این داستان را باز گویند ، مسلمین شنگهای نیز قبلا نماینده فرستاده بودند ، تلگرافات دادخواهی از هرسو بحکومت مرکزی چین رسید حکومت چین فرمان داد نویسنده ملعونرا کیفر دهند و مجلهٔ آداب چینی» راتوقیف کرده «چاپخانه نوین» را بر بندند و قانونی مقرر داشت که چون در قانون چین آزادی آئین و مساوات ملل در حقوق درج شده تمام آئین ها بایست محترم باشند ، آگهی نیز منتشر نمود که مسلمین برای ملت چین از عناصر مهم بشمارند

و تاریخی درخشان در خدمت بمیهن‌دارند، جامعه چینی آنهارا بسرحد امکان محترم میشمارد کار باینجا خاتمه یافت در شنگهای مسلمین باستقبال نمایندگان خود رفتنددر« جمعیت علمی اسلامی چین » جشنی با شکوه برای این کوشش و کامیابی و اظهار دینداری و احترام باسلام بر پای کردند یزدان پاك همه آنانرا اجر جمیل وخیر جزیل دهاد.

برای آن که خوانندگان تأثیر این حادثه را در چین بدانند از آن‌چه جریده « شینبو» که بزرگترین جرائد یومیه چین است نوشته عبارت‌زیررا نقل میکنیم :

در آئین نامه اجرای قوانین دولت جمهوری چین درج‌شد که :

« مسلمین برای ملت چین عنصری بسیار مهم هستند، پیوسته بخدمت میهن نامبردار وافراد جامعه آنهارا همیشه بزرك ومحترم‌شمرده‌اند »من از اتحاد کلمه مسلمین و مردانگی فوق العاده ایشان در دفاع ازدین‌خود درحیرتم، من عقیده دارم اگر افراد میهن من‌در دفاع از آنجا روحی مانند روح مسلمین داشتند، اهمیت‌و رتبه سیاسی میهن خیلی برتر از حالت کنونی بود، و در این صورت منچوری بدست ژاپون نمی افتاد مسلمین برای ملت چین باین اندازه مهم نشده‌اند جز در سایه آموزش و پرورش قرآن، زیرا خدای تعالی در سوره‌بقره فرموده : واقتلوهم حیث ثقفتموهم و اخرجوهم من‌حیث اخرجوکم والفتنه اشد من‌القتل .» دست اندازی و تجاوز ژاپون بمنچوری از کشتار بدتر بود، اگر زمامداران‌ما بدستور قرآن از دشمن دفاع می کردند، امروز سی ملیون مسلمان از برادران ما پایمال سم ستور ژاپنی نمیشدند . من امید وارم برادران مسلمان من در دفاع از میهن مانند دفاعی که از دین و آئین خود کردند

فرمان خدارا پیروی و اطاعت کنند، در اینصورت در تاریخ ملت چین شرح مفاخر و آثار ایشان درج شده مردم گیتی آنها را بزرك و بزرگوار میشناسند. سخن روزنامه چینی پایان یافت.

مطالعه کنندگان گرامی چون بها و قیمت کوشش را دانستید تا سرحد امکان درراه خدا کوشش کنید.

محمد مکین چینی

مسلمین در چین

احوال اجتماعی وسیاسی ایشان

گفتگوی شنیدنی واردین مسلمان چینی با نماینده «الجامعة العربیه» در قدس

در اثنائی که این کتابرا مینوشتم دسته‌ای ازعلمای مسلمان چین بمصر آمدند، چندتن دانشجوی متجدد همراه آنها بود که میخواستند وارد جامع ازهر شوند، خبرنگاران جرائد احوال مسلمین چین را ازایشان میپرسیدند. بزرگان هیئت مزبور به قدس آمدند. جریده «الجامعة العربیه» ازآنها اطلاعاتی کسب نمود، چون برای خاور نزدیك تازه ترین خبر از خاور دور است آنها را اینجا مینویسم «در داستان کشتار ژنرال مسیحی «فونگسیانك» چینی که هزاران هزار مسلمان را قربانی کرد، من نخستین کسی بودم که در مصر روز وقوع این مصیبت کمرشکن بوسیله درج درجریده الشوری مردم را خبردار ساخته پیشنهاد نمودم که مسلمین بدولت چین

و سایر دول وجمعیت رابطه‌شرقی دادخواهی کرده بخواهند دراین‌جور و ستم دادگری کنند و سایر دولتها نیز پیش دولت چین واسطه شوند تا حق مسلمین پایمال نگردد، ولی آنچه گفتم تأثیری ننمود و سودی نبخشید آری آنچه گفتم زبان‌من فرسود. افسوس که نمی شود این حقیقت سوزناك‌را انکار کرد »

گفتگوی واردین چینی با نماینده الجامعه العربیه

ورود هیئت مسلمین چینی‌را به قدس غنیمت‌داسته بنام جریده «الجامعه العربیه» پیش آنها رفتم، این گروه عبارت‌بودنداز آقای حاج عبدالله صدیق جاو بین منشی دانشسرای اسلامی‌درپکن ومدیر چاپخانه‌و کتابخانه آن‌جا و نویسنده‌مجله« نضارةالهلال» درپکن، وآقای حاج عبدالرحیم ماسون تین پیش نماز جامع « تونسیبالو» در پکن و وکیل دانشسرای اسلامی آن‌جا . این دوتن‌دریکی از خانقاه های نقشبندی جای گرفته بودند، از ایشان خواستم‌لطفاً منتی برخوانندگان‌جریده‌الجامعه‌العربیه‌نهاده شرحی ازمسافرت خود واحوال‌برادران‌مسلمان‌چینی ، باز گویند ، هردوتن با کمال خرسندی و گشاده‌روئی سخن مرا پذیرفتند چون‌بایشان‌خبر دادم که شماره اخیر الجامعه‌العربیه مقاله‌ای ازمسلمین‌چین‌داشته‌و پاره‌ای اطلاعات از آنها نوشته است بیشتر شاد شدند . اینك مختصری از گفتگوی خودرا با این‌دوآقا مینویسم .

در اول شعبان گذشته آقایان حاج عبدالله صدیق جاوبین وحاج عبدالرحیم ماسون‌تین بریاست هیئتی چینی که عبارت ازپنج‌دانش‌جو از دانشسرای‌اسلامی پکن‌بوده‌ازآن‌جابیرون آمده روزسوم‌ماه رمضان‌المبارك وارد مصرشده‌اند، هیئت‌مزبور میخواهد در ازهرشریف جای‌گرفته‌علوم

دینی اسلامی وقرآن کریم وزبان‌عربی‌را بیاموزد .

این هیئت وارد ازهر شریف شده ، حکومت و ملت مصر همه‌جور مساعدت ویاری بآنان نموده اند .

آقایان حاج‌عبدالله وحاج عبدالرحیم قصددارند برای‌اداء‌حج‌بمکه بروند وهمین‌خیال یکی‌ازاسبابیست که‌ایشان ریاست‌هیئت‌را بعهده گرفته بودند ، ونیز می‌خواسته اند بیت‌المقدس ومدینه منوره را زیارت کنند و از احوال برادران اسلامی خود خبر دار شده ایشان را در این نواحی بشناسند .

شماره مسلمین چین تقریباً پنجاه میلیون است و تدریجاً زیاد می شوند ، بیشتر آنان در ولایات غربی و شمالی و در ولایت « یون نـان» درجنوب هستند حالشان خوب ورو به بهبودی است . حالت مادی ایشان متوسط‌است ، ولی حالت علمی آنان در میان مردم چین بسیار خوب و در درجه نخستین میباشند ، بیشتر مردم چین بودائی‌و کنفسیوس هستند معدودی هم مسیحی شده اند ، چون دعات مسیحی بسیار ووسائل‌مادی آنان زیاد است شماره نصاری رو بازدیاد نهاده است ، مسلمان و مسیحی در رتبه علمی مساوی بوده وعموماً از بودائیها برترند ، ولی کنفسیوسی بیشتر از همه درپی تحصیل و تعلیم میباشد

در مذاهب چینی باعث شگفتی است که شخص چینی بودائی یا کنفسیوسی که پیرونصرانیت میشود گو اینکه آداب دینی مسیحی را در کلیسیا بجای میآورد ولی برای انجام آداب دینی بودائی و کـنفسیوسی بمعابد و بتخانه ها میرود ، بنا براین ایشان بشکلی شگفت دو آئین را بهم آمیخته اند ، کتب دینی نصرانی مانند تورات و انجیل را بزبان چینی

ترجمه نموده‌اند ولی مسلمین در احوال و آداب دینی خود مستقل و باسلام و نماز و روزه و زناشوئی و عبادات و خرید و فروش و آداب اسلامی متمسك میباشند. مسلمین گوشت خوك نمی‌خورند، شراب نمی‌نوشند زناشوئی جز بمسلمان نمی‌نمایند، بسیار نادر است که مسلمان بزنی غیر مسلمان تزویج کند، و اگر چنین شود باین امید است که مرد زن را مسلمان نماید، زن نیز پس از زناشوئی ناچاراست مسلمان گردد همچنین از ظرفهائی که غیر مسلمان استعمال میکنند مسلمان اجتناب مینماید.

سایر طوایف چینی از مسلمین تنفری ندارند، مسلمین بتمام معنی میهن دوست بوده و با هموطنان خود با کمال وفاق و اتفاق زیسته بخوبی و خوشی با یکدیگر آمیزش و معامله ورفتار میکنند.

علمای مسلمان در چین قرآن و کتب فقه و حدیث و تفسیر و توحید و بقیه علوم دینی و اسلامی را بلغت عربی خوانده و میفهمند ولی نمیتوانند بزبان عربی گفتگو کنند، علوم صرف و نحو و بلاغت را بعربی فرا گرفته و در مدارس تدریس مینمایند، حروف عربی را بکار می‌برند همچنین زبان فارسی را میخوانند

مساجد بسیار دارند، درهر مسجدی دبستانی است، ولی دبیرستان و دانشکده ایشان اندك است، دانشسرای اسلامی در پکن شش دانشپایه (کلاس) ابتدائی و شش ثانوی دارد. این مدارس بمسلمین اختصاص دارد و ایشان از خود هزینه آنهارا می‌پردازند، مسلمین در عین حال در آموزشگاههای عمومی دولتی نیز تعلیم میگیرند.

بوسیله اذان اقامه نماز میکنند، ولی گلدسته که جای اذان گواست بلند و مرتفع نمیباشد ایشان با آب گرم وضو میگیرند، در مساجد برای

وضو آب گرم حاضراست، بنظافت توجه مخصوص دارند، بیشتر مسلمین بـازرگانی و کشاورزی مشغولند.

تقریباً دوسال پیش ژنرال «فونکسیانك» چینی مسیحی بضد دولت چین برخواسته از اطاعت سرپیچیدو برای پیکار سپاهی گرد آورد، مسلمین چین بدوستی دولت باقی مانده دربرابر وی مقاومت کردند او هم خواست استان اسلامی کانسو را ویران کند سیاری از مسلمین را کشت و کار های زشت نمود، گو اینکه سبب ظاهری این کشتار چنین بود ولی این واقعه جز تعصب ژنرال مزبور و دشمنی او نسبت بمسلمین سببی دیگر نداشت.

مسلمین چین مردمی دلیر و بیباك هستند، مرد میدان و اهل جنك و ستیزند، در ارتش چین سیاری از ایشان بخدمت مشغول اند، افسر و ژنرال‌های بزرك دارند مانند ژنرال «عمادالدین ماخون کسوی» حکمـران استان کانسو که پنجاه هزار سپاهی مسلمان بفرمان او میباشند، و ژنرال «ماشن جن» حکمران استان شنگهای — کوکونور — وی سیهزار سپاهی مسلمـان دارد، و ژنرال «ماخوبین» حکمران استان ننگشای، او هم ده هزار تن سپاهی مسلمان بزیر فرمان دارد، و گروهی دیگر. چون ژاپون جور و ستم را نسبت بچین خو وعادت خود قرار داده مسلمین بـا سایر برادران چینی خود در کینه‌وعداوت نسبت بوی شریك اند. مسلمین استقلال منچوری را که بکمك ژاپون بدست آمده و از چین جـدا شـده قبول ندارند.

زن مسلمان در چین حجاب ندارد، وی از حقوقیکه مرد آنجـا بهره‌مند است بهره میبرد و احوالش روی بخوبی است

رئیس جمهور کنونی چین مسلمان نیست ولی در دستور کنونی حکومتی چیزی نیست که مانع باشد مسلمان رئیس جمهور بشود دوتن از وزیران چین مسلمان میباشند ، یکی محمد ماتوشیان وزیر منگولیا و تبت که وفات یافته‌است ، وی پدر ژنرال « عمادالدین ماخون کوی » حکمران استان کانسو است، دیگری « ماجنگ‌وو » که وزیر فرهنگ .

مسلمین چین پیشوای دینی مخصوص ندارند ، انجمنهای محلی آداب وعادات اسلامیرا نگاهداری و محافظت میکنند

این دو آقای دانشمند صحبت خودرا باینجا ختم کردند .

برای مسلمین چین که پس از مسلمین هند مهمترین جمعیت اسلامی بشمار میروند میل فراوان دارند وسائل و اسبابی فراهم گردد تا روابط آنها بامسلمین گیتی محفوظ و استوار شود .

سپس هردو از آقای سیدمحمدافندی حسینی مفتی اکبر سپاسگذاری نموده گفتند داستان اعمال درخشان او وخدماتش نسبت بمسلمین بچین رسیده‌و مسلمین آنجا وی‌را بسیار بزرگ میشمارند هردو ازخداخواستند که مقاصد نیک وی بخیر و کامیابی مقرون‌شود .



مسلمین روسیه

نگارش امیر شکیب

در ماه حزیران بسال ۱۹۲۱ بمسکو رفتم تا از نزدیك بدانم خاور از روسیه کنونی چه سودی میتواند بر گیرد و اندازه این سود چیست ، ار احوال مسلمین روسیه پرسش کردم و پاره‌ای از ادبای داغستان و غازان را دیدار نموده ، آنچه میخواستم از ایشان پرسیدم ، گفته شد که درمسکو چندین هزار تاتار مسلمان هست و دو مسجد جامع دارند. همچنین در پتروگراد در حدود ده هزار تن میباشند ، و آنها جامعی زیبا دارند ، من در یکی از جمعه ها نماز را در یکی از دو جامع مسکو خواندم ، پیشنماز آنجا شیخ عبدالودود فتاح الدین قاضی مسلمین در مسکو و پترگراد بود ، مسلمین ولایات « مار اسلوله » و « تویر » و « یقالومنه » ودوشهر « ایوانو » و «جنیسنسکی » در احکام پیرو و مطیع او میباشند ، جنیسنسکی شهر صنعتی است که کارگر مسلمان زیاد دارد ، آنجا شیخ عبدالودودرا « حضرت عبدالودود » گویند ، و ویرا محتسب میخوانند در نظر آنها محتسب کسی است که ناظر امور دینی باشد و پیشنمازها بوی مراجعه نمایند ، بنابر این استاد عبدالودود فتاح الدین در تمام بلادیکه نام بردیم محتسب است . مرجع وی انجمن عالی اسلامی است که در شهر اوفا منعقد میباشد من وی را عالمی دانشمند یافتم از امور با خبر و بامور

ملت خود بینا بود ، پیش ازآنکه با او همصحبت شوم خطبه ویرا در نماز جمعه شنیدم ، عادات آنها چنین است که خطبه را بترکی غازانی که زبـان ملی آنها است آغاز نموده مردم را پند و اندرزدهند ، دراهمّ اموریـکه مناسب حال است گفتگو نمایند و چون خطبه باتمام رسید خطیب بر منبر میرود و خطبه رسمی را بعربی میخواند . حضرت عبدالودود برابر منبر ایستاده خطبه را ترکی شروع کرد و نیمساعت سخن گفت ، با آنکه ترکی تاتاری در پاره ای الفاظ و در تصریف افعال با ترکی عثمانی اختلاف دارد هرچه میگفت تقریباً میفهمیدم ، ازسخنرانی و طرز صحبت او حیرت کردم ، دانستم ایشان احتیاجات امروزی خودرا میدانند ، و آنچه را لازم است متوجه باشندتوجه دارند ، چون سخنرانی بترکی خاتمه یافت برادرش بمنبر رفت ، وی نیز مانند او ارعلماست ، خطبه را بعربی مانند خطبای بلاد عرب باعراب صحیح و لفظ فصیح خواند ، هیچ فرقی با خطبای عرب نداشت ، پنداشتم که این سخنران مدتها در مکه یا مدینه زیسته است که میتواند حروف عربی را مانند بهترین اعراب ازمخارج خوداداکند، من در ملت ترك کسی را ندیده بودم که اینجورتوانا باشد جز آنکه ازکودکی درکشور عرب زندگی نموده باشد ، خواننده ترکی گو اینکه علم تجویدرا خوب بداند ولی از زبان وی دانسته میشود که ترك است ، با این حال مثلا ازاداء حاء وعین و واو از مخارج خود عاجز خواهد بود جز وقتیکه در میان عرب آموزش و پرورش یافته باشدولی از خطیب جامع مسکو آوار خطیب عربی را شنیدم ، چون دانستم وی کشور عربرا ندیده و تجوید را در بلاد غازان خوانده حیران شدم ، پاره ای دیگر از قرّاء (خوانندگان) قرآن را دیدم که بلادعرب را ندیده بودند و مثل قرّاء عرب قرآن میخوانند

از آنان زیادتر حیرت کردم ، برادران ترك عثمانی ما تجوید را خوانده و قرآن را حفظ مینمایند و همه را خوب آموخته اند ولی لهجه آنها بطرز قدیمی خود مانده است .

حضرت عبدالودود مرا بمنزل خود که برابر مسجد بود بچای دعوت کرد ، آنجا از تشکیلات شرعی آنان پرسیدم : گفت : غازان و سیبریا و بلاد باشگرد و گرگیز و شهرهائیکه مسلمان دارد و درحوالی مسکو واقع شده انجمن عالی مرکزی اسلامی در شهر اوفا دارند این انجمن مرکب است ازچهار تن قاضی بریاست مفتی اعظم ، مفتی اعظم امروزی علامه جان بارودی بن محمد بارودی است، این مرد یکی از علمای زبردست میباشد و کتب متعدد تصنیف کرده ، وی اصول آموزش و پرورش اسلامی را در روسیه اصلاح نمود ومسلمین را بیدار ساخت ، بهمین سبب اورا سیبریا تبعید کرده بودند ، در این انجمن تمام مسائل شرعی حل و تصفیه میشود . بود ناحیه پیرو این انجمن هستند ، درهرناحیه محتسبی است مانند استاد عبدالودود ، بنابر این مرجع محتسبها انجمن عالی است و مرجع پیشنمازهای مساجد محتسبها میباشند

ترکستان تشکیلات دینی مخصوصی دارد ، مفتی اعظم آنها درتاشکند است ، همچنین مسلمین قفقاز مفتی اعظم دارند ، مسلمین کریمه نیز مفتی دیگری دارند

شماره مسلمین روسیه را ازحضرت عبدالودود پرسیدم گفت درولایات «غازان اورنبورك ، اوفا و توابع آنجا باباشگرد ٥ ملیون و گرگیز ٥ ملیون وتاتار سیبریا نیم ملیون و ولایات ترکستان ، تاشکند ، سمرقند ، خوقند تا آخر ۱۲ میلیون و بخارا دو ملیون و خیوه یك ملیون که تماماً میشوند ۲٥

میلیون و نیم . » گفتم درقفقاز سه‌تا چهارمیلیون داغستانی وچرکس میباشد و سه ملیون در آذربایجان ، و گرجستان و نیم ملیون یا بیشتر در کریمه هستند ، بنا براین تقریباً ۳۳ ملیون میشوند ، اوهم گفته مرا قبول کرد . از دیگران نیز پرسیدم گفتند شماره مسلمین روسیه ۳۵ملیون است .

درلهستان تقریباً ۱۵ هزارمسلمان میباشند که درچند ده سکنی دارند و در کشورمستقل لیتوانی ازممالك بالکان تقریباً ده هزارتن هستند ، آنها هم پاره‌ای دهات و مساجد دارند ، ولی عربی و ترکی‌را نمیدانند ، آنها بزبان لیتوانی و روسی سخن میگویند کاش چندتن از ایشانرا باسلامبول و مصر میاوردند تا عربی و ترکی را بیاموزند از آنها دانشجوی ادیبی در برلن بودکه اورا عضو انجمن شرقی قرار دادیم .



سید جمال الدین افغانی

فیلسوف شرق

نگارش امیر شکیب

فیلسوف اسلام ، سر دسته اعلام ، ستاره سعادتیکه خدا آن را در افق خاور پس‌از شبهای تاریك نمایان ساخت ، حجة بلند رتبه شرق، آیة درخشان‌حق ، کسیکه «ارنست رنان» فیلسوف نامی مشهور درباره‌او گفت: « هروقت بااو گفتگو میکردم ابن سینا یا ابن رشد یا یکی ازبزرگان‌ارکان حکمت شرقی در نظرم جلوه میکرد » شهرتش بهمه جا رسیده ، کامها بنامش شیرین شده وی نابغه روزگار است ، داستانش بویژه درشام ومصرو سایر بلاد عربی برسر هر بازاری هست بنا براین نیازی بطول کلام نیست که کمالات صوری و معنوی او یك‌بیك شرح داده شود اجمالا ازاو بذکر وقایعی که تا امروز نوشته نشده قناعت میکنیم ، راجع بوی دردو موضوع اختلاف دارند، نخست اینکه وی افغانی است و در افغانستان بوجودآمده یا بگفته بعضی ایرانی است و درهمدان‌تولد یافته ، دوم آنکه وی فیلسوفی الهی است یا فیلسوفی مادی مسلمان است یا بی‌دین . در موضوع‌نخستین هر کس سید جمال‌الدین‌را شناخته‌میداند وی از مردم افغانستان‌استواز سادات کنرحسینی که درآن دیار معروف اند بوده ، پدرش‌سیدصفدراست در اسد آباد نزدیك کنر بسال۱۲٥٤ هـ مطابق سال ۱۸۳۸ میلادی‌بوجود

آمده . بزرگترین شاگردان وی استاد امام‌شیخ محمد عبده مفتی دیارمصر
در آغاز رساله دهریها تألیف سید جمال‌الدین او را اینگونه کــه نوشتیم
معرفی نموده است من خود در مدینه‌منوره چندماه‌پیش از جنگ‌عمومی
سید حسین یکی از حکمرانان افغانستان از سادات کنر و افاضل آن‌هارا
دیدم ، وی نیز گفت سید جمال‌الدین رحمه‌الله ازایشان بوده ، ازتمام‌رجال
دولت افغان و سفرای آن هــا که بحکم تقدیر در اروپا ملاقات کــرده‌ام
همین‌جور شنیدم ، با این‌حال نمیدانم این سخنان‌مردم آن‌دیار که وی‌افغانی
وسیدی‌حسینی و از اولاد علی واز خاندانی‌است که‌نسب و نسبتشان چون
آفتاب روشن ورتبه آن‌ها درکشورافغان مشهورتراز آن است که نیازی
بشرح و بسط داشته باشد باآنکه وی‌ازهمدان و درآن‌جا بوجود آمده چه
جور تطبیق باید کرد ؛ استاد شیخ محمدعبده‌گفته دومین‌را مکرر یادآور
شده‌وتکذیب کرده‌است ، دراین‌رساله‌سیدجمال‌الدین‌مردم بیدین ولامذهب
را رد نموده‌عقیده توحید را برپایه‌منطق وحکمت عقلی استوارکرده وحی
رااثبات‌نموده‌منتهی‌بایضاح براهین‌محمدی‌شده‌،تمام‌این مطالب‌رابقدرت‌شخصی
آنگونه که‌برای‌دیگری ازفلاسفه‌میسر نیست‌نوشته ولی‌پاره‌ای‌مردم ـ بویژه
علمای ظاهر ـ نمی‌خواهند فلاسفه را جز در لباس الحاد ولامذهبی‌بنگرند
سخن عامیانه آنها است که : « من تمنطق تزندق ـ هرکس بمنطق تکیــه
کرد زندیق و کافر شد » باین مبادی مزخرف وکلمات جگرسوز عوام‌را
گمراه کردند ، آن‌ها را دشمن همیشگی حقایق علمی ساختند ، باینوسیلــه
جنایتی‌بزرگ وارد وبرپیکراسلام زخمی زدند که اثرش در انحطاط‌سیاسی
واجتماعی نموداراست واینك‌ماآنرابچشم می‌بینیم ، هرگاه مصلحی پیش آمد
و باسم حکمت وعلوم‌عالیه سخنی گفت ، مردم را بآنها متوجه ساخت ،

ایشان را از تقلید منع کرد ، زیان‌های جمودرا شرح داد ، نخستین تیری که باو پرتاب شد ، تیر زندقه واتهام بسستی عقیده بود . مردمی‌هم که بلا مذهبی و بیدینی راغب بودند این گفتاررا غنیمت دانسته آن‌چه شنیدند بدون برهان و دلیل دودستی گرفته میان مردم منتشر ساختندزیرا کسیکه چیزیرا دوست میدارد می خواهد بزرگان هم شریك او باشند ، بهمین سبب استاد شیخ محمد عبده برای رساله دهری ها که نامبردیم دیباچه‌ای نوشته آن‌جا تقریباً چنین گفته است. چون عقیده مردم درباره این مرد مختلف و در حقیقت حالش جور بجور سخن میگویند لزوماً از روش این مرد چیزی مینویسم . کار این‌اختلاف بجائی رسیده که گویاوی روحی است که درهر تنی مناسب آن تن‌جلوه‌گری‌میکند ، یاحقیقتی‌کلی است که در هر عقلی بشکل آن عقل نمودار میشود ، در عین حال بپاکی ذات وصفای باطن وی کسی‌نتوانسته وضع اورا دیگرگون کند ، او گوهری است که گوهر شناس نمی‌تواند بهائی برای او بیندیشد تا آخر » سپس بروحهی درست و صحیح شرح حال اورا نوشته ، وی از تمام‌نویسندگان باحوال او داناتر بوده ، باسبد آمیزش تام و تمام داشته سالیان دراز با او معاشرت کرده‌است، از جزئیات احوالش‌خبرداشته . استاد نسب وحسب و مولد و منشأ و مسافرت و مذهب اورا در سیاست و فقه شرح داده ، در اینمورد گوید : « وی حنفی پاك عقیدتی بود ، بمشرب و مذاق بزرگان تصوف وبدرویشی تمایل داشت » راجع‌بمذهب سیاسی‌منتهای‌آرزووتمام کوشش او در این‌بود که‌ببیند یکی از دولتهای اسلامی در جرگه‌دولتهای بزرك اروپا جای‌گرفته، در مواهب‌عقلی و قدرت علمی او توصیف‌فراوان کرده تا جائیکه گوید : اجمالا اگر بگوییم‌آن‌چه وی‌ذکاوت وهوش‌داشت

آخرین اندازه و مقداری بود که برای غیر انبیا مقرراست راه اغـراق و مبالغه را نه پیموده ام » شمائل درخشان و اخلاق بزرك و عالـی و دلیری او تا جائیکه مرگ در نظرش معنی نداشت وعدم اعتنای اورا بدنیا شرح داده میگوید : « تا آن‌جا که ممکن‌است وی بردبار بود ، بشرطیکه بدین یا شرف وی توهینی نشود ، و در اینصورت بر افروخته مانند آتش زبانه میکشید ، شراره او بهرسو پرتاب‌میشد ، در اثنای بردباری ومهربانی شیری درنده میگشت » پایان خشم‌اورا در برابر توهینی که‌ناصرالدین‌شاه بوی کرد بزودی‌مینگرید ، خواهیددید که‌این اختلاف چه‌صورت‌ناگواری بخود گرفت . مردم‌باریك بین این دوره متفق اند که‌آمدن‌سیدجمال‌الدین افغانی‌بمصر آغازنهضت‌فکری‌دربلادعرب وسایرخاورنزدیك بود براین‌جنبش روزبروز افزوده میشوداین‌نهضت‌میخواهد خاوردارای‌آموزش و پرورشی بشود که باختر بوسیله آن‌ها سیادت یافته‌است ، میکوشد وسیله‌ای بجوید که بار سیادت‌باختر را از دوش خود بردارد و خاوررا براه نخستین دیرین خود باز گرداند سید جمال‌الدین در جامع ازهر تدریس نکرد ولـی در خانه خود انجمنی داشت که جمعی از ادبا و دانشمندان مصر فراهم آمده از دریای حکمت‌وی سیراب‌میشدند ، در نواحی وی جویای باران‌رحمت بودند ، شیخ محمد عبده و چندتن‌از این گروه نامی و مشهور شده انـد همچنین جماعتی از ادبای شام‌بخدمتش‌رسیده سود فراوان برده‌اند ، پیروان او بگفتن ونوشتن پرداخته آنچه از خرمن اوبر گرفته‌وهرچه ازدستورات پر بهای او آموخته بودند بزبان و قلم بر مردم نثار کردند ، آنچه بمردم رسید با زبانی بود که سابقه نداشت ، بروشی بود که باعث ترقـی میشد ، این اعمال باعث نهضت فکری گردید ، روحی تازه نمایان گشت که نـام و

نشان سیدرا داشت ، باعث نشاط شد ، ایجاد عزم و همت کرد ، اشخاص شایسته را نیرو بخشید ، شایستگی اشخاص را نمودار ساخت

شیخ محمدعبده در توصیف این نهضت تقریباً گوید : دلها روشن چشمها بازگشت ، قید و بند اوهام از دست و پای عقول گشوده شد تا آنجا که میگوید : در مصر پیش از سیدجمال‌الدین کسی بنویسندگی اهمیت نمیداد ، چندتنی هم که بودند یکی ناتوان بود و دیگری سرمایه علمی نداشت دیگران عموماً بسجع و قافیه وعبارت پردازی پرداخته بودند ، معدودیهم در ادبیات مختصر تألیفی داشتند ، تا آخر. انقلابی که سیدجمال‌الدین در سیاست ایجاد کرد از آنچه در فرهنك نموده کمتر نبود ، بخدا سوگند که فرهنگ و آزادی هردو توأم اند وباهم بوجودمیایند . کمتر روی داده که دانش درجائی سرسبزشود و نسیم آزادی وزیدن نگیرد نخستین اثری که از جمال‌الدین در میدان سیاست دیده شد جنبشی بود که در اواخر روزگار اسماعیل پاشا خدیومصر نمایان گشته بخلع خدیو ازآنمقام منتهی گردید همینکه توفیق پاشا بر کرسی خدیوی مصر نشست ازجمال‌الدین سپاسگذاری نمود ، ولی طولی نکشید که مردم سخن چین در باره وی کارخودرا کردند بخدیو فهماندند که سید باین اندازه قناعت نخواهد کرد و ممکن است شورشی دیگر برپانموده جمهوری ومانندآن را رواج بدهد ، چیزهائی گفتند که همیشه حربه دست مردم خوش آمدگو وسخن چین است ، ناگاه فرمان اخراج جمال‌الدین صادر و امر شد بسویس برود ، وی از آنجا بهند رفت ، دیگر بمصرباز نگ‌ت ، درغیاب او آتش شورش عرابی زبانه کشید ، انگلیس مصررا اشغال نمود اجمالا نمیشود انکار کرد که حس وطن دوستی که نخستین مرحله این نهضت است ازسید جمال‌الدین بوجود آمده ، وی بذر

آنرا افشاند، گواینکه این کشت دچار باد سموم جهل و آفت نقصان تربیت سیاسی گردید، دوستان بیگانه از رشد ونمو آن مانع شده سرسبزی وثمر آنرا نابود ساختند. روش دیرینه آنها چنین است که در تمام نهضتهائی که در خاور پدید آمده ودرهر جنبشی که برای اصلاح نمودار گشته و بیم آن داشته اند که پرده نادانی پاره شود چنین کنند اینکار مؤثر ترین عوامل استعمار بوده است؛ ولی بذر این کشت وزرع نابود نگشت، باز جوانه زده نمودار گردید، نهالی زیبا شد، دارای شاخ وبرگ گشت، اگر جمال الدین امروز زنده بود از کشتی که کرده شاد شده شگفتی مینمود و مخالفینش از آتش حسرت میسوختند.

در سال ۱۸۸۵ جمال الدین باروپا رفت، نخستین شهری که پای نهاد لندن بود، از آنجا بپاریس شتافت، آنجا شیخ محمد عبده بزرگترین شاگردهای او بخدمتش رسیده هردو «عروة الوثقی» را انتشار دادند، عروة الوثقی خاور را بیدار و عالم اسلامیرا جوری تحریك نمود که هیچ روزنامه دیگری نتوانسته چنین کند، ولی وقت بایشان اجازه نداد که جز ده بیست شماره از آن را منتشر سازند، شیخ محمد عبده به بیروت که در واقعه عرابی بآنجا تبعید شده بود رفت، سید جمال الدین در اروپا ماند درشهرها گردش میکرد وبا علمای هرجا آمیزش مینمود، دراین اثنا ناصرالدین شاه اورا دیدارنمود، گویا این دیدار درمنیخ حاکمنشین باواریا بوده، چون دانش وفضل اورا شاه دید دعوت کرد که باوی بطهران برود، سید دعوت شاهرا پذیرفت، در پایتخت ایران ازاو پذیرائی کردند روزبروز برمقام ومرتبه اوافزود، مردم حسود براورشك بردند سید افکار خودرا پنهان نمیکرد، از پردلی و بی پروائی خود هرچه دردل داشت میگفت

در اداره دولتی چیز هائی بود که هر مرد باهمت و غیوری نمی توانست آن‌هارا دیده آرام بگیرد تا چه رسد بمردی مانند سید ، بهمین‌سبب مردم مفسد وسخن‌چین بزودی‌بهانه جسته آتش‌دشمنی‌رادرمیان‌اووشاه‌روشن ساختند، کاربجائی‌رسید که‌شاه سیدرا زندانی‌نمود وعاقبت بخواری‌به بغداد تبعید کرد ، سید از آنجا نامه مشهور خودرا بحاجی میرزاحسن شیرازی پیشوای‌مذهب‌شیعه نوشت ، بدیهای شاه ایران را یک یک شرح داده اظهار نمود : سفاهت بر عقل او چیره شده ترس سراپای او را فرا گرفته است ، زیان امتیاز رژیرا بیان نمود که این کار سبب می‌شود بیگانگان اهم کالاهای ایران‌را بخود اختصاص‌دهند ، همین نامه یکی از اسباب مهم حکمی است که این پیشوا برای ابطال آن امتیاز داد و دولت ایران از ترس شورش عمومی ناچار آن را ملغی‌کرد . ولی‌شعله‌خشم‌سید جمال‌الدین فرونه‌نشست ، سیدشروع نمود که دولت وحکومت این شاهرا زیر و زبر کند ، اگر بگویم بزرگترین سلاطین جهان در برابر روح بزرگ سیدچون یکتن‌مرد بازاری بوداغراق نیست ، سید هرگاه توهینی‌راکه شاه بوی نمود متذکر میشد شعله خشم و آتش انتقامش زبانه میکشید ، حس‌انتقام او متحرک میگشت ، بویژه که آثار استبداد وجور و ستم و بیداد و تاراج و پایمال شدن مصالح عمومی ملت را در برابر هوا وهوس‌و شهوترانی‌افراد بچشم خود دیده‌ودراندیشه وی جایگیر شده بود که باید این شاه بیدادگر را ااز تخت بزیر انداخت درهمین اثنا دوباره‌سید بلندن رفت و مجله‌ای بنام « ضیاء الخافقین» منتشر ساخته مقالاتی راجع‌بایران‌نوشت که تاثیر فراوان داشت ، سلطان‌عبدالحمید بسال ۱۸۹۲ سید را باسلامبول دعوت نمود ، این بار دوم بود که وی

بآنجا شتافت، بار نخستین در دوره سلطان عبدالعزیز بآنجا رفته بود، چون نویسنده بوسیله مرحوم شیخ محمد عبده با او مکاتبه داشتم، نخستین سفر که بسال ۱۸۹۲ باروپا رفتم جویای او گشتم، گفتند باسلامبول رفته، نویسنده نامی فرانسوی هنری روشفور از این مسافرت اظهار نگرانی میکرد، وی سیدجمال‌الدین را دوست میداشت و محترم میشمرد، در کتاب خود « حوادث زندگانی من » بروش خاصی که در نوشتن داشته سید را چنین توصیف کرده : سید جمال‌الدین افغانی از خاندان پیغمبر اسلام است ومیشود اورا به پیغمبران شبیه ترین مردم شمرد» سپس گوید: «من نسبت باین شخص همان محبتی را احساس میکردم که نسبت بهر نهضت طلب ومخالف استبدادی دارم ».

همینکه سید جمال‌الدین باسلامبول رفت، سلطان ویرا در خانه مخصوص در « نشان طالش » محترماً جای داد، اسباب آسایش اورابحد اعلی فراهم آورد، وی پیش سلطان میرفت، بمارجمعه را با سلطان میخواند چندی جمال‌الدین از حوادث روزگار ایمن و بخوشی وخرمی پیش سلطان ماند، در این اثنا میان وی و سید ابو الهدی کدورتی روی داده سبب شد که موقتاً بهترین اقدام راجع بوی پیش سلطان بتاخیر افتد ولی بزودی بطرز پیش باز گردید صیادی آرام نگرفت پیش سلطان بد ها گفت اورا بکفرو بیدینی متهم ساخت . خو وعادت این گروه چنین بوده که هر حکیمی را بخواهند موهون کنند باین عنوانات آلوده سازند . من ورقه ای از سید ابوالهدی دیدم که درباره سه کس از دشمنان خود نوشته بود، یکی سید فضل علوی حضرمی امیر ظفار ، دیگری شیخ ظافر مدنی طرابلسی شیخ طریقه شاذلیه ، سومی سیدجمال‌الدین افغانی این سه تن همه از مقربین

و نزدیکان سلطان بودند، در این ورقه ازدشنام بیشمار وبیشرمی فراوان بهریك سهمی داده‌است، بهره سیدجمال‌الدین تهمت فساد عقیده و بیدینی بود از جمله شواهدی که برفسادعقیده وبی‌دیبی سیدآورده اینست که یکبارسید گفته . مانند حاج کـه بگرد کعبه طواف میکنند من بگرد درختهای بندلر میگردم » ، بندلر یکی ازسده های ترکی‌است در خارج‌اسلامبول گردشگاهی است که سلاطین بزرك آنجا سده هائی ساخته اند و استخر هائی بوجود آمده که پایتخت‌را سیراب میکند ، هر استخری را درختهای زیبا در برگرفته ، آخرین چیزی را که در باره سخن سید میشود گفت اینست که ، سید از زیبائی و صفای آنجا باین عبارت شعری تمجید نمود و ابوالهدی هم از این گفته بی‌دینی‌وکفررا بیرون کشید جاسوسهای‌سلطان تمام نشست و بر خواست سیدرا مراقب بوده بسلطان میگفتند ، ازآنجمله بسلطان‌خبر دادند . جمال‌الدین وعبدالله ندیم نویسنده‌نامی‌مصری درگردش گاه « کاغذ خانه » بعباس حلمی خدیو برخوردکردند ، از طرفین سلام و درود مبادله شد باندازه ربع ساعت زیر درختی باهم صحبت داشتند گویند سید ابوالهدی گزارش بسلطان دادکه جمال‌الدین و عبدالله ندیم با خدیو قرار داده بودندکه درکاغذ خانه‌یکدیگررا دیدارکنند و آنجا بزیر درخت باهم بیعت‌کرده اند ، ولی بگفته جمال‌الدین سلطان اعتنائی باین سخن چینیها ننمود این‌اختلاف‌باابوالهدی بظاهر برتبه ومقام سید پیش سلطان تأثیری نکرد بلکه براحترام اوافزود . آری‌بدگوئی‌دائمی‌سید ازشاه ایران که منتهی بشکایت سفیر ایران‌گشت باعث وحشت و ترس خلیفه‌گردید جمال‌الدین‌را پیش‌خوانده بوی‌گفت سفیرایران از من درخواست کرده که با شما گفتگو و تقاضا کنم از بد گوئی نسبت بشاه ایران خود داری

کنید ، من بامیدی که بشما دارم بوی وعده داده ام که خود داری خواهید کرد » این داستانرا در اواخر سال ۱۸۹۲ هنگامی که ازاروپا باسلامبول برگشتم سید برای من حکایت نموده گفت سلطان پاسخ دادم من میخواستم شاه ایرانرا رها نکنم تا وارد گورش سازم ولی امر امیرالمؤمنین را که دست از او بدارم لابد از اطاعت هستم . » سید با سلاطین اینجور سخن میگفته و از تأثیر آن باك نداشته ، باآنکه از تمام سلاطین وسواس ووحشت سلطان عبد الحمید زیاد تر بود اگر این گفته باعث خیال او بشود شگفتی ندارد، با این حال کاش سید از آزار شاه دست برداشته بود ، با اینحال چندی نگذشت که آتش خشم وی دوباره زبانه کشید ، این خشم وغضب نقصی است که با آنهمه کمالات بیشمار خدا داد در وی وجود داشت ، شیخ محمد عبده در توصیف آن گوید : « غالباً آنچه را زکاوت وی میساخت خشم او ویران میکرد » روزی یکتن ایرانی میرزا رضا نام پیش سید آمد ، وی در قزوین با سید در یك زندان محبوس بود ، از آنجا باهم دوست شده بودند ، سید از زندان بیرون آمده ببغداد تبعید شد، سپس میرزا رضا هم آزاد گشت ، چون شنید که سید باسلامبول رفته بدیدارش شتافت ، سید بسیار خورسند شده با وی صحبت و ازبدبختی ملت ایران و بدی اداره سلطنت ناصرالدین شاه سخن میگفت، روزی میرزارضا گفت: وی حاضر است برای نجات ملت ایران خودرا فدا کند ، سید پاسخ داد : اگر چنین است برو وبکن . » میرزا رضا بطهران بازگردید پس ازچند ماه ناصرالدین شاه درآستانه حضرت عبدالعظیم بود که میرزارضا اورا کشت و گفت «بگیرازدست جمال الدین »چون خبر باسلامبول رسید ، سید خورسند شده گفت. « اینك ثابت شد که ملت ایران نمرده و نمیشود از آنها

مأیوس گردید ، زیرا ملتی که افرادش خونخواهی نموده و از ستمگر انتقام میکشند طبعاً روح و جان را از دست نداده اند . »
سید مانند این سخن را تکرار میکرد ، چون مجله « الایلو ستر اسیون » مصور مراسوی‌وی رسید در آنجاصورت میرزارضا را دیدکه بدار آویخته و مردم اطرافش ایستاده اند خواند : « علوٌّ فی‌الحیات و فی‌الممات » (۱) سپس گفت : « به بینید اورا بالاتر از خود جای داده اند تا اشاره باشدکه سایرین از اوپستترند » . جاسوسهاهرچه از سیدمیشنیدند بسلطان‌میگفتند چون این سخنان بسلطان رسید یقین‌کردکه سید سبب قتل شاه بوده و کوشیده تا اورا درگور جای داده‌است . جای شگفتی استکه پس ازرفتن سید از ایران شاه دانست سید بهمراهی بعضی از ایرانیها بضد او توطئه‌ای داشته‌که ویرا معزول یا مقتول سازند و از اینکه سیداز چنك او بدررفته بسیار پشیمان شد ، و نیز گویند شاه ازسلطان عبدالحمید درخواست‌نمود که‌سید را پیش خود طلبیده مواظب گفتار و رفتار او باشد تا از شرّ وی خلاص شود ، سلطان نیز نامه ای بخامه ابوالهدی نوشت و اورا دعوت کرد ، چون‌سیدباسلامبول‌رسیددراکرام واحترام وی مبالغه‌نمود و ازدشمنی بشاه‌ایران‌منصرف گردد ،با این‌حال شد آنچه‌شد وحذرازقدرجلوگیری‌ننمود همینکه کیفیت قتل شاه پیش سلطان ثابت گشت بی‌نهایت خشمگین

(۱) درزمان عضدالدوله دیلمی‌محمدبن‌بقیه ملقب بنصیرالدوله‌را بدارآویختند ابوالحسن محمد معروف بابن انباری در مرثیه‌او قصیده‌ای‌بس بلند وبسیار مؤثر گفته است که این بیت مطلع آن‌است ، چون عضدالدوله این اشعار بلند پایه‌را شنید بسیارتمجیدنمودتا بدانجا که گفت کاش من‌بجای‌نصیرالدوله بودم و ابن انباری مرا بدین‌بلندی‌مرثیه ساختی اول‌قصیده اینست :علوفی الحیات وفی‌الممات بحق انت احدی‌المعجزات کانّ‌الناس‌حولك حین‌قاموا وفود نداك ایام الصلوات تا آخر

شده فرمان‌داد زیاد تر مراقب سید باشند، کسی با او جز باجازه سلطان آمیزش نکند، در حقیقت سید در کاخ خود زندانی گشت، دولت ایران نیز بتحقیقات شروع نموده آشکار گردید سید میرزا رضا را وادار ساخته، دوتن دیگر هم یکی بنام رضا آقاخان و دیگری شخصی بغدادی بنام شیخ ابراهیم با او همدست بوده‌اند(۱) دولت ایران سید و آن‌دو را از دولت عثمانی خواست، سلطان از تسلیم سید جمال‌الدین خودداری نمود ولی شنیده‌ام که آن دوتن‌را تسلیم دولت ایران کرد و آن ها را بتهمت شرکت در تهیه قتل‌شاه کشتند. کار سخت گیری سید بجائی‌رسیدکه ناچار پیش ویس‌موریس مستشار سفارت انگلیس فرستاده تقاضا کرد اورا بکشتی رسانیده از اسلامبول بیرون بفرستد، ویس موریس درخواست اورا پذیرفت و چون این‌خبر بسلطان رسید یکی از درباریان خودرا پیش سید فرستاده بنام اسلام از او رضا جوئی نمود که راضی نشود بمقام خلافت‌باین‌اندازه توهین‌واردآیدکه وی‌به‌بیگانه‌ملتجی‌گردیده باشدباآنکه سید بار سفررا بسته بود بغیرت اسلامی خویش از اینکار چشم پوشید وبه ویس‌موریس گفت :هرچه‌باشدوهرچه‌بشودوهرچه‌باداباداسفر منصرف‌است با این‌حال اورا آزاد نگذارده مراقب او بودند، بی‌اجازه مخصوص کسی او را دیدار نمیکرد پس از چند ماهی در فك وی سرطان نمودار شد سلطان فرمان داد اسکندرپاشا قمبور زاده بزرگترین پزشك کاخ سلطان جراحی کند، این پزشك پیش سلطان بسیار مقرب‌بود، وی جراحی کرد وسودی نبخشید، سید پس از چند روز جان بجان آفرین

---

(۱) سه‌تن به‌تهمت‌همدستی با میرزارضا کشته‌شدند . شیخ‌احمدروحی کرمانی میرزا آقاخان کرمانی ، میرزا حسن خان بیر تزی

سپرد. چون وسواس عبدالحمید معروفست و این حادثه پس از واقعهٔ ناصرالدین‌شاه روی داد، مردم راجع باین سرطان و آن جراحی چیز هائی گفتند که مثلا عمداً جراحی بدقت انجام نگروت، یا شست و شوی فنی نکردند دوست من علامه خاور شناس کونت «لاون اوستروروگ» مترجم کتاب «الاحکام‌السلطانیه للماوردی» دراین اوقات در لوزان (ماه نوامبر سال ۱۹۲۳) برای من حکایت نمود که: سید با او دوست بوده، پس از جراحی او را پیش خود خواسته گفته است، سلطان مانع شد که‌جز جراح مخصوص وی جراحی کند و اینك پس از جراحی درد شدیدتر شده جراحی فرانسوی که‌محل اطمینان باشد بفرستد تازخم‌رابنگرد. وی دکتر «لاردی» را فرستاده، این دکتر هنو زنده و درژنو در کشور سویس اقامت دارد، دکتر دیده بود که جراحی بجور شایسته انجام نگرفته و پس از آن شستشوی لازم را ننموده اند، چند روزی نگذشته که سید زندگی را بدرود گفته است، برای کسی‌که از درباریان عبدالحمید بود من این‌داستان‌راباز گفتم گفت: قمبور زاده‌اسکندرپاشا شریفتر و پاکیزه‌ترازاین‌بود که‌مرتکب اینکار پست‌نشود، ولی مردی عراقی‌دندان‌سازبنام جارح پیش جمال‌الدین زیاد آمد وشد میکرد. دندان‌های سیدرا درمان مینمود، اداره تأمینات اورا بپول فریفته وجاسوس قرار داد، یعنی جارح دشمنی در لباس دوست شد، گوینده خود گفت من خواستم یکبار سید را از آمیزش با جارح مانع شوم، رئیس‌تأمینات محرمانه مرا مانع گشت، دانستم جارح‌بااطلاع رئیس تأمینات پیش سید میرود و دندان‌های اورا مینگرد، ولی سید بی خبربود و جارح‌را دوست‌میانگاشت ونیز گفت من نمیدانم جارح‌چه کرد

اجمالا میدانم پس از واقعه شاه ایران چندماهی نگذشت که سرطان‌در فك سید از داخل دهان نمودار گشته جراحی کردند و سودی نبخشید . جارح نیز پیوسته در خدمت سید بود ، وی پس از سید همیشه اندوهگین و افسرده و پریشان خاطر میزیست ، این آثار باعث بدگمانی ما است که شاید جارح در خرابکاری جراحی یا در ایجاد درددستی داشته که چون سید وفات یافته وی گرفتارعذاب وجدانی شده‌و از این‌خیانت خودنسبت بچنین مردی بزرگ بآزار روحی گرفتار گشته است ، گو اینکه باینکار یقین ندارم ولی قطعاً جارح جاسوس بود والله اعلم . وفات سید در ۹ آذر سال ۱۸۹۷ بود و درجامع‌تشویقیه در نشان طاش‌براو نمازخواندند در همان نزدیکی در آرامگاه ابدی خود خفت ، من درجریده الاهرام در وفات سید مقالتی نوشته ام که اینك رونوشت آن‌را حاضرندارم که‌بتاریخ آن مراجعه کنم،بسال ۱۸۹۲ روزیکه از اروپا باسلامبول رسیدم بدیدار وی شتافتم مرا بآغوش‌باز پذیرفت تا مدتی که آنجا بودم ملازمت‌خدمتش را داشتم ، چون بحکم‌ضرورت عازم سوریه‌وطن خود شدم از مفارقت‌سید بسیار اندوهگین‌شده ازخدا درخواست‌داشتم که توفیق بازگشت‌باسلامبول یافته سید را دیدار و از او استفاده کنم وی بتمام معنی فیلسوف بود و جزئیات‌را جز در اثنای کلیات نمیدید یکبار از من پرسید در اروپا چه دیده و از تماشای مردم آنجا چه سودی بر گرفته ای همیکه خواستم پاسخ دهم با آنکه در آغاز جوانی بودم وسالم ازبیست‌و هشت نمیگذشت عظمت‌حکمت‌ودانش‌وی مرا فراگرفته ترسیدم‌پاسخ را درست نگویم وناچار باحترام او راه احتیاط را پیش گرفتم ، وی برجسته دست مرا گرفت و فرمود من کشور اسلامرا که مانند توفرزندی‌بوجود

آورده تبریك میگویم » . مردم این سخن‌را شنیدند وهنوز باز میگویند ، من می‌پندارم وی خواسته مرا تشویق کند ترقی داده ونیروی معنوی مرا تکمیل نماید یکبار برای‌اوشرح دادم که یکی‌ازجرائد امریکادرموضوع اکشاف آنجا صحبت داشته و گفته است : می‌گویند عرب در اقیانوس اتلانتیك بامید خشکی که دربی آن واقع شده پیش‌رفت ، پرسیده‌بود که‌در کتب عرب چیزی ازاین داستان هست یا نه ؟ . جریده هفتگی بیروت این پرسش‌را بزبان عربی درج نمود و ازعلمای عرب پاسخ خواست ، من آنوقت در پاریس‌بودم همینکه خبر را شنیدم پیش شتافته درکتابخانه ملی بکتب شریف ادریس جغرافی دان نامی‌عرب مراجعه نمودم ، از کتاب نزهةالمشتاق‌الی‌اختراق‌الافاق»داستانی‌نقل‌کردم‌که : چند برادر که سر گرم سیاحت و سرمست غرور بودند از اشبونه بکشتی سوارشده‌آنچه ازآب و خوراکی لازم داشتند برداشته در «بحرظلمات(اقیانوس‌اطلس)سوی‌مغرب راندند ، پس از ماهی بجزیره‌ای رسیدند که ازانسان خالی وجز حیوانات ذی روحی آنجا نبود ، ار آنجا باز بکشتی نشسته رو بجنوب رفتند ، پس‌از ماهی دیگر بجزیره‌ای رسیدند آنجاجماعتی مردم بودند و پادشاهی‌داشتند از آنجا روبمشرق‌روانه شدند ، پس ازمدتی بلنگرگاه‌اسفی در مغرب‌اقصی رسیدند چون داستان را برای سید بپایان رسانیده وگفتم آن را در پاسخ جریده هفتگی نوشته و آنـرا در میان‌تمام جرائد عربی انتخاب نمودم فرمود . من نمیخواهم حتی یك‌کلمه مسلمین را خرسند کنم ، آنها گروهی شده اند که چون گفته شود : شما آدم شوید ، گویند . پدران‌ما چنین وچنان بودند . پیوسته بخیال کارهای نیاکان خود سر خو ش‌اند نمی پندارند که آن‌چه پدر کرده وظیفه امروزی را از دوش فرزند

برنمیدارد ، پستی‌وسستی‌اوراجبران نمیکند . فرمود . چون کسی کاخی بسازد که تمام شروط عظمت وزیبائی را داشته وموجبات آسایش و شادی در آن از هرحیث فراهم باشد ، صاحب کاخ پیوسته در این فکر و خیال است که برای این کاخ فلان فرش زیبا و کمیاب را از فلان کشوربدست بیاورد ، این کاخ‌رابفلان زیور گران بها زینت دهد ، درباغ آن‌جا گل‌رعنا و آن‌درخت تماشائی شگفت آوررا موجود سازد ، ولی اگر کاخ روی به ویرانی نهاده ، گچها شروع بریختن نمود ، سقف از هرسو سراریر گشت و صاحب آن بعمارت و ترمیم آن توانا نباشد ، آیا ممکن است بخیال اوبگذرد که برای زینت کاخ آن اسباب و افزار وساز وبرگ‌را بیاورد ویا آن گل ودرخت‌راآنجابکارد ، بدیهی‌است این‌افکار هرگز بخیال‌اونخواهد گذشت ، بخدا سوگند کسیکه احتیاجات ضروری خود را ندارد نیازی بتجمل‌نخواهدداشت» بمن‌فرمود من‌نمیگویم‌چرا داستان‌کوشش عرب را برای یافتن امریکا جستجو نمودی، ولی میگویم . مردم خاورمانند صاحب کاخ شده اند ، هرگاه بخواهند برای سستی کنونی خود عذری بتراشند میگویند . کردار ورفتار نیاکان را بنگرید ، آری اجداد ایشان مردمی شایسته و گروهی ستوده بودند ، ولی‌اینك شما مردم امروزاین‌است که هستید بنابراین سزاوارنیست بمفاخر پدر افتخار کنید جزروزیکه رفتار شما مانند رفتار آن‌ها وشما مانندایشان باشید

(گیرم پدر تو بود فاضل — ازفضل‌پدرتوراچه‌حاصل)

آری افتخار فرزند وقتی‌است که هر کاخی پدر ساخته بهترازآن‌را بسازد و هر کاری نیاکان نموده اند نیکوتر از آن را بنماید قدر مسلم از آن‌ها کمتر نباشد که بتواند گوید :

(چون رفتگان خویش بسازیم بارگاه کردار نیك کرده و نام نکو بریم)

از شدت دردی که از حال اسلام احساس میکرد، در اینموضوع چیزهای نادر بخاطرش میگذشت، یکبار بمن فرمود: «خو و اخلاق مسلمین باندازه ای فاسد و خراب شده که باصلاح آن امیدی نیست جز آنکه بمیرند و زنده شده زندگانی را ازسر گیرند، کاش از ایشان مردمیکه سنشان از دوازده بیشتر است نابود میشدند، و اطفال بدوازده نرسیده، میماندند تا بآموزش و پرورش نو تربیت یافته درراه سلامت و سعادت پیش روند» یکبار دیگر میگفت: «در اسلام اخلاق باقی نمانده، محمود سامی (۱) بهترین مسلمانی است که من شناخته ام با اینحال با من پیمان بست و آنرا شکست» و نیز بمن فرمود: «همت مسلمین پست شده اراده آنها سست وضعیف گشته، احساساتشان مرده آنچه در آنها باقی مانده و قوت گرفته هوا و هوس و شهوت است در اثر عشق و آرزوئیکه بترقی اسلام وبازگشت عظمت قدیمی آن داشت چون میدیدکه مسلمین از تهیه اسباب ترقی غافل و درحال عشوه وبی‌هوشی هستند ومینگریست جارچی اصلاح سایر ملل را هوشیاروبیدارساخته پیوسته آه وناله وفریادمیکرد و این سخنان را تکرار مینمود، هرکس «عروةالوثقی» را که بخامه شیخ محمد عبده نوشته‌شده‌و افکاراوراشرح داده‌خوانده است‌میداند، از چهل سال پیش آنچه بمسلمین خواهدرسید پیشگوئی نموده، سیاست‌دولتهای استعماری که بعدها بوقوع پیوسته آشکار ساخته‌است، گویاوی حوادث آینده‌رادرآئینه‌مینگریست وی در دوره زندگی خود فیلسوفی کامل و عالمی عامل بود، آنچه‌نمیکرد

(۱) محمود سامی بارودی شاعری‌بزرك‌است، در اثنای‌جنك عرابی رئیس نظار بود

نمیگفت ، مانند بسیاری از علمای محافظه کار که دلشان در جائی و زبانشان جائی دیگر است بحکمت نظری بی حکمت عملی قناعت نداشت، از هوا و هوس و شهوت دوری جسته جز لذت عقلی لذتی نمیجست ، سلطان عبدالحمید میخواست اورا اسیر مال و فرزند کند، مال و منال دنیا مشغول سازد ، باو تکلیف کرد زن بگیرد ، او قبول ننموده گفت : من عمر خودرا چون پرنده بر شاخه درخت گذرانیده‌ام اینك در آخر عمر نمیخواهم پای بند خانواده و اسیر زن و فرزند شوم ، شبی در خدمتش بودم در اینموضوع گفتگو شد ، یکی از مردم دمشق گفت: چرا ازدواج نمیکنید تافرزندی ستوده و صالح بوجود آید ؟ سخن او در سید تأثیری نکرد ، چون او رفت بمن فرمود : روح فلسفه در این ملت وارد نگشته » مقصودش این بود که از زواج باید پرهیز کرد، میخواست حقیقتی را تذکر بدهد که بفرزند علاقه و توجهی ندارد ، فلاسفه بامور مهمتر مشغولند مال و منال در نظرش باخاك یکسان بود ، بهمین سبب هیچ وقت ذخیره‌ای نداشت، نمیدانست از مال چه‌جور سود بر گیرد ، باندازه احتیاج ولزوم قناعت داشت ، در اسلامبول ناظر خرجی داشت که‌حساب پول و گرفتن ودادن بدست اوبود ، سیدازجزئیات مخارج بی خبر بود ، سلطان خواست رتبه علمی مثلا رتبه قاضی ارتش باو بدهد ، سید از قبول رتبه و پوشیدن لباس مخصوص خود داری کرد، همچنین ازقبول هرگونه نشان عالی امتناع نمود ، سبب را از او پرسیدم ، فرمود. « نخواستم چون استری باشم که بر سر وسینه اش زر و زیور میآویزند » . اجمالا زن نگرفتن وی از تنفر یا ترس ناشی نبود ، وی از تمام دنیا چشم پوشیده و از زر و زیور دنیا استنکاف داشت ، ترس نیز بدل وی راه نداشت ، از داستان وی آنچه گفتیم کافی است روزی راجع

بشیخ محمد عبده با وی سخن گفتم که : شیخ یکی‌از مردم مصر است فرمود : مانند وی درمصریافت نمیشود» این گفت و شنود پیش از هنگامی بود که شیخ عهده دار منصب فتوای دیار مصر گشته و دارای آن نام و شهرت عظیم بشود .

چون شك و تردیدی نیست که سیدجمال‌الدین بزرگترین بیدار کنندگان شرق است و روش وی عاقبت سرمشق دیگران‌شده مبادی او سرتاسر خاور را فرا خواهدگرفت ، و مردم آینده از احوال او پرسش و از احساسات‌جستجو کرده درجمع آثارش خواهندکوشید ، مامخصوصاً مانند مردم اروپاکه جزئیات‌احوال بزرگان‌خود راشرح میدهند و کوچك ترین خبر یا اثر آنان را باز میگویند بذکر این دقایق و حقایق پرداختیم از عرائب عادات بشری است‌که در زمان زندگی بزرگان بآثار آنها توجهی نداشته و بجمع آوری آثارشان نمیکوشند ، ولی همینکه بجهان دیگر شتافتند در اینکار حریص شده میخواهند همه چیز آنان را بدانند درحقیقت‌زنده‌را قدر وبهائی نمیدهند و مرده را ستایش‌میکنند روزی راجع بیکی از نوابغ این روزگار ازکسی‌پرسیدم ، پس از بیان شرح حال او گفت : «تا زنده بود قدروقیمت اورا نمیدانستیم » من گمان دارم رنان و ویکتورهوگووسپنسر وبیسمارك وتمام بزرگان چنین بوده‌اند که مرك برعظمت آنها افزوده است و مرور ایام حرص بآثار آنانرا زیاد نموده جمال‌الدین وشیخ محمد عبده و دیگران از بزرگان مصلحین همین حال را دارندکه بمرور ایام حرص مردم بشنیدن کوچکترین کلمه ای که از دهان آنها بیرون آمده زیاد میشود ومیکوشند هر حرفی از اورا باطلا بنویسند، جمال‌الدین‌تاریخی‌راجع بافغانستان دارد ، مقالات متفرقه‌ای

نیز داردکه مجموعه ای از آنها پیش من است ولی از دستبرد دزد علمی و راهزن دانا محفوظ نمانده ، آخرین رساله ای که از او منتشر شدرساله دهریهاست که پیش بآن اشاره نمودیم اجمالا او بتالیف و تصنیف کتاب علاقه و عشقی زیاد نداشت ، وی بتألیف ملل و اتحاد ممالك میپرداخت

☆☆☆

از گروهی که‌شرح‌حال سید جمال الدین‌را نوشته اند ، گولد سیهر خاور شناس نامی مجاری است ، اودرعلوم شرعی شیخ خاورشناسان است کتابهای متعدد نوشته ، وی در دائرة المعارف اسلامی که بزبان فرانسوی نوشته شده‌شرحی‌مخصوص بسید جمال‌الدین درج کرده است آنجاگوید

سید محمدبن صفدر از بزرگان رجال اسلام در قرن‌نوزدهم است وی بعقیده براون ، فیلسوف ، نویسنده،سخن‌ور ، روزنامه نگاربود ، برترو بیشتر از همه آن‌ها مردی سیاسی بودکه دوستان اورا میهن‌دوست‌بزرگی میدانستند و دشمان وی را انقلابی خطرناك می پنداشتند در نهضتهای آزادی ودرتأسیسات‌حکومت مشروطه در ممالك اسلامی که دراین چند سال اخیر نمودار شده تأثیری فراوان داشت . برای آزادی این ممالك از سیادت اروپا و رهایدن آن‌جاها از چنگال بیگانه وترقی احوال داخلی بتأسیس ادارات مستقل وآزاد جنبش کرد ، او در این فکر بودکه تمام دولت‌های ممالك‌اسلامیرا گردآورده متحد سازد ، از آن‌جمله می‌خواست ایرانیان را که شیعه هستند بگرد خلافت مجتمع کند ، تا بوسیله اتحاداز مداخله اروپا در امور آن‌ها جلوگیری شود ، بنا براین جمال‌الدین بزبان وبیان بهترین مظهر فکر جامعه اسلامی بوده است . خاندان شریف وی منتهی میشود بحضرت حسین‌بن علی‌بن ابی طالب بواسطه ترمذی محدث

مشهور ، بهمین سبب اورا سید نامیده اند »

سپس گوید . سید پس‌از تکمیل‌تحصیلات خود در کابل‌بهندوستان شتافت وبسال ۱۲۷۳ یاسال ۱۸۵۷م بحج رفت. پس‌از بازگشت‌ازمکه‌معظمه وارد خدمت دوست محمد خان امیر افغان گردید در محاصره هرات‌بااو همراه بود ، همینکه دوست محمد خان وفات یافت بخدمت محمد اعظم رفت تاروزیکه از پای در آمدو شیرعلی خان بر کشور استیلا یافت‌وزیر وی‌بود ، سپس بسال ۱۸٦۹ بهند شتافته ازآنجا بمصرآمد و چهل روز آنجا ماند ، از مصر باسلامبول روانه گردید ، علما و بزرگان آنجا بوی اقبال و احترام نموده قدر وقیمتش‌را دانستند، عضومجلس معارف شد در ایا صوفیا و سلطان احمددرس میداد ، یکبار دردارالفنون در فوائد صناعت‌سخنرانی نموده نبوت را از جمله وظائف اجتماعی شمرد (۱) حسن افندی فهیمی شیخ‌الاسلام اورا زندیق و بیدین گفت ، سید ناچار از اسلامبول بقصدمصر بار سفر بست ، دولت مصر بدون آن‌که درسی مخصوص بعهده او بگذارد برای وی ماهی ۱۲ هزار قروش مقرری قرار داد ، وی در خانه مجلسی خصوصی داشت و آنجا درس میداد ، گروهی فراوان از عشاق علوم‌عالیه بگرد وی فراهم آمدند تا آخر

(۱) حقیقت‌این‌داستان اینست که سید جامعه انسانی راسی‌تشبیه کردوصناعات گوناگون‌را اعضاء آن‌تن فرض نمود یکی را بدست و یکی‌را پا ویکی‌را بچشم ویکی را بگوش تشبیه نموده گفت . سر مدبر تن وبدن میباشد ، در جامعه‌پیغمبری یا حکمت‌بمنزله سر هستند ، فرق میان پیغمبری وحکمت‌اینست که پیغمبری وحی از جانب خدااست‌و ازخطا معصوم میباشد ولی‌حکمت‌گاه خطا میکند و گاه درست میگوید .حسن فهیمی افندی شیخ الاسلام از سید رنجشی دردل داشت ، ازاین فرصت استفاده نموده گفت . سید نبوت را از جمله صناعات شمرده (ش)

گولدسیهر از احوال او آن‌چه‌را شیخ محمد عبده درصدر رساله‌رد بر دهریها نوشته نقل کرده و همین چیزهااست که در این کتاب‌شرح دادیم ، جز آن که گوید : چون ازمصر بهند تبعیدشد اقامتگاه اوراحیدرآباد قرار دادند و آنجا رد بردهریها را نوشت ونیز« ویلفرید سکافن بلونت » پنداشته ولی دیگران ننوشته اند که : جمال‌الدین از هند بامریکا رفته‌واز آن‌جا بسال ١٨٨٣ بلندن آمده است .

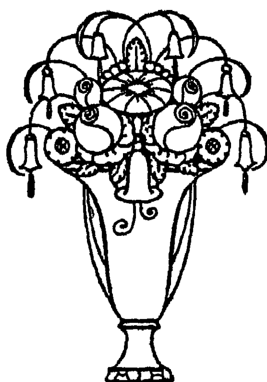
گولد سیهر مناقشه جمال‌الدین‌را با رنان راجع بقابلیت‌وشایستگی اسلام‌دربرابرعلم شرح داده گوید :

نامیترین جرائد و مهمترین آنها ابواب مراسله را برای سید گشودند ، اوهم مقالات سودمند که در سیاست خاور بسیار پربها بوددر مورد نزاع انگلیس و روس با احوال ترکیه ومصر و درمعنی نهضت‌مهدی سودانی منتشر ساخت ، در همین اثنا میان وی و« ارنست‌رنان» مناظره‌ای درگرفت که اساسش سخن‌رانی رنان در سوربون بضدیت اسلام باعلم بود جمال‌الدین خواست پندارهای‌رنان‌را که اسلام قابلیت ندارد سرچشمه‌علم و دانش شود باطل سازد ، مقاله‌ای در جریده «الدبا» درج کرد که‌بآلمانی هم ترجمه شد ، پس‌ازاندك مدتی سخن رانی‌رنان را نیز با ردّی از حسن افندی عاصم ترجمه کردند ، تا آخر »

سپس گولد سیهر از « عروةالوثقی» نامرده که چگونه دولت انگلیس کوشیدنگذاردازنخستین‌شماره‌آن‌بمصروهند وارد شود گوید:بسال ١٨٨٥ بر خلاف دشمنی مشهور وی با انگلیس براهنمائی مستر «بلونت» دولت انگلیس برای مشورت درحل مسئله مهدی سودانی او را دعوت کرد ، ولی گفتار بکردار مقرون نگشت سپس پنداشته ناصر الدین شاه

اورا بسال ۱۸۸٦ بطهران پای‌تخت ایران تلگرافاً دعوت نمود وفوق‌العاده بوی احترام کرد ، ولی از ترس رقیبان جمال الدین ار شاه اجازه رفتن بروسیه را خواسته وآنجا چندی توقف کرده ، دارای روابط زیاد شده است و ملاقات شاه ار سید در منیخ باردوم بوده که شاه بسال ۱۸۸۹ از او خواسته بطهران باز گردد ، گولد سیهر پنداشته ، سبب فتنه میان جمال‌الدین و شاه، میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان صدر اعظم بود که بر جاه ورتبه سید در ایران رشك برده است ، سید نیز ناچار در حضرت عبدالعظیم که جائی است محترم‌وهرکس آنجا باشد ایمن خواهدبودبپناه برده هفت ماه آنجا مانده و مردم پیش‌ورفت وآمد داشته اند ، عاقبت‌شاه ۵۰۰ سوار فرستاده تا اورا قهراً از آنجا بیرون کشیده و با قید و زنجیر بخانقین سرحد عراق برده اند .

سپس دنباله اخبار اورا نوشته که عکس‌العمل وی دربرابر شاه چه بود و باسلامبول آمد و آنجا همانجور که نوشتیم جهان را بدرود گفت



سلام و سپاه سیاه

مقاله روژر لابون و حواشی بر آن

نگارش امیر شکیب

(۱) اسلام سیاه پوستان
(۲) اسلام سنگالیها
(۳) خلاصه
(٤) نژاد سیاه و آئین اسلامی

از آنچه لازم است مردم خاور بویژه مسلمین خبردار شوند، کتاب هائی است که گاه‌گاه در اروپا راجع بایشان انتشار میدهند، مصنفاتی است که راجع براه و رفتار آنان مینویسند، مقالاتی است که احوال و امور آنها را برنگ خیالی نویسنده نمایان میسازند، این مرقومات هوا وهوس گروهی راکه این نویسندگان بآن منسوب اندطوری ظاهر میکند که شرقی یامسلمان یابیچاره‌ای که کاراز دستش بدررفته هرکه باشدوهرچه باشدمیفهمد . خبردار میشود که برای آنکه زمان اسیری اودرازشده بیشتر ازوی استفاده کنند در پنهان چه آماده میسازند نزیر پرده در باره وی چه تدارك میمایند، بی‌خبر از او بزیانش چه تدبیری دارند، چه‌جور میکوشندقید وبند بندگی را بر دست و پای اومحکمتر کنند که‌تا ابد در زنجیر اسارت باشد. مقاله‌ای که اخیراً

در مجله پاریس Revue de Paris که از نامیترین مجلات فرانسه است ودر شماره آوریل سال ۱۹۲۳ روژر لابون Roger Labonne نویسنده فرانسوی بزیر عنوان « اسلام وسپاه سیاه » نوشته از این قبیل میباشد ، آنجا هرچه پاره‌ای از آنان درباره مسلمین که دربند فرنگیها عموماً وفرانسه خصوصاً گرفتارند آرزو دارند شرح داده، فقط بمیدان سیاست واداری نتاخته، بلکه درعرصه دین و اجتماع حولان زده بهر سو دویده و بهر گوشه‌ای شتافته است، برای دانستن هم که باشد نمیشود از این مطالب چشم پوشید . خو و عادت آدم فریب ده ومرد راهزن و اشخاصیکه اعصاب مردم را سست و آنانرا اغفال میکنند ازمردم اروپا چنین است که اگر راجع بچنین مقاله یا چنین کتابی با آنها گفتگو شود بگویند· چون این عقیده شخصی است قابل اعتنا و توجه نمیباشد و بشش دولتهای استعماری قد رو قیمتی ندارد . ولی این کلمات هرچه باشد و آنها هرعذری بتراشند بایست شرقی و تمام مسلمین از قبول این مهملات خودداری نمایند ، و از این مزخرفات دوری جویند تا بحسن ظن طبیعی و سادگی ذاتی دچار بلا نشده درپایان پشیمان نگردند، این مبادی و عقایدی که در این مقاله و در صد ها بلکه هزارها امثال آن در عالم اروپا نمودار میشود ، در حقیقت عقیده و رأی احزاب بیشماری است که دراروپا هستند ، بلکه میتوان گفت عقیده عمومی مردم ممالك استعماری چنین است، در میان آنها مخالفی نیست جز داشمندی پاك عقیده و فیلسوفی راستگوی بلندآشیانه و خردمندی پر فکر و سیاسی آزموده وکسیکه عقلش برهوا وهوس چیره شده و میداند این افکار تا چه اندازه خطرناك ، و از تهور ناشی شده نتایج زشت و بد دارد ، و جز پاره احزاب آزادی خواه و آزاد مرد دیگران همگی بااین عقیده همراهند، بنا براین سزاوار نیست ، خودرافریب

داده در امری حقیقی و حقیقتی ثابت شك و تردید نموده مانند بیماریکه درد خودرا پنهان میدارد بشویم. اگر فریب دادن زشت است فریب خوردن بمراتب زشت تر است، روا نیست بخود گول زده باور کنیم این مبادی که برای خاور و عالم اسلامی زیانبخش میباشد عقیده معدودیست و دولتهای استعماری پیرو این مبادی نیستند. حق و حقیقت اینستکه آنها دو گونه‌اند یکی دشمنی عاقل که عقل رهبر و زمامدار او بوده از اظهار آنچه در اندیشه دارد خودداری میکند تا باعث پریشانی و اضطراب ملتهای ضعیف نگردد، دیگری دشمنی گستاخ و نترس که آتش درونی و شدت طمع او زبانه کشیده برای دوام بندگی این ملل مقهور بویژه مسلمین آنچه در دل داشته گفته و بهیچوجه پرده پوشی نمیکند، اینگروه خطر مسلمین را از دیگران زیاد ترمیدانند، زیرا آنها و مسلمین میدانند که قرآن روح عزت و بزرگی را در مسلمین دمیده برای زندگانی باشرافت مرگ را در نظرشان ناچیز ساخته است، روژرلابون از این دسته است، اینك مقاله او را کامه بکلمه برای شما ترجمه میکنم. وی گفته.

(۱)

نظری بحالت کنونی اسلام

« مردم فرانسه بدون اضطراب و وحشت بشورش و سرکشیها که در عالم اسلامی در بیابان (افریقا) روی میدهد مینگرند بلکه بپاره‌ای همسایگان ما که بنداشتن خلوص عقیده متهم اند بچشم ملامت و سرزنش و ریشخند نگریسته باك ندارند که این حرکات دوام یابد و اینگونه رفتار سختتر و

اوضاع بدتر بشود ، عقیده دارند . دوستی باملل اسلامی ودعوی حفظ حقوق آنان این خطررا که اینك دامنگیر دیگران شده و آن‌ها را تهدیدمیکند از ما دور خواهد ساخت . مردم فرانسه بسختی آنان‌که روابط اناتول‌را با تونس و الجزائر و مراکش بخاطر دارند وحیله‌بازی که درحدود شرقی ممالك افریقائی ما در جریان است‌میدانند نمی‌خواهند گوش سخن‌بدهند بدبینی آنان‌را قابل توجه و دقت نمیشمارند، بلکه در برابر این بد بینی باظهارات‌ترکها و وعده‌ای که آنان بصلح و سلامت میدهند قناعت دارند اعلان جهادی‌را که درجنك عمومی بکمك آلمان داد و اثری نکرد موجب اعتماد و آسایش خاطر آنان گشته است . ازآنچه مسلمین دربرابر روش کنونی ما اظهار میدارند بسیار خورسندشده بظاهر شرقی که معتاد است عقیده خودرا بزیر پرده ادب وهوش سرشار پنهان دارد فریب میخورند ، فراموش میکنند که اسلام برپایه و اساس اطاعت در برابر قدرت‌ناشده بنا براین صراحتو سیاست‌احتیاط‌بااسلام‌مناسبتر است تاسیاست‌دوستی و جانبداری از حقوق اسلام .

آری آرامشی که اینك در ممالك اسلامی ما حکمفرما است شاید روش کنونی‌ما‌را تصویب کند ، زیرا بخلاف احوالی است که در ریف اسپانیا ، و برقه ایطالیا و مصر انگلیس‌جلوه گری‌میکند ، ولی اگربخواهیم بخاوری که‌سبب‌شعله‌وری‌آتش‌جنك گردیدننگریم قطعاً آتش بمانیزخواهد رسید ، حوادث کنونی جز مقدمه‌ای برای خطرهای هولناك که در آینده روی میدهد نخواهد بود .

بسال ۱۸۹۷ کوپولانی و دوپونت Coppolani et Depont درکتاب های خود ثابت کردند که‌روش دینی اسلامی بر فتح ترك در تسالیا چه

تأثیری کرد . آن‌ها گفته‌اند : ملل اسلامی عموماً از مژده پیروزی که نصیب هم کیشان ایشان گردید غرق شادی شدند ولی این‌جوش و خروش در آن‌روز اهمیتی نداشت ، زیرا اروپا نیروئی قوی وپای برجا داشته‌یگانه ومتحد بود ، دولت قاهره روس بار سنگین خود را بر تمام عالم شرقی و اسلامی افکنده بود ، هیچیك از مسلمین جرئت نداشت با همه دسیسه های عبدالحمید و تظاهراتیکه گلیوم دوم بدوستی اسلام در اراضی‌مقدسه نمود جنبشی کند . ولی اینك ورق‌بر گشته ،اروپاناتوان‌شده‌جرئت‌وجسارت آشوب کنندگان مضاعف گردیده ، نهضت ملی کار خود را در ملل نموده است ، مسکو بجای آن که مسلمین را بفشارد ، این نهضت و تظاهرات را که بامید خلاصی از قید وبند ویوغ اجنبی است یاری میدهد .

دقت و توجه عالم اسلامی نسبت شورشهای مسلمین آسیا که می خواهند اززیربارباختربیرون بروند ازآینده‌خطرناکی‌پیش گوئی میکند که نبایدآنرا ناچیز انگاشت ،زیرا پیروزی یکدسته از مسلمین بضد دولت‌اروپائی‌حتما اثرش بدورترین ممالك خواهد رسید حیرت میکنید اگر ببینید جرأت و جسارت اسلامبول از شکست اسپانیا درریف چه اندازه زیاد شده و تا چه حد شادی وخورسندی میکنند، در نخستین صفحه روزنامه چه‌حورغلبه مراکشیهای مسلمان را با آب وتاب بشارت میدهند ، نقشه میدان‌های کار زار را چگونه چاپ مینمایند ، کمترین انقلابی در برقه یا سوریه یا تونس یا هند را با چه شرح‌وبسطی در جرائد ترکی می نویسند ، چه اغراقها میگویند .

با این حال‌سیاست‌خوش رفتاری بااسلام تا کنون مرسوم بوده وهمین‌مطلب باعث اشتباه و کج‌فهمی مسلمین‌شده که نصایح‌مبتنی برتجارب را نپذیرند ،

هنوز پاره ای عقیده دارند که این سیاست بی خطر است و اگر هم خطری دارد تنها برای همسایگان ماست. پس ازجنگ عمومی کار حب و بغض بجائی رسیده که بنظر شخص میرسد باین امید که حوادث روزگار آتش هوا و هوس را خاموش خواهد ساخت بهتر است دقت فراوان و کنجکاوی نکنند، وبجای آنکه نگاه بسیارزشت که آزمایش چندین ساله بدی آنرا ثابت نموده پاداش سخت دهد باندك پاداش قناعت نماید

ما گرفتار دسیسه هائی هستیم که نزدیك است آزار و زیانش بما برسدما تأثیر برلن را احساس میکنیم، آنجاازسال ۱۹۲۰ انجمنی شرقی فراهم شده که مجلس بلدی برلن وژنرال لودندرف آنها کمك میدهند این انجمن جریده « لواء الاسلام »را بزبان عربی وترکی وفارسی منتشر میسازد، مقصود این جریده انتشار دعوت و اظهار حوادث اروپا وآسیا شکلی مناسب است، باین عوامل که ناشی از حالت جنگ شده عواملی دیگر برای شورش افزوده است که جداگانه بی اثر بود، این عوامل ناشی از فطرة وسرشت اسلام میباشد، این آئین به پیروانش مکرر واجب ساخته که در برابر قوه وقدرت تسلیم شوند، آئین اسلام قدرت را عطیه خدائی میداند، معتقد است که باید از قوی اطاعت کرد گو اینکه کافر باشد، زیرا قوه از خداست وقوی مظهر او بوده کسی نمیتواند و نباید در برابر قوه خدا داد مقاومت و برابری نماید.

این روش مخالف سلیقه اروپائی است، این گروه پیرو احساسات بوده و عواطف در آنان مؤثر است، یگانه سببی که باعث شده ملل اسلامی کاملا مطیع بیگانه فاتح شوند همین است وبیشتر اشتباهاتی که درسیاست

این ملل نمودار میشود ناشی است از بی خبری از این حقیقت (۱). بنابر این اسلام بسرشت و ساختمان جز در برابر سلطنت قاهره سرفرو نمیاورد و اطاعت نمیکند. وی قدرت و شرافت را توأم میداند هنگامیکه اروپا متحد بود و آنجا جامعه دول وجود داشت اهمیت و رتبه اروپا را کسی انکار نداشت و در اینمورد کسی نزاع نمیکرد، ملل اسلامی یکی پس از دیگری تسلیم اروپا میگشت جز پاره‌ای حرکات عارضی و شورش‌های ناچیز جنبشی نمیکردند بر خلاف انتظار چیزی دیده نمیشد، نیروی شورشی‌ها مانند مهدی و زعیم وسعت نمییافت، تمام قبائل مجاور را فرا نمیگرفت همینکه جنك عمومی در گیر شد، پنجابی لاهور و هندوی بنگاله و کافنبور و مصری و اعراب و بربر و مراکش و بامباره (۲) بزیر پرچم متفقین گرد آمدند، یك ملیون و نیم جنگجوی مسلمان با کمال دلیری با ارتش خلیفه اسلامبول و امپراطور آلمان جنگیدند، این نفوذ ترکی که برای نظام و آرامش درعالم اسلامی آنرا اینك ضرور ولازم میشمارند کمترین اشکالی برای متفقین ایجاد نکرد، بلکه مشایخ در مراکش و مغرب بیکدیگر سبقت جسته برای هم کیشان خود بضد ترك احکام و فتوی صادر کردند، همینکه متارکه مودروس امضا شده ارتش متفقین پیروز در کنار دانوب و ارتش انگلیس در کنار فرات ایستادند کشور آل عثمان پر بود از سپاه اسلامی که بزیر پرچم متفقین بیکار مینمودند، حکم وفتوی شیخ الاسلام ودعوت ژان ترك را کسی نشنید و سخن آنها گوش نداد، تمام خاور انتظار احکامیرا که اروپا میدهد و دیر شده بود

(۱) یعنی درواقع اسلام بنده و برده قوة وزور است(!)
(۲) طایفه ای هستند در اوائل بلاد سودان که در شمال صحرا و جنوب اعالی سنگال زندگی میکنند.

داشتند ، مردم خاور آماده اطاعت احکام اروپا بودند ، ولی طولی نکشید که ارتش اروپا باز گشت ، ضعف و سستی در عزم و اراده متفقین نمودار شد ، بهمین سبب خاور جنبید و آرزوهای دیرین آنها خود نمائی کرد یکی از جرائد انکار این حقیقت را دانسته میگوید :«اروپا در اثر تنازع و زد و خورد با یکدیگر دچار ضعف و ناتوانی گشته در این اثنا که صلیبیهای پیروز میخواستند مؤمنین را بسیلاب خود غرق فنا کنند ، خدا از آنها جلو گیری کرد» اسلام جنبید ، ترك و مصر و عراق و افغانستان و هند شروع بشورش نمودند ، دولت شوروی نیز با آنها همدست شد ، دولتهای غربی در اثر خساراتی که ناشی از جنك شد ضعف خودرا احساس نموده دانستند بایست با شورشیها صلح کنند ، تمام آنها بملایمت و مدارا گرویدند ، انگلیس روی خوش بافغان وایران و عراق نشانداد . فرانسه در کلیکیا ملایمت کرد . ایطالیا در طرابلس غرب والبانیا راه محبت و دوستی را پیش گرفت . بهمین سبب امور آرام و احوال روی به بهبودی نهاد ولی جاه و جلال اروپا در نظر اسلام بر باد رفته و شورشیها دلیر شده اند این جوش و خروشها پیوسته بیك شکل و یك ترتیب است . همیشه پاره ای متفکرین زمام آنرا بدست دارند ، آنها باندیشه خود بسوی هدفهای غربی پیش میروند ، پاره ای معلوماترا که آموخته و در اثر سوء هضم عقلشان تخمه کرده با کمی اطلاع و زیادی کبر و خود پسندی بکار می بندند ، زیر دست آنها ملتی است نادان که دریك سطح نیستند ، خوی آنان نیکو است ، ولی جز اظهار احتیاج و نیاز خود بآسایش ونظام چیزیرا نیکو نمیشمارند در همین احوال از مشایخ ومرابطین مردمی برعقل و دل آنها استیلا یافته هردو را بدست گرفته عصبیت آنانرا تحریك مینمایند .

در مصر شماره تعلیم یافتگان که میخواهند کشورشان آزاد شود از پزشك و حقوق دان و مهندس و روزنامه نگار زیاد شده، منتظرند بجای انگلیس مردمی از خودشان بنشینند، بهمین سبب کار انگلس دشوار میباشد، تردیدی نیست که مبادی وطن پرستها محترم و شایسته احترام است، ولی می بینیم که ایشان نمیخواهند سود ومحاسن اشغال انگلیس را اعتراف کنند، پیوسته کلماتی تهی و بیمعنی تکرار نموده از انتقاد احوال ضروری که مولود تجربه و آزمایش است خود داری نمیکنند، از زیان تعصب و دشمنی با اجانب پرهیز ندارند، میکوشند بکشاورزی که بفروش پنبه خود مالدار شده این مبادی رابیاموزند، اورا ضد اداره‌ای که باعث آسایش وسعادت او شده بشورانند.

این است تاریخ نهضت مصری و همین است که شاید فردا در ممالکی که از مصر برای ما زیادتر اهمیت دارد سرمشق وروش نهضت استقلالی بشود زیرا موضوع وطنی و ملی پیش تمام ملل شرقی بویژه عرب شروع بنمو کرده و روز بروز قویتر میشود، تجاهل ما سودی ندارد، صد سال است ما افریقا را تسخیر کرده ایم، اینك میفهمیم درراهی که پیروزی ما را جنك وسیاست تامین کرد چه خطا و اشتباهی کرده ایم، این روش از پیروزی وکامیابی معنوی که آنرا غیر ممکن و محال میانگاشتیم غافل مانده؛ هرچه جوش و خروش درعالم اسلامی بیشتر شود این غفلت از پیروزی معنوی زیان وضرر زیادتری خواهد داشت. مثلا در الجزائر بر خلاف صداقت و امانتی که ارتش بومی در اثنای جنك عمومی اظهار داشت نتیجه انتخابات بسال ۱۹۱۹ باعث نگرانی و پریشانی خاطر است زیرا ششصدهزارتن مردم آنجا که بموجب فرمان چهارم شباط حق انتخاب را دارا شدند، همگی بسوی اشخاصی متوجه گشتند که بدشمنی و عداوت فرانسه

معروف و از پیروان امیر خالد (۱) میباشند، همچنین جوانانیکه در مدارس ما تحصیل کرده و آموزش و پرورش اروپائی دارند، در برابر سربازگیری سختی ضدیت و مخالفت نمودند، عامه مردم نیز از جهت معنوی از ما دورهستند از آنروز که پرچم فرانسه بر بنادرالجزائر افراشته‌شد الفت و اتحادی بی‌سابقه میان این ملت پدیدار گشته است

غلط کاریکه زمامداران الجزائر نموده رفتار بعادات بربر و آداب دیرین آنان را منسوخ وایشان را به پیروی از شریعت قرآن‌وادار کردند بسیار مهم است. شنیده میشود که آنوقت ۸۰۰ هزار بربری نامسلمان و با عرب ناجور بود، ولی حکمرانان فرانسوی برعایت شرطیکه درموقع تسلیم الجزائر نمودند که باشعار و آداب اسلامی‌مزاحمتی نکنند، بحد افراط و مبالغه از هر چه مخالف این شرط بود خود داری کردند، آنها پنداشتند وظیفه حتمی اسان‌است که بربر را باحکامی‌مخالف عادات و آداب آنان وادار کنند بجای آنکه این عادات دیرین را که‌برای‌بربر از دوره رومیها مانده است قوانینی نافذ شمرده و مراعات کنند، ازآنها چشم پوشیده احکام شرعی‌را که بدست قضات ومرابطین بود اجرانمودند باین وسیله وحدت ملی و دینی را جوری ایجاد کردند که فاتحین شمال افریقا (مسلمین)دردوازده‌قرن نتوانسته بودند بوجود آرند. هواوهوس و احساسات نیز دراینموضوع دخالت داشت، آمیزش ماباسلام شروع‌شده بود که مسلمین از خردمندان کمیاب ما وازمتجددین و هوا داران امورغریبه ما که شیفته و فریفته زندگانی پیروان‌محمد شده‌اند باستفاده

---

(۱) امیر خالد فرزند امیرالهاشمي فرزند امیر عبدالقادر است

شروع کردند، این جماعت کرامت و متانت اسلام را پسندیده بودند در نماز بر روی تل ریك بعلاوه سادگی آن وقار و هیبتی مخصوص باندیشه خود میدیدند، برای این حرکات ساده و زیبا فریاد شادی میزدند، در نظرشان هیئت مسلمین در اثنای نماز با لباس و طرز مخصوص جلال و جمالی مخصوص دارند. این دلباختگان بعرب بوسیله امور صوری نه امور معنوی حالت روحی عرب وتنفر اورا ازهر آفریده ای جز مسلمان فراموش نموده اند، این گروه غافل اند که عرب بقصا و قدر عقیده دارد و لازمه این عقیده جمودی است که با احتیاجات امروزی سازش نمیکند

این دلدادگان باسلام که بشتاب نواحی اسلامرا میسپرند آئین پیغمبررا بمنتهی احترام و تمجید نام میبرند(۱) بسال ۱۸۳۸ جریده «الدبا» باین دلیل که اگر مسلمین مسیحی شدند رنك وبوی محلی را از دست خواهند داد، و اینکار مخالف مصلحت است از مسیحی ساختن مسلمین مانع شد، همین روزها یك نویسنده نامی(۲) ملامت میکند که دخترهای مسلمان را در سان لویس (درسنگال) مسیحی میکنند، وسبب میشوند که زن های تارك دنیا لباس بومی آنان را که بر اندامشان زیباتر و برای آنان مناسبتر است تغییر دهند، اینگونه احکام که بعجله وشتاب مقرون است، احساسات ملت فرانسه را نسبت بمسلمین که گروهی بیشمار از آن ها تبعه فرانسه اند زیاد وقوی ساخته مانع گشته است که عیوب و

(۱) نویسنده یك تن ازاین گروه را بنام «دوکاستری De Casteries» ذکر نموده ، وی کتابی راجع باسلام دارد .

(۲) آقای آدم Adam را در کتاب موسوم به کارتاج Cartage نامبرده است

نواقص دین اسلامی که در زیر پرده شعری پنهان است دیده‌شود ، لفظ اسلام و مغرب و حجاز و امثال آنها نزدیک‌است که مانند الفاظدرویشی و اصطلاحات تصوفی پاره‌ای مردم را فریفته ودردل‌آنان جای گیرد .

اگرمامردمرااخطرهای آئینی متوجه سازیم که از جمله احکام و دستوراتش جهاداست و عداوت‌غیرمسلمان‌رالازم‌میشمارد ، ومیان‌شرع دینی و قانون مدنی توحید را جوری مقرر داشته که امتزاجش دشوار است ، باسلام هجوم و حمله نکرده‌ایم ، مزاحم ملل اسلامی در عقائد محترمه آنهاشده‌ایم ، شرع اسلامی بمنعی که راجع بزواج مستعمرین اروپائی و زنهای‌مسلمان نموده سدی بر قرار کرده است که مانع اختلاط طرفین میباشد ، نژاد لاتین غیر از نژاد انگلسا کسون هست ، همینکه سا کسونی وارد امریکا یازیلاندجدید یا استرالیا گردید ،عنصر اصلی او متلاشی‌میشود ، ولی‌لاتینی‌میکوشدبا عناصریکه‌دراطراف‌اوهستند آمیزش کند ، سپاه تراژانوس لاتینی با اقوام دانوب آمیخته اهالی امروزی رومانی بوجود آمد ولی بربری‌های شمال افریقا که نسبت نزدیک‌بالاتینی دارند میان آنان و اینان اساس امتزاجی وجود ندارد ، بلکه روز بروز میان طرفین اختلاف زیادتر و دوری بیشتر میشود ، همچنین درامم اسلامی که در شرق اروپا و آسیا هستند پیشرفت بسیار کند است ، زیرا نداشتن آزادی برای جستجوروح‌انتقادرا نابود میکند وعقیده‌تسلیم‌اطاعت نسبت بهر پیش‌آمدی‌را گوارا میسازد . اگر حالت واماندگی و دمبال ماندنی که دامنگیرملل‌اسلامی‌شده شرح‌دهیم،بدین‌اسلام اهانتی‌نکرده‌ایم، بویژه که آنرا بحال خود واگذاریم . اجمالا بایدگفت اسلام با پیشرفت و ترقی امروزی مخالف است ، بقوانین مدنی ودینی خود موانعی‌ایجاد

کرده، بشرایع اجتماعی بوسیله‌اوامر ونواهی که‌دارد حصاری بوجود آورده است . اگر بربر افریقا پیرو دین اسلام‌نبود طبعاً مرکز‌مادر آنجااز‌آنچه امروزاست‌قویتر میبود، و اگر این‌حقیقت را مقرر کردیم مراد مانیست که مانند روم ملل مغلوبه را بقبول آئین غالب مجبور سازیم .

این آراء فاسدیکه‌راجع باسلام دیده‌میشود ، عبارت است‌از‌نتیجه غلطی که از مقدمات بی اساسی گرفته شده‌وپیش پاره‌ای ازمردم‌حقایق کلی بشمار رفته است ، از جمله این‌نتایج باطله اینست که : مسلمان ازدین خود دست بردار نیست . این پندار باترس از شعله زدن تعصب جزوهم و پندار چیزی نیست ، همین خیال پوچ رجال دولت فرانسه را درالجزائر از آغاز تسخیر وادار کرد که از کوشش مجامع تبلیغی فرانسوی که میخواستند مسلمین را مسیحی‌سازند جلوگیری و با آن‌ها مخالفت کنند، حتی‌برای‌منع ورود‌مسلمین‌بکلیسیا‌پاسبان بر درآنجانهادند .کار‌بجائی‌رسید که‌یك‌تن کشیش‌عربی‌از مردم‌سوریه‌بالجزائر رفت ، میان‌هم‌نوع خودنفوذی فراوان‌بدست آورد ، ولی حکومت فرانسه‌اورا اخراج وتبعید‌کرد اجمالا فرانسه مردمرا وادار نموده که احکام داد گران قرانی را اطاعت کنند ، بهمین‌سبب نهضت مسیحی شدن با آن که میان بربرهای بیدین‌شروع‌شده بود متوقف گشته‌است ، و نیز‌مجاهدات سرپرست ژالابرت Le Pasteur Galabert رادرشهرالقصوروشهربجایه‌وکوشش کاردینال‌لاوبژری‌درافریقا برای‌نزدیك‌ساختن مردم‌بومی بملت‌فاتح باحتیاط واجتناب‌سختی برخورد کرد و این‌مرام‌نزدیك‌است‌نابودشود ، فوائدونتائجی‌که‌برای‌انسانیت‌داشت پاره‌ای نفهمیدند بلکه از شدت ترس وبیم که‌شایدحرکت دینی‌باشد ، در برابر مبلغین موانعی ایجاد نمودند ، بآنانکه مسیحی شده‌اند بدها گفته ،

تمام عیوب ونواقص ملت را بعلاوه عیوب ملتی که دربین آن‌ها واردشده‌اند بآنها نسبت دادند، ایشان پنداشتند مرد می که مسیحی شده‌اند پیوسته شراب میخورند ودائم الخمر هستند، زنهائی که مسیحی میشوند بدکار و از فواحش میباشند، فراموش کرده‌اند که هیئت اجتماعی اسلامی نیز باشدت پرده‌پوشی دارای عیوب ونواقصی است، و عیب و نقص مسیحی شدگان اگر زیاد بشوند وجمعیتی تشکیل بدهند طبعاً تخفیف خواهد یافت

پس از قرنی که بر تسخیر فرانسه درالجزائر گذشته شماره وطن‌پرستان زیاد و دشمنی میان عرب و بربر نابود شده آن جور که در مصر انگلیس بقبط اعتماد دارد ما نمی توانیم باقلیت غیر مسلمان اعتماد کنیم درمستعمرات هلندنیز همین‌طور است وکاردولت دشوار گشته، مسلمین جاوه وبورنئو وسومطرا در آغاز تسخیر هلند پنج‌ملیون بودندواینك بسی ملیون رسیده‌اند اسلام درآغاز جز معدودی پیرونداشت ولی اکنون سیادت آن بلاد را دارا گشته، معدودی تربیت یافته باهزاران امید زمامدار مسلمین میباشند، این گروه منتظر فرصت‌اند که قوامت پدرانه هلند را رد کنند. مجمع الجزائر فیلیپین که مردمش از دوره اسپانیا مسیحی شده‌اند استقلال طلبی آن‌ها بشکلی عاقلانه دیده میشود بخلاف بلاد اسلامی که اگر آن‌ها را آزاد بگذارند نهضت ترقی خواهی باهرج ومرج خواهد آمیخت واین ازمختصات جوامع اسلامی است، جوانان اسلام در آسیای غربی میخواهند شایستگی خود را برای ترقی شبیه ژاپون جلوه دهند، مدعی هستنددر امور اجتماعی و اقتصادی هرچه ژاپون توانسته آن‌هاهم میتوانند، فراموش میکنند که ژاپون اگردرقید وبند عقاید قدری دیرین خود مانده‌بود هرگز این ترقی شگفت را نمیکرد، غافل‌اند که تجدد سیاسی لابدبایست بتجدد اجتماعی مسبوق باشد.

جز زمانی کوتاه بنی امیه در اسپانیا و بنی عباس دربغداد هیچ وقت اسلام نتوانسته تمدنی خاص و مخصوص بخود ایجاد کند، بلکه در تمام دوره‌های امت محمد کوششی دیده نشده که باعث تولید عقلی بزرگ گردد. خواه نسبت بتمدنهائی که برخورد کرده اند، و خواه نسبت تمدنی که در میان خودشان نمودار شده خصائصی که بآن مشهورند خصائص تخریب و ویران کردن است، تا وقتی تیغ بدست اسلام بود احکام خود را اجرا می کرد، همینکه روزگار نیروی تیغ را با نیروی علم و دانش قرین ساخت، اسلام برزمین افتاد امروز برای آنکه یوغ غربرا از گردن خود بردارد بهای‌علم ودانش را فهمیده‌وقدر تمدن اروپائی را میداند ولی بیشتر و بیشتر از هرچیز میخواهد صنعت اسلحه سازی‌را از اروپا بیاموزد. چون دانسته ساختن اسلحه کافی‌نیست اسلحه معنوی‌را نیز می‌جوید، مطبوعات‌برای‌او تیغی‌دیگر شده که برای غیر مسلمان بر می‌کشد. جرائد اسلامی در مصر، ترکیه، هند، جاوه، مستعمرات انگلیس، فرانسوی پی در پی زیاد میشوند، جرائد دیگری در ولایات متحده امریکا و برازیل و ارژنتین بزبان عربی شامی و ارنا وطی منتشر میگردد. در برلن «لواء الاسلام» بوجود آمده، در پاریس ولندن‌ورم‌جرائد اسلامی‌نوینی انتشار یافته که در احوال‌اسلامی گفتگو میکنند. سرچشمه این جرائدباختلاف مرکزی که‌آن‌جا منتشر میشود مختلف است، جرائد خاور و جرائد امریکا و برلن بسخت گوئی و شدت و عداوت ودشمنی‌ممتازند، جرائد شهرهای دیگربنرمی گفتار وسخن سنجیده وحسن طلب امتیاز دارند، ولی هر چند اسلوب و طرز سخن مختلف باشد هدف آن‌ها یك‌چیز است وبس آن‌ها میکوشند روح

همکاری و همدستی که میان ملل اسلامی موجود است تقویت کنند، می‌خواهند اسلام را رواج‌داده مسلمین را آزاد سازند، میان‌دولتهای غربی بذر اختلاف بکارند تا کامیابی خاور آسان گردد

(۲)

اسلام‌سیاه‌پوست

بینگر Binger گوید . درجه حرارت مسلمان سیاه باندازه‌ظاهر رنك اواست، تعصب دینی شدیدی که پیش مغاربه و اقوام سامی الاصل در اطراف رود نیژر و دریاچه تشاد دیده میشود پیش مسلمـان سیاه پوست نیست، بامباره Bambara و سیره Serès و بورو Boros وامثال آن‌ها در ممارست آداب دینی بسیار مسامحه کارند جز جنبش های مختصری از آثـار دعوت مرابطین و از کوششهای حاج عمرواحمد ومیان سنگالیها وفولبی Fulbès ، و سوبینکه Soninké ، که اند کی از خون بربر در بدنشان هست در افریقای سیاه پوست بجنك دینی برخورد نـکردیم‌بلـکه آن‌جا مقاومتی‌وجود ندارد، اصل این‌تسلیم نیزاز عقیده بقضا وقدر ناشی است .

عقیده سنت و جماعت در افریقای غربی پیش اهالی آن‌جا بعادات قدیمی، وبا اوضاع فتیشی‌ازقبیل طلسم و سحروجادو آمیخته وهردوبهم مخلوط‌است، بینگربرای‌نمونه‌ضعف‌حرارت سیاه‌مسلمان‌داستان ساموری را نقل نموده که : وی با آن که مسلمانی دیندار بود از گوشت گاوی که سرباز سنگالی بر خلاف حکم قرآن کشته بود بمیل ورغبت خورد، ایـن

گونه مخالفت پیش مسلمین شمالی گناهی بزرك است ، بینگر نمونه ای دیگر نیز گفته که یکتن سیاه مسیحی گاهی اظهار اسلام میکرد تا ازمرخصی که درروز عید تولد پیغمبر یا در عیدی دیگر بمسلمین داده می شود استفاده کند .

این کاهلی و سستی که رنگی نسبت بدینی دارد که سامیها و ترکها بشدت وبسختی بآن متمسك اند پاره ای دلیل بر انحطاط عقلی زنگی و نبودن قوه تمیز پیش وی میدانند ، ولی این درست نیست بلکه زنگی مردی است بردبار ، خوش مشرب ، فرمانبردار ، زودباور ، با حس صادق و شوق بعمل و میل بکار خوب که سزاوار است هم نوع وی ازسفید وزرد باو اقتدا کنند . زنگی ممتاز است که درافامه آداب دینی اصراری ندارد با پیروان سایر ادیان مدارا و مسامحه می نماید ، سرشت سلیم وی مانع است که بپندارد سفید پوست بجهنم خواهد رفت و او را جهنمی نداند ، بلکه اروپائیرا بچشم برتری و بهتری می بیند ، هرگز تصدیق نمی کند که مانند این مرد سفید پوست ممکن است خطا واشتباهی نماید . تردیدی نیست در اثر میلی که باطاعت و فرمانبرداری دارد اگر اندکی بوی توجه بشود آئین آقای سفید پوست خود که کشور اورا تسخیر کرده خواهد پذیرفت ، بشرطیکه این فاتح او را بایسکار دعوت کند (!) . اگر می بینید پیرو اسلام است اوباین اندیشه میباشد که باینوسیله دارای رتبه و مرتبتی میشود ، با آن که برای این منظور بهتراست مسیحی گردد زیرا هر قدر عزت مسلمان راتماشا کند اروپائی پیش او برتر از مسلمان است ، وی میداند که عزت مسلمان نسبت بعزت اروپائی چیزی نیست بنا بر این سزاواراست بدانیم که اسلام سیاه پوست سطحی و فقط ظاهری

میباشد ، برای سبب وعلت این قضیه که جز آنجا یافت نمیشود، پنداشته‌اند علتهای دیگر جز سرشت و فطرت زنگی وجود دارد ، تأثیر اقلیم و عادت و محیط را نامبرده و گفته اند بلاد شمالی کره زمین با انتشار اسلام مساعد نیست، زیرادرازی زیاد روزوشب بااوقات‌مقرره‌درقرآن‌برای نماز موجب‌تشویش خاطراست ؛ نماز ظهر ونماز عصربا نماز مغرب ونماز عشا درآنجا ها مخلوط میشود و طبعاً در دل مؤمن ایجاد شك و تردید میکند . اواسط افریقای کنونی نیز شبیه باین‌حال است ، رودها ، درخت های بزرك که خدا در قرآن بمؤمنین وعده داده در این نواحی بقدری زیاد و فراوان میباشد که این‌جنس‌ثواب بها و قیمتی ندارد اسلام برای پیشرفت دعوت خود به بیابانی پهناور ، مانند بیابانهای آسیای‌وسطی، نیاز دارد که عظمت خدا در آنجا جلوه کند ولی در خط استوا مرکز اسلام استوار نیست ، زیرا در محیطی تنك میان جنگلهای پر درخت محصور میباشد، در این جاها بر مؤمنین دشوار است قبله را بشناسند بهمین سبب آداب و شعائر دینی را ترك میکنند . با این حال هر اندازه فرض کنیم شعائر اسلام ظاهراً سلیم‌است ناچاریم که بپرسیم : آیاصلاح ما هست بگذاریم اسلام میان این‌ملل و طوائف‌منتشرشده ورواج بگیرد یانه؟این‌کارهرگز‌صلاح‌نیست بلکه‌مصلحت‌اقتضاندارد که اسلام‌رادین‌رسمی برای پیروانش بشناسیم. بخدا سوگند در غرب افریقاآنچه در الجزائر رخ داده روی خواهد داد ، بوسیله ما (۱) بکمك اسلحه ما پیش اقوامی جنگجو که قرنها از اسلام‌دوری کرده اند بوسیله بازرگانان‌برده‌فروش عرب‌اسلام رواج میگیرد، و فتوحات دینی و لشکری آنان بربادمیرود هرچه ما بیشتر در این دیار پیشروی کنیم ، بسط ونفوذ اسلام زیادتر

میشود . اسبابی‌چند برای این‌واقعه‌درست کرده‌اند ، عربی که‌زبان پیغمبر قرشی‌است زبان بازرگانهائی است که دراین‌نواحی در گردش‌اند، مبادی اسلام با عقیده تسلیم و رضا دربرابر تقدیر که زنگیها نیز معتقد هستند مطابق است ، زنگی بسادگی درعقیده مایل و سادگی شعائر اسلامی اورا بخود جذب میکند . گفته اند رعایت وادای این شعائر طبعاً آسان و سهل‌میباشد، و نیز لذات نعمتهائی که این وحشیها آرزو دارند یکی از اسباب شمرده میشود ، برای آنکه شخص را درجرگه نیك بختان بنویسند لفظ « لا اله الا الله » کافی است ، شخص بدون فهم و شعور باین کلمه مسلمان میگردد . این سخنان را باینکه عقائد اروپائی منافی با سادگی است و آدابش دشوار بوده تجردش زیاد است تقویت کرده‌اند گویند درآئین اروپائی برای لذت حس سخت گیری زیاد شده و تعدد زوجاترا مانع گشته ، اجمالا گفته اند : اسلام آئینی‌است‌موافق‌بار وحیات زنگی‌همانطور که با عرب موافق بود ،بنابر این کاری بی‌سود است که کوشش شود کیشی دیگر بجای اسلام دراین‌نواحی رواج‌یابد . این پندار ها که قضایای‌مسلّمه شده در موقع آزمایش و انتقاد واقع نگشته اگر دقت و کنجکاوی شود آشکار خواهد شد که درست نیست گفته شود : عقیده باسلام از سایر آئینها برای سیاهان خالص‌مناسب تر است ، زیرا اقلیتی مهم از سنگالیهامسیحی‌شده‌اند . تمام مردم بلاد او گانده‌مسیحی هستند . اینکه‌میگویندعرب وبربر از هر آئینی جزاسلام سرپیچی دارند برای اثبات خلاف آن واینکه اسلام تا این اندازه تاثیرندارد از حبشه و قبط مثالی کافی‌است .

سه ربع حبشه که ازنژاد آمهاره Ambaras هستند با تمام اقلیتی

از بربر و زنگی با تلاطم امواج اسلام ازهر سو سالیان دراز بنصرانیت متمسك بوده و میباشند بهتر از آنها بلادی مانند هرر پس از شورش دراویش همگی مسلمان شدند، ولی پس از غلبه نجاشی منلیك برامیر عبدالله بسال ۱۸۸٤ همگی بنصرانیت بازگردیدند ، همانجورکه در خاور معمول است دین و ملّیت پیوسته باهم باشند ملیت حبشه وکیش مسیحی همیشه متحد و باهم بوده‌اند، هردو استقلال خودرا زیادتر ازهزار سال است نگاهداری کرده اند، در همان اثناکه قبائل بربر در الجزائر و اقوام بویل Peuls و فولبی Fu bès از نژاد بربر حبشه بسبب عقیده دینی پراکنده وگرفتار کسالت و تنبلی هستند، حبشه بآئین خود وفادار مانده و در برابر فتح عربی مقاومت نموده است، مسیحیت گو اینکه آدابش در آنجا چون باعقاید یهودی وعادات بیزانس آمیخته دشوار وپیچ در پیچ میباشد ولی توانسته در میان این ملل زنگی و بربری بر قرار بماند، اکلیروس (طبقه کشیشها) درحبشه نظم وترتیبی متین و مؤثر دارد، وی در زواج و مجرد ماندن کهنه (کارمندان کلیسیا) تابع کلیسیای ارتودکسی است کشیش برای اداء مراسم و آداب دینی لباس زربفت می‌پوشد با دف و طنبور میرود بنابر این حبشی با این عادات، و آداب ازسهولت شعائر اسلامی دور مانده است . وی روزه دشوار مسلمین‌را نیز میگیرد و چون پیر شد در دیری منزوی شده از دنیا چشم میپوشد، از همین مثال آشکار میشود که درست نیست گفته شود . « نصرانیت سخت وپیچیده است، تکالیفش دشوار است و چون معانی دور از مشاعرزنگی ساده لوح دارد ، با اوضاع زندگی اوسازگار نیست ، نظام اجتماعی اورا خراب میکند، وبهمین سبب سیاه مسیحی سیاهی است که از بیخ خود جدا شده، در صورتیکه سیاه مسلمان

بسرشت و طبیعت مسلمان است »

شما می‌بینید که نصرانیت پیش امهاره که مانند سنگالیها هستند و نزد بربر و بویل استوار و پای برجا مانده است بدون آنکه این گروه از اصل خود جدا شده باشند ، مینگرید که مسیحیت میان آنها روز بروز ترقی میکندهمانجور که اسلام ترقی مینماید ، همانگونه که اسلام مناسب ملل ساده لوح مانند ملل سیاه پوست میباشد ، عقیده او توخیوس (۱) نیز بازبان و مکان بهم میامیزد ، اگر کار مبلغین در بلاد سودانی و اسلامی دشوار میباشد باین سبب است که آنها میخواهند ، عقیده مللی را که بسیار ترقی کرده اند جای گزین عقائد طوائفی کنند که در ادراکات پستتر از ایشان میباشند (دقت کنید) ، ولی انتشار نصرانیت جوریکه درقرون نخستین بوده و شروع نصرانیت حبشه کنونی بسیار آسان و مانند ترویج باسلام میباشد ، زیرا کامیابی اسلام در اثر تساوی سطح عقلی مروجین اسلام با مردم آنجاست نه بسبب برتری و علوّ عقائد اسلامی (این را هم دقت کنید)

تردیدی نیست که رنگی همینکه مسلمان شد ترقی محسوسی دراو نمودار میشود ، پاره‌ای مردم خیال‌اندیش که همه چیز را خوب و خوش دیده نمیخواهند جز خوبی و خوشی چیزی را بنگرند ، چون در اسلام اجتناب از مسکرات و تهذیب اخلاق و ترقی سطح زندگی و بهری حال زن را درجامعه دیده اند ، دستور میدهند که کوشش شود ، اسلام میان

---

(۱) اوتوخیوس درقرن پنجم مسیحی میزیسته و بخلاف گفته نسطور میگفت . در مسیح حز طبیعت خدائی چیزی بوده ، نسطور میگفت . جز طبیعت بشری در مسیح چیزی بوده ، مجامع گفته نسطور را ناروا گفته حرام ساختند ، مجمع خلقیدونی نیز گفته اوتوخیوس را حرام و ناسزا دانسته گفت هردو طبیعت در مسیح موجود بوده است . قبط و حبشه پیرو مذهب اوتوخیوس هستند .

ملل فتیش در مناطق خط استوا رواج گیرد ، گویا از طبیعت این دوره است که مردم قدر و قیمت مذهب و آئین را بنسبت کامیابی آن بدانند و دیگر دقت و تأملی در عواقب آن نکنند که چه خواهد شد، وادار کردن زنگی را بقبول اسلام مثل این است که کسی را بلند کرده بچاه اندازند زیرا از قبیل درمان بطلسم و سحر وجادو میباشد که عاقبتی زشت دارد (دقت کنید) مسلمان هر اندازه بردبار و حلیم باشد ، بیخ وبن آئینی را که میپذیرد و خودرا برنگ و بوی آن جلوه میدهد ، جز کسیکه با او زیاد آمیزش نموده وباریک‌بین باشد آنرا نمیداند که‌اسباب شورش و انقلابی است که روی خواهد داد ، مصلحت ما این‌است پیش‌از واقعه‌ازان جلوگیری کنیم تا دچار آثار آن نشویم ، حتی این دلباختگان باسلام چون از جماعتهای‌اسلامی کینه‌های دیرین و آرزوهای دور و دراز را می‌بینند گاه‌گاه حیران میشوند

گروهی دیگر ازاین تمایل‌اسلام‌بشورش‌سخت‌ترسیده‌برروش‌ما در بنای مدارس و مؤسسات اسلامی و تشویق بلغت قرآن خورده‌گیری‌وتنقید کرده اند، آنها اهمیت خطری‌راکه از همکاری ملل اسلامی بوجودخواهد آمد آشکار ساخته اند ، از داستان فرستادن آموزگار جزائری برای‌تعلیم عقائد دینی بجنة و تمبکتو(۱) سخت پریشان خاطر شده اند ، این جماعت میگویند اگر احتیاطات لازمه را در برابر خطرهای کنونی اتخاذ کنیم بهیچوجه نسبت باسلام بی‌احترامی نیست ، بضد مبانی آن اقدامی نشده

---

(۱) تمبکتو در اوائل سودان غربی واقع و مشهور است ، جنة شهری است در سودان بفاصله ۳۰۰ کیلومتر در جنوب غربی تمبکتو و ۱۶۰ کیلومتری‌در شمال شرقی‌سیغو وسیکو رو نخستین‌اروپائیکه وارد جنه‌شد مردی فرانسوی بنام رینیه کالیه بسال ۱۸۲۸ بوده است

منافاتی با آزادی دینی ندارد ، بویژه که این مدارا و مسامحه ای را که اختیار نموده ایم مارا بملل اسلامی نزدیك نمیسازد ، گو اینکه دولت حق ندارد بشخصیات رعایای خود دخالت کند ، ولی راجع بدیانتی که جز درپاره‌ای مبادی که اندکی بد نیست میتوان آنرا باین جمله مختصر نمود . « باکفار پیکار کنید ، آنهارا به بندگی خود گرفته از روی زمین برافکنید (۱) بر ذمه اوست که احتیاطات لازمه و پیش‌بینی‌های ضروری را بنماید

بنا براین میان عقیده مخالفین با اسلام و عقیده دل باختگان باین آئین برای کار عاقل جائی مناسب یافت شده و سزاوار نیست همیشه در سیاست اسلامی یکجور باشیم ، سیاست باید مناسب باشد با محیط و شهر واندازه گرمی و حرارت اهالی در اینصورت بدون کوشش در کمك باسلام یا ضدیت بان این آئین بقهقرا باز خواهد گشت ، اگر نیروی اداری و کشوری خود را در مستعمرات زیاد کرده آن را از شریعت اسلامی برتر قرار دهیم برای جلوگیری از انتشار اسلام میان اقوامی که هنوز پای اسلام در آن‌جا استوار نشده نخستین گامی است که برداشته‌ایم ولی تاروزی که دادگر اروپائی قضایای دشواری را که نمی‌تواند روشن سازد پیش دادگر مسلمان میفرستد ، ودر مسائلیکه مدعی علیه انکار میکند و نمیشود واقع را دانست بسوگند بقرآن توسل میجویند ، برای محاکمه شرعی اثر ونفودی درست کرده‌ایم که بهیچوجه بویژه در این روزگار مناسب ما نیست ، راه سوگند در حقیقت راهی است ساده که دادگر را برای رسیدن بحق از زحمت دقت وموشکافی نجات میدهد. همچنین واجب حتمی است که درپنهان مراقب مرابطین ومشایخی باشیم که درمیان زنگیهای آماده برای قبول دعوت

(۱) این عبارت را کجا یافته و در کجا است ؟

بشورش زندگی میکنند همان جور که بسال ۱۹۰۰ پونتی Ponty حاکم عام گفته است رفت و آمد غریبانی که از مشرق ببهانه صدقات و خیرات میایند زیان دارد ، زیرا اینگروه بلاد سنگال و بویل و سونینکه را پیموده کم یا زیاد بجامعه اسلامی دعوت میکنند اینگروه مدعی هستند از اشراف اند ، دستار سبز بسر مینهند ، و هر وقت انقلاب اسلامی بشود دامن زن آتش بوده اخبار دروغ و اراجیف منتشر میسازند . حج مکه‌را فراموش نکنیم ، زیرا دراین روزگار این کار میان رعایای مسلمان ما برای ما تأثیر بد وزیانی فراوان دارد ، با اینحال پاره‌ای از اینکه رعایای مارا از رفتن بمکه واداء حج مانع بشوند غافل‌اند ، متوجه نیستند که اخبار راست ودروغیکه ازوقایع بلاد اسلامی‌در این سفر میشنوند ، باعث پریشانی خاطر آنان میشود ، و همیکه بیار و دیار خود باز گشتند از رغبت آن ها بما میکاهد . حاجی در حجار اخبار تمام جهان را که در جائی نوشته نمیشود شنیده اروپائی در نظرش بصورت بیدادگری غاصب (استغفرالله....) که بدی های بیشمار دارد جلوه میکند ، مسلمان‌را در پیکر کامیابی وپیروزی جوری می بیند که‌لابد روزی‌انتقام‌خودرا خواهدکشید قدرتی‌راکه‌پاره‌ای مردم‌شرق‌دارا شده اند بمبالغه‌و اغراق‌باز میگویدامیدوار است روزگاری برسد که‌مسلمین پرچم سبز فتح و ظفررا بر سر ملل مغلوبه برافرازند . آنجا شعبده بازان پیروزی غازی (مصطفی کمال) وکشتاری‌را که ازکفار کرده مانند کشتار اسلام درروز بدر زمزمه میکنند . تمام این وقایع‌را قوه خیالی شرقی بشکلی زیبا و درخشان جلوه میدهد ، حاجی از مستعمرات ما باکمال وفا داری میرود ولی چون باز میگردد بر خلاف ما شده ، روحش دیگر گون گشته از پیروزی هم کیشان خود شاد وخرم است روح اتحاد

اسلامی دروی قوی گشته بکامیابی پیروان محمد(ص) امیدوار و خورسند میباشد، پیروزی نهائی را برای ایشان تمنادارد همینکه بوطن خود باز گردید محال است بهم وطنان خود گو این که در پنهان و سرّی باشد آن چه در مکه شنیده ساز نگوید، وچون دارای لقب حاجی گردیده میکوشد شایستگی خودرا برای این لقب نشان بدهد قصائدو جرائدو اشعار پرشور همراه آورده میان هموطنان پخش مینماید، اگر خط و سوادی هم دارد با مردمیکه در حج آشنا گشته مکاتبه نمو ده نامه بانها مینویسد، آیات قرآنی راکه بگرد حجر الاسود نوشته اند تکرار میکند

نفوذ صوفیه و اشاعه طریقه آن ها باین آثار بد اضافه میگردد، آنان هم دوری مهم دارند، اگر توفانی که پیوسته آماده وزیدن درجوّ اسلامی است وزیدن گیرد شاید یکسره کردن کار بدست آن ها باشد. پیروان عبدالقادر جیلانی ولیّ بعداد افریقای ما را پر کرده‌اند، آن‌ها همین گروه تیجانی هستند که در شورش سیسکامیا که بدست حاج عمر فراهم شد سهمی مهم داشتند در «باماکو»، بافولاب، سیغو، جنه، نمسکتو، دارای خانقاه مخصوص هستند با سنوسی در طرابلس رابطه دارند، تمام این متعصبین لجوج بشورش و دشمنی با اروپائی‌ها دعوت مینمایند انکار نداریم که پاره ای از این طریقه‌ها در الجزائر ومراکش و غرب افریقا بماسود داده‌اند، نفود رجال آرامش خواه آنان مانند شیخ سید یا وشیخ سعدبو ومختار کنتی که درموریتانیا (غربی مراکش) وبلادنیجر هستند برای ما مفید بوده است در تسخیر آن بلاد با ما بودند ولی یاری آنان نوعی ار اعمال بازرگانی بود که پیوسته برای بقای فائده آن تاجر تواز نرا نگاه میدارد ولی بزرگترین خطر خطر طریقه های اسلامی است که مرکز اصلی آن ها در غیر مستعمرات ما است، مانند بلاد عرب و عراق و طرابلس زیرا آنجاها از دست ونفوذ

ما بیرون اسب .

اینست مجملی از موجبات زیان بخشی که سلطنت افریقائی ما را پیوسته تهدید میکند برای پرهیز از این زیان مردم درمان و داروهای فراوان در نظر گرفته اند ، از آن‌جمله درمانی است که سایر درمان هارا در بر دارد که : زبان فرانسوی‌را ترویج نمایند ، این کار ضروری ورأی لوشاتلیه Le Chatelier است ، وی‌میگوید: روزی که‌زبان عربی که زبان تجارتی افریقائی است بر افکنده‌شد ، خطری ار جانب اسلام باقی نخواهد ماند ، زیرامدارس و آموزش گاههای آن‌خالی‌وویران‌میگردد » عقیده‌پول‌برت Paul Bert روانشناس نامی نیز همین است که گفته : « مسئله عربی حل‌ّش‌در کتاب است ، آرزو مندم در هرده مغرب آموزگار عربی و آموزگار فرانسوی را باهم بچشم خود بنگرم » . عقیده بینگر جهانگرد دانا باموراوریقاهم همین‌است ، لاوی‌ژری‌مؤسس مجامع تبلیغی‌نیزهمین سلیقه را دارد و میگوید نیازی نیست که مردم را بآئین دعوت کنیم ، ما محتاجیم که روح وبدن آنهارا تعلیم و درمان نمائیم . »

چون باندازه انتسار زبان خود در خاور میان ملل گونا گون وطوایف‌جوربجور بنگریم متأسف میگردیم که چرا نتوانسته‌ایم زبان‌خود را در مستعمرات خویش مانند خاور منتشر سازیم ، شگفتر اینست که : اگر علم و دانش ما در مستعمرات ما آنجور که در کشور عثمانی رواج گرفته منتشر میشد ، مردمی ایراد نموده میگفتند : بر دولت ما لازم است بیطرف بماند ، میبینیم مبعوثین فرانسوی در بلاد اسلامی مانند آناطول ، کردستان ، عراق ، فلسطین ، بدون کمترین انقلابی بزیر سلطنت و قدرت آل عثمان کاملا کامیاب شده اند ، این دولت بزرگوار همت

خودرا محصور کرده که زبان مارا میان مردم روم وارمن و گرجی و یهود و مسلمان و کاتولیك رواج بدهد ، آنرا بآنها آموخته وجمیع این نژادهارا در عالم تمدن بگرد هم فراهم میاورد ، با این حال نه در بلاد ترکی و نه درکشور عربی و نه در ایران چیزی از تعصبی که آثارش در الجزائر بیم داریم نمودار نشده مصر نیز بزیرفرمان وامر انگلیس است ، زبان مارا مانند زبان عربی میشناسد ، ولی الجزائر تقریباً بزبان ما جاهل و ازآن بی خبراست . مقصود ما نیست که درمستعمرات علمای برجسته و متفکرین زبر دست بوجود بیاوریم ، و مانعی هم ندارد که دانشمندان عالی مقام و خردمندان زبردست بوجود آیند ولی باید ترسید که میان ایشان نیم دانا ظهور کرده دارای مطامع وآرزوهائی باشد(دقت کنند)اجمالا مقصود اینست که زبان خودرا که وسیله تمدن ما است جایگیر زبان دیگر (عربی) که پایه واساس تمدنی دیگر است قرار دهیم اینکه مقرر است عمال و کارمندان ما درمستعمرات عربی بدانند نیکواست، ولی نیکوتر ازآن اینست که بتعمیم زبان فرانسوی بکوشیم وهمانجور که درخاورروی داده آنهارا بی نیاز سازیم .

(۳)

اسلام وسنگالیها

سنگالی در خانه خود همانجور است که در میان سپاه دیده میشود دارای فکری متین است اردیانتی که پیش الجزائری ومراکشی مشهوراست دور میباشد، عقیده وی بخرافات زیادتراست تاباآئین پیوسته جز باتفاق و بندرت باموٖر

زندگانی مشغول است، اهتمام وی بامور زیادتر از اهتمام او بمذهب و کیش میباشد در تمام موارد جنك دعوت جامعه اسلامی پیش سنگالی تاثیری نکرد این گروه در بلاد عربی(۱) باسلام برخورد کردند ولی کمترین لغزش برای آنها روی نداد بسادگی و پاکیزه خوئی خویش باقی ونسبت برؤسای خود وفادار ماندند ، تحریکات مشایخ دین با آنکه در سپاه هندی انگلیس مؤثر شد و آنها فرار کردند ، در سنگالی تاثیری ننمود ، نه در سوریه و نه در کیلیکیا و نه در تمام خاور نزدیك حتی یکتن سنگالی فرار نه کرد و بدشمن نه پیوست.

عرب و ترك بمردم سیاه بنظر حقارت مینگرند، سیاه نیز همینکه با آنان آمیزش کرد ارآئین ایشان دست بر میدارد ، این کار در خاور و شمال افریقا و سایر جاها واقع شده ، سنگالی دراسلامبول و اناطول داخل جوامع نمیشود ، با مشایخ و علمای دین آمیزش نمی‌نماید ، اوراق زیان بخش و نامه هائی که ببلاد اسلام وارد شده اند ومتضمن ستایش غازی است که بر کفر چیره شده در نار ونه خود جای نمیدهد دشمنی میان اهالی و مردم سیاه پوست در شمال افریقاگو اینکه خیلی سخت نیست ولی مانع عمده رواج دعوت سیاسی میان آنها شده است ، در خاطر سنگالی نه فقط در محیط سپاه تعصب اسلامی کمترین عداوتی نسبت بفرانسه ایجاد نکرد بلکه در این بلاد اسلام پیوسته بعقب میرود

بنابر این اگر سادگی این نژاد وسلامت عقل آنها ایجادترس وبیمی از دعوت جامعه اسلامی درسپاه ما نمیکند روانخواهد بود که ، از اقدامات لازمه برای نگاهداری روحیه آنها غفلت و مسامحه کنیم ، پزشك میداند

(۱) سوریه ، اناطول ، اسلامبول

بهترین جلو گیری از امراض مستعمرات فراهم کردن اسباب مانعه از ظهور درد است ، همانجور که مأمورین کشوری در بلاد اسلامی مالازم است بدانند آئین اقوامی که فرمانبردار آنهاهستند از کجا سر چشمه گرفته مأمورین لشکری که وظیفه آنان تعلیم سپاه مسلمین است نیز باید پایه‌ای راکه اسلام بر آن بنا شده بدانند و بفهمند که در دماغ پیروان این آئین چیست ، برای فرمانده و افسر واجب است سپاهی را که حقاً مسلمان است از سپاهی که اسلامش سطحی است جداً تمیز و تشخیص بدهد . سزاوار است عناصر گوناکون اسلام را در ممالك افریقائی خود بشناسیم تا بشود میان عناصری که قابل شورش‌اند با عناصری که قابلیت جنبش ندارند تمیز داد ، همچنین در سنگال سرشماری را برای ادیان و اجناس پس از چندی تجدید کنیم تا تطور اسلام را در آنجا بدانیم ، از میل روحی که درسپاه‌ماست خبردار بشویم . بسیار مهم است که ازعقیده الجزائری درباره سنگالی با خبر گردیم ، زیرا در نظر آنها این جماعت نیروئی هستند که آرامش در شمال افریقا بعهده آنان بر گذارشده ، اینکارنیز کمترین رنجش وخشمی در آنجا ایجادنخواهد کرد،زیرامسلمان‌طبعاًهمیشه‌ازقوه‌قاهره‌اطاعت‌میکند واز تدابیری که درباره اواتخاذمیشود کینه‌ای در دل نمیگیرد،گواینکه‌الجزائری سیاهانرا ناچیز و حقیر میشمارد ولی نسبت بوی کینه ای ندارد ، بلکه از ترتیب دسته بندی سپاه سنگالی راضی است ، اجمالا مسلمان سنگالی که سپاهی میشود مواظب واجبات دینی نیست ، تاکنون نیز مرسوم است که در امر دینی مانند روزه‌رمضان‌وجشنهای مذهبی واقامه نمازبا وی معارضه و مزاحمتی‌نشده ، اورا آزاد میگذارند . هرقدر هم کمتر در این امور مزاحم باشند بهتراست ، همچنین معلوم‌شده سودی ندارد که بامیداستمالت

مسلمین اورا بمراعات واجبات دینی وادار کنند، مسلمان در اثنای خدمت میفهمد تکالیفی دارد که اورا از ادای واجبات دینی باز میدارد، در اینصورت چون ببیند اروپائی بآئین اسلام بیشتر ازوی دقت میکند متعجب میگردد، درسپاه سنگالی کسی راکه در مراعات آداب دینی خود زیاد دقت میکند لازم است بیشتر مراقبت کنند(۱) بخدا سوگند حضور آنها در خدمت نظام برای فراگرفتن زبان ما بهترین فرصت است، این وضعیت از تمام آموزگارانی که بینگر میخواهد بغرب افریقا بفرستد نیکو تر است . نتایجی که این راه تاکنون داده کم و اندك نیست ، اگر در الجزائر افسر مجبور است زبان سپاه را بیاموزد، در سودان که افسر زبان سپاهی را نمیداند بهتر است آنها مجبور باشند زبان افسررا بدانند برای آموختن زبان فرانسوی ضرورتی دیگر نیز هست که افراد سپاه زبانشان باهم فرق دارد ویکی زبان دیگری را نمی‌فهمد ، زیرا آنها از اقوام مختلف اند وزبان‌های گوناگون دارند ، در اینصورت چاره‌ای نیست جز آنکه بزبان فرانسه باهم گفتگو کنند

از اینکه سپاهرا جوری دسته بندی کنند که عنصر اسلامی اکثریت داشته باشد اداره فرماندهی همیشه خودداری مینموده ، سنگالی میان دسته های مسیحی و فتیشی پرا کنده است ، مثلا : در شهر فیلفیل در الجزائر هنك پانزدهم سنگالی که شماره آن ها ۱۷۰۹ نفر است از ۵۴۲ مسلمان و۱۳۲ مسیحی و ۱۰۳٤ فتیشی و کسیکه مذهبی مخصوص ندارد فراهم آمده و گروهان ۱۳٦ که در شهر الجزائری است شماره آن‌ها ٤۸۹ سپاهی میباشد ۱٤۵ مسلمان و ۱۸۲ مسیحی و ۱٦٤ فتیشی است ، در حقیقت ازدیاد روز بروز شماره مسیحی بارو بر کوشش مبلغین و مؤسسات خیریه است در بیسکره (درالجزائر) زن‌های راهبی هستند که در بیمارستان

(۱) این پستی و رذالت را بنگرید .

لاوی‌ژری خدمت‌میکنند ، اطفال سنگالی‌را تربیت مینمایند ، تاامروزدولت ما بصورت رسمی در داستان‌مسیحی کردن سنگالیها دخالت نکرده‌پیوسته در این‌موضوع‌اظهاربیطرفی‌نموده‌است، ولی فقط ازنقطه‌نظر سیاست‌سزاوار است پرسش کنیم که صلاح و مصلحت آینده ما چیست ، طوایف فتیشی مسلمان شوند بهتر است یا مسیحی گردند؟ بهرحال تجربه وآزمایش‌در الجزائر بما آموخته که جریان دینی اسلامی در حکم این قواعد بدیهی تاریخی است که آئین را بدون تغییر و تبدیل خلف از سلف و فرزند از پدر بیاموزد ، سپاهیان سنگالی با آن‌که در جماعتهای مسلمان غرق‌اند و مسلمین آنهارا فرا گرفته‌اند تا امروز کمترین میلی بکیش محمدی‌اظهار ننموده‌اند . با آن که‌میدان‌های جنگی‌بیشماریرا دیده اند که‌جوش‌وخروش اسلام در آن‌ها زیاد بوده ، با این وضعیت در صداقت و وفاداری آن ها تزلزلی روی نداده ، این استقامت شایسته تقدیر وسراوار تمجید بوده‌مارا وادار میکند که برای ارتش شماره بیشتری از آنها استخدام نموده جیره ومواجبشانرا کاملا تأمین نموده و مقرری را در وقت‌خود بآنها بپردازیم

هنگامیکه ترك‌در ازمیرپیروز شد ، دکتر صدقی بیك یکی‌ازبزرگان وطن‌دوست مصر بجشنهائیکه در مصر برپاکردند واجتماعاتی که مردم به آوازطبل و شیپور فراهم ساختند اشاره نموده گفت : « این طبل وشیپور خبر میدهد ، همانجور که ترك کشور خودرا آزاد ساخت مردم مصر نیز میتوانند خودرا آزاد کنند »

گو اینکه ما بطوایف بزرگوار عربی خود کاملا اعتماد و اطمینان داشته و عقیده نداریم کسی بتواند روزی ایشانرا بضد ما بشوراند ، ولی تردیدی نیست که‌اگر امانت بقدرت وقوتی توأم شود که آئین وتحریکات

خارجی نتواند آن‌را متزلزل سازد امانت آن ها استوار تر و محکمر خواهد بود

خلاصه

یکی از نویسندگان بلجیك آقای گولاه Gollet ، پس از دقت و مو شکافی دقیقی در حال تطور اسلام ، در هند نیرلاندی (مستعمرات هلند) کتابی نوشته در آنجا گوید . « خوش بینی تا آنجا که‌ممکن است از نیروی حیاتی اسلام بمنفعت دولت اروپائی استفاده کرد خوابی خوش وخیالی شیرین‌است ، این‌پندار مبنی است‌برمطالعاتیکه بسیاری از مردم ساده‌لوح نموده اند .

در این روزگار که پاره‌ای گماندارند دوستی باسلام بهترین درمان و نیکوترین علاج است این سخن‌اهمیت دارد . آلمان در این‌فکرپیشقدم بود ولی تصریحات گلیوم دوم در اراضی مقدسه بدوستی با سیصد ملیون مسلمان و سیاست برلن با ترکیه کمترین اضطرابی در مستعمرات‌اسلامی متفقین روی نداد ، هیچ‌یك از ملل اسلامی جز ترکیه بآلمان نه پیوست ، بلکه تمام بلاد عربی با متفقین همدست وهمداستان شدند ، پس از خاتمه جنك ایطالیا خواست دوستی خودراباسلام آگهی دهد ، دکتر انریگوانسا باتو Enrico insabato کتابی در این باب نوشت ، آنجا گوید : « دولت غیر مسلمان اگر بامسلمین بدوستی ومهربانی رفتار کند ،میتواند دوست تمام‌بلاد اسلامی‌باشد ». ولی بزودی این‌آرزو بعکس‌نمودارگشت پس از چند ماهی زمامداران طرابلس غرب قانون مدارارا که ایطالیاب‌آنها بخشیده بود برحسب هوا وهوس خود تفسیر نموده استقلال تام و تمام را

در خواست کردند، ایطالیا نیز راهی دیگر پیش گرفت که آقای «اماندولا» وزیر مستعمرات ایطالی آن‌را اینجور تعبیر کرد « امیدوارم یاغیها مقاومت کنند تا وسیله پایمال کردن تمام کشور بدست آید، بهرحال حکومت هرگز مانند پیش با آنها رفتار نخواهد کرد

در البانیا نیز حوادثی شبیه بآن جا روی داد، نمیشود انکار کرد که دستور آقای اسا باتو میتواند میان ملتی اروپائی واسلام روابطی نیکو مبنی بر احترام متبادل واحساسات متقابل ایجاد نماید، ولی اینکار بایست بروی نظامی ثابت واساسی استوار بنا بشود عقیده خاور شناسان حقیقی که در اثر توقف سالیان دراز در بلاد این گروه باعماق افکار مسلمین پی برده و اغراض شخصی وخیالات دور ودراز بدون تحقیق ودقت ادور انداخته‌اند نیز همین است، یکی از آنان گوید» فقط قدرت سبب بقاء و دوام ما است، و اگر کوچکترین اثری از ضعف از خود نشان دادیم ابواب شورش‌را بضدخود گشوده‌ایم » دیگری گوید: « هستی ما بمال و سلاح و عمل و داد بسته و پیوسته است، اگراین مستعمرات‌را از دست‌دادیم برضا وامضای خوددچار خسران و خسارت هنگفت شده‌ایم » . این جماعت محقق که آنچه در زوایای دل محمدی‌ها نه درکتاب و داستان نهفته است میدانند، خورسندی ممالك اسلامی فرانسه‌رااز پیروزیهای اخیر ترك نیکو نمیشمارند، زیرا دفاتر اعانه‌ایکه درالجزائروفاس وداکار(۱) وتاماتاف (۲) برای ترك پیروز نوشته شد ودعاهائیکه در مساجد برای غلبه آنها نمودندتبریکاتی که‌از ۳۰۰ملیون مسلمان بآنکارارسید همگی دیباچه و مقدمه حوادثی است که‌درپی‌خواهد

(۱) یکی از بنادر سنگال است
(۲) شهری دریائی است درماد کسکر

آمد ـ همچنین آنچه‌را این محققین از تأثیر وقایـع ترکی در تونس و صفاقس و قیروان وسوسه دیده اند باعث ترس و وحشت آن ها شده . تلگرافی از «المهدیه» رسید که مفادش اینست آ نچـه از این نمایشات فراوان احساس میشود ملت تونس بچشم تعجب و تعظیم بملتی مانند ترك مینگرد که حق خودرا بنیروی توپ بار پس گرفت ، یعنی تونسیها طمع دارند که این حق‌را آنهاهم بزودی بوسیله خودشان باز پس گیرند . عامه مردم بومی بجماعت ساده لوح پاك سرشت منحصر نیست که . سعادت و آسایش کنونیرا قدر دانی کنند ، بیکی امان و اطمینان را بدانند ، ماازاین گروه نمیترسیم بلکه از اسلام نیز باك نداریم ، گو اینکه در اثنای جنك عمومی دانسته شد که اسلام روح رعایای مارا جوری‌قوی میکند که‌مانند مردم ازجان گذشته‌بلایای‌سخت راتحمل‌می کنند،ولی‌این‌وضعیت‌خاطرما را پریشان و متزلزل نمیسازد . نـگرانی ما از دسته کوچکی است که رنگی‌از آموزش اروپائی و بوئی از پرورش آنجا دارند ، این دسته چیزهائیکه خوانده اند درست نفهمیده ودر خاطرشان فاسد شده عقلشان‌آنهارا ضایع کرده است ، اسیر هوا و هوس وگرفتارتعصب‌گشته اند منافع شخصی را زیادتر از وطن دوست میدارند . این نوجوانان‌مسلمان هرچه‌شودوهرچه از حقوق بگیرند و هرجور با آنها رفتارکنند و هرقدر مدارا و مسامحه به بینند ار اشتباه خویش دست بردار نیستند ، آنها باین وسائل جلوگیر اروپائی میشوند آنهارا از پیشرفت باز میدارند . وجای‌اورا میگیرند

دربرابر این پشتیبانی اسلامی که‌هرچه کامیابی پیروان اسلام بیشتر شود پیوسته قویتر میگردد حصارغربی‌بودکه بویرانی شروع کرده‌ورابطه اروپابایکدیگر بودکه روز بروز بدتر میـگردد . اگر نمیتـوانیم اختلاف

غربی را اصلاح و آنرا مرتفع سازیم علی‌الاقل واجب است‌در مستعمرات در برابر این آشوب طلبان فتنه انگیز (!) تدبیری جامع و عمومی اتخاذ نموده در یك جبهه صف آرائی کنیم ، لازم است از سرایت این دردبسپاه جلوگیری نمائیم ، سزاوار نیست آرامش کنونی که در مملکت افریقائی حکمفرماست‌مارا‌از تماشای‌ابرهای تیره که‌در افق‌خاور متراکم شده بازبدارد

صورت بزرگان‌و ابطال‌اسلام بازارهای مصرو خانه‌های کشاورزانرا پر کرده ، این حالت روحی ممکن است بمستعمرات ما بویژه از شمال بتونس و از جنوب بممالك دریاچه تشاد برسد ، اگر مصر دارای استقلال گشت مرکزآزادی اسلام نیز خواهد شد .

کسی نمیتواند اندازه این نهضت را پیش‌گوئی کند ، ولی کسیکه حوادث کنونی را پیروی ومواظبت‌نماید‌میتواند نتیجه‌بگیرد که خوش بینی زیاد روانیست ، همانجور که بدبینی‌بدون سبب هم شایسته نیست . بنابراین اوضاع مقتضی بیداری و هوشیاری است‌گو اینکه وقوع بلامحقق‌نباشد ، بهر حال واجب است نیروی ارتش و قوه لشکر که مسلمان بچیزی جز آن اعتنا ندارد نگاهداری‌بشود ، اینکار نیز باید با عقل وداد وبسط امان‌و تکثیر منافع مادی مقرون وتوام‌گردد . انتهی

ابطال مهملات و تهمتها

این مقاله را کلمه بکلمه ترجمه‌نمودیم تا جائی برای انکار ومجالی برای مخالفت نماند ، اینمقاله باندازه مهمل است که خود بخود پاسخ خود را میدهد و بهمین سبب من دوست میداشتم در پاسخ او چیزی نگویم

ولی بدبختانه در خاور مردمی هستند که سخن اروپائی را مانند قصه باطل و حقائق ثابته میدانند ، هنوز در میان این گروه مردمی خوش باور هستند لازم است آنها را متوجه بحقائق ساخت ، از اشتباه آنان جلوگیری کرد آری ازدلباختگی جوانان شرقی بعدل وداد اروپا پس ازجنگ عمومی کاسته و عقیده آنها سست بانصاف و مروت و نیکی هدف اروپا سست شده ، زیرا حقائق بروی کشتارگاه ها جلوه گیری نمود ، توفان حوادث ابراوهامیرا که از جهت این فضائل و آن معالی درآسمان خاور انباشته بود پراکنده و نابود ساخت ، ولی متاسفانه باید گفت : هنوز ازاین درد باندازه ای پیش مامانده که برای زیان ما کافی است ، بقایائی هست که مارا باشتباه وخطا میاندازد بلکه دردرا باز میگرداند ، بهمین سبب چاره‌ای نیست جز آنکه این مهملات را باطل سازیم و تناقضات آنرا اظهار داریم ، نه ازنظر گوینده که یکتن است بلکه باین سبب که این گفتار در حقیقت نظریه وعقیده بیشتر ملت او و امثال ملت اوست ، گواینکه پاره‌ای آنها را پنهان میدارند و گروهی خودداری نکرده و اظهار می‌نمایند

این نویسنده نخست اروپائیها را ملامت میکند که در هنگام شورش اسلامی بضد یکی از آنان دیگران اورا سرزنش میدهند ، در اینموضوع معنی سخن وی این است که: هر شورش اسلامی برای تمام دولتهای اروپا خطرناك است ، و اگر آتش در آنساعت بیکی نرسیده بزودی خواهدرسید بنا بر این وی آرزو دارد در برابر تمام خاور و اسلام تمام اروپا متحد و یکدل و یك‌جان‌شوند درصورتیکه نیازی بزحمت ایشان نیست ، از روزیکه استعمار مرسوم شد و باختر بخاوردست تعدی دراز و پای تجاوز پیش نهاد این اتحاد قاعده کلی دولتهای استعماری است و پیوسته آنرا

پیروی کرده‌اند . آنها هرقدر اختلاف داشته باشند و هراندازه باهم رقابت کنند دربرابر مردم شرق بویژه دربرابر مسلمین در یك جبهه ایستاده و مقاومت مینمایند ، اگر بخواهیم دراینموضوع شاهد ودلیل بیاوریم چندین کتاب کافی نخواهد بود ، استشهاد بتواریخی که‌تمام ناشدنی‌است جززحمت سودی ندارد ، اگر پاره ای اوقات آثاری برخلاف این قاعده کلی نمودار شده وقایع جزئی و محدودی است که بجهات خاصی روی داده و جز آن چاره‌ای نداشتند قاعده‌کلی که‌اروپا عموماً دربرابرشرق ازیکدیگر پشتیبانی کند بزرگترین دستوراستعماری‌آنهاست مثلا : هنگامیکه فرانسه حکومت عربی را در شام ازپای درآورده ملك‌فیصل‌را برخلاف‌پیمانی که‌میان‌فرانسه و انگلیس و عرب بود ازآنجا دور ساخت ناله و فریاد عرب بآسمان رسید ، کینه عرب نسبت بانگلیس هم زیاد شد جداً میخواستند پیمانها بموقع اجراگذارده شود ، در همین اثنا موضوع عراق دشوار شده حل آن مشکل گشت ، بهمین سبب انگلیس فیصل را بعراق‌فرستاد تا قسمتی از پیمان خود را نسبت بعرب وفا نموده ، در مال و رجال صرفه جوئی کند ، زیرا در عراق صد و بیست هزار سپاهی‌داشت که دوسال‌تمام می‌جنگیدند، با این‌حال روز بروز شعله‌آتش زیادتر میشد. چون‌این کار مخالف‌میل‌فرانسه‌بوداوهم‌بی‌مشاوره‌باانگلیس رفیق‌دیرین‌خود راجع بکیلیکیا با ترك پیمانی‌بست . پاره‌ای این سیاست‌را از دویارهمدست مخالف قاعده پشتیبانی اروپائی استعماری دانستند، ولی در حقیقت چنین نبود ،انگلیس‌نمی‌توانست تمام‌عهد و پیمانی‌راکه باعرب نموده‌ناچیزانگاشته بهیچوجه ار ملت عرب رضاجوئی ننماید، و با آنکه آتش جنك در عراق شعله‌ور وممکن بود بجاهای دیگر نیز سرایت‌کند تدبیری نیاندیشد، بویژه

که عرب پس از شکست در شام بترك نزدیك میشد ولی با این حال فرانسه کمترین اعتراضی نکرد که چرا حکومت عربی را در شام از پای درآورده، همچنین فرانسه تقریباً دو ملیارد خرج کرده بود، چندین هزار نظامی تلفات داشت، بمشکلات مالی دچار شده و مشقت فراوان دیده بود گرفتن غرامت و خسارت از آلمان آسان نبود، با این وضع نمیتوانست جنگ را در کیلیکیا تعقیب و ادامه دهد. از جهتی دیگر دید انگلیس از پیکار فرانسه با ترك استفاده نموده و نفوذ خود را در خاور زیاد و تقویت خواهد کرد، ناچار از راه نخستین بازگشته راه مدارا و مسالمت را پیش گرفت، استانی‌را بآنها داد که در حقیقت ترکی و مال ترك است، بسیار دشوار بود فرانسه بتواند بدون ارتش و خونریزی و خرج چندین ملیارد آنجارا نگاه بدارد، بنابر این نه انگلیس خواسته درعراق بدوستی با عرب آنهارا خورسند کند و نه فرانسه خواسته بدوستی با ترك اورا راضی نماید بلکه هردو در اثر پیش آمد ناچار مصلحت خودرا چنین دیده‌اند، با اینحال اقدام آنها کمترین لطمه‌ای بحصار تضامن و پشتیبانی عمومی اروپا در برابر شرق وارد نساخته با آنکه عرب مینالید که پیمان خودرا محترم بشمارند انگلیس آنهارا بضد فرانسه یاری نداد. فرانسه در پیمان لوزان که همین روزها واقع شده بضد انگلیس بترك کمك نکرد متفقین از آغاز تا انجام دربرابر ترك و عرب و مصری و غیره همدست بودند، تمام اختلافاتیکه در این انجمن روی داد که اولین آن موضوع روز بود تزلزلی در بناء تضامن غربی دربرابر شرقی واقع نگشت، مختصراً تمام اختلاف نظرهائیکه میان دولت های غربی راجع بمسائل شرقی پیش میاید در دائره کوچکی محصور شده و قاعده کلی بقوت خود باقی است که: کامیابی غربی در هرجا و هر کجای

شرق باشد سودش برای همه اروپاست و زیانش بهمه آنها میرسد .

دسته‌ای که‌روژرلابون بآنها اشاره کرده که دیگرانرا سرزنش میکنند و مثلا فرانسوی بمشکلات انگلیس در مستعمرات اسلامی خورسند میشود شماره آنها نسبت بجامعه اروپائی معدود و اندك بوده اثری ندارند که بشود گفتهٔ آنهارا دربرنامه حکومتهای سیاسی واردکرد .

اینك که این تضامن محکم میان تمام دول اروپائی دربرابر اسلام و تمام خاورموجود است شگفتی ندارد که میان مردم خاورعموماً و مسلمین خصوصاً ، بویژه که باهم رابطه دینی دارند نیز تضامن باشد ، خواه روژرلابون راضی باشد و خواه ناراضی . البته آسان بود که‌دولتهای استعماری بداد و دهش این رابطه اسلامیرا سست کنند ، زیرا هیچ چیز مانند عدل و داد خاطر دشمن را جلب نمیکند ، ازقدیم گفته اند : « الانسان عبیدالاحسان ـ انسان بنده احسان است » ولی دول مستعمراتی بجای داد و دهش جز ستم وفشار و توهین بمردم بومی چیزی نفهمیده‌اند، آنهارا بچشمی واروپائی را بچشمی دیگر مینگرند سنك برکاخ آزادی زدند منافع وحقوق را غصب کردند جان مردمرا باختیار خود گرفتند ، اراضی آنان را بخویشتن اختصاص دادند مخصوصاً فرانسه در این مورد از دیگران زیادتر پیش رفته است ، اوضاع الجزائر وتونس نیازی بشرح وبسط ندارد ، اگر کسی بخواهدبیشترخبردار بشود کتاب «تونس الشهیده»را بخواند ویا پارهٔاز کتابهای فرانسه‌را بنگردتااز حوادث آنجاباخبر گردد . آقای والیان کوتوریه Vaillant Couturier یکی از اعضاء پارلمان فرانسوی است ، در سال گذشته در الجزائر و تونس بدقت سیاحت و گردش کرده خلاصه مشاهدات خودرا درجریده «اومانیه» درج نموده است ، از دقت در مبادی که لابون شخصاً دستور میدهد

اندازه فشار و ستمی که بر این مردم بیچاره وارد میشود بخوبی حقایق آشکار میگردد، که بچه چشمی ملت استعماری بمردم بومی مینگرند، بنا بر این تنها رابطه اسلامی مردم الجزائر و تونس و مراکش و دیگران را بمردم اناطول مربوط نساخته بلکه میانشان رابطه ایستکه همیشه میان ستمدیدگان ناتوان موجود است، رابطه دوبرادراست که یکی در قید و بند بندگی است و یکی توانسته یوغ را ازگردن وقیدرا ازدست خود بردارد این روابط طبیعی هرگز به بیداری و هوشیاری و بمنع و زجر و بگفته لابون بجلوگیری از احکام قرآن وبزحمت مسیحی کردن مسلمین بهیچوجه گسیخته نمیشود، تمام این وسائل ثمری نمیدهد جز آنکه آتش را تیز تر و شعله آنرا بیشتر کند نه برای گسیختن این روابط، بلکه برای محصور ساختن آن باندازهٔ که بمصلحت فرانسه زیانی نرسد تنها یك وسیله هست که. فرانسه حقوق مردم بومی را تصدیق کند، آنها را با اروپائی در یك سطح قرار دهد، از تصرف املاك و دارائی آنان چشم بپوشد، بهانه جوئی را ترك گوید، مردم را مانند حیوانات مورد استفاده قرار ندهد، برای آنکه فدای فرانسویها شوند وخود بهره نبرند آنانرا بکام مرك پرتاب نکند، همچنین سایر شروطیکه اگر اجرا شود مردم بومی مسلمان با فرانسویها بخوشی و راحت زندگی نموده کینه آنانرا در دل نخواهند داشت، بلکه رشته محبت و الفت میانشان استوار میگردد، ولی درحالت کنونی تنها رابطه شمالی افریقا بفرانسه نیروی اسلحه است، این رشته هرقدر زمانش درازباشد روزی گسیخته خواهد شد ونیروئی دیگر جای گیرآن میشود.

سپس گوید: «بخورسندی که مسلمین در برابر روش کنونی ما اظهار

میدارند خود را دلخوش میکنند » نمیفهمم روش کنونی آنان که سزاوار این منت بر مسلمین شده چیست ؟ اگر بازدادن کیلیکیا بترك بوده ، اسبابش را گفتیم که فرانسه نمیتوانست در این گیر و دار کاری دیگر بکند ، اگر حق انتخابی است که بمسلمین الجزائر داده در برابر ۳۰۰هزار مرد جنگی که در جنك عمومی بیاری آنها شتافت و ٦٢ هزار تن از آنان تلف شداین ناچیز ترین و پست ترین پاداش است که پرداخته اند بجای آنکه آنها را با یهود و مالتیها علی‌الاقل مساوی کنند ، برترین چیزیکه از حقوق به آنها داده شده اینست که بتوانند اعضاء مجلس بلدیرا انتخاب کنند اگر اجازه ایست که بتونس دادند تا در هیئت نمایندگی آنجا شماره مردم‌بومی بیشتر شود بشرطی بوده که اکثریت وحق تعرض‌بامور سیاسی را هیچوقت نداشته باشد و دخالتی در مبادی استعمار و روش کنونی حکومت تونس نکنند ، اگر تسخیر سوریه است که ربع مردمش مسلمان هستند اینکار نیز برخلاف تمام عهد و پیمانها ، برخلاف حقوق ملل و تصریحاتی که در اثنای جنك‌نمودند بود ایشان باسوریه‌مانند مستعمره رفتار کردند، اموال‌مردم‌آنجا را بتاراج بردند ، اتحاد ایشانرا از هم گسیخته ، کینه های دیرین دینی را که سالیان دراز پنهان بود شعله ور ساختند ، متفکرین و هوشیاران آنجا راکه طالب استقلال کشورخویش بودند زندانی ساختند ، سوریه را زمینی فرانسوی‌دانسته مردمش‌را مسخره کردند آنهارا بباریچه گرفتند که مستقل هستند ، و ایشان ار طرف جامعه ملل قوامت دارند که باهالی بیاموزند چه جورخودرااداره کنند..... اگرراجع‌بجنك کنونی‌است که‌میان‌آنها ومردم مراکش درگیر است آن نیز منتی ندارد ، اگر حسن تدبیر مارشال لیوتی نبود ، این پیکار محصور درپاره‌ای نواحی این کشور نمیشد ، شعله آن‌همه

جارا فرا میگرفت با این حال روش کنونی آنان چیست ؟ دراین اوضاع بسود مسلمین چه خدمت نمایانی کرده‌اند ؟ همینکه ترك بر یونان پیروزی یافت مطابق میل لوید ژرژ فرانسه بیونان کمك نداد ، زیرا جوری گرفتار کار آلمان بود که تمام نیرویش مستغرق و مجالی نداشت ، بهمین سبب یونان بصلح راضی گشت ، او تنها چنین نکرد ، عقیده تمام دنیا حتی مردم انگلیس چنین بود ، گروهی که لوید ژرژ را از خدمت معاف کردند میخواستند برای جنك خاور حدی مقرر گردد ، با این حال این سیاست مسالمت آمیز دولتهارا که فرانسه نیز جزء آنها بود تمام مردم جهان جز یونان پسندیده و ستودند ، مسلمین مغرب نیز بر این سیاست سپاس گذاری کردند ، در حقیقت تمام این کارها بسود فرانسه بود ، ولی چندی نگذشت که در عوض این مسالمت که او تنها ننموده بود از ترك مطالب اقتصادی سنگینی درخواست نمود ، دعاوی بیرون از عدل و انصاف کرد ، از آنجمله فشار آورد که ترك از حق سیادت دولت عثمانی بسوریه چشم بپوشد .

در اینصورت فرانسه نسبت بمسلمین چه منتی دارد که لابون پاره‌ای خردمندان ملت خودرا سرزنش کند وبگوید : چرا بظاهر خورسندی مسلمین غرب فریفته میشود .

وی هموطنان خودرا میترساند که بظاهر شرقی که در باطن کینه میپرورد و بظاهر دوستی مینماید مغرور نگردند . من انکار ندارم که در این امور شرقیها از حد عقل و خرد تجاوز میکنند ، و این خو برای ایشان باعث زیانهای فراوان است ، فرنگی چنینست که افراط درادب را نشان ضعف بداند ، هر اندازه انسان دربرابر وی تواضع کند اورا بیشتر حقیر و پست میشمارد ، این خووعادت فرنگي بتجربه ثابت شده . شرقیها بسرشت و

فطرت معتادند که مهربان و خوشرفتار باشند، آنان حتی باقوامیکه بر کشورشان چیره شده و آنانرا برده خود نموده‌اند دوستی میکنند گروهی که دانسته‌اند خود باشرقیها چه کرده‌اند و میدانند سیاست با آنها سزاوار کمترین محبتی نبوده معتقدند که این آثار همه دروغ ودوروئی وزبان‌بازی است، میپندارند شرقی در باطن کینه و دشمنی را می‌پرورد زیرا بعقل نمیگنجد که انسان کسی را که باو بدی کرده دوست بدارد . مردم خاور بویژه مسلمین باید بکوشند که بکردارخویش گفته این مردرا ثابت نکنند، برای خوشرفتاری و حسن معاشرت اندازه وحدی قرار دهند، تا بدوروئی و نفاق ودروغ متهم نگردند همین افراط درخوشرفتاری پس از اشغال سوریه نتیجه بدی داد که دعوی کردند . مردم آنجا خود این وضعیت را خواستارند دعوی لابون که اسلام بر اطاعت از قوه قاهره بنا شده دروغی محض است، این سخن را از خود اختراع کرده ، اسلام بچیزهائی فرمانداده و از چیزهائی نهی کرده است که مسلمان اگر بخواهد مسلمان باشد باهردشواری که برای او پیش آید ناچار است آنها را رعایت و اطاعت کند در کتب دینی که لابون بدون علم وشرم بآنها افترا میزند بتفصیل تصریح شده که مسلمان حق ندارد تقیه کند جز در پاره ای موارد که زیان و خطری برای اسلام نداشته باشد، اگر مسلمان مأمور بود که دربرابر قوه غالب تسلیم شود پیغمبر صلی‌الله علیه و آله دربرابر قریش که قویتر از او بودند ایستادگی و مقاومت نمیکرد ، خلفای راشدین با آنکه عرب دربرابر ملل و دولی که پایمال شدند ناچیز بود ایستادگی نمیکردند هرگز اینجور نیست، اسلام بر عزت و شرف بناشده ، جان و مال دربرابر دفاع از آئین اسلام ناچیز و ناقابل است ، قرآن پر است از اینمطالب ، در احادیث نیز تصریح شده

اسلام از پای در نیامد جز وقتی که مسلمین سست شده و در اداء وظائف دینی سستی کردند، ازمرگ متنفر شده دنیارا دوست داشتند حدیث نبوی هم این حالت واین اسبابرا که موجب پیدایش آن شده خبر داده فرموده است بزودی ملل از هرسوشما هجوم میکنند، همانجور که سگان بکاسه طعام حمله و بگردش فراهم میشوند »

لابون گوید خورسندی پاره ای مسلمین از پیروزی پاره ای دیگر پیش از این اهمیت نداشت زیرا نیروی اروپاو اتحادآنهادربرابراسلام پیش از این بخلاف امروز قوی بوده کنون هم برای مخالفت با اسلام نیروی اروپا بکمك یکدیگر کافی است، آری جنك عمومی نیروی اروپا راپراکنده وضعیف نمود جنك را در نظر بیشتر مردم جهان زشت ساخت مردم خاور هم از این ضعف و وضعیت استفاده کرده استقلال خودرا مطالبه دارند میخواهند یوغ اروپا ازگردنشان برداشته شود، کسی هم آنهارا در اینکار سرزنش نمیکند جز این نویسنده و امثالش که وجدانی پاك ندارند، برفرض اینکه جنك عمومی هم روی نداده بود شرقی راضی نمیشد تا ابد بنده و برده اروپا باشد

خورسندی ترك بلکه تمام مسلمین از پیروزی مراکشیها بر اسپانیا نیز شگفتی ندارد، تمام اروپا ازپیروزی بالکانیها بر ترك باندازه ای خورسند شدند که هر کار زشت بلغار و صرب و یونان را در آن جنك فراموش نمودند، گوارا ترین چیز ها در این هنگامه وقایع جبل الاسود بود که دلیری این ملت کوچك غیور جلوه گری نمود، در اینصورت به پیروزی دسته ای کوچك از مغربیهای مسلمان که همه داوطلب بودند بر دولتی که ۲۰۰ هزار سپاهی جنگجو به پیکار فرستاد چرامسلمین خورسند

نباشند ، آن‌ها ۳۰ هزار تن را بخاك انداختند ۱۷۰ توپ و ۷۰ هزار تفنك بغنیمت گرفتند . اسپانیا ناچار بجای خود بازگشت آنوقت فرانسه اسپانیا را دشمن میداشت ، راجع بطنجه وغیره گفتگوها داشتند ولی از این پیروزی ریفیها خورسند نشد بلکه ترسید و بهرچه میتوانست باسپانیا یاری داد . امیر محمد عبدالکریم نمایندگانی بلندن فرستاده درخواست کرد که انگلیسها واسطه صلح بشوند ، با آنهمه دعوی که انگلیس برای صلح و سلامت میکند ، این میانجی گری را نپذیرفت ، چرا ؟ پاسخ این پرسش آسان است ، اروپا دربرابر اسلام متحد و پشتیبان یکدیگرند ، مسلمین نیز بر پیروزی ریفیها از دو جهت خورسند شدند ، نخست برادر دینی آنهاهستند ثانیا گروهی اندك و ستم دیده بر گروهی ستمگر و بیشمار که میخواست ایشان را برده خود سازد پیروز گشتند .

لابون دعوی کرده که انجمن شرقی دربرلن از مراکز دعوت جامعه اسلامی است و جریده لواءالاسلام را برای ترویج این دعوت آنها منتشر میکنند ، چون نویسنده (شکیب ارسلان) رئیس آن انجمن بود درهمان اوقات در پاره ای جرائد دعوی اورا تکذیب نمود که . انجمن تحت الحمایه مجلس بلدی برلن و ژنرال لوندرف نیست ، و این سخن تهمتی است که برما زده اند ، گفتیم انجمن کاری بسیاست اسلام ندارد بلکه برای شرقی ها از همه نژاد ها و ادیان فراهم آمده ، ترك ، عرب ، چرکس ، تاتار ، افغان ، ایرانی ، مصری ، هندو ، مغربی مسلمان مسیحی ، یهودی ، برهمائی و غیره بود ، جریده لواءالاسلام نیز کمترین علاقه و رابطه‌ای با این انجمن شرقی نداشت . اگر تمام معلومات واطلاعات لابون ازاین گونه‌است ناچارمقصودی جز تحریك وتهییج نداشته ، میخواسته

امثال خودرا بترساند که نهضتی اسلامی آلمانی وجود دارد و باینوسیله مسلمین را زیادتر فشار دهند

سپس پنداشته جوش و خروش مسلمین تنها از نتایج جنك عمومی نیست بلکه از ساختمان و طبیعت اسلام ناشی شده ، باندیشه او اسلام جز از قوه قاهره تمکین نمیکند ، این یاوه را چند بار تکرار نموده ، من نمیدانم روی چه اساس آن را بنا کرده و پایه این گفتار چیست ، تمام ملل دربرابرزوروقوه مطیع میشوندوچون نباشدسرکشی ومخالفت میکنند، این خو باسلام اختصاصی ندارد، دراسلام خصوصاً وخاورعموماً بزرك منشی، چشم پوشی عفو و اغماض در هنگام قدرت ، نرمی و علوّ همت ، صرف نظر از حق خود و محبت به بینوا هنوز باقی واز صفات پسندیده است، همین اخلاق گزیده است که غرب بآنها میخندد ، آنها را بیمعنی و مهمل میپندارد بلکه نوادر بسیاری از شرقی بویژه عرب میشنود و میخواند ، و آنرا در کتب خود در باب بزرگواری بی جا نقل میکند از قبیل ترجیح غیر برخود و بخشش ستمدیده بستمگر بمجرد ورود وی بخانه گواینکه جگر گوشه اورا کشته باشد ، بسیار شده کــه پدر یا مادر از کشنده فرزند بمجرد آمدن قاتل در خانه آنها و التماس بخشش چشم پوشیده اند ، بلکه ازگرفتن دیه نیز خود داری نموده اند ، آنچه را عرب و مسلمان تقریباً هر روز مینمـایند درباره حتی یکتن برجسته اروپائی نخوانده و نشنیده‌ایم . در تاریخ اسلام عفو با قدرت بسیار است ، فرنگیهاهم که باعراب اندلس آمیزش داشته اند این خو و اخلاق را دانسته بودند همچنین در اثنای جنگهای صلیبی رفتار صلاح الدین ایوبی با آنها پس از رفتاریکه آنها درهنگام ورود به بیت المقدس

نمودند بر پیشانی صلیبیها عارو ننگی شده که هرگز(۱) پاك نمیشود . اینمطلب مورد تصدیق تاریخ نویسان با انصاف اروپا است ، این اعمال تفاوت فاحش ملت اسلام و ملل اروپا را درعلو نفس ، باندی‌همت ، رقت احساس مینمایاند با این وضع آیا سزاوار است گفته شود مسلمین جز در برابر زور و قوه قاهره تمکین نمیکنند و یا مقتضی است بگویند خوشرفتاری و دادگری در آنها تأثیری ندارد ، و تنها چیزیکه در آنها مؤثر و باعث اطاعت است تیغ تیز میباشد ؟ چه کلمه مهملی است که از دهان این نویسنده و امثالش بیرون آمده چه یاوه ایست که از خامه اینگونه اشخاص بروی کاغذ سفید ریخته و آنراسیاه نموده‌است، آری « ان یقولون الاکذبا . جز دروغ چیزی نمیگویند . »

حقیقت این است قوه و اسلحه یگانه عاملی است که در فرنگیها تأثیر بسزائی دارد ، داستان ترك بهترین گواه‌است چون همه میدانندنیازی بشرح آن نیست ، اروپا پنبه درگوش کرد تا داد و فریادکسی را راجع بعهد و پیمان و حقوق دولی و متارکه نشنود ، ولی همینکه ترك بر یونان و غیره غالب شد ، قدرت را ثابت کرد ، اروپا دانست آنهـا هم آدم اند ، راضی شد در انجمن رسمی لوزان با او همنشین شود و مدارا و ملایمت کند ، همچنین تا روزیکه ژاپون روس را شکست داد و نیروی ارتش خودرا اثبات نمود اورا دولتی متمدن نمیدانستند ، یکی از بزرگان وزرای ژاپون اخیراً باعلی‌نظام پاشاسفیر ترك دررم گفتگو میکرد ، بوی گفت: اگر شما ترکها میخواهید در نظر اروپا متمدن باشید بکوشید

(۱) فرنگیها درمسجد اقصی ۷۰ هزار مسلمان را کشتند ، بزنان و کودك ترحم ننمودند وچون صلاح الدین آنجارا پس گرفت حتی یکتن از فرنگیهارا نکشت

تا قوی و نیرومند شوید ، جز این دیگر چاره ای نیست » ما مردم ژاپون بجائی که آنها رسیده بودند رسیدیم بلکه دردانش وفرهنك وعلم‌وهنربرتر رفتیم ، کالا مانند کالای آنها ساختیم ، ببهائی کمتر از بهای آنان فروختیم ولی‌آنها مارا همدوش وحشیها میپنداشتند، همینکه بروس‌تاختیم ، بی‌خبر بدون آگهی بر خلاف قوانین جنگی بین‌الدول کشتیهای اورا بزیر آب فرستادیم ، از جنك و پیکار دست نکشیدیم تا بر او پیروز شدیم . اروپا دانست مانند آنها که میکشند و ویران مینمایند ما هم میتوانیم بکشیم و ویران کنیم ، از آنوقت درنظر آنان دولتی بزرك شده ایم، آنهامارا متمدن میخوانند » ، اینست سخن یکتن ژاپونی که در آنجا نخست وزیر بوده ، اگر شرقی بخواهد که بداند اروپاچیست باید این‌نمونه ها راهمیشه در نظر داشته باشد اگر ما را پیوسته باین سخنان آزار نمیدادند ، هزار بار تهمت را تکرار نمینمودند ، نمیگفتند که آنها قوه‌مادیرامقدس‌میشمارند دشمن‌وبدخواه‌هرچه‌عاجزومسکین،عاجزومسکین‌هرچه دشمن بدخواهند، نسبت‌بضعیف متکبرونسبت‌بقوی فروتن‌میباشند شرقی جز قوه را نمیداند شرقی جز بزبان تیغ نمیفهمد ، شرقی جز بترس تمکین نمیکند ، فراموش نکن که با ملت شرقی سخن میگوئی، متوجه باش که درشرق هستی ، خدا میداند من این مطالب را نمیگفتم ، حق و حقیقت اینست که قوه مادی بیش از شرقی معبود غربی است، لابون متذکر شده‌که در جنك عمومی بیشتر ملل اسلامی مطیع متفقین شدند، یك ملیون و نیم مرد جنگی بزیر پرچم آنها جنگیدند ، باعلان جهاد که خلیفه داد اعتنا نکردند در حکم بعدم و جوب جنك بکمك آلمان و ترك علمای مغرب بیکدیگر پشتی جستند

اگر مقصود لابون از ملل اسلامی طوایف باماره و سنگالی و امثال آنهاست، این بینوایان، کاری نمیتوانند، چیزی نمیفهمند، مانند گوسفند بکشتارگاه رانده میشوند جز وقتی که کارد برحلقشان بمالند احساس خطر نمیکنند، برای ماندن این گروه در سیاه چال جهالت و دور کردن ایشان از شریعت اسلامی و زبان عربی فرانسه فروگذار نکرده پیوسته کوشیده است که همه چیز حتی اراده را از آنها بگیرد. آنهـا را مانند گو بازیچه چوگان خود سازد، اینجماعت موضوع سخن نیستند، جزائری و تونسی و مراکشی هم گو اینکه پرده جهل بر سر آنها افتاده اگر مـانند سنگالی نباشند بآن‌ها نزدیك اند: بر فرانسه دشوار نیست وجدان واراده بسیاری از آنان را بپول خریداری کند، با این حال کارکنان فرانسه میان آنها گردش و برای آنان سخنرانی میکردند، انجمن فراهم آورده بآنان پند و اندرز میدادند، با علما و پیشوایان در اثنای جنك آمیزش مینمودند در تمام صحبتها و سخنرانیهای خود تصریح میکردند که این جنك برای آزادی ملل گیتی است، هرکس در این پیکار با ما شرکت وخون خود را بریزد پس از جنك دارای استقلال خواهد بود، هرکس مخالفت کند از آزادی بی‌بهره خواهد شد، اینك نوبت تونس والجزائر است که کشور مستقلی گشته ملت آنجا جوری زمامدار گردد که بافرانسه جز پیمان دوستی کاری نداشته باشد آلمان سختترین دشمنان اسلام است، ترك را فریب داده، تنها دسته ژان ترك بآلمان متمایل میباشند، ایندسته زمامدار ترك شده خلیفه را باختیار خود گرفته اند، آن‌ها بی‌خبر و اطلاع خلیفه وبی اجازه ملت ترك آگهی جنك داده اند، حکم جهاد را این فرقه ژان ترك

بدروغ صادر کرده اند، آنها کافر شده باسلام توهین نموده (۱) دشمن اسلامند، اگر آلمان پیروز شد ترکیه بدست او از پای درآمده سقوط میکند، آلمان اسلام را تا ابد نابود میسازد، ولی متفقین اسلامرا دوست میدارند، خیرخواه مسلمین هستند (۱) همینکه متفقین پیروز شدند فرانسه بتمام‌مستعمرات اسلامی‌خوداستقلال‌تام‌وتمام خواهد داد، انگلیس مصر(۲)را آزاد میسازد، متفقین بعرب یاری خواهند داد تا در سوریه و فلسطین و عراق و جزیرةالعرب سلطنتی عربی تشکیل دهند ورونق خلافت عباسی را ازسرخواهندگرفت بمردم هند گفتند. بزودی‌تمام آنها مستقل‌میگردند سوگندها خوردند که اگرهم ترك شکست یافت ازمتفقین باو زیانی‌نخواهد رسید، تنها میخواهند ترك از دولت آلمان‌که در باطن میخواهد ترکیه را متصرف گردد جدا شود، این تصریح وتأکید را متففین هزار بارتکرار نموده شب و روز درگوش مردم مستعمرات اسلامی بویژه الجزائروتونس و مراکش و مصر و ملت عرب و هند خواندند تا سال چهارم جنك جز اینسخنان چیزی نمیگفتند، همینکه بکامیابی خود امیدوار شدند آواز آنها تغییر کرد، مردمیکه فریب‌خورده‌بودند متوجه شدند که بدام‌افتاده وگرفتار شده اند. یکی‌ازمجامع سوریه درامریکا متفقین را در اثنای جنك عمومی که بخیال خود داستان آزادی مللرا در همه جا منتشر میساختند خوب توصیف کرده، در ابلاغی که پس ازجنك منتشر ساخت گوید: « کاش‌دیده بودید که متفقین چه جور سیلاب اشك فرو ریخته و از مردم دنیا یاری میطلبیدند که درجنگی که‌باندیشه خودبرای آزادی تمام ملل و شکست سلطنت آلمانی بعهده گرفته بودند پیروز شوند تا آخر» متفقین این دعوت

(۱) ساره ای چیزها نیز استشهاد میکردند.
(۲) اخیراً انگلیسها نسبت بمصر بوعده خود وفا کردند - مهذب

را با چشم گریان و دل بریان همه جا میگفتند ، همینکه بآرزوی خود رسیدند ناگاه گوسفند مهربان گرگ درّان شده بدون شرم و ترس تمام آنچه را در اثنای جنك متعهد شده بودند فراموش کردند ، بهمین سبب آتش کینه در دل مردمیکه بحرفهای رنگین آنان فریب خورده و بوعده های دروغین شاد گشته بودند شعله کشید ازهرسو برپای خواستند ، اینك مصر جسبیده استقلال تام و تمام خودرا میخواهد ، مردم الجزائر از خلاف وعده فرانسویها جوری خشمگین هستند که در انتخابات سال ۱۹۱۹ حتی یکسن از دوستان فرانسه را انتخاب نکردند ، نهضت ملی و جنبش وطنی میان ایشان نه بتحریك اناطول و نه بتدبیر جامعه اسلامی بلکه بفشار سیاست استعماری روزبروز قویتر میشود ، شعله شورش مراکشیها زیاد تر میگردد ، پنجسال است از جنك عمومی گذشته یکروز آرام نبوده اند ، هند باشکال گوناگون شوریده است ، درشمال هند و در ملیبار پاره ای دست باسلحه برده اند ، گروهی بسیاست توسل جسته انجمن وطنی تشکیل داده اند و در آنجا از تمام طوایف و ادیان هند نماینده حاضر شده است ، مسلمین و هندوها متحد گشته اند جماعتی طرفدار خلافت هستند ، از بازرگانی انگلیس در هند صدی سی کاسته روزیکه دولت انگلیس وارد بغداد شد (۱۹۱۷) اعلان کرد که عراق را مالك خود نخواهد ساخت ، بلکه حکومت عربی را از نو بوجود میاورد ولی همینکه جایگیر شده و اطمینان خاطر یافت ، آنجا را بزیر قوامت خود گرفت ، مردم عراق شوریدند دوسال تمام اورا خسته کردند ، عاقبت نفسش بشماره افتاد ، تا وقتی که اجازه داد حکومتی عربی تشکیل دهند مردم اسلحه را بر زمین نگذاردند ، شرط کردند که حکومت عربی استقلال تام وتمام داشته باشد(۱) ، درباره مردم تونس آنچه خودشان گفته اند مینویسیم

---

(۱) اخیراً دربارهٔ عراق انگلیسیها بوعدهٔ خود وفا کردند (مهذب)

خلاصه کتاب «تونس الشهیده» که در پاریس بسال ۱۹۲۰ چاپ شده اینست :

« ملت تونس در جنك عالم گیر برای فرانسه فداکاری کرد ٦٥ هزار مرد جنگی و ۳۰ هزار کارگر داد ، این اندازه از ملتی داده شد که از دو ملیون بیشتر نیستند، از این ٦٥ هزار جنگجو ٤٥ هزار تن کشته یا زخمی شدند ، ما یقین داشتیم ، در اثر پیروزی حق (۱) و رواج عدل در میان ملل بآرزوی ملی خودخواهیم رسید ، بویژه که بزرگترین رجال دول دنیا فریاد زده در برابر خدا و مردم دنیا وعده داد که هر ملتی حق دارد راهی را که بخواهد پیش گیرد ، همین اعتماد و اطمینان بود که بدون قید و شرط در جنك بزرگ گیتی باین همکاری خانمانسوز بامید آزادی پیش دویدیم تا از دو جهت وظیفه حتمی فرانسه باشد آزادی مارا باز پس بدهد ، نخست پاداش زیانهائیکه برای او تحمل کردیم ، دوم بوعده هائیکه قطعاً بما داده بود ناچار وفا کند ملل کوچك اروپا حتی آن ها که درجرگه دشمن بودند دارای آزادی شدند ولی فرانسه برای مابرای پاداش زیانهای ما راهی پیش گرفت که در نظر عقل شگفتتر از آن نیست ، دستور مخصوصی برای استعمار تازه خود بر برنامه قدیم افزود، که باینوسیله بتواند املاك مارا غصب کند ، حقوق مارا پایمال سازد ، تصمیم گرفته جمعی از بینوایان فرانسه و ولگردهای آنجا را در کشور ما جای بدهد ، از دارائی و اموال ما معاش آنهارا تأمین نموده اراضی لازمه را از املاك ما بآنها میدهد . بنا بر این سود ما از فرانسه از سال ۱۸۸۱ و بویژه از سال ۱۸۹۲ تا امروز ازهمکاری با فرانسه چه بوده؟ در تونس چه کارهائی نموده ؟ بجای آنکه بلایائی راکه برای او و بسود او بجان خریدار شدیم جبران کند و پاداش دهد چه کرده ؟ پس از خاتمه جنك حق و عدل (۱) کارهای دیرین خودرا جور بجور کرد روش دیرین

خودرا توسعه داد تا آخر

نمیخواهم از حقایق رسمی و کارهای فرانسه در استعمار بلاد و برده کردن عباد هرچه در « تونس الشهیده » نوشته نقل کنم ، اجمالا پیش گفته شد در پاداش ٤٥ هزار تنی که فدای فرانسه نمودند دولت فرانسه مقرر کرد تمام بینوایان و ولگردهای فرانسه بتونس بروند ، بآنها ازاملاك حکومتی و اوقاف تونسیها زمین بدهند ، برای آبادکردن اراضی وامی بنام تونس بگیرند و سود آنرا مردم تونس بپردازند .

اجمالا آقای روژرلابون و امثالش سزاوار است در ستمهای دول استعماری و خلاف وعده ها و فشاریکه باین ملل میدهند و بغصب اراضی و اموال آنها پرداخته ، دارائی مردم‌را باتوهین و تحقیر باختیار مستعمرین میگذارند دقت کرده اسباب جوش و خروش اسلامی‌را جستجو کند ، ملل اسلامی ومردم شرقی درضعف و ناتوانی بهرجا برسند محال است راضی شوند بنده و برده بیگانه باشند ، لازم است اروپائی این خیال را از سر و و این پندار را از دماغ خود بیرون کند که ممکن نیست تا ابد مردم بنده او گردند ، لابون گوید :

س از پیمان مودروس تمام عالم اسلامی دچار ذلت شد همگی تمکین نموده منتظر گشتند که هر حکمی از اروپا برسد اطاعت کنند ، ولی دوباره سربرداشته آرزو های خود را از سر گرفتند ، بمخالفت بازگشتند . سبب آن را رفتن‌ارتش از خاور ووقوع اختلاف و کشمکش میان متفقین میداند ، این گفته نیز دروغ محض و محض دروغ و تهمت است ، تاریخ آن را ابطال و اسناد رسمی تکذیب میکند ، هنگامی که جنگ آرام گرفت مصر و اسلامبول و عراق و اناطول و قفقاز و سوریه از سپاه متفقین پر و

همگی حاضر جنك بودند ، روزیکه مردم مصر جسیده استقلال خودرا درخواست کردند سپاه انگلیس در آن وادی موج میزد ، در همین حال مردم عراق برای برابری با انگلیس ازجای جستند ، از ۱۲۰ هزارسپاهی که بضد آن‌ها اعزام شد بیم نکردند، مصطفی کمال در اناطول روزی نهضت کرد که شماره سپاه انگلیس در استانه و اناطول و قفقاز بچندین هزار میرسید ، و تقریباً ٤٥ هزار سپاه فرانسوی در کیلیکیا بود ، فرانسه سپاهی دیگر در اسلامبول و حوالی آن داشت ، سپاهی از ارمنی‌ها در ارضروم بود ، ۱۵۰ هزار یونانی تازه بمیدان شتافت ، دشمنها از هر سو اناطول را در میان گرفتند ، با اینحال ترك بر استقامت و پایداری خود افزود در اینصورت چه جور میگویند آنها در اثر بازگشت ارتش دلیر شدند . در سوریه شماره سپاه جنگجوی فرانسه بهفتادهزارتن رسید ، ولی مردمش از پیکار با فرانسه دست برنداشته از کثرت سپاه نترسیدند ، از خواستن حق خود بکثرت سپاه دشمن منصرف نشده هنوز آن‌را میجویند درشمال هند قبائل افغانی و سپاه کابل بضد انگلیس جنبش نمودند ، دولت انگلیس برای پیکار با آنها ۳۰۰ هزار سپاهی روانه ساخت ، با این اوضاع چگونه مسلمین پس از رفتن سپاه بطمع افتاده وجرئت کردند؟ ، همچنین ایران انگلیس را واداشت تا از آنجا برود ، درصورتیکه سپاهش دربیشتر جاهای ایران منزل داشت

لابون گوید اشخاصیکه‌در مدارس‌فرانسه‌تعلیم گرفته‌اند از دیگران زیادتر جوش و خروش دارند ، بومیهارا برای زدوخورد آماده میسازند دراینصورت گروهی که تربیت اسلامی دارند و گروهی که تربیت اروپائی را آموخته اند هردو جویای آزادی هستند ، هردو در اینکار متفق و

همدست میباشند این نیز امری است بدیهی ، زیرا نه اسلام راضی میشود که مسلمان اینگونه پایمال گردد و نه اروپا این ستم را برای ملتی از نژاد خود میپسندد ، بنابراین هردو آموزش و پرورش درنقطه استقلال بهم میرسند و نیز مغالطه ای نموده که : مسلمان برای انتظام در روش تمدنی که با آئینش مخالف است ناچار بایست مطیع حکم اروپا باشد این سخن را مسلمان کهنه ونو نمیپذیرد ، بلکه اروپائی که وجدان داشته باشد نیز قبول نمیکند ، این سخن دروغی است که برای جواز استعمار و ساکت نمودن آزاد مردان اروپا گفته است ، آزاد مردان اروپا میگویند : « مارا با این جماعت چه کار که حقوقشان را پایمال و بر آن ها حکومت نموده کنج کاشانه آنان دویده باآنها پیکار کنیم » . جماعتی که طرفدار جنك واستعمارند میخواهند پاسخ بدهند که : « اینکار ظلم وستم نیست ، اینجماعت تاروزیکه مسلمان هستند بضد تمدن میباشند » . سپس گوید و این گفته در عالم بیشرمی بسیارشگفت آور است که : « ازروزیکه پرچم فرانسه بروی ساحل الجزائر جنبیدن گرفت ، این ملت طوری متفق شدند که سابقه نداشت » درجای دیگر شیون میکند که : « کارکنان فرانسه در افروختن آتش دو دستگی و ستیزه میان عرب و بربر کوتاهی کرده اند کمتر شنیده ایم ملتی که مدعی است در تمدن باعلی مرتبه رسیده متأسف باشد که ایجاد نفاق و دو دستگی را خوب از عهده نیامده اند ونتوانسته اند میان ملتی که به بخت بد ازپای در آمده و اسیر آنها شده است آتش دشمنی وعداوت را تقویت نمایند ، وی باکمال بیشرمی افسوس و اندوه خودرا آگه و اعلان میکند . با اینحال این گفته او نیز دروغ است ، عمّال فرانسه در الجزائر برای شعله وری آتش میان عرب وبربر ازهیچ وسیله ای فروگذار

نکرده اند آنچه عرب و بربر را بهم بسته و پیوسته کرد رابطه اسلام ورابطه ظلم وبیداد بود که هردودسته را دریك‌محیط فراگرفته‌است کارمندان فرانسه از نخستین روزیکه سوریه را اشغال کردند یعنی ازسال ۱۹۱۸ تا امروز از مشتعل‌ساختن کینه دیرین میان مسلمین و نصاری در سوریه و میان نصاری و دروز درلبنان کوتاهی و حتی یکروز غافل‌نماندند با آنکه کینه ها تقریباً تمام شده و آتش فتنه خاموش بود ، اینك روزگار سوریه از اینجهت از دوران پیش بدتر است ، آنها پنداشته اند اشغال‌پای برجا و استوار نمیشود جز درجائیکه بساط دو دستگی گسترده باشد خیال میکنند تسخیر برومند وبارور نمیگردد جز هنگامیکه آنرا بفتنه و تفتین آبیاری نمایند ، در اینصورت درباره کارهای عمال‌فرانسه در الجزائر از تحریك وفتنه‌انگیزی‌میان عرب‌وبربر که‌بمرحله مردم سوریه نرسیده‌اند چه میپندارید ! ، ولی فرانسه آنچه بیکدست گرد میاورد بدستی دیگر پراکنده میسازد ، تمام آنچه را کارکنانش در مغرب میان این دوگروه پراکنده اند، هرچه‌بذر نفاق و اختلاف ریخته اند ببرکت جور و ستم و غصب و توهین و سوء اداره و بیدادگری برباد دادند ، این کارها آنان را متحد ساخت . پیداست مردمی‌که خطر ایشان را فراگیرد بگرد هم‌فراهم میآیند وباهم مهربان میشوند ، درست‌نیست که‌هنگام‌ورود فرانسه‌بالجزائر آنجا ۸۰۰ هزار بربری غیر مسلمان داشت ، زیرا از هزار سال پیش عموم بربر پیرواسلام بودند ، آئین آنها اسلام بود وزبان عربی را تمامشان جز معدودی از عوام بربر میدانست . عمال فرانسه‌کوشش فراوان کردند تادر خاطر آنها رخنه‌کنند ، تا حدی نیز بمقصود رسیدند ، اینك شك و شبهه را درعقائد آنان وارد نموده ، پاره‌ای حیران و گروهی بیدین شده‌اند

ولی نتوانسته اند آنانرا از اسلام بنصرانیت منتقل نمایند ، نمیشود انکار کرد که بسیاری‌ازمردم‌فرانسه وکارکنان‌آنها دارای وجدان وانصاف‌وخرد ودانش هستند ، این‌دسته‌پس از پیمانی‌که فرانسه متعهدگشت آزادی‌دین اسلام را محفوظ دارند بحکم انصاف و فرمان وجدان نخواسته اند مسلمین را پریشان خاطر کنند ، پاره ای‌هم‌پس از آنکه فهمیدند اگر در عقیده و شریعت متعرض مردم الجزائر بشوند ممکن است شورش‌کنند بحسن‌تدبیر برای‌جلوگیری از تنفر و شورش ازمزاحمت خودداری‌کردند همین‌گروه‌اندکه روژر لابون پیوسته ایشانرا سرزنش نموده و کارشان را زشت می‌انگارد ،گمان میکندکه آنهااسلام را محترم شمرده وکمك ببقاء اسلام داده اند ، این نیز آنگونه‌که وی پنداشته نیست ، بروی زمین یك تن فرانسوی یافت نمیشودکه باسلام احترام‌کند یا بترویج آن مددی دهد در فرانسه دو دسته یافت میشود ، یکی در هرحیز حتی در دین مزاحم مسلمین میباشد ، دیگری در نظرش اینکار از قبیل بازی با آتش سوزان و فلزگداخته است ، میترسد شورشها و انقلاباتی روی دهد ، بهمین سبب خوش ندارد مزاحم دعوت دینی شده آرامش‌کنونی‌راکه مانند خاکستر روی آتش است برهم زند و آتش را شعله ورسارد ، اگر هم بخواهدکاری کند بغیر مستقیم‌خواهد بود ، اگردرخاور افریقا و سایر مستعمرات‌فرانسه غیر مسلمان بر مسلمان ترجیح داده شود کار فرانسوی احتیاط کار نیست منتهی‌رعایتی‌که شده‌اینست‌تقریباًدوسال پیش‌یکی‌از نمایندگان سوسیالیست در پارلمان فرانسه پیشنهاد کرد قانونیرا که بمقتضای آن باشخاص وفا دار بخشش ملکی نشود مگر آنکه مسیحی باشد ملغی کنند ، این قانون نیز چندان قدیمي نبود تقریباً سی سال است

درپارلمان فرانسه تصویب شده بود، دولت هم این پیشنهاد را پذیرفته گفت: سزاوار است پس از خساراتهای مهمی که الجزائری بود فرانسه تحمل نموده این قانون ملغی گردد، بنابراین دروغ اینجماعت را بنگرید، آنها می‌پندارند حکومت فرانسوی در توهین باسلام و دیگرگون نمودن آن درالجزائر کوتاهی ومسامحه نموده است. آری گروهی اندك از فرانسوی ها هستند که عقیده دارند این فشار غلط و بد سیاستی است که اتخاذ شده بخدا سوگند هر خردمندی درگیتی عقیده ورأی این جماعت را عاقلانه و درست میداند.

لابون باسلام تهمت میزندکه: هیچ ملتی پیرو این آئین نشد جز آنکه بانحطاط افتاده باز پس رفت، و اسلام بقوانین دینی خود جلوگیر ترقی اجتماعی است، درصورتیکه در این کیش چیزی یافت نمیشودکه مانع ترقی باشد، درگیتی آئینی نیست که مانند اسلام علم و دانش را تقدیس نموده علمارا همدوش انبیا قرار دهد. اگر در این اواخر ملل اسلامی انحطاط یافته‌اند اسبابی داشته که ازآنجمله: هجوم و حمله اروپا بممالك اسلامی وکوشش آنها بنابودکردن نیروی آن بوده. یعنی اسلام خودباعث بازپس رفتن نبودبلکه اسبابی روی داد که در سایر ملل نیز موجود بوده است، مثلا اروپا هزار سال تمام پس از قبول نصرانیت دچار انحطاط و گرفتار اهریمن جهل بود حیران و سرگردان میزیست، ظلمت توحش آنجارا فراگرفته بود، کار انحطاط و نادانی اروپا بجائی رسیدکه صد تن عرب بخشی از ایطالیا وقسمتی از سویس را در اوائل قرن دهم تسخیر کردند؛ بربیشترکوهستان و تنگه ها استیلایافتند، دژها و باروها ساختند تمام سلاطین اطرافرا اسیر ومتوجه‌خود نمودند، تقریبا صد سال این دژهارا

در ملك و باختیارخود نگاهداری‌نموده برمردم بومی انواع ذلت وخواری باریدند، در اینمدت هرچه زاد و ولد کردند، هرچه زیاد شدند از هزار تن تجاوز نکردند، داستان این پیروزی شگفت مارا از شرح پیروزیهـای عرب در اندلس وجنوب فرانسه و جنوب ایطالیا بی نیاز میکند، ایشـان مردم تمام این ممالك اشغالی را تربیت کردند بنا براین همانجور که‌سبب توحش اروپا در آن روزگار کیش مسیحی نبوده سبب انحطاط امروزی اسلام نیز آئین محمدی نخواهد بود. تمام ممالك گیتی و تمام شهرها از داخل و خارج گاهی‌سعادتمند وروری بدبخت میشوند، سپس از نوبسعادت میرسند، وهکذا گردش چرخ مینو و تعاقب شب و روز مقتضی تبدیل و تغییر است کارتاژخوشبخت بودوبا آنکه آئین خودرا دیگر گون نساخت بدبخت گردید روم گاهی که بت‌پرست بود ترقی کرد ودر روزگارنصرانیت از پای درآمد، نمیشود گفت: دین مسیحی سبب برزمین خوردن روم شد هرگزچنین نبود اسپانیا چهارصد سال نیرومند ترین‌ممالك و سرسبز ترین کشورجهان بود، امریکارا پیدا نمود، دروسعت مستعمرات شبیه انگلیس کنونی گردید، سپس جوری انحطاط یافته‌بعقب رفت که‌بدرش بصورت هلال گشت، کارش بجائی‌رسید که دربرابر قبائل ریف ناتوان گردید هنگامیکه ستاره اقبالش درآسمان عزت میدرخشید نصرانی‌بود روزیکه بحالت کنونی رسیده نیز نصرانی‌است تاتار بروس و سلاطین روس غالب شدند، آن‌ها سالیان دراز باج و خراج بنیاکان تیمورلنك میدادند، سپس تمام تاتاررعیت روس گشته اند، سلاطین آن‌ها بنده و برده و مطیع و فرمابردار قیصر روس‌میباشند، تاتارروزیکه بروس‌غلبه کرد مسلمان وروسها مسیحی بودند اینك که اوضاع دیگرگون‌شده، هریك بآئین قدیم خود باقی هستند.

دولت عثمانی به پولند رسید ، برمجارغلبه نمود، ویرا محاصره کرد ، پشتیبان فرانسه گشت چندین قرن دربرابر اروپا ایستاد ، عثمانی مسلمان و اروپا درآئین مسیحی سختتر ومتعصبتر از امروز میبود بنا بر این بیمورداست که گفته شود آئین مسیحی یا دین اسلامی سبب عقب ماندن این مملکت یا پیشتر فتن آن کشور گشته است ، پیشرفتن وپس رفتن مقدمات واسبابی دارد که چون فراهم آمد تأثیر خودرا می بخشد ، ژاپون ملتی بت پرست و شرقی بود بکوشش و حسن نیت مانند قویترین دولتهای اروپا شد بلکه بر قویترین آنها که سلطنتی مسیحی بود (روس) پیروزی یافت ، تا وقتی در دور انحطاط بود و در وادی نادانی وگم نامی میزیست هماجور که برای پس ماندن ممالك اسلامی اسباب تراشی میکنند میگفتند : چون ژاپون مسیحی و اروپائی نیست چنین شده وانحطاط یافته ، همینکه نهضت کنونی را نمود ، وفلسفه خیالی مبنی برهوا و هوس آنها را تکذیب کرد ، چون نتوانستند مدعی شوند که ژاپونیها مسیحی شده سپس ترقی کرده اند ،واگر مسیحی نبودند باین پایه و درجه نمیرسیدند ، گفتند ژاپونیها گو اینکه مسیحی نشده اند ولی فرنگی مآب گشته اند واگر فرنگی مآب نشده بودند باین رتبه نمیرسیدند پاره ای جرئت نکردند که بگویند : ژاپون فرنگی مآب گشته گفتند : ژاپون در داخل کشور انقلاب اجتماعی نمود تا ترقی کرد . سوگند میخورم که این سخنان بیهوده است ، هر ملتی بر دانش و بینش تکیه کند ، در بلاد خود آموزشگاه ومدرسه را عمومی سازدزوایای کشور را هرجور شده روشن وخودرا کانون نورپاشی نماید ، طبعاً انقلاب اجتماعی روی خواهد داد ، ژاپون کانون علم را ایجادکرد فرهنك وپیشه و هنر را از اروپا آموخت، ولی در هرچیز بحالت شرقی خود ماند ، بلکه

آئین دیرین خود مذهب سنیتو و مذهب بودارا ازدست نداد ، گامی فراتر از آنها ننهاد ، کسیکه می پندارد : ژاپون پس از ترقی و فراگرفتن دانش بیدین شده یا دین در نظرش خوار گشته سخت در اشتباه است . اگر در میان مردم ژاپون دهری یاطبیعی یافت شود ، یافقط بوجودقوه ایجاد کننده‌ای معتقد باشد ؛ اندك است ومهم نیست مانندآنها درمیان همه ملل یافت میشود مختصراً مسلمان میتواند مانند ژاپون و اروپا ترقی نماید و اسلام را نیز باقی بدارد ولی چون گروه مستعمراتی فرنگی میخواهند بربلاد اسلام پیوسته استیلا داشته باشند ، برای دوام سلطنت خود بهانه وعذرهامیجویند از آنجمله میگویند: اسلام جمود دارد موجب هرج ومرج و اختلال است نباید آن‌را بحال خودگذارد، همان‌طور که این مرد بدروغ وتهمت چندین بار آنرا تکرار کرده .

چیزی شگفت نقل نموده که : کشیش عربی ازمردم سوریه ببلادالجزائر آمد وپیش هم نژادان خود ازاعراب الجزائر محترم گشت ، زمامداران فرانسوی برای آنکه ازمسلمین کسی مسیحی نشود اورا ار الجزائر دور ساختند ، اگراین داستان درست و راست باشد بنظر میرسد سببش این بوده که این کشیش زبان عربی میدانسته خواسته است با مسلمین گفتگوی دینی کند وشاید بجدال رسیده باعث نگرانی وپریشانی افکار گشته است ، پاره‌ای داستانرا بزمامداران گفته‌اند ، آنها هم ازترس فتنه کشیش را بیرون کرده وباینکار عقل وحکمت خودرا ثابت نموده‌اند . اگریکنن داعی باسلام میان جماعتی از نصاری که در زیر حکم اسلام هستند برود ، و شروع بمجادله دینی کرده آنهارا پریشان و نگران سازد اگر من در میان آنها حکمران باشم برای جلوگیری ازفتنه قطعاً آن داعي را ازآنجا دورخواهم ساخت

اینکار عین مصلحت وحقیقت صلاح است گفتهٔ این فرانسوی که کشیش سوری میان هم‌نژادان خود از اعراب الجزائر بود موجب شگفتی است ، زیرا فرانسویها پس ازورود بسوریه عربرا غیرازسوریها وسوریها را غیراز عرب گفتند ، ایشان کوشیدند که ثابت کنند سوریها از نژاد ارامی و فنیقی بوده واز عرب نمی‌باشند ، درصورتیکه بیشتر سوریها از اعرابی هستند که پیش ازاسلام وبعد از آن درسوریه متوطن گشته‌اند ، آنهائی‌هم که ازفینیقی میباشند نیز عرب‌اند ، زیرا ثابت شده که فینیقیها ازجزیرةالعرب مهاجرت نموده‌اند ، آنهائی که ازنژاد ارامی میباشند قطع نظر از اینکه سامی نژاد وپسرعم عرب اند بیشتر محققین علم تاریخ از مردم اروپا عقیده دارند که نیاگان آنها ازجزیرةالعرب مهد تمام ملل سامی بآنجا رفته‌اند .

لابون دعوی نموده که برای اسلام تمدنی قابل ذکر فراهم نشد جز درمدتی کوتاه در روزگار امویها دراندلس وعباسیها در بغداد یعنی تقریباً هشتصد سال دراندلس وپانصد سال دربغداد . این دورانرا وی کوتاه دیده تا دلیل نارسای‌اورساشده سر وصورتی پیداکند ، بهر حال این مدت اززمان‌تمدن اروپاکه ارچهارصد سال‌پیش شروع‌شده‌زیادترو درازتراست این تمدن درقرون وسطی‌مانند تمدن‌امروزی اروپابود، باآنکه وی‌اسلام‌را بجمود وخمود و ناشایستگی برای بیدار کردن متهم ساخته خود پنداشته که اینك‌اسلام‌بعلم‌توسل‌جسته‌درتکمیل‌صنعت‌اسلحه میکوشد،گفته‌است : باسلحه جنگی ومادی قانع نیست بچاپ و انتشار اوراق‌که اسلحه معنوی است‌دست‌انداخته ، درخاور وباختر روزنامه‌های بسیاردعوت باتحاداسلام میکنند . بنابراین اسلام‌آنگونه که اینگروه می‌پندارند جامد نیست. سپس ازاسلام سیاه پوست سخن‌گفته که اسلام آنها بخرافات فتیشی آمیخته ، و

اینرا بفال نیك دانسته است ، بیشتر اینگروه دلخوش اند که سیاه پوست مسلمان حقیقی نیست ، من در باره زنگی یا جاوه‌ای یا چینی یا دیگران که تازه مسلمان شده‌اند ازنویسنده یا جهانگرد اروپائی سخنی نمیشنوم جزآنکه میکوشد ثابت نمایداسلام ایشان ناقص وتام و تمام نیست ، هنوز عقاید بت پرستی دارند یا عادات بت پرستی میانشان رواج است ، گویا اروپائیها خود را تسلیت داده میگویند : خدایا مانمی خواهیم قضا وفرمان خود را دیگر گون سازی ولی درخواست میکنیم که آنرا بتدریج و مدارا اجراکنی واز شدت آن بکاهی . دشمنی و کینه آنان نسبت بمذهب بودا و مذهب سنیتو ودین برهما بلکه بت پرستی باندازه عداوت آنها باسلام که سرا پا توحید و تنزیه است نمیباشد . گوید . زنگی مسلمان نمیشود جز برای آنکه رتبتی بدست آرد و چون بنظر وی اروپائی از مسلمان برتر است سزاوار تر دیده که زنگی دین اروپائیرا بپذیرد ، ما مسلمین نمی رنجیم که فتیشی مسیحی گردد ولی بیشتر اروپائیها میرنجند که سیاه فتیشی مسلمان شود ، ما میدانیم که نصرانیت عقل و اخلاق او را پرورش میدهد ، سطح زندگانی اجتماعی ویرا برتر ازآنچه هست میبرد ولی برخلاف میل مجامع بیشمار تبلیغی وبرخلاف نفوذ اروپا که دولتهای کاتولیکی و پرتستانی آنهارا ازهرسودربر گرفته‌اند ، وبر خلاف این پندار که اروپائی از مسلمان برتر وقویتر است این سیاهان فتیشی علی‌رغم آنها اسلام راترجیح میدهند ، در قرن گذشته تقریباً ٤٠ ملیـون از آنها در برابر اسلام تسلیم شده‌اند ، دراین مدت نه جمعیت تبلیغی وجود داشته و نه کسی برای دعوت مأمور گشته ونه دولتی آنها را یاری داده است . انکارندارم‌ازاین‌زنگیهای فتیشی مسیحی نیز شده‌اند وخوب کاریهم بوده ، ولی آنها در برابر جماعتی که

مسلمان شده اند اندك و شماره شان ناچیز است ، جهانگردان اروپا که در افریقا گردش کرده و کتاب نوشته اند این داستانرا تصدیق دارند بلکه مبلغین و کشیشها و دیگران نیز اعتراف دارند ، نوشته های آنها در اینموضوع دنیا را پر کرده است .

سپس لابون گوید : بلادیکه در شمال واقع شده مناسب با انتشار اسلام نیست ، زیرا درازی زیاد روز و کوتاهی بی اندازه آن اوقات نماز را مختل میسازد ، بهمین سبب در دل مؤمن شك و تردید جای میگیرد . بدروغ و یاوه چیز ها گفته که در اثر مهملی پاسخی نداشت ولی چون اینموضوع طرح شده ناچار میگوئیم .

احکام نماز و روزه برای اغلبیت بلادی است که روز و شبی دارند و با بخشی از کره زمین که چندان جای اعتنا و محل توجه نیست منافاتی ندارد و زیانی بدین نمیرساند . فقها گفته اند مانند این نواحی که شب و روزی دراز و کوتاه دارند کار نماز و روزه را بنواحی نزدیك خود درحدود امکان مقرر دارند و بهر حال اسلام تکلیف مالا یطاق نکرده و امکان نخستین شرط وجوب و اداء تکلیف است بهمین وسیله اشکال مرتفع میشود ، اسلام آئینی سخت و سخت گیر نیست عسر و حرج در آن آئین نمیباشد خدا فرموده : ماجعل علیکم من حرج ، ازآنچه اینگروه خیال میکنند ، ومیخواهند در دل امثال خود جای دهند مدارا و سهولتش زیادتر است . قرآن مجید کتاب جغرافی یا هیئت نیست ، کتاب توحید و تنزیه است ، کتاب تهذیب نفوس و تطهیر اخلاق است ، چیزی مخالف با قواعد علمی در آن یافت نمیشود بلکه آیاتی روشن و آشکار در علم هیئت و در علم پیدایش زمین و غیره دارد که درزمان پیغمبر (ص) ونزول قرآن بکلی آنمطالب مجهول بوده

و اینك مطابق تحقیقات نوین آشکار گشته است، این آیات حتی غیر مسلمان را در کار وحی دچار شگفتی و حیرت میسازد، مثلا فرموده است: اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شیء حی(۱) دراین آیه بدقت بنگرید مطابق است با تمام نظریات جدید علمی و معنی آن چنین است که، زمین و اجرام آسمانی یك توده و بهم چسبیده بودند، سپس از یکدیگر جدا شده اند، همچنین زندگی در آب آغاز شده و نیز آیه: و کل فی فلك یسبحون (۲) » را دقت کنید که ثابت میکند در آسمان هیچ جرمی بی حرکت وجود ندارد، با آنکه علمای هیئت درزمان قرآن بسیارات و ثوابت قائل بوده و در تفسیر این آیه ناچار بوده اند تاویلات کنند واحتمالات دور ودراز بدهند، ولی درعلم هیئت جدید مقرر گشته است که تمام اجرام آسمانی متحرك اند و آیه بدون کوچکترین تاویل و تفسیری راست و درست میباشد. به آیه شریفه: وانبتنا من کل زوج بهیج (۳) » بنگرید، این کلام چندین بار تکرار شده تا انسان بفهمد که آفرینش حیوان و نبات و جماد مبنی است بر ازدواج و حتی درنبات این قانون مقرر است جماد نیز دو قوه سلبی و ایجابی دارد، این چیزها درزمان بعثت پیغمبر(ص) معلوم نبود، علما مقصود از آن را نمیفهمیدند. دراین دور تحقیقات کنونی آن هارا آشکار ساخته است در آیه شریفه « وترالجبال تحسبها جامدة

(۱) آیا آنها که کافر شده اند نمیدانند که آسمانها و زمین بیکدیگر پیوسته ویك توده بودندو ما آنهارا ازهم جدا ساختیم و آفریدیم از آب هر چیز زنده‌ای را

(۲) همگی درمدار خود شناورند

(۳) روئیدنی را همگی از جفتی زیبا آفریده ایم

وهی تمر مر السحاب(۱)» دقت کنید که مثالی است ملازم کیفیت گردش زمین با آنکه بظاهر آرام وساکن است . درآیه شریفه «الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح (۲) » تامل نمائیدکه اشاره میکند بقوه الکتریسته و غیر ذلك از آیاتیکه دانشجوی کنجکاورا دچار حیرت میسازد بشرطیکه عربی را خوب بفهمد و بتواند با دقت در این آیات بنگرد ،علامه بزرگوار ستاره شناس مرحوم غازی احمد مختارپاشا که در علم هیئت و نجوم و طبیعیات وگاه شناسی مانند ندارد کتابی نوشته و آیات قرآنی را با علوم کنونی برابر ساخته ، تقریباً نود آیه گرد آورده است ، قواعد علمی راکه در این آیات است با الفاظ مختصر پر معنی روشن ساخته ، تمام این نظریات را بجوریکه علمای این دور متفق هستند شرح کرده جهات مطابقه را آشکار نموده ، شنیده ام یکی از افسران ترك که در علم نجوم و هیئت مهارت داشته کتابی تألیف کرده و قواعد این علم را با قرآن تطبیق نموده است (۳) و چون درپاره‌ای از مجامع تبلیغی مسیحی از آن خبردارشده‌اند پیش وی رفته خواسته اند آن کتابرا ببهائی زیادخریداری کرده نابودنمایند تا بروی زمین کتابی فنی نباشدکه بر فضیلت قرآن مجیدگواهی دهد . از این مجامع این کارها دور نیست ، من اگر از زدوخورد دینی خودداری

(۱)ومیبینی کوهسنانراومیبنداری ساکن وآرام است ولی‌آنها مانند ابربشتاب درحرکتند .

(۲) خدا نور آسمان و زمین است (روشنی بخش آنهاست) داستان نور وی مانند چراغدانی است که درآن چراغی باشد .

دل هر ذره راکه بشکافی آفتابیش در میان بینی

(۳) آقای سید هبةالدین شهرستانی که از علمای بزرك شیعه است نیز دراین موضوع کتابی دارد بنام «الهیئة والاسلام »

و پرهیز نمیکردم ، اینکار را زشت نمیدانستم ، احترام کتب آسمانی را که آئینهای محترم مانند مسیحی و شریعت موسی آن ها را محترم میشمارند لازم نمیدانستم، دربرابر بی‌ادبی و دروغهای‌این مرد نسبت بقرآن گفته‌های علمای محقق فرانسوی را درابطال نظریات تورات از حیث پیدایش‌زمین و آغاز خلقت نقل‌میکردم ، ولی‌بهتر میدانم از هر گفته ای که منافی‌عواطف و احساسات این‌ملل محترمه باشدخودداری کنم ، زیرا بزرگترین خدمت بانسانیت ایجاد دوستی واتحاد میان آنها واسلام است ، ولی اگرجزمجادله چیزی نخواهد، گفته بزرگترین آسمان شناس فرانسوی فلاماریون نـامی جهان را مطالعه نماید، در یاد داشتهای او از صفحه ۱۷۰ تا ۱۷۸ نوشته : وی بدین‌داری و عقیده دینی تربیت شد و تا سن هیجده سـالگی مؤمنی معتقد بود ، از آنوقت شك و تردید بدل وی راه یـافت . اسبـاب تردید را مینویسد مخصوصاً میگوید : پایه و اساس آن عدم مطابقت دین با علم است ، داستان‌دو آسمان‌شناس‌بزرك كوپرنيك‌و كاليله را نوشته ،بی‌احترامی که‌نسبت‌به کوپرنیك‌وسپس کالیله‌شده‌یادآوری‌نموده‌است اگر کسی‌بخواهد اینمطالب را بیشتربداند کتاب «اختلاف علم و دین» تالیف علامه درابر امریکائی و دیگران را مطالعه نماید، مارا باین گفتگوها کاری نیست ، در مقام سیاست بوده نمیخواهیم ازآن‌بیرون برویم ، ما زد وخورد های‌مذهبی را نمی‌پسندیم ، درپی انتقاد و خورده گیری نسبت بکتب آسمانی نیستیم که عبارات مخالف قواعدعلمی یا فلکی را جسته و چنین وچنان گوئیم ، زیرا این کتب برای مقاصدی دیگر بوجود آمده ، ناچار بوده اند باندازه طـاقت عوام وفهم آنها سخن گویند و گرنه مقصود ازدست میرفته ، بعلاوه‌درآیات این کتب مقدسه کنایه و مجازهائی است که در زبان آن کتاب معمول بوده

بنابر ا ن کسیکه این کتب را میخواندلابد باید این نکاترا درنظر داشته باشد
سپس گفته : اسلام بوجود نیامد جز برای بیابانهای پهناور آسیا که عظمت خدا جلوه گر است ، ولی میان رودها و درختهای بزرك که افق آ جاهاتنك و تاریك است مانندخط استوا که شناختن قبله دشوارمیباشداسلام مناسب نیست. بخدا سوگند: این نویسنده حماقت را بجائی رسانیده که لایق نیست انسان باو پاسخی بدهد، نیت سوء او باین مهملات آشکار شده اسلام در خط استوا از هر مذهب دیگری بیشتر انتشار یافته باین سخنان میخواسته دولت فرانسه را وادار کند تا باسلام سیاه‌پوست اعتراف ننموده با آنها مانند فتیشها رفتار نماید ، و هرجور بخواهد درعقیده آنها تصرفات کند ، همانجور که در جزیره مادکسکر قبائل بیشماری بواسطه واردین عرب و زنگبار و جزائر قمر مسلمان شده اند ولی حکومت فرانسوی که بر آن جزائر سیادت دارد نخواسته آنهارا بصفت مسلمان بشناسد بلکه هنوز آنهارا جزء بت پرست میشمرد و جز مسلمان بیگانه ای که بسواحل وارد شده در آنجا ها کسی را مسلمـان نمیداند مقصود از انکار اسلام آنان نیز تعرض بعقائد ایشان و بیرون کشیدن قهری این مسلمین است از این آئین .

سپس برای تشویق دولتهای اروپا در مسیحی ساختن زنگی ومنع انتشار اسلام گفته است : اقلیتی که اهمیت هم دارد ازمردم سنگال مسیحی شده‌اند، همچنین مردم اوگانده تماماً بآئین مسیحی گرویده اند ، بنابراین آنجور که پیوسته میگویند برای سیاهان اسلام دین طبیعی است نمیباشد ما بوی پاسخ میدهیم که : اگرراستی آنها مسیحی شده باشند درنظر اسلام بسیار بهتر است از اینکه فتیشی مانده بت یا آتش یا یکی از مظاهر طبیعت

راپرستش کنند، زیرا نصرانیت آنهارا بانسانیت نزدیك میسازد، روح فضیلت را در آنها موجود نموده ازتوحشی که دارند دور مینماید، ولی این روش بخلاف آرزوی بسیاری از مردم اروپاست، غرض چشم و عقل آنها را نابیناکرده، ایشان مزایای عالیه اسلام‌را خوب فهمیده و میدانندکه مردم افریقازیادتر از سایرآئینها باسلام راغب هستند، بااینحال‌میخواهند، زنگیها بفتیشی باقی مانده و مسلمان نشوند، اینکه گفته است: تمام مردم اوگانده مسیحی شده‌اند خالی از اغراق نیست، همچنین‌درباره مردم هررکه گوید تمامشان مسیحی گشته اند مبالغه نموده. راجع باوگانده در دائرةالمعارف تاریخی و جغرافیائی آقای موریس وال Maurice Wale که مؤلفش ازعلمای‌زبردست‌فرانسه بوده وبازرس فرهنگ عمومی درمستعمرات میباشد، یعنی از احوال آنجاها باخبراست‌گوید: اوگانده‌کشوری است درشمال غربی دریاچه ویکتوریا نیانزا،مساحتش ۱۵۰ هزارکیلومترمربع و مردمش دو ملیون هستند، پس از مرك متیزا سلطان آنجا در اثر زد و خوردهای دینی میان مسلمین و کاتولیك و پرتستانت فتنه وآشوبهاروی داد، عاقبت بکمك زمامداران انگلیس پرتستانت بر دیگران پیروزی‌یافت و اینك اوگانده تحت‌الحمایه انگلیس زندگی مینماید.

اوگانده را انگلیسها ازسودان مصری‌بدل‌خواه‌خودجداکرده‌پیوست مستعمرات خویش نمودند، چون‌بر سودان مصری‌انگلیس ومصر بشراکت حکومت میکردند و آنان ناچار بودندگو اینکه باسم باشد قبول داشته باشند بهره ای ازحکومت سودان را مصرداراست نخواستند اوگانده جزء سودان مصری باشد، بمبلغین پرتستانی تامیتوانستندکمك دادند ولی موفق نشدند از این‌سرزمین‌اسلام را بر اندازند، راجع بهرر آقای وال‌میگوید

آنجارا منلیك پادشاه حبشه بسال ۱۸۸۷ تسخیر کرد واز سال ۱۸۷۵ تابع مصر بود، مردمش ۳۵ هزار تن و همه مسلمان هستند دائرة المعارف اسلامی میگوید ۵۰ هزار تن میباشند، ثلثی از آنها مردم بومی و مانقی ار مردم سومالی و حبشه وهند وسوریه و ارمنی و روم و اروپائی میباشند تا آنجاکه میگوید: اسلام ازسال ۱۰۰۰ مسیحی بآنجا وارد شده بناء این بسیار قدیمی است و هنوز مردمی از جزیرة العرب و مصر بآنجا میروند و اسلام‌را از سوی هرر دربلاد گالا Calla که‌مردمش بت‌میپرستند ترویج مینمایند، پس از آمدن حبشیهای مسیحی از دعوت باسلام اندکی کاسته شده ولی مسلمین هرر هنوز درآئین خود متعصب‌اند آقای «موریه Morie » فراسوی در کتاب خود در تاریخ حبشه که بسال ۱۹۰۴ چاپ شده گوید امپراطور منلیك پس از تسخیر هرر و واژگون کردن دستگاه امیرعبدالله جامع اعظم هرر را ویران نمود وکلیسیائی بجای آن بنا کرد ولی نگفته که مردم هرر اسلام را ترك نموده اند، کسی دیگرهم چنین چیزی نگفته است

سپس لابون گفته : کار مبلغین دربلاد اسلامی دشوار است، زیرا ایشان میخواهند عقیده مللی راکه بسیار ترقی نموده اند بجای عقائد اقوامی قرار دهند که بسیار پستتر ازآنها میباشند. ماازپاسخ این‌سخن خودداری میکنیم، زیرا اینجمله جز بی‌شرمی نویسنده چیزی را نمیفهماند، اسلام نیز باینگونه سخن میخندد، لابون نصرانیت قرون نخستین(۱) را از قبیل اسلام میداندکه مناسب عقلهای کوچك وپست بوده، دربیشرمی این گروه دقت و تفکر کنید، حتی راجع بدینی که خود را بآن نسبت میدهند و

(۱) یعنی نصرانیت نزدیك بزمان حضرت عیسی و حواریون

میخواهند آنرا ترویج کنند چنین میگویند ! ! .

پس از آن‌اشاره نموده که‌تعلیمات اسلامی‌را لازم‌است محدود کنند مردمی‌راکه مواظب نماز خود هستند تحت نظر گیرند برای‌حج زیانهائی شرح داده و بجمیع این تدابیر تشویق و ترغیب‌کرده ، این است اندازه احترام اینجماعت بآزادی دینی سپس باز گشته واشاره‌بوسائلی کرده‌که میتوانند زبان عربی‌را از شمال افریقا ریشه‌کن نمایند و بجای آن زبان فرانسوی را زبان عمومی قرار دهند .

جای شگفتی و باعث حیرت است که بر لزوم این روش بگفته بول برت استشهاد کرده که میگوید : حل مسئله بغرنج عربی بوسیله تعلیم و تربیت و آموزشگاه خواهد بود، آرزو دارم درهردهی ازدهات مغرب‌به بینم آموزگاری‌عرب و آموزگاری فرانسوی‌دوش بدوش‌باهم‌هستند، گفته بول‌برت سخن‌خردمندی‌آزموده‌است و پرده‌پوشی‌نکرده، ماهم نمیگوئیم که مسلمین مغرب و افریقا زبان‌فرانسوی‌را نیاموزند، بلکه از ته دل وصمیم‌قلب آن را دوست میداریم، تنها مسلمین باتمام نیرو مخالف اند زبان فرانسوی‌جایگیر زبان عربی شود و آن‌را زبان ملی قرار دهند، درگیتی ملتی یافت‌نمیشود که راضی شود زبانش را هرچه باشد از اوگرفته زبانی دیگر بجای آن بگذارند ، تاچه رسد بمردمی که بزبان عربی سخن میگویند و هر کس‌باین زبان منسوب است بان افتخار میکند و حتی بیگانگان آن‌را تجلیل‌میکنند استشهاد وی بانتشار زبان فرانسوی درخاور که باندیشه اواکراد و ترك و عرب و ارمنی و گرجی وغیره آن را آموخته اند ، با آنکه در دعوی‌خود فوق‌العاده اغراق‌گفته و تعلیم فرانسوی بطبقه عالیه انحصار دارد با مقصود او مطابقت نمیکند ، زیرامقصوداینددسته مستعمراتی اینست که زبان عربی‌را

تدریجاً از مغرب براندازند ، و نوجوانان اسلامیرا از دوره کودکی بزبان فراسه عادت دهند تا باینوسیله اسلام که برپایه زبان عربی ایستاده نابود گردد . این ملتهای شرقی که نامبرده و همگی زبان فرانسوی را خوانده اند آن را زبان ملی خود قرار نداده اند بلکه فقط آنرا برسایر زبان های بیگانه که تعلیم میگیرند مقدم دانسته‌اند ، بهمین سبب ازآموختن زبان فرانسوی کمترین اشکالی پیش نیامده و تا وقتیکه تعلیم آن اختیاری است زیانی بزبان ملی نمیرساند بلکه علم‌ودانش را برآن میافزاید ولی هرگاه فرانسه بخواهد زبان عربی را یکباره یابتدریج براندازد ومردم‌مغربرابزبان فرانسوی بجبر و زور وادار سازد در تمام نواحی آنجا و سایر کشورها قیامت برپا خواهد شد ، من خیال میکنم خردمندان فرانسه هم میدانند که اینکار محال است .

این مختصر برای ردگفته های او که غالباً ضد و نقیض است کافی میباشد ، وی پس از حمله های سختی که بر اسلام نموده گوید : فرانسوی ها درتونس ازعامه مردم که در مهد سعادت و امان غنوده اند نمیترسند از اسلام نیز که روح این‌مللرا ترقی داده وآماده کرده تا خسارت و زیان های کمرشکن را بدوش گیرندباك ندارند ، بنابراین اعتراف نموده که اسلام نفوس و روح را ترقی میدهد و همّت مردم را بیدار میسازد میگوید : ترس فرانسویها از طبقه تربیت شده ایست که چیزهائی خوانده‌اند ولی در اثرسوء هضم عقلشان مبتلابتخمه شده . بجان خودم سوگند ، بروی زمین ملتی نیست که جز بدست و وسیله طبقه تربیت شده زیرك آزاد شده باشد بنابراین چرا وقتی رومان یا بلغار یا صرب یاارمن‌یاگرجی تا آخر برپای خواسته و خواستار استقلال میشوند طبقه استقلال طلب آنها جلب نظر

دولتهای متمدنه را نموده همگی آنها را مدح وثنا گفته ومورد احساسات و محبت آنان واقع میشوند ، ولی چون نوبت بملتی مسلمان میرسد که آزادی خود را میجوید اروپا در برابر مطالب او چون سدّی ایستادگی میکند ،گواینکه این ملت ازآن ملل برتر و بهتر باشد چرا هرگاه ملتی ازشرق ویا ازمسلمین برای دورافکندن یوغ بندگی ازگردن خود می جنبد اورا بتعصب ولجاج وتنفر ازاره یا متهم میسازند ؟ چرا میگویند این نهضت از تأثیرقرآن دردل آنان وازتشویق علمای دین بوده ؟ واگر هوا خواهان استقلال ازگروهی باشندکه دراروپا آموزش و پرورش یافته و طوق دین را ازگردن خود دورکرده اند ، میگویند : آنها گروهی هستند که چیزی خوانده ولی تخمه کرده‌اند ، این سخن را هر بامداد وپسین در گفته آنها می‌شنویم ، هرساعت ازملت اسلامی یاشرقی که مردم هوشیار آنها آزادی خودرا می‌جویند گفتگو شود آنها این سخن را تکرار مینمایند که · چیزی خوانده‌اند ولی دراثر سوء هضم نفهمیده و بد معنی کرده‌اند

مجملا چون آنها براین مستعمرات چیره شده و این ملتها را بنده خود ساخته اند میخواهند سلطنت و ریاست خودرا برای همیشه حفظ کنند ، با تمام وسائل احتیاطات لازمه را مینمایند ، در راه استحکام این کند وزنجیرها ازهیچ چیز مضایقت ندارند . می‌پندارند میشود این ملل را تا ابد درکند وبند نگاهداشت ، ازهرچه میترسند سدّ راه ایشان بشود در برافکندن آن کوتاهی ندارند ، از دین ، زبان ، ملیت ، میهن ، میترسند ، از گرد آوری هر وسیله ای که مانع این امور گردد غفلت نمی کنند ، ولی خدعه وفریب جز پریشانی خاطر تأثیری ندارد ، اگرآرزو دارند که روابط نیکو شود ، انس و الفت میان آنها و مردم مستعمرات ایجاد گردد فقط و

فقط بسیاست عدل وداد ومساوات ، و احترام آئین و زبان وخودداری از این وسائل زشت استعماری که برنامه احزاب دست‌چپ است خواهدبود

اگر این گروه می‌پندارندکه مسیحی شدن سودانی یا مغربی تا ابد مستعمرات آنها را محفوظ میدارد ، و خطر استقلال بآنچه تصریح کرده مرتفع میشود که میگوید : « ما در الجزائر مانند انگلیس در مصر نیستیم ، آنها باقلیت قبط تکیه دارند » . این نیز وهم بسیار باطلی‌است ، این ملل خواه مسلمان خواه مسیحی بزودی استقلال خود را خواهند خواست ، ملتهای بسیاری بضد ملتی‌که برآنها حکومت داشته شوریده اند ، اشتراك حاکم ومحکوم در دین مانع شورش نیست ، امپراطوری اطریش بهترین گواه این‌سخن است ، اگربگویند این واقعه در اروپای متمدن بود نه در افریقا . گوئیم داستان حبشه و انگلیس وحبشه باایطالیا نمونه دیگری‌است آیاحبشه برای هم‌کیشی باایطالیاازاو اطاعت نمود ؟ هرگز. سپس‌میگوید «ما مانند انگلیس نیستیم که در مصر باقلیت قبط تکیه‌کرده » . این سخن انکار محسوس است ، زیرا قبطیها باستقلال مصر ورفتن انگلیس زیادتر از مسلمین علاقه دارند ، در اینصورت انگلیس چه جور بآنها تکیه کرده ؟ شگفتر آنکه زنگیهائی‌که در غرب افریقا مسیحی شده اند مانند زنگیهای مسلمان‌ازاروپائیهاتنفر دارند ، هردو دسته با هم‌دوست‌هستند، می‌خواهند آرزوی آنها برآورده شود ، بعضی ازمسلمین یا پاره‌ای از بزرگان‌نصارای سیاه پوست که درکشورخود بزیر سیادت اروپائی‌حکمران‌بودند ، درلندن یکدیگر را دیدار نمودند ، آنهاهم همانجور که برای‌خود تمنا دارند آرزو داشتند مسلمین‌کامیاب شوند . سال‌گذشته درژنو دوتن از رجال جمهوری

لیبریا در گینه(۱) را ملاقات کردم ، این دو از اروپائیهای لیبریا و نماینده آنجا در جمعیت اتفاق ملل بودند ، آنها بمن گفتند : این جمهوری بسال ۱۸۲۲ برای غلامان آزاد شده درامریکا تأسیس گشته ، دول نیز بسال۱۸٤۷ استقلال آنجا را تصدیق نموده اند ، یك ملیون و نیم جمعیت دارد ، یك ملیون و دویست هزار تن مسلمان میباشند ، سیصد هزارتن مسیحی هستند که فقط ٥٠٠ نفرشان اروپائی است ، آنجا مسلمین و مسیحیها مانند برادر باهم زندگی می کنند ، باتفاق میهن خود را نگاه میدارند . آینده افریقا دربرابر مستعمرین نیزهمین جور خواهد بود . مردم افریقا باین کیش باشند یا بآن آئین سودی بحال دیگران ندارد



بمقصد ومقصود فرانسویها درباره مستعمراتشان گواهی دیگر بیاوریم آقای بریوی J. Brevie فرانسوی حکمران بلاد نیژر کتابی نوشته که تقریباً از کتب رسمی است و کسی نمیتواند بگوید : نویسنده یکتن شخص عادی است که عقیده خودرا اظهار نموده و کتابش رنگ و بوی دولتی را ندارد . جریده اوور L'Oeuvre که معروف است ازجرائد آزادیخواه وازحزب رادیکال میباشد درشماره مورخه ۲۲ ژانویه سال ۱۹۲۳ زیر عنوان « نژاد سیاه واسلام » نوشته است

نژاد سیاه واسلام

آقای بریوی حکمران استان نیژر کتابی پر سودنوشته ، آنجامقاومتی را

(۱) افریقای غربی

که ملل سیاه پوست دربرابر اسلام درچندسال اخیر نموده‌اند شرح میدهد . در صورتیکه درنیمه دوم قرن نوزدهم بیشتر عقیده داشتند که تمام اقوام زنگی ناچار مسلمان خواهند شد ، اینك نهضتی برعکس آن نمودارشده و برخلاف وعظ و ارشادی که دعات مسلمان مینمایند زنگیها بعقاید نیاکان و عادات پیشینیان خود متمسك شده‌اند .

آقای بریوی در کتاب خود موسوم به « الاسلام ضد الطبیعیه فی السودان الفرنساوی »
Islamisme contrencturalisme au Soudan Francais
معترف است که هرقدر فتیشیها در درجات تمدن پست باشند محال نیست که در محیط ملیت خود و بیرون از دائره اسلام ترقی نموده و متمدن گردند در سالهای نخستین که فرانسه بر مغرب افریقا پیروز شد ، کارکنان ما چون از تمدن اسلامی خبر داشتند بدعات اسلامی مایل شدند ، ایشان از موقع استفاده کرده باکمال آسایش و اطمینان تعلیمهائی بآنها دادند که بظاهر از عقائد فتیشی برتر بود (دقت کنید) ولی اینك دعوت اسلامی باز پس رفته و در این واپسی شکی نیست شماره نسل تربیت یافته مسلمان در بلاد نیژر روی بنقصان نهاده همچنین درسایر بلادیکه اسلام پیش ازین انتشار می‌یافت اینك پیشرفتی نکرده‌است. سبب این بازپس رفتن راآقای بریوی نقصان شماره پیشوایان وازدیاد شماره آموزشگاههای فرانسوی که با مدارس مشایخ مرابطین رقابت میکنند ، و الغاء تجارت برده که پیش مسلمین ازارکان بازرگانی است وامر بعدم ارجاع امور بحکام شرع میداند

اینك سیاست مانیز براین مبادی مقرراست ، دستوری برای مأمورین ادارات صادر شده که در آنجا تصریح کرده : « لازم است بیطرف مانده کاملا مراقب و متوجه باشند که هریك از دو فرقه اسلام وفتیشی درمحیط

خود پرورش یابند بدون آنکه یکی بر دیگری درعقیده کمترین برتری پیدا کنند . »

بتجربه و آزمایش ثابت شده که حفظ این هیئت اجتماعی برای آنها مناسبتر است ؛ زیرا در گذشته پیشوایان آنان عادات ملی را نگاهداری مینمودند و همین عادت صورت حقیقی و مظهر واقعی این نژاد سیاه بود که باعث بقاء تشکیلات بلدی آنها میشد ومتنی بود بر اساس مشیخه (یعنی هر قبیله ای آئینی مخصوص داشته باشد) و اطاعت از احکام قضائیکه بعدل و داد آنها مثل میزنند، مخصوصاً درباره حکمی که دارای تمام شروط بود میگفتند « حکمی است از احکام با مباره قدیم »

درحقیقت مقصود اینست که عادات زنگیهای قدیم و آداب موروثی آنهاکه بر آن پرورش یافته اند زنده وتجدید گردد ، آقای بریوی میگوید . «از همین آداب و عادات قواعد قضائی یافت میشود که برای حل مشکلات اجتماعی و قطع و فصل دعاوی اشخاص کافی است ، منانت آنها از جهات بسیار از شرع اسلامی کمتر نیست . برما نیز واجب است که این هیئت اجتماعی را که نزدیک است گسیخته شود و اینك پراکنده شده بگرد این اصول قدیمی جمع آوری کنیم . انتهی .

اجاره دهید از این سخن نتایج زیر را اتخاذ کنیم .

نخست ـ کتاب حکمران استان نیژر فرانسوی و دستور رسمی که برای مأمورین اداره صادر و بآن اشاره نمود هردو دلیل واضحی است که فرانسه بقدرت حکومتی بمخالفت با انتشار اسلام شروع نموده . عبارت لزوم بیطرفی با توجه بمنع تسلط عقیده یکی بر دیگری از قبیل روسازی و وسیله اشتباه کاری است ، زیرا همانجور که هیچوقت کارکنان حکومتی فرانسه

درمستعمرات دعوت اسلامی را ترویج نکرده‌اند هیچوقت اسلام درمستعمرات فرانسوی بضد عقائد فتیشی بقوه توسل نجسته است ، نهایت چیزی که بوده کارکنان فرانسه آشکارا بضد دعوت اسلامی برنخواسته و برای منع انتشار اسلام بخلاف امروز کوشش نمی‌نموده‌اند، این به‌پیروی اصل مشهور آزادی‌دینی بوده، اینك چون پیشرفت اسلام میان زنگیها موجب وحشت آنها شده مقرر نموده‌اند که پیشرفت و نمو اسلام را متوقف سازند ، برهان آنها اینست که نباید اسلام بر عقائد فتیشی تسلط یابد و در زیر جمله « منع تسلط عقیده‌ای بر عقیده دیگر » برای منع از مشایخ مرابطین در انتشار دعوت اسلام میان سودانیها آنچه میخواهند میکنند ، مدارسی را که ممکن است مسلمین در دهات بت پرستان تأسیس کنند میبندند ، همچنین سایر تدابیری که فرانسویها بی مانع معمول میدارند و کسی آنها را روی کاغذ ننوشته ولی بعمل در جریانست ، تردیدی نیست ، امیدواری حکمران نیژر بعدم پیشرفت اسلام در این سنوات اخیره میان زنگیها و خوش بینی او از آینده آثار تدابیری است که حکومت فرانسه برای جلوگیری از انتشار اسلام اتخاذ کرده و همان چیزهاست که برای توقیف دعوت اسلامی در عرب و اواسط افریقا روژرلابون و امثالش بآنها اشاره نموده اند ، اینك گفته ما آشکار شد که نظریات روژرلابون نظریات شخصی نبوده بلکه نظریات حزبی اوست که در فرانسه اکثریت دارند و کتاب آقای بریوی و اوامر رسمی صادره در اینموضوع دلیل این مطلب میباشد .

دوم ـ از گفته حکمران مزبور و سخن جریده اوور بخوبی آشکار میشود که ، فرانسویها بزنده کردن عادات و عقائد فتیشی بازگشته و می‌خواهند

احکامرا بموجب آنها اجرا کنند ، واضح است اینکار باین سبب نیست که آن عادات را پسندیده اند و آن عقائد شبیه شریعت اسلامی است ، بلکه از دوشرو زیان آنکه آسانتر است اختیار نموده‌اند ، آنها دیده‌اند دعوت مبلغین مسیحی اروپائی میان زنگیها آنجور که میخواستند نشده و پیشرفت اسلام با پیشرفت نصرانیت تناسبی ندارد ، و سیاه بسرشت و طبیعت از اروپائی بیزار و از پیروی دین او متنفر میباشد ، معتقد شده اند که بقـای فتیشی بر عقائد بت پرستی با مصلحت فرانسه موافق تراست از اینکه مسلمـان بشوند ، بهمین سبب بعقل نزدیکتر این بوده که فتیشی را کمك و یـاری بدهند ، عادات وآداب آن‌را جاری و معمول داشته احکام فتیشی را قبول کنند ، اجمالا جز پاره‌ای مواردبسیار نادر و کمیاب همه چیز پیش اروپائی بهتر و آسانتر از کامیابی و پیروزی اسلام میباشد .

سوم- از گفته آقای بریوی آشکار است که آنها شروع نموده‌اند دست قضات شرعی اسلامی‌را کوتاه کنند ، زیرا گفته است ازجمله اسباب نقصان مسلمین امر بعدم مراجعه بدادگر و قاضی شرعی است . » در آن اثناکه فرانسویها می خواهند احکام بت پرستها را زنده و رواج دهند ، میکوشند اصطلاحات قدیمی‌را اصول وقانونی کنند که مرجع احکام بشود ، به بینید باینکار نسبت بمبدء آزادی دینی و مزاحمت با مسلمین در امور دینی چه اخلالی شده ! ، دور نیست که برای توهین بنفوذ شریعت اسلامی مسلمین را هم مجبور کرده‌باشند پیش دادگر بت پرست دادخواهی کنند ، این توهین هدف آشکارو آرزوی آنها بوده واین کارازپس هرجنبشی ودرپی هرتدبیری نمایان است . اگرهم تمام مسلمین را مجبور نکرده باشند ، زنگیها راکه تازه مسلمان بوده اند ناچار وادار ساخته اند ، زیرا ثابت شده که حکومت

فرانسوی تصمیم گرفته از حالا ببعد هرکس از سیاه پوستان مسلمان بشود اسلام اورا برسمیت نه پذیرد ، قبائل بسیاری درماد کسکر مسلمان شده‌اند ولی دولت فرانسه در آن جزائر راضی نشده آنان را جزء آمار مسلمین محسوب دارد ، و یا آنان را هرجور ممکن باشد در شمار مسلمان بداند ، برای این کار که مخالف با آزادی دینی است میگوید : اسلام این قبائل با عقائد بت پرستی آمیخته و شاید باین دلیل که آنها و بت پرستان از یك نژاد میباشند آنها را مجبور کرده باشند که پیش داد گر های قبائل بت پرست محاکمه کنند . ملت بامباره که در سودان فرانسوی پراکنده اند همگی بت‌پرست نیستند ، بلکه بخش بزرگی ازآنها بخصوص مردم کارتا Kaarta مسلمان میباشند ، اگر سخن آقای بریوی که ازجمله اسباب نقصان امر بعدم مراجعه بدادگر شرع اسلامیرا شمرده اینمعنی را ندارد بگوئید چه معنی خواهد داشت ؟

چهارم- آقای بریوی حکمران نیژر عدالت بامباره واستحکام اصول واوضاع آنها را ستوده جریده اوور نیز ازوی پیروی کرده است ، ظاهراً فرانسویها میخواهند آنها را دستور احکام قرار دهند ، حکمران مزبور تصریح نموده که استحکام ومتانتش از شرع اسلامی کمتر نیست ، همچنین است سایر خیالاتی که دراثر رغبت بمنع پیروی از شریعت اسلامی درآنها بوجود آمده . ولی درحقیقت بامباره چیزی ازاین قبیل ندارد ، بامباره گروهی از سودان فرانسوی هستند . بلادشان از شمال بسودانیکه مغربیها سکنی دارند و ازکولودوگو Ku'odugu بتامباکاره Tambakara میرسد ، و از جنوب بسنگال علیا از مدین Medine تا بافولا به Bafoulabe منتهی میگردد یعنی میان ۱۲ تا۱٤عرض شمالی و ٦تا ۱۰

طول غربی (ازپاریس) میباشند ، آنها ازسایر اقوام ونژاد ماندی مهمترند ، جهانگردان اروپائی آنها را بکار وکوشش و اقتصاد ستوده اند ، عادات و اوضاع آنها طبیعی است ، پدر رئیس خانواده ومختاراست هرچه بخواهد میکند ، اولاد تا سن رشد بنده وبرده اواست ، پدر دختر خودرا بی‌خبر و اجازه او بهر کس بخواهد شوهر میدهد ، همینکه دختر شوهر گرفت کنیز شوهر میشود ، طلاق وتعدد زوجات پیش آنها کاری است عادی و رواج ، ارث ازبرادر به‌برادر منتقل میگردد ، سه طبقه هستند ، اشراف که مرد نبرد وپرخاشجو وجنگ‌آورند ، آنها را « تونتیغی » گویند معنی این کلمه کماندار و تیرانداز است ، سپس کشاورزان ، سپس بندگان ، اینك خانواده سلطنتی قدیمی برآنها ریاست‌دارد مانند بنی «کاروبالی» و«دیاره» و « ماساسی » یك طبقه دیگر نیز دارند که آنها را « نومو » یعنی آهنگر گویند ، یك طبقه دیگرنیز هست که آنها را «غارانغوی» یعنی پوست‌پرداز نامند، سپس طبقه‌شعبده‌بازاست، بعدازآن طبقه‌اسیران‌اند،هر دهی کدخدائی دارد ، بموجب اصولی که ازقدیم بآنها رسیده کدخدا اختلاف و منازعات آنها را مرتفع میکند ، روابط دهات با یکدیگر بسیارسست است ، هیچگاه بامباره بهم مربوط نمیشوند جز در برابر دشمن عمومی ، همانجور که در نبردهای با اسلام متفق شدند . بامباره زبانی‌مخصوص داردکه آنرا « باما ناکا» گویند ، این‌زبان ازشاخه های زبان ملت ماندی است ، بسیار مختصر وحالات اسم وفعل ندارد ، بلکه در مفرد و جمع و مرد و زن و حاضر و گذشته وآینده بیك صورت میباشد . خط پیش آنها اندك وکمیاب است ، آنرا باحروف عربی مینویسند ، زبان‌آنان آدابی‌ندارد ، آنچه دارند اخبار وافسانه هائی است که از دویست سال پیش برتر نمیرود ، پاره‌ای آواز ها

دارند که همراه آن میرقصند. آئین آنها بت پرستی خالص است، هر خانواده‌ای حیوانی دارد که میپرستد و نامش تنه Tenne است نمی توانند او را بکشند یا بخورند، بلکه با احترام و تجلیل نبایست بوی بنگرند. عقیده دارند نیاکان بازماندگانرا نگاهداری میکنند، بهمین سبب مرده را در کریاس‌خانه بگور میسپارند، مانند صورت چهره و نیم رخ یا دست وبازو و پنجه ساخته بر گور مرده می‌نهند، بر آنجا قربانیها می‌نمایند، درقدیم اسیرها را قربانی میکردند غالباً درخت میپرستند، در برابر آن حیواناتی ار قبیل گوسفند و سگ و خروس قربانی می نمایند، گاه میوه و حبوبات تقدیم درخت میکنند، آنها این گونه درختهارا میپوشند، شعبده بازها مانند کاهن هستندواز طبقه آهنگر انتخاب میشوند، آنان مجامع سری دارند، روده و اعضاء داخلی حیوانات قربانی شده را جستجو وغیب گوئی مینمایند، مدعی هستند که آینده را میفهمند، لباسهای مهیب پوشیده شبها را دردهات گردش و مردم را میترسانند. بامباره تاریخ معروفی‌ندارد جز آنکه آنها ازجمله طوائفی‌هستند که تابع‌سلطنت مالی اسلامی‌بوده‌اند همینکه این سلطنت از پای در آمد آنها مستقل شدند، یکی از پیشوایان آنها موسوم به « کالادیان کوروباری » در ساحل راست و چپ نیژر بر کشوری پهناور سلطنتی تأسیس کرد، پس ازوی اولادش جای‌گیر اوشده با یکدیگر زد و خورد کردند چون نوبت بیکی ازنواده او موسوم «بیتو» رسید وی تمام بلاد بامباره را مطیع خود ساخته ۳۰ سال پادشاهی کرد پس از وی فرزندش بجای او نشست و بمملکت توسعه داد، پس از او « نغولو» نام سلطان گشت، وی مملکت‌را بحدود تمبکتو رسانید. در نیمه نخستین قرن نوزدهم سلاطین محترمی از آنها در « شیغو» و « مانسونغ »

و « دو ذیاره » بودند که بربومباریه «کارآرتا» چیره شده برمردم «ماسینا» و « فوتا » (۱۸۳۰) باج و خراج مقرر ساختند ، از آنها امارانی دیگر در « الکاآرتا» بوده که در اواسط قرن هفدهم « ساکابا » فرزند کلادیـان کاروباری تاسیس نمود ، سپس کشور ازاعقاب او بامارانی دیگرمنتقل گشت که صاحبش « سیه‌ماسا» امارت در اعقاب وی تا اواسط قرن نوزدهم در « نیورو» مانده است ، خلاصه تاریخ بامباره همین است و بس .

در اواسط قرن نوزدهم حاج عمرمشهورسلطان « تیکولور »بمیدان تاخت و بر الکاآرتا استیلا جسته سلطنت آنجارا برانداخت بسوی کشور « سیغو» رفت ، سلطان سیغو با سلطان ماسینا بضد اسلام متحد شده بودند ولی هردو از پای درآمدند ، حاج عمر در ۱۰ مارس ۱۸۶۱ وارد سیغو شده فرزند خود بکرراسلطان آنجا قرار داد . بومباره چندین باربرمسلمین شوریدند عاقبت طایفه «بلید یغو» استقلال یافته میان سلطنت تیکولور و کشور سیغو فاصله شدند ؛ این زد و خورد تا سال ۱۸۹۱ باقی بود ، درآن سال سپاه فرانسه رسیده همه جارا اشغال و سلطنت تیکولور اسـلامی را منقرض ساخت ، در دائرةالمعارف اسلامی فرانسوی نوشته : بومباره در سودان فرانسوی مظهر عنصر مخالف با اسلام میباشند . این سخن گفته حکمران نیژر را درکتاب سابق و سیاست حکومت فرانسوی راکه ظاهراً میخواهد آتش عداوت این ملت را بضد اسلام شعله‌ور سازد و بامباره را دربرابر مسلمین مانعی قرار دهدکمك میکند . اصول و عاداتیکه از آداب بومباره آقای بریوی اشاره‌بمتانت آنهاکرده پاره‌ای‌راشرح دادیم تااندازه‌ای انحطاط آنها وپستی عقائد مردمیکه حیوان و درخت‌وامثال آنهارامیپرستند آشکار بشود ، با اینحال آقای بریوی شرمنده نمیشودکه میگوید : متـانت

و دستورات اسلامی ـ بظاهر ـ برتر ار دستورات فتیشیها هست چون حکمران فرانسوی در این دیار باین اندازه تعصب دارد تا آنجاکه اینجور سخن میگوید و وجدان کشی میکند ، چه امیدی بداد و عدل و انصاف او در میان آن رعایا خواهید داشت . . . .

پنجم ـ اینك برخلاف صورتسازی دستوررسمی که بمساوات فرمان میدهد محقق شد که فرانسه بنفوذ و قدرت خود و بهر وسیله ای که در دست دارد میخواهد از انتشار دعوت اسلامی جلوگیری نماید ، او بهتر میشمارد . زنگیها سنك و درخت و سك و گربه و غیره را پرستش کنند ولی پیرو آئین پاك و پاکیزه اسلام نگردند ، بجان خودم دشمنی را بحد افراط رسانیده اند ، زیرا کسی شك ندارد که اگر این گروه زنگی مسلمان نباشند مسلمین راضی هستند پیرو آئین مسیح شده از آن سرچشمه تربیت یافته ازاین عقائدیکه مناسب انسانیت نیست دست بردارند . داستانی بخاطرم آمد که مورخین نوشته اند و مستشرق فرانسوی علامه بارون « کارا د و Kara de Vaux » در کتاب خود موسوم به « ابن سینا » آنرا نقل نموده گویند مأمون خلیفه عباسی یکبار بجنك بلاد روم میرفت ، گذارش بشهر حرّان افتاد ، گروهی مردم را بهیئتی غریب و لباسی تنك دید که گیسوان آویخته بودند ، پرسید کیستید ؟ گفتند : حرانیون ، گفت : نصاری هستید ؟ گفتند نه گفت . یهود هستید ؟ پاسخ دادند نه گفت : کتابی آسمانی و پیغمبری مخصوص دارید ؟ گفتند نه گفت : اگر نمیخواهید مسلمان شوید ، مسیحی یا یهودی شوید و دینی اختیار کنید که اسلام آنرا میشناسد بهبینید مسلمین دلتنك نمیشوند که بت پرست مسیحی شود ولی اروپائی هرمهمل فتیشی را بر تمام معالی اسلام ترجیح میدهد ، با اینحال مدعی هستند که باسلام و تمدن

خدمتگدارند

کاردینال لاویژری گروهی راهب فراهم آورده که آنانرا « الاباء البیض »گویند ، این گروه را درلباس مسلمین ببلاد اسلامی افریقائی روانه کرده است ، آنها در هر انجمنی وارد و بهرخانواده ای آمیزش میکنند بهر وسیله‌ای برای ترویج دعوت خودمیان نوجوانان مسلمین توسل میجویند حکومت فرانسوی نیز هر کجا بروند و هرجور باشند بآنها یاری میدهد آنان از نفوذ حکومت استفاده مینمایند ، حاج عبدالله جزائری ساکن برلن بضد « الاباء البیض » مقاله ای نوشته و در مجله عالم اسلامی آلمانی منتشر کرده اینك ما این گفتگورا بآن مقاله خاتمه میدهم حاج عبدالله مزبور از بهترین رجال علم و ادب است آشوبی راکه اینگروه « الاباءالبیض » در میان خانواده های اسلامی در مغرب برپاکرده اند شرح داده ، عقائدی را که بوسیله آنها داخل در عقیده مردم گشته نوشته است . گسیختگی که بواسطه آنها پدیدار شده نمایان کرده ، روشن نموده که چه جورحکومت فرانسوی ـ حکومتی که میگویند کار بدعوت دینی ندارد ، برای ترغیب و تشویق مردمیکه از دین خود دست برداشته و مسیحی شده اند امتیازی خاص بخشیده . از کیفر ومجازات گاه گاه معافشان نموده درباره آنها استثناهائی قائل شده وی گوید: اساساً ما نمیخواهیم بدین کاتولیکی کمترین ایرادی وارد کنیم ، ما میدانیم تمام آئینها خوب اند ، همه آنها پیروان خودرا بحسن تربیت و فضائل دعوت میکنند ، اگرمسلمان بفرمان وجدان از روی عقیده از آئین خود دست بردارد مارا سخنی نیست ، ولی دعوت « الاباءالبیض » صورتی دیگر دارد ، این گروه بهرجا دویده باسلام حمله و تاخت میکنند میان پدر و پسر ، برادر با برادر را جدائی انداخته ، نظام خانواده را

واژگون میسازند، کاررا بجائی میکشانند که پدر ناچار فرزند خودرا انکار میکند، برادر دست از برادر خود برمیدارد، خانواده از جگر گوشه‌های خود تبرّی واز آنها چشم میپوشد. با این حال غالباً آنهائیرا که «الاباء البیض» بخود کشیده اند آشوب طلب و فتنه جو میگردند، نه مسلمان هستند نه مسیحی

ما نیز عقیده داریم که آزاد ماندن «الاباء البیض» در دعوت دینی میان مسلمین افریقا وکمك فرانسه بآنها گو اینکه بزیر پرده باشد برای سیاست فرانسه زیان دارد وچندین برابر سودیکه میجوید دچار خسارت و زیان میشود، زیرا هیچ چیز مانند نزاع دینی کینه و دشمنی‌راتحریك نمیکند، قطعاً هرگز ملتی که سیاست خودرا بر این پایه نهاده‌است کامیاب نخواهد شد.

الحمد لله اولا و آخرا

شب ۱۳ر۱۲ر۱۳۲۰

سید احمد مهذب غفر الله ذنوبه



فهرست جلد دوم

عالم نو اسلام



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱٦٤	۲۱	فروابی	فراوانی
۱۷۱	۱٦	ظهور	گوید ظهور
۲۰۱	۱۲	تصریح	این مجله تصریح
۲۳٥	۳	اشفه	آشفته
۲٤۲	٥	که وزیر	وزیر
۲٥٤	۱۲	طالش	طاش
۲٥۷	۱٥	نمود و از	نمود تا از
۲۷۱	۲۰	خطرناك	خطرناك است
۲۸۲	۱۷	سرپرست ژالابرت	زالابرت کشیش



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	٤	هنگامیکه	هنکامه
۳۲	۱۹	المسیح ىن مریم	المسیح عیسی‌بن مریم
۳۳	۱۹	شگفتر	شگفت تر
۳٦	٦	بیشتر	پیشتر
۳۸	۲۱	الطویفی بود	الطوایفی
٦٤	٤	سرداری‌مرتبه ژنرالی باداشت	سرداری‌داشت‌بامرتبه ژنرالی
٦٥	۷	مسلمین که	مسلمین
۹۸	۱۷	آسانتر	سبکتر
۹۸	۲۲	سپا	سپاه
۱۱۳	۱	تا آنجا	آنجا
۱۲۲	۲	ی و	وی
۱۲۲	۸	زا	از
۱۲۲	۱٥	رکا	کار
۱۳۷	۱	دهی	رهی
۱٤٤	۱	برود	بروم
۱٥۲	۱۰	ملکوك	ملوك
۱٦۰	۱٦	تیرستان	تیرسان